

طاعون

«بررسی تحلیلی و ریشه‌های تاریخی ظهور تشیع افراطی از
پیش از اسلام تا دوران پیروزی انقلاب ۱۹۷۹ م. ایران»

مؤلف:

دکتر عبدالله محمد غریب

مترجم:

علی مطهری

عنوان کتاب:	طاعون
عنوان اصلی:	و جاء دور المجوس
نویسنده:	دکتر عبدالله محمد غریب
مترجم:	علی مطهری
موضوع:	عقاید (کلام) - بررسی عقاید مذهبی شیعه (زیارت قبور، شفاعت، علم غیب، امامت و مهدویت، خمس)
نوبت انتشار:	اول (دیجیتال)
تاریخ انتشار:	تیر (سرطان) ۱۳۹۶ هـ.ش - شوال ۱۴۳۸ هـ.ق
منبع:	سایت تمکین (www.tammkeen.com)



این کتاب از سایت کتابخانه قلم دانلود شده است.

www.qalamlib.com

book@qalamlib.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.qalamlib.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

محتوای این کتاب لزوماً بیانگر دیدگاه سایت کتابخانه قلم نمی‌باشد؛ بلکه بیانگر دیدگاه نویسنده آن است.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

مقدمه‌ی مؤلف ۱

مقدمه‌ی مترجم ۷

سخنی با هموطنان عزیز ۱۵

باب اول: نگاهی به تاریخ ایران

چرا این بررسی تاریخی را انجام می‌دهیم؟ ۲۰

فصل اول: ایران قبل از اسلام ۲۳

مقدمه ۲۴

آئین مزدا ۲۵

آئین زرتشت ۲۵

آئین مانی ۲۷

آئین مزدک ۲۹

نتایج بحث ۳۰

فصل دوم: موضع فارس در قبال اسلام ۳۵

کسری دوره‌ی امپراطوری را باز می‌گرداند ۳۶

کسری نامه‌ی رسول الله ﷺ را پاره می‌کند ۳۷

گفتگوی یزدگرد با نعمان بن مقرن ۳۸

تکذیب و باطل نمودن یک دروغ ۴۴

فصل سوم: توطئه‌های فارس بعد از فتوحات اسلامی ۴۹

ترور عمر فاروق رضی الله عنه ۵۰

در پشت پیروی مجوسیان از اهل بیت چه چیزی وجود دارد؟ ۵۲

۵۳[سبائیه].....
۵۳کیسانیه.....
۵۵توطئه‌ی ابومسلم خراسانی.....
۵۷برمکیان.....
۵۸خلاصه‌ی بحث.....
۶۰دولت‌های آنان از قرن سوم به بعد.....
۶۱قرامطه.....
۶۳آل بویه.....
۶۴عبیدیان.....
۶۶آیا این یک اتفاق تصادفی است؟!.....
۶۷دوباره بازگشتند.....
۶۸صفویان.....
۷۰بهائیت.....
۷۲نصیریّه.....
۷۳دروزیان.....
۷۵ فصل چهارم: ایران در زمان آل پهلوی
۷۶ایران و پهلوی.....
۸۰نتیجه.....

باب دوم: بررسی و گذری در عقاید شیعه

۸۵ فصل اول: عقاید شیعه در گذشته و حال
۸۶نیم‌نگاهی به انقلاب ایران و موضع اسلام‌گرایان درباره‌ی آن.....
۹۲اختلافات ما با رافضه در اصول و فروع دین است.....
۹۲وحدت امت اسلامی هدف هر مسلمانی است.....
۹۷ما همچنین در اصل دوم اسلام یعنی سنت با آنها اختلاف داریم.....
۹۹۱- شیعه به عصمت علی بن ابی طالب و یازده امام از نسلش - از فرزندان حسین - اعتقاد دارد.....
۹۹۲- رافضه قائل به کافر بودن صحابه به جز پنج نفر از آنان هستند.....

۱۰۰.....	۳- تقیه.....
۱۰۰.....	۴- تعظیم و احترام برای قبرها.....
۱۰۱.....	متععه (صیغه).....
۱۰۲.....	اقوال علمای جرح و تعدیل درباره‌ی رافضه.....
۱۰۵.....	شیعیان امروز برای اسلام خطرناک‌تر از شیعیان دیروزند.....
۱۱۱.....	خمینی رهبری شیعی و متعصب نسبت به مذهبش است.....
۱۱۴.....	علمای معاصر درباره‌ی شیعه چه گفته‌اند؟.....
۱۱۴.....	۱- آلوسی.....
۱۱۵.....	۲- خطیب.....
۱۱۶.....	۳- بیطار.....
۱۱۷.....	۴- رشید رضا.....
۱۱۹.....	۵- هلالی.....
۱۲۰.....	۶- سباعی.....
۱۲۲.....	تذکر.....

فصل دوم: خمینی؛ تندروی یا اعتدال..... ۱۲۷

۱۲۸.....	مقدمه.....
۱۲۹.....	خمینی و منابع یادگیری و تعلم وی.....
۱۳۳.....	خمینی و قرآن.....
۱۳۷.....	خمینی و صحابه.....
۱۴۰.....	خمینی ملحدان را تأیید کرده و مورد اعتماد می‌داند.....
۱۴۲.....	دیدگاه خمینی نسبت به خلافت اسلامی.....
۱۴۳.....	خمینی و قضات مسلمانان.....
۱۴۵.....	خمینی و نواصب.....
۱۴۷.....	خمینی و عقیده‌ی تولی و تبری.....
۱۴۷.....	خمینی و امامت.....
۱۴۹.....	خمینی و غلو در ائمه.....
۱۵۰.....	خمینی و نیابت از امام معصوم.....
۱۵۴.....	تعطیلی جهاد.....

- مزارها و قبرها در نزد خمینی ۱۵۶
- بزرگداشت [و برپایی] عید مجوسیان ۱۵۸
- شدوذات [موارد استثنایی] و عجایب فقهی ۱۵۸
- آیا خمینی از اعتقادات خود برگشت؟ ۱۶۱
- نکات و ملاحظاتی درباره‌ی سخنان خمینی ۱۶۲
- قانون اساسی ایران ۱۶۳
- ماده دوازدهم ۱۶۳
- ماده دوم ۱۶۳
- ماده پنجم ۱۶۴
- ماده صد و هفتم ۱۶۴

باب سوم: بررسی انقلاب ایران در جهات سیاسی

- فصل اول: ایالات متحده‌ی آمریکا و انقلاب ایران ۱۶۷
- اصولی که باید بشناسیم ۱۶۸
- ایران به کجا می‌رود؟! ۱۷۴
- دشمنان ۱۷۴
- نقش آمریکا [در انقلاب ایران] ۱۷۸
- فتوای خمینی در مورد تقیه ۱۸۱
- ایالات متحده‌ی آمریکا و انقلاب ایران^۱ ۱۸۶
- نتایج دیدارهای بروس لینگن با خمینی ۲۰۶
- سند اول: اعترافات شاه ۲۰۷
- سند دوم: گواهی دادن شرکای خمینی ۲۱۰
- سند سوم: اخبار صادره از روزنامه‌ی کویته الوطن ۲۱۳
- توضیحاتی درباره‌ی این اسناد ۲۱۴
- نتایج اعترافات شاه ۲۱۶
- موضع بازرگان در قبال ایالات متحده ۲۱۸
- غرب ایران را ساخته است ۲۱۸
- نهیض آزادی مزدور و گماشته‌ی ایالات متحده‌ی آمریکا ۲۱۹
- خلاصه کلام ۲۱۹

- ۲۲۰..... بر طبق سخن‌هایشان با آنها معامله کنیم
- ۲۲۱..... سه نفر از وزرا، مزدور و جاسوس ساواک هستند
- ۲۲۲..... حزب جمهوری اسلامی مزدور و جاسوس ایالات متحده
- ۲۲۲..... امیرعباس انتظام و بازداشت وی
- ۲۲۳..... روحانی مزدور و جاسوس شاه
- ۲۲۳..... سفیر ایران در پاریس
- ۲۲۴..... روحانی؛ آمریکا به ما چراغ سبز نشان داد
- ۲۲۵..... سرلشکر توکلی
- ۲۲۵..... سرلشگر محمد ولی قرنی
- ۲۲۶..... حسن حبیبی
- ۲۲۶..... ابراهیم یزدی
- ۲۲۷..... قطب‌زاده جاسوسی برای چندین جریان
- ۲۲۹..... آیا مرگ طالقانی در اثر مسمومیت بود؟!.....
- ۲۳۰..... اختلافات خمینی با شریعتمداری
- ۲۳۲..... فرد انگلیسی و رفیق شریعتمداری که بود؟
- ۲۳۳..... اقامت اجباری شریعتمداری دائمی شد
- ۲۳۴..... گروگان‌گیری سفیران
- ۲۳۶..... کمونیست‌ها و انقلاب خمینی
- ۲۳۸..... چگونگی تغییر موضع شوروی و حزب توده
- ۲۴۰..... کیانوری: خمینی کمونیست‌ها را یاری می‌کند
- ۲۴۰..... انقلاب ایران و سازمان آزادی بخش [فلسطین]
- ۲۴۳..... واتیکان و انقلاب ایران

فصل دوم: طمع‌های رافضه در خلیج..... ۲۴۷

- ۲۴۸..... سمت و سوی تاریخی
- ۲۴۸..... بحرین
- ۲۵۰..... اهواز و شط‌العرب
- ۲۵۲..... جزایر عربی اشغال شده
- ۲۵۶..... نقشه‌های روافض در خلال نیم قرن

- ۱- همکاری با انگلیسی‌ها ۲۵۶
- ۲- برقراری روابط قوی با شیخ‌های خلیج ۲۵۷
- ۳- نیروی تأثیرگذار و عملیاتی ۲۵۷
- ۴- احتکار برخی کالاها ۲۵۸
- ۵- مسلح شدن ۲۵۸
- ۶- تشکیلات و سازمان سِری ۲۵۹
- شواهد و مدارکی در کویت ۲۶۳
- اول - مساجد: آنان در کویت مساجد زیر را در اختیار دارند ۲۶۳
- دوم - حسینیه‌ها ۲۶۵
- سوم - مؤسسات دینی و شیعی ۲۶۹
- چهارم - وضع اجتماعی و سیاسی آنها ۲۶۹
- پنجم - اوضاع اقتصادی آنها ۲۷۲
- خلیج و انقلاب خمینی ۲۷۴
- از نوفل لوشاتو تا تشکیل دولت بازرگان ۲۷۵
- فعالیت شیعیان خلیج ۲۷۷
- هنگامی که کویت حامی ایران [حکومت شاه] می‌شود ۲۷۸
- روابط ایران و دولت‌های خلیج بعد از تشکیل دولت بازرگان ۲۸۰
- تصریحات روحانی ۲۸۴
- توقف و نقدی بر سیاست آنها در خلیج ۲۸۹
- ۱- هشدار درباره‌ی اشتباهات رخ داده ۲۸۹
- ۲- نابود کردن منطقه ۲۹۲
- ۳- توهین به اسلام ۲۹۳
- ۴- همکاری با دشمنان اسلام ۲۹۴
- طمع‌های رافضه در عراق ۲۹۵
- کودتای ۱۹۷۹ ۲۹۹
- چرا یاران خمینی از تصریحات روحانی برائت می‌جویند ۳۰۳
- دیدار حافظ‌اسد و یزدی ۳۰۶
- طباطبایی اعتراف می‌کند ۳۰۷
- دستور خمینی ۳۰۸

۳۱۲.....	اجرای نقشه.....
۳۱۷	فصل سوم: پشت‌پرده‌ی نزدیکی روافض با نصیری‌ها
۳۱۷.....	آغاز روابط و تقارب‌ها
۳۲۰.....	صفحه‌ای جدید در روابط ایران و سوریه.....
۳۲۶.....	نام و قبیله‌ی صدر و جنگ لبنان
۳۲۹.....	آغاز جنگ لبنان و چگونگی نقشه‌ی صدر.....
۳۳۲.....	حاشیه‌های توطئه.....
۳۳۲.....	۱- صدر و پیروانش.....
۳۳۳.....	۲- نصیری‌ها
۳۳۴.....	۳- موارنه
۳۳۵.....	نکته‌ای که باید بیان شود.....
۳۳۷.....	موسی صدر و انقلاب خمینی
۳۴۱.....	نصیری‌ها و انقلاب خمینی
۳۴۹	فصل چهارم: نقشه‌های آنها در جهان اسلام
۳۴۹.....	۱- پاکستان
۳۵۰.....	۲- مصر
۳۵۱.....	۳- یمن شمالی
۳۵۲.....	۴- ترکیه
۳۵۲.....	۵- افغانستان.....
۳۵۲.....	موضع انقلابیون خمینی در برابر انقلاب افغانستان
۳۵۳.....	ابراهیم وزیر در ایران
۳۵۵.....	قراردادی مشکوک و گمان برانگیز
۳۵۶.....	۶- سوریه
۳۵۶.....	سازمان آزادی‌بخش فلسطین
۳۵۸.....	۷- لیبی
۳۶۲.....	۸- الجزایر.....

۳۶۷ فصل پنجم: اوضاع نابسامان داخلی و فرار مغزها
۳۶۷ اوضاع نابسامان داخلی و فرار مغزها
۳۶۸ انقلاب و اوضاع داخلی
۳۷۱ انحطاط اخلاقی؛ قبل و بعد از انقلاب
۳۷۴ ۱- دخانیات
۳۷۴ ۲- مُتَعِه [صیغه]
۳۷۴ ۳- تقیه و دروغ
۳۷۵ اوضاع مسلمانان [اهل سنت] در ایران
۳۷۶ ۱- مسلمانان عرب
۳۷۶ ۲- مسلمانان کُرد
۳۷۷ ۳- بلوچها
۳۷۷ ۴- ترکها
۳۷۷ ۵- ترکمنها
۳۷۸ اوضاع مسلمانان بعد از انقلاب
۳۷۸ دلایل فارسی بودن انقلاب ایران
۳۷۸ عید نوروز
۳۷۹ خلیج فارس
۳۷۹ رهبر اهل تشیع باید فردی ایرانی باشد
۳۸۰ چرا جلال‌الدین فارسی از کاندیداتوری انصراف داد؟
۳۸۱ رهبران و سرکردگان تقلبی
۳۸۲ خاقانی و دوستی (موالات) برای خمینی
۳۸۲ خاقانی: اعلام جهاد را نمی‌پذیرم
۳۸۳ شریعتمداری از حزیش برائت می‌جوید
۳۸۳ خمینی و قیام‌های داخلی
۳۸۴ از اخلاق رئیس دادگاه اسلامی
۳۸۶ خاتمه

مقدمه‌ی مؤلف

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ ؕ وَلَا تَمُونَنَّ إِلَّا وَانْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ ﴿١٠٢﴾
[آل عمران: ۱۰۲].^۱

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً ۚ وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ ؕ وَالْأَرْحَامَ ۚ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا﴾ ﴿النساء: ۱﴾.^۲

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ﴿٧﴾ يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ ۗ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا﴾ ﴿الأحزاب: ۷۰-۷۱﴾.^۳
اما بعد:

بیش از بیست سال است که من نقشه‌های رافضه در جهان اسلام را دنبال و پیگیری می‌کنم. کتاب‌ها، روزنامه‌ها، مجلات و هرچه که دسیسه‌ها و افتراهای آنان بر مردان بهترین قرن، صحابه رضی الله عنهم را در بر دارد، دنبال کرده‌ام. وسایلی را که آنها برای

۱- «کسانی که ایمان آورده‌اید آن چنان که باید از خدا ترسید از خدا بترسید (و با انجام واجبات و دوری از منہیات گوهر تقوا را به دامن گیرید) و شما (سعی کنید غافل نباشید تا چون مرگتان به ناگاه در رسد) نمیرید مگر آن که مسلمان باشید».

۲- «ای مردم! از (خشم) پروردگارتان بپرهیزید. پروردگاری که شما را از يك انسان بیافرید و (سپس) همسرش را از نوع او آفرید، و از آن دو نفر مردان و زنان فراوانی (بر روی زمین) منتشر ساخت. و از (خشم) خدایی بپرهیزید که همدیگر را بدو سوگند می‌دهید؛ و بپرهیزید از این که پیوند خویشاوندی را گسیخته دارید (و صله‌ی رحم را نادیده گیرید) زیرا که بیگمان خداوند مراقب شما است (و کردار و رفتار شما از دیده‌ی او پنهان نمی‌ماند)».

۳- «ای مؤمنان! از خدا بترسید (و خویشتن را با انجام خوبی‌ها و دوری از بدی‌ها از عذاب او در امان دارید) و سخن حق و درست بگویید * در نتیجه خدا (توفیق خیرتان می‌دهد و) اعمالتان را بایسته می‌کند و گناهانتان را می‌بخشاید. اصلاً هر که از خدا و پیغمبرش فرمانبرداری کند، قطعاً به پیروزی و کامیابی بزرگی دست می‌یابد».

نشر دعوت شیعی در مناطق اهل سنت به آن متمسک می‌شوند، بررسی کرده و آمار مربوط به تعداد قبایلی را که در یک قرن اخیر در ایران، خلیج، عراق و لبنان شیعه شده‌اند، جمع‌آوری کرده‌ام. فرقه‌های تندرو آنان را شناخته و نحوه‌ی در دست گرفتن احزاب و رسیدن آنان به حکومت در برخی کشورهای عربی را یافته‌ام.

همچنان از درد کوتاه آمدن و سستی کردن اهل سنت و غفلت آنان از نقشه‌های رافضه که برای آنها تدارک دیده‌اند، می‌سوزم. مثال من این قول شاعر است که می‌گوید:

أری خلل الرماد ومیض جمر وأخشی — أن یکون لها ضرام
در میان خاکستر، شراره‌های آتش می‌بینم، و می‌ترسم از اینکه روزی شعله‌ور گردد
و گسترش یابد.

فإن النار بالعودین تذکي وإن الحرب مبدؤها کلام

زیرا شعله‌ی آتش با دو تکه چوب برمی‌افروزد و سخن نقطه‌ی آغاز جنگ است». و هنگامی که درد و اندوه خود را برای برادران دعوتگر بیان می‌کنم، از سخنان من ابراز شگفتی می‌کنند در حالی که بین آنان رهبران برخی از جماعت‌ها وجود دارد و می‌شنوم که بر من اینگونه ایراد می‌گیرند: «تو با نوشتن این کتاب خدمات ارزنده‌ای به قوم‌گراها کرده‌ای!!»

ما در باغی هستیم و تو در یک باغی دیگر .. ما از خطر کمونیسم و صلیبی‌ها و نظام سرمایه‌داری و بی‌دینی و سکولاریسم گله‌مندیم .. در حالی که تو از حرکت‌ها و مذاهبی صحبت می‌کنی که سال‌هاست دوران آنها به سر رسیده و به فراموشی سپرده شده‌اند. بله، سوگند به الله که من در یک باغم و آنان در باغی دیگر .. من سال‌هاست که پرچم‌هایی سیاه که از مشرق شروع به حرکت کرده‌اند را می‌بینم که حاملان آن می‌کوشند، جهان اسلام را ببلعند ..

به همین دلیل برخی از فصول کتاب را بیش از ۳ سال، قبل از انقلاب ایران نگاشته‌ام. بیشترین چیزی که مرا می‌آزارد تشکیلات حزبی رافضیان است و اینکه در اولین حلقه‌های علمی آنان در حسینیه‌ها و حوزه‌های علمیه، اصول اهل سنت و کتاب‌های اصلی و مادر ما را مورد انتقاد و هجوم قرار می‌دهند.

در میان آنها نوجوانی را می‌بینی که مانند شیطان برای فرزندان اهل سنت دسیسه‌چینی کرده و با آنان [مثلاً] در یک قضیه‌ی علمی بحث می‌کند و او را قانع به

برخی خطاها - البته از نظر خودشان - می‌کند. و پس از قانع کردن او، صحیح بخاری را می‌آورد و به او می‌گوید:

بین که این مسأله چگونه در صحیح بخاری، در حدیثی که عایشه یا ابوهریره رضی الله عنهما یا غیره نقل کرده‌اند، وارد شده است.

دوست ما هم اصول و بنای دینش را نمی‌شناسد. او با بخاری و مسلم هیچ ارتباطی نداشته است و چیزی درباره‌ی دروغ‌پردازی‌های رافضه و چرندیات و مغلطه‌های آنان نمی‌داند.

در صورتی که عالمان [یا عالم‌نمایان] منسوب به اهل سنت هم، متقابلاً به تو اینگونه می‌گویند: اختلافات ما با شیعه، اختلافی تاریخی است که ربطی به اصول اسلام ندارد. تمام آنچه که برادران شیعه‌ی ما بدان معتقدند، این است که علی افضل و برتر از ابوبکر و عمر و عثمان است.. کسانی که این حرف را می‌زنند، عقاید رافضه را نمی‌شناسند و از کتاب‌های اصلی آنان بی‌خبرند.

سپس انقلاب خمینی که کارتر در نقشه‌ریزی آن مشارکت داشت، سرکار آمد. انقلابی که ژنرال هویزر، هنگامی که موفق شد ارتش را به انزوا بکشاند و وادار به بی‌طرفی کند، آن را اجرا و عملی نمود.

این انقلاب آمد و بیشتر اسلام‌گراها را دچار فتنه کرد. چرا که آنان گمان می‌کردند که این، همان انقلاب زمان خلفای راشدین بوده و خالد و صلاح‌الدین را برای آنان باز خواهد گرداند.

مجلات اسلامی در بزرگ نمودن شخصیت خمینی و همچنین انقلابش، مبالغه می‌نمودند. بطوری که در برخی از این نشریه‌ها، خواننده نمی‌توانست بفهمد نویسنده‌ی مجله رافضی است یا سنی. این مجلات درهای خود را به طور کامل برای هر آنچه که رافضه انتشار آن را می‌خواست باز نمود. کمترین چیزی که منتشر می‌نمودند، قصیده‌هایی در دعوت به بوسیدن خاک قم، نجف و کربلا و رفتن به این مزارها و طواف دور آنها و رکوع و سجود و تعظیم برای آنها بود.

بیشتر جماعت‌های اسلامی در تأیید انقلاب ایران، از یکدیگر سبقت می‌گرفتند. این جماعت‌ها که منتسب به اهل سنت بودند با یکدیگر اختلاف داشته و رو در روی یکدیگر بودند و بسیار مشکل بود که با هم متحد شوند، اما همگی آنها بر ضرورت تأیید انقلاب ایران و همکاری و ارتباط با به اصطلاح قهرمان اسلامی، خمینی، توافق داشتند.

برای مثال یک شخصیت از شخصیت‌هایی بارز در فعالیت‌های اسلامی، با خمینی دیدار می‌کرد و سپس به کشورش برمی‌گشت و درباره‌ی برخی اعمال و کارهای رهبر انقلاب و زهد و تواضع او و اینکه در خانه‌اش بر روی حصیر می‌نشیند و زیتون و شیر غذایش است، سخنرانی‌ها و گفتگوها می‌کرد.

این دوست ما شیر و زیتون را به خاطر می‌آورد، اما درباره‌ی عقیده‌ی خمینی و کتاب‌ها و نقشه‌هایش، چیزی نمی‌دانست. چقدر کار دجال کور چشم، برای فریب این مردم ساده است. مجله‌ها و سایر نشریات و رسانه‌ها عقل مردم را گمراه و افکارشان را دچار انحراف و تزلزل کرده بودند.

وقتی انسان سطحی‌نگری و غفلت دعوتگران را از نزدیک می‌بیند و لمس می‌کند، حیرت‌زده می‌شود. و هنگامی نقشه‌های رافضه و تصریحات آنان درباره‌ی صدور انقلاب و آمادگی آنان برای نابود کردن عراق و سوریه و خلیج را حس می‌کند، یاد و خاطره‌ی عبیدیان و قرامطه در ذهنش زنده می‌شود.

روافض ضد مسلمین توطئه و دسیسه می‌کنند .. در حالی که بیشتر فرزندان اهل سنت با آنان دست می‌دهند [و نشست و برخاست می‌کنند و رابطه دارند]. کسانی که احمد شوقی آنان را اینگونه توصیف می‌کند:

أثر البهتان فيه واناطلي الزور عليه

دروغ و افترا در او اثر کرده و فریبِ باطل را خورده است.

ملاً الجو صراخاً بحياه قاتليه

برای دشمنانش شعارِ زنده‌باد سر می‌دهد.

ياله من بيغاء عقيله في اذنيه

براستی بسیار شبیه طوطی است و عقل او در گوش اوست.

«و قدرت اندیشه و تدبیر ندارد و آنچه را که می‌شنود به سادگی می‌پذیرد و تکرار می‌کند».

به منظور کشف حقیقت و آشکار ساختن اسرار پوچ و باطل اهل باطل، این کتاب را تألیف نمودم و آن را به سه باب تقسیم کردم:

باب اول: درباره‌ی تاریخ باطنی‌های رافضی است و در آن بیان کرده‌ام که دعوت آنان، همان دعوت به مجوسیت است و همچنین درباره کسانی که این دعوت را انجام

می‌دهند و از مکر و نیرنگ آنان الْبَغِيضَاتِ و مسلمین بحث کرده‌ام. و اینکه چگونه آنها با دشمنان الله ﷻ دوستی و از آنان پیروی و چگونه با هر کافری ضد اسلام و مسلمین همکاری می‌نموده‌اند.

باب دوم: در این باب درباره‌ی عقاید فاسد آنان بحث کرده‌ام. و گواهی بزرگان اسلام در گذشته و حال، درباره‌ی آنان را آورده‌ام و پرده از توطئه شیعیانی که هم عصر ما هستند برداشته و بیان نموده‌ام که آنان از شیعیان دیروز بدترند.

یک فصل را به تنهایی به خمینی اختصاص دادم و برای این کار از کتاب‌های خود او و تصریحاتش استفاده نمودم. نتیجه این بود که او فردی رافضی و متعصب و یک ایرانی متکبر بوده است. و بیان کردم که شیعه اصول خاص به خود را دارد و ما نیز اصول مخصوص خودمان را داریم. و هیچ مجالی برای نزدیکی با آنان وجود ندارد.

باب سوم: وسیع‌ترین باب کتاب است که شامل فصل‌های زیر است:

- ایالات متحده‌ی آمریکا و انقلاب ایران.
- توطئه‌های روافض علیه خلیج و عراق.
- چه چیزی در پشت پرده نزدیکی روافض با نصیریان است؟.
- آشیانه کردن آنان و رخنه نمودن در جهان اسلام.
- اوضاع داخلی ایران.

بنابراین این کتاب شامل مسائل عقیدتی، سیاسی و تاریخی است و فکر می‌کنم بیشتر نویسندگان جدید از این روش غفلت کرده‌اند. آنان یا در باب عقیده مطلب می‌نویسند، یا در باب تاریخی و به ندرت هم در باب مسائل سیاسی، اما سلف صالح ما ﷺ اگر درباره موضوعی بحث می‌کردند، حق آن را از جوانب گوناگون ادا می‌نمودند. تلاش نمودم هرچه را می‌نویسم، مراجع آن را ذکر کنم و یک خبر را با اخبار دیگر ارتباط داده و درباره‌ی آن بررسی دقیق نمایم.

بنده می‌دانم که رافضه به بدترین شیوه با این کتاب برخورد خواهد کرد. و درباره‌ی این کتاب و نویسنده‌اش مطلب‌ها خواهند نوشت و هیچ ناسزایی را در فرهنگ پست و واژه‌نامه‌ی خود نمی‌یابند، مگر اینکه آن را به من نسبت می‌دهند. و نکوهش‌های برخی از افراد منسوب به اهل سنت را برای ایراد گرفتن بر من خواهند خرید ..

الله ﷻ می‌داند که من از آنان انتظاری جز این موضع‌گیری ندارم و چگونه به صلح و سلامت از کسی امیدوار باشم که هیچ‌کس از اهل و خانواده رسول الله ﷺ و ابوبکر و

عمر و عثمان رضی الله عنهما از دست آنان در امان نبوده است. تمام امید من این است که خداوند عز وجل ثواب این تلاش را در روزی که مال و فرزند سودی نخواهد داشت، به من عطاء نماید. اما خواسته‌ی من از مسلمانان اهل سنت و جماعت، و سایر جماعت‌های اسلامی این است که با تعمق این کتاب را بخوانند و آن را در قلب خود جای دهند. اگر کسی بگوید، پخش و انتشار اینگونه مسائل به مصلحت نیست، به او خواهیم گفت که مصلحت آن است که با شرع مطابقت داشته باشد و نه با هوا و هوس و سلیقه‌ها، بلکه این از اخلاق و مروت نیست که کسانی را که در کتاب الله عز وجل شک می‌کنند و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله را انکار می‌کنند و صحابه رضی الله عنهم را دشنام می‌دهند، تصدیق نماییم. مصلحت این است که صفحات سیاه و تاریک تاریخ کسانی را که تلاش می‌کنند، عظمت و مجد کسری و آتش مزدا را برگردانند، بر ملا و آشکار سازیم. خواسته‌ی من از جوانان این است که برای دلیل تعصب داشته باشند، نه برای سخن و نظر فلان کس و مصلحت اسلامی را ترجیح دهند.

من با تحقیق نظرات و عقاید کسانی که خمینی را تأیید و کمک می‌کنند، پیگیری کردم و هیچ دلیلی را که آنان برای این کار خود بدان استناد کنند، نیافتم. تنها یک سری احساسات و عواطف زودگذر است که آغاز و پایانی ندارد. اما درباره وحدت مسلمانان باید گفت که ما اهل سنت بر یگانگی و وحدت و عدم تفرقه و از بین بردن اسباب دشمنی و کینه‌توزی شکل گرفته‌ایم، اما ما به این وحدت، از دیدگاه اصول اسلام می‌نگریم.

در پایان از کسانی که فریاد ضرورت وحدت با رافضه سر می‌دهند می‌خواهم که تعدادی از کتاب‌های جدیدی که علمای شیعه نوشته‌اند و تعدادش بیش از هزاران کتاب است و همگی پُر است از تشکیک و شبهه پراکنی نسبت به اصول و عقاید اهل سنت را بخوانند. آنگاه - اگر انصاف داشته باشند - خواهند دانست که امکان نزدیکی و وحدت با آنان غیر ممکن است.

در هر صورت این کتاب را از روی خشم به خاطر خدا و در دفاع از دینش تهیه کردم. بار الها آن را از من بپذیر و آن را در کارنامه‌ی اعمالم قرار بده. به راستی که تو شنونده و اجابت کننده‌ای.

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین

مقدمه‌ی مترجم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ولا عدوان إلا على الظالمين والصلاة والسلام على أشرف الأنبياء والمرسلين وعلى آله وصحبه أجمعين.

در طول تاریخ همواره شیاطین و شیطان صفتان، به دنبال خاموش کردن نور اسلام و ایمان در میان بندگان خداوند ﷺ بوده‌اند و از هیچ تلاشی در جهت گمراه کردن و به فنا کشیدن مسلمانان کوتاهی نکرده‌اند.

﴿يُرِيدُونَ لِيُظْفِرُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾

[الصف: ۸].

«می‌خواهند نور (آئین) خدا را با دهانهایشان خاموش کنند، ولی خدا نور (آئین) خود را کامل می‌گرداند، هر چند که کافران دوست نداشته باشند».

از آنجا که بنده خودم در میان مسلمانان اهل سنت ایران زندگی می‌کنم و از نزدیک نظاره‌گر اجرای برنامه‌های روافض در میان اهل سنت ایران و نیز خاورمیانه می‌باشم، بر خود لازم دانستم تا کتاب پر از درس و عبرت «وجاء دور المجوس» نوشته‌ی دکتر عبدالله محمد غریب را تحت عنوان «بازگشت امپراطوری فارس» ترجمه و خدمت مردم مظلوم، و بی‌خبر اهل سنت ایران عرضه کنم، مردمی که متأسفانه سرپرستی و حاکمیت روافض را قبول کرده‌اند و مدت‌های مدیدی است که تاوان این گناه خود را پس می‌دهند. این کتاب تلنگری است به همه آنانی که بدون تأمل و تفکر در امورات زندگی خویش و بدون آگاهی از اصول عقیده و مرام خود، به دنبال جریان‌ها و تبلیغات مسموم روافض راه افتاده‌اند و بی‌اختیار مُبلَغی برای عقاید بی‌اساس آنان گشته‌اند.

باشد که همگی از این خواب زمستانی، که سال‌های مدیدی است در آن به سر می‌بریم، بیدار شویم و در حد توان به مقابله با این حرکت نابودگر روافض بایستیم، تا در روز قیامت در پیشگاه خداوند ﷻ حرفی برای گفتن داشته باشیم. لازم به ذکر است که این کتاب بیش از سی سال پیش تألیف گردیده و خواننده محترم باید در خلال مباحث مطرح شده این اختلاف زمانی را مد نظر داشته باشد.

بنده با مطالعه این کتاب و مطابقت آن با واقع کنونی مسلمانان، متوجه شدم که روافض عملاً در پی پیاده‌سازی نقشه‌های شوم خود علیه مسلمانان اهل سنت در جهان هستند، و تا حد زیادی توانسته‌اند برنامه‌های خویش را در بیشتر جنبه‌های آن عملی کنند. مطالعه این کتاب برای کسانی که گوش شنوا و قلبی فهیم داشته باشند خالی از لطف نیست و این کتاب خواهد توانست دیدگاهی صحیح از روافض و همفکرانشان را به تصویر بکشد. و تغییری اساسی در رفتار مسلمانان با این دشمنان دین ایجاد نماید. مدتها بود که ترجمه این کتاب را در برنامه کاری خویش قرار داده بودم، اما به دلیل مشکلات زیادی که روزانه دامنگیر هر کسی می‌شود، روند ترجمه کتاب به کندی پیش می‌رفت، اما هنگامی که رساله‌ای تحت عنوان «آغاز برنامه‌ریزی پنجاه ساله برای نابودی تمامی اهل سنت در سطح دولت‌ها و مردم» که توسط آقای عبدالرحیم ملازاده گردآوری شده بود، به دستم رسید، عزمم برای ترجمه هرچه زودتر این کتاب بیشتر جزم شد. این رساله چند صفحه‌ای حاوی برنامه‌ریزی پنج مرحله‌ای ایران برای گسترش تشیع در جهان است و به دنبال آن در دست گرفتن نبض تمامی حکومت‌های منطقه و حکمرانی مستقیم یا غیر مستقیم بر آنهاست. اکنون پرده از این رساله بر می‌دارم و توجه شما را به بخش اصلی این رساله «آغاز برنامه‌ریزی پنجاه ساله برای نابودی تمامی اهل سنت در سطح دولت‌ها و مردم». جلب می‌کنم:

«اگر ما نتوانیم انقلاب خود را به ممالک مسلمان‌نشین اطراف صادر کنیم بی‌شک فرهنگ آنها که آمیخته با فرهنگ غرب می‌باشد به ما خواهد تاخت و ما را مغلوب خواهد نمود.

حال که به یاری خداوند و فداکاری امت قهرمان امام، پس از چند قرن بار دیگر حکومت اثنی‌عشری در ایران به ظهور رسیده است بنابر رهنمودهای رهبران عالی‌قدر تشیع وظیفه‌ای بس سنگین و خطیر بر عهده داریم که آن صدور انقلاب است. و این را باید بپذیریم که حکومت ما گذشته از حفظ استقلال کشور و حقوق ملت، یک حکومت مذهبی است و صدور انقلاب در رأس همه‌ی امور باید قرار بگیرد. اما با توجه به موقعیت فعلی جهان و قانون‌های به اصطلاح بین‌المللی، صدور مستقیم انقلاب غیرممکن و شاید هم با خطراتی ویرانگر همراه باشد.

به همین خاطر ما طی سه جلسه با آراء قریب به اتفاق شرکت‌کنندگان و اعضاء ستاد، یک برنامه‌ی پنجاه ساله که شامل پنج برنامه‌ی ده‌ساله می‌باشد طراحی نموده تا

این انقلاب اسلامی را به همه‌ی کشورهای همسایه صادر و اسلام را یکپارچه [بخوانید فقط شیعه] نماییم. زیرا خطری که از طرف حکام وهابی و سنی‌پیشه‌ها ما را تهدید می‌کند، بسیار بیشتر و بالاتر از خطری است که از طرف شرق و غرب متوجه ماست. زیرا آنها مخالف با نهضت و دشمنان بنیادی ولایت فقیه و ائمه‌ی معصومین می‌باشند. حتی تعیین مذهب تشیع را بعنوان مذهب رسمی کشور در قانون اساسی بر خلاف شرع و عرف می‌دانند و اسلام را دو شاخه‌ی متضاد نموده‌اند. به همین خاطر ابتدا ما باید در کلیه‌ی مناطق سنی‌نشین داخلی مخصوصاً شهرهای مرزی کشور نفوذ خود را بیشتر نمائیم و مساجد و حسینیه‌ها را افزایش دهیم و مراسم مذهبی را با جدیت بیشتری برگزار کنیم و در شهرهایی که بین نود تا صد درصد سنی‌نشین می‌باشند امکاناتی را فراهم نماییم تا عده‌ی کثیری از شهرها و روستاهای داخلی به آن مناطق کوچ نمایند و برای همیشه آن شهرها را محل سکونت و کسب و کار خود قرار دهند. و این افراد باید غیرمستقیم تحت حمایت دولت و دستگاه‌های اداری قرار بگیرند تا بتوانند قدرت اداره‌ی شهرها و مراکز فرهنگی و اجتماعی را به مرور ایام از دست شهروندان قبلی خارج نمایند. (مثلاً شهر زاهدان را می‌توان به عنوان نمونه ذکر کرد.) برنامه‌ای که ما برای صدور انقلاب طراحی نموده‌ایم بر خلاف عقیده‌ی بسیاری از ناظران بدون هیچ‌گونه دردسر، خونریزی و یا واکنشی از طرف دولت‌های قدرتمند جهان به ثمر خواهد رسید. حتی هزینه‌ای که در این راه مصرف خواهد شد بدون بازدهی نخواهد ماند.

ما می‌دانیم که نگاه‌دارنده و گرداننده‌ی هر کشور و ملت فقط سه چیز است: اول قدرت که در دستگاه حاکم قرار دارد، دوم علم و دانش که در اندیشه‌ی علماء و دانشمندان می‌باشد و سوم چرخش اقتصاد که در دست سرمایه‌داران است. اگر ما بتوانیم در دستگاه حاکمان [کشورهای منطقه] تزلزل بیاندازیم، بین دولتمردان و عالمان ایجاد نفاق بکنیم و سرمایه‌داران هر کشور را متفرق ساخته و سرمایه‌ی آنها را به‌سوی کشور خود یا کشورهای دیگر جهان سرازیر گردانیم، بی‌شک موفقیت چشمگیری را بدست خواهیم آورد و این سه مورد مهم را از آنها سلب خواهیم نمود. بقیه‌ی افراد که مابین هفتاد الی هشتاد درصد جمعیت هر کشور را تشکیل می‌دهند طرفدار قدرت هستند و برای گذران زندگی دنبال آب و نان و مسکن می‌باشند و از

شخص یا اشخاصی حمایت خواهند نمود که قدرت در دست آنها باشد. «در راه بالا رفتن از هر بام ابتدا باید پله اول را قدم نهاد». (بروجردی)

همسایگان سنی و وهابی ما عبارتند از: ترکیه، عراق، افغانستان، پاکستان و تعدادی از کشورهای امیرنشین در حاشیه‌ی جنوبی و مدخل خلیج فارس که ظاهراً با همدیگر متحد و در باطن مخالف یکدیگرند.

منطقه‌ی خلیج فارس از نظر استراتژیک چه در طول تاریخ گذشته و چه در حال حاضر بسیار حائز اهمیت بوده و از نظر سوخت‌رسانی، گلوگاه کره‌ی زمین محسوب می‌شود و جهان نقطه‌ای حساس‌تر از این ندارد. حاکمان این کشورها از فروش نفت بهترین امکانات زندگی را در اختیار دارند. کاخ‌های آنها دور از مراکز شهرها بطور بسیار مجلل ساخته شده که کلیه‌ی مایحتاج زندگی به نحو احسن در آنها وجود دارد که ماه‌ها بدون ارتباط با شهر می‌توانند زندگی خود را ادامه دهند. جمعیت این کشورها از سه گروه تشکیل شده است: گروه اول افراد بدوی و صحرائشین هستند که حضور آنها در این سرزمینها به صدها سال پیش می‌رسد.

گروه دوم مهاجرینی هستند از جزایر و بنادری که امروزه جزء خاک کشور ما محسوب می‌شوند. هجرت آنها از زمان شاه اسماعیل صفوی آغاز شد و تا زمان نادرشاه افشار، کریم خان زند، پادشاهان قاجار و پهلوی همچنان ادامه داشت و از بدو پیروزی انقلاب اسلامی نیز کم و بیش مهاجرت‌های پراکنده‌ای به چشم خورده است. گروه سوم از دیگر کشورهای عربی و عده‌ای هم از شهرهای داخلی ایران می‌باشند. کارهای تجاری، بازرگانی شرکت‌های ساختمان بیشتر به افراد غیربومی تعلق دارد. جمعیت داخلی آن کشورها از اجاره بهاء ساختمان و خرید و فروش املاک کسب درآمد می‌کنند و وابستگان امیران هریک به مقدار معین از فروش نفت حقوق می‌گیرند. فساد اجتماعی و فرهنگی و انجام کارهای ضداسلام به وفور نمایان است و عمر بیشتر ساکنان آن صرف عیاشی و لذت‌های دنیوی می‌گردد.

«کلمة الحق ویراد به الباطل». «حرفشان حق اما نیتشان از بیان حق به کرسی

نشاندن باطل است». م

بسیاری از آنها از ترس خرابی اوضاع، در کشورهای اروپایی و آمریکایی مخصوصاً ژاپن، انگلستان، سوئد، سوئیس، اقدام به خرید آپارتمان، سهام کارخانجات و سرمایه‌گذاری‌های دیگر نموده‌اند. تسلط ما بر این کشورها یعنی تسلط بر نیمی از جهان.

ما برای اجرای این برنامه‌ی پنجاه‌ساله ابتدا باید با همه‌ی کشورهای همسایه یک دوستی و ارتباط و احترام متقابل برقرار نماییم. حتی با عراق پس از خاتمه‌ی جنگ و سرنگونی صدام حسین روابط حسنه برقرار خواهیم نمود، زیرا از پای درآوردن هزار دوست به اندازه‌ی یک دشمن دردسر ندارد. چون روابط فرهنگی، سیاسی و اقتصادی ما با آنها برقرار شود، بی‌شک موجب هجرت گروهی از ایرانیان به آن کشورها خواهد شد. ما می‌توانیم همراه با این مهاجرین عده‌ای هم مهاجر مأمور که ظاهراً مخالفین نظام هستند داشته باشیم که وظیفه‌ی آنها در انجام مأموریت ذکر خواهد شد.

فکر نکنید پنجاه سال عمر درازی است. انقلاب ما با یک برنامه‌ی بیست‌ساله به پیروزی رسید. مذهب ما که امروز کم و بیش در دستگاه اداری و حکومتی بسیاری از کشورها نفوذ دارد، برنامه‌ی یک روز و دو روز نبوده است. روزگاری طویل ما در هیچ کشوری از جهان حتی کارمند نداشته‌ایم، چه رسد به وزیر و وکیل یا حاکم. حتی فرقه‌های وهابی، شافعی، حنفی، مالکی و حنبلی ما را مرتد می‌دانسته‌اند و بارها پیروان این مذاهب دست به کشتار و قتل عام شیعیان گشوده‌اند. درست است ما در آن دوران نبوده‌ایم ولی اجداد ما بوده‌اند و زندگی امروز ما ثمره‌ی فکر، اندیشه و تلاش آنهاست. شاید هم در آینده ما نباشیم اما انقلاب و مذاهب ما خواهد ماند.

برای انجام این وظیفه‌ی مذهبی فقط گذشتن از جان و نان و خان و مان کافی نیست، برنامه‌ی صحیح لازم است، طرح‌ها باید بکارگرفته شود. حتی اگر پانصد ساله باشد چه رسد به پنجاه سال. ما وارثان میلیون‌ها شهید هستیم که از وفات پیامبر تا امروز بدست اهریمنان اسلام‌نما خون‌هایشان در جویبار تاریخ روان است و نخواهد خشکید تا آنگاه که هرکس نام اسلام بر خود دارد، علی و خاندان رسول الله را بشناسند و بر اشتباه اجداد خود اعتراف کنند و فقط تشیع را به عنوان وارث راستین اسلام بشناسند.

۱- در افغانستان، پاکستان، ترکیه، عراق و بحرین ما از نظر ترویج مذهب مشکلی نداریم. برنامه‌ی دوم ده ساله را در این پنج کشور برنامه‌ی اول قرار خواهیم داد. پس وظایف مأموران مهاجر ما در دیگر کشورها در دهه‌ی اول فقط سه چیز است. ابتدا خرید املاک، خانه و آپارتمان و ایجاد شغل و امکانات زندگی برای هم‌کیشان خود که آنها را در آن خانه‌ها سکنی دهند و جمعیت را بالا ببرند. دوم برقراری دوستی با سرمایه‌داران بازاری،

کارمندان اداری مخصوصاً اشخاص سرشناس و افرادی که در دستگاه‌های دولتی نفوذ شایان دارند. سوم، در برخی از این کشورها روستاهای کوچکی بطور پراکنده در دست احداث و طرح ده‌ها روستا و شهرک دیگر در حال نقشه‌برداری می‌باشد. خانه‌های آن روستاها را تا حد امکان خرید نمایند و با قیمتی مناسب به افراد و اشخاصی که املاک خود را در مراکز شهرها فروخته‌اند بفروشند و به این ترتیب شهرهای پرجمعیت را از دست آنها بیرون بیاورند.

۲- ضمن تشویق مردم به منظور احترام به قانون و اطاعت از مجریان و مأموران با تواضع برای برقراری مراسم مذهبی و دایر نمودن مساجد و حسینیه از مسئولان، مجوز کتبی دریافت نمایند. چرا که همین مجوزها در آینده به عنوان سند مطرح خواهد شد. برای ایجاد شغل‌های آزاد بیشتر باید به فکر مکان‌های پرتجمع بود تا بشود در مواقع حساس آنجاها را مرکز بحث و گفتگو قرار داد. در این دو دوره سعی بیشتر افراد باید این باشد که با استفاده از دوستان و تقدیم هدایای گرانبها، گذرنامه‌ی کشور محل اقامت خود را دریافت کنند و مشوق جوانان برای اشتغال در ادارات دولتی مخصوصاً کارهای نظامی باشند.

در نیمه‌ی دوم این دهه ضمن تشویق محرمانه و غیرمستقیم علمای سنی‌مذهب و وهابی برای جلوگیری از فساد اجتماعی و کارهای ضداسلامی که در آن کشورها فراوان به چشم می‌خورد، اعلامیه‌های اعتراض‌آمیزی از طرف برخی از مقامات مذهبی دیگر بلاد چاپ و منتشر نمایند که بی‌شک موجب برانگیختن عده‌ی زیادی از ملت آن کشور خواهد گردید. تا اینکه مقام مذهبی مذکور را دستگیر نمایند یا او نوشته‌ی خود را تکذیب کند. امواج حمایت مذهبیان از آن اعلامیه‌ها بالا خواهد گرفت و اعمال مشکوکی به وقوع خواهد پیوست که منجر به تعویض یا دستگیری عده‌ای از خادمان خواهد شد. همین موضوعات باعث می‌گردد تا حاکمان به کلیه‌ی افراد مذهبی خود بدبین شوند. و برای تبلیغات مذهبی و ساختن اماکن، کاری انجام ندهند. حتی سخنرانی‌ها و برگزاری مراسم دینی و مذهبی را نیز به ضرر نظام خود تلقی خواهند نمود. گذشته از آن بین عالمان و حاکمان آن کشورها کینه و کدورت رشد خواهد

نمود. حتی سنیان و وهابیون داخلی پایگاه‌های پشتیبانی خود را از دست خواهند داد و دیگر هیچگونه حمایت خارجی نخواهند داشت.

۳- در دوره‌ی سوم که دوستی عده‌ای از مأمورین ما با سرمایه‌داران و کارمندان عالی‌رتبه به ثبات رسیده است و عده‌ی زیادی هم در دستگاه‌های نظامی و اجرایی کشور به کار صادقانه اشتغال دارند و در امورات مذهبی دخالتی ندارند، بیش از پیش توجه دولتمردان را به خود جلب خواهند نمود و در این دوره که بین مذهب‌یون و دستگاه حاکم اختلافات و تفرقه به چشم می‌خورد، عده‌ای از روحانیون شاخص ما وظیفه دارند ضمن برگزاری مراسم مذهبی از حاکمان آن بلاد حمایت نمایند و جمعیت تشیع را بی‌خطر جلوه دهند. حتی اگر امکان داشته باشد این حمایت‌ها را نیز از طریق رسانه‌های گروهی به گوش همگان برسانند، بطوری که جلب توجه و رضایت آنها را فراهم نمایند تا در واگذاری پست‌های مهم اداری وحشتی نداشته باشند.

در این دوره با تحولاتی که در بنادر و جزایر و دیگر شهرهای مرزی کشورمان و سپرده‌های بانکی بوجود خواهیم آورد، طرح‌هایی پی‌ریزی خواهد شد که اقتصاد کشورهای مجاور دچار رکود بشود و بی‌شک بخاطر کسب سود و امنیت و ثبات اقتصادی بیشتر سرمایه‌داران کلیه‌ی امکانات خود را به کشور ما سرازیر خواهند نمود. زمانی که برای انجام هرگونه کارهای بازرگانی و سپرده‌های بانکی افراد دیگر کشورها را آزاد بگذاریم آنها هم از سرمایه‌گذاری ملت در کشور خود استقبال خواهند نمود.

۴- در مرحله‌ی چهارم ما کشورهایی را در اختیار داریم که بین عالمان و حاکمانشان درگیری است. تجار رو به ورشکستگی و فرار هستند و مردمانش پریشان احوال به نظر می‌رسند. بیشتر مردم، املاک و خانه‌های خود را به نصف قیمت خواهند فروخت تا به جای امن‌تری سفر کنند. در این میان فقط افراد ما هستند که حامیان دولت به حساب می‌آیند و این افراد اگر آگاهانه عمل نمایند بخوبی قادر خواهند بود، پست‌های مهم کشوری و لشکری را تصاحب کنند و فاصله‌ی میان خود را با حاکمان دستگاه حاکم کمتر کنند. در چنین مواقعی به خوبی می‌شود خدمتگزاران مخلص را خیانتکار حاکمان معرفی نمود که موجب دستگیری و برکناری آنها و یا جایگزینی افراد ما خواهد شد. خود این موضوع مسبب دو بازدهی مثبت است. یکی آنکه افراد ما بیش

از پیش اعتماد و اطمینان دولتمردان را بخود جلب خواهند نمود. دوم آنکه ناراحتی عمومی سنی‌ها بر علیه دولت و حاکم بخاطر به قدرت رسیدن شیعیان در ادارات آشکار خواهد گردید و اعمال ضد دولتی بیشتری از خودشان نشان خواهند داد. در این برهه افراد ما باز هم باید در کنار حاکم بایستند و مردم را به صلح و آرامش دعوت نمایند و از طرفی املاک و خانه‌های افراد در حال فرار را خریداری نمایند.

۵- در دهی پنجم زمینه برای آغاز یک انقلاب شیعی آماده است. زیرا ما آن سه مورد اصلی را که آسایش و آرامش و امنیت بود، از آنها گرفته‌ایم و دستگاه حاکم مانند کشتی طوفان‌زده‌ای می‌ماند که هر آن احتمال غرق شدنش می‌رود. در چنین موقعی هر پیشنهادی را برای نجات جان خواهند پذیرفت. در این دوره به وسیله‌ی افراد سرشناس و قابل اعتماد پیشنهاد تشکیل یک مجلس مردمی را برای خاموش گرداندن اوضاع، نظارت بر ادارات و کنترل کشور به حاکمان خواهیم داد. بی‌شک مورد قبول واقع خواهد شد و کاندیداهای ما با اکثریت آراء کرسی‌های مجلس را بدست خواهند آورد. این موضوع موجب فرار بازرگانان، عالمان و حتی خدمت گزاران واقعی خواهد گردید و ما بدون هیچ جنگ و کشتاری خواهیم توانست انقلاب اسلامی را به بسیاری از کشورها صادر کنیم.

اگر این روش در دهی آخر متمر ثمر نیفتد می‌شود با انقلاب اسلامی مردمی، قدرت حاکمان را سلب نمود. هرچند به ظاهر افراد ما اهل و ساکن و یا متولد آن کشورها هستند اما ما بخوبی وظیفه‌ی خود را در برابر خداوند و دین و مذهبمان به انجام رسانیده‌ایم. هدف ما به قدرت رسیدن شخص مخصوصی نیست. هدف فقط صدور انقلاب است و آنگاه می‌توانیم بعنوان علمدار این دین الهی قیام خود را در همه‌ی کشورها آشکار سازیم و با قدرت بیشتری بسوی جهان کفر قدم نهیم و تا ظهور مهدی موعود جهان را به نور اسلام و تشیع مزین نماییم». پایان رساله

امروز در حالی این مقدمه را می‌نویسم که چند دهه از آغاز این برنامه‌ی پنج‌ساله می‌گذرد و به خوبی پیشرفت این برنامه‌ها را در برخی جهات در داخل و خارج از کشور می‌بینیم. لیکن بر این باوریم که خود خداوند عَلَيْهِ حافظ دینش است و نهایتاً

مؤمنین چیره و غالب خواهند بود و روافض خواهند فهمید که چون همیشه خوار و ذلیل و خسر دنیا و الآخره هستند.

همانطور که در این مدت پس از انقلاب خیلی هم آسوده خاطر به حکومت نپرداخته‌اند و بارها تا لبه‌ی پرتگاه سقوط رفته‌اند ولی تقدیر خداوند ﷻ هنوز بر بقایشان بوده است تا امت مسلمان قدر و ارزش حکومت اسلامی را که قاهر و نابود کننده‌ی روافض است بیشتر و بیشتر بداند و خود را برای برپایی آن مهم آماده سازد .. ان شاءالله.

از اتفاقات مهم و قابل ذکری که طی سال‌های پس از انقلاب روی داده و انقلاب ایران را متأثر ساخته است می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- ۱- درگیریهای داخلی از سوی گروهک‌ها پس از انقلاب بخصوص در نقاط مرزی کشور.
- ۲- جنگ هشت ساله‌ی ایران و عراق.
- ۳- ایجاد دو دستگی و بروز آن در عناصر انقلاب تحت عنوان جناح چپ و راست که در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۷۶ با پیروزی جناح چپ نمود یافت.
- ۴- لو رفتن و آشکار شدن برنامه‌ی هسته‌ای ایران.
- ۵- اعمال تحریم‌های همه جانبه از سوی غرب ضد ایران به عنوان فشاری برای دست کشیدن از برنامه‌ی غیر صلح آمیز هسته‌ای و تنگی معیشت و گذران زندگی مردم.
- ۶- اغتشاشات و خیزش عمومی پس از انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۸ و ایجاد یک انشقاق و دو دستگی بزرگ در بین نیروهای اصلی و ستون انقلاب ایران که تاکنون نیز التیام نیافته است و نقش مهمی در کاهش اقتدار حکومت داشت.
- ۷- انقلاب مردم سوریه ضد حکومت نصیری اسد که بازوی خارجی جمهوری اسلامی است و گشوده شدن یک میدان جدید جهاد علیه روافض.

سخنی با هموطنان عزیز

در اینجا لازم می‌دانم که سخنی نیز خطاب به هموطنانم داشته باشم و آن اینکه اغلب پدران ما در زمان پهلوی هرچند از نظر اقتصادی نسبت به امروز مشکلات

کمتری داشتند اما با توجه به صبغهی دینی مردم ایران از اوضاع موجود کشور تحت حکومت شاه راضی نبودند.

در هر صورت با توجه به این صبغهی دینی اکثریت با موجی که ندای اسلام و غلبهی مظلومین و مستضعفین را سر می داد همراه شدند به این امید که هم دینشان را داشته باشند و هم دنیایشان آباد شود.

اما پس از انقلاب و هرچه که بیشتر از آن گذشت هموطنانمان فهمیدند که این حکومت آنی نبود که میخواستند و در نتیجه عده‌ای از دین زده شدند و حساب همه‌ی بدبختی‌هایی را که آخوندها بر سر مردم آوردند به پای دین نوشتند!

مردم عزیز کشورم ایران! و ای مردمی که با آمدن اسلام به کشورمان، نیاکان و اجداد دانشمند ما، آن را به بالاترین درجات پیشرفت رساندند! باید پرده از راز مهمی بردارم:

این اسلام (نه در اسم و نه در شکل و محتوی) آن اسلامی نیست که رسول الله ﷺ برای بشریت به ارمغان آورده است. بلکه ساخته و پرداخته‌ی دست آخوندها و اسلاف پلیدشان طی چند قرن اخیر بوده است.

باید بدانیم که این رفتاری که تحت عنوان دین اسلام با مردم ایران می‌شود مانند رفتار متحجر کلیسا در قرون وسطی با مردمش است به گونه‌ای که چنان دلدزدگی در مردم اروپا نسبت به دین ایجاد شد که کلاً دین را از زندگی‌شان حذف کردند و دین خلاصه شد در رفتن به کلیسا در روز یکشنبه.

اما از همین مردم غرب امروز صداهای دیگری به گوش می‌رسد. آنها متوجه شدند که زندگی اگر فقط جنبه‌ی مادی داشته باشد ناقص است. دانشمندانشان به تدریج به تأثیر معنویت بر سلامت فرد و اجتماع پی بردند و مقاله‌هایی در این زمینه نوشتند و تحقیقاتی انجام دادند.

از طرف دیگر تحجر کلیسا را که به یاد می‌آوردند در جواب این سؤال که پس حقیقت و برنامه‌ی زندگی‌ای که ما را به سعادت برساند چیست؟ با زیرکی و هوششان و طبع نرم و منصفانه‌ای که هنوز از دین سرورمان عیسی علیه السلام در دل داشتند به اسلام رسیدند.

آمارها در کشورهای غربی از رشد روز افزون اسلام در این کشورها حکایت دارد و مطلبی دیدم که در آن آمده بود که کارشناسان اذعان دارند که تا چند سال آینده در چند کشور اروپایی (فرانسه، انگلیس، آلمان و هلند)، مسلمانان جمعیت اول این کشورها را تشکیل می‌دهند.

هرچند که این آمارها احتمالا به مذاق حاکمانشان خوش نمی‌آید. پس بیاییم حساب اسلام را از این اختراع آخوندها تحت نام ولایت فقیه جدا سازیم به این امید که باز هم شاهد روزی باشیم که مردم ایران زمین نماد علم و اخلاق نیکو در جای جای عالم باشند و به آن مجدی که در چند قرن ابتدایی پس از ورود اسلام و در زیر سایه‌ی این دین پاک و حنیف داشتیم برسیم.

در انتها از خداوند منان خواستارم این کتاب را مایه هدایت خوانندگان محترم قرار دهد و اجر معنوی آن را در کارنامه‌ی اعمال صالح نویسنده و مترجم کتاب بنویسد و مسلمانان جهان را از واقعیت‌های اطرافشان آگاه سازد و آنها را در تغییر واقع پر از درد و رنج کنونی یاری دهد. آمین.

باب اول:

نگاهی به تاریخ ایران

- ۱- ایران قبل از اسلام.
- ۲- موضع فارس در قبال اسلام.
- ۳- توطئه‌های فارس بعد از فتوحات اسلامی.
- ۴- ایران در زمان پهلوی.

چرا این بررسی تاریخی را انجام می‌دهیم؟

امروز در جهان اسلام، جنبش‌هایی باطنی و وحشتناک همچون رافضه، نصیری، دروزیه، بهائیت و اسماعیلیه وجود دارند.

اساس این جنبش‌ها با یک سازمان‌دهی بر مبنای مذاهب و طائفه‌گرایی به وجود آمده و رهبران آنها، در پشت شعارهای جدید و پر زرق و برقی همچون ملی‌گرایی، دموکراسی، اسلام و سوسیالیسم، عقاید باطل خود را مخفی کرده‌اند. این جنبش‌ها، حال و آینده دعوت اسلامی را تهدید می‌کنند. شیرازه‌ی آنها در ایران و سوریه برپا شده‌است و رهبران این جنبش‌ها به صراحت می‌گویند که جنبش آنان سراسر جهان اسلام را فرا خواهد گرفت. هم‌اکنون آنان در هرجایی از جهان اسلام مرکزی دارند و جای تأسف است که بیشتر مسلمانان آرزوها و دل‌بستگی‌های فراوانی نسبت به حکومتی که جمهوری اسلامی ایران خوانده می‌شود، پیدا کرده‌اند.

این دلیلی ندارد، جز اینکه آنها شعارهای اسلامی را سر می‌دهند، در حالی که قبلاً هم قرامطه، شعارهایی اسلامی را سر داده و دولت عبیدیان تظاهر به اسلام می‌نمودند. هنگامی که عبیدیان و قرامطه حاکم مسلمین شدند، کشت و نسل را فاسد نموده، کفر و فساد و فحشا را منتشر ساخته و خون مسلمانان در حج سال ۳۱۷ را مباح نمودند و آنان را قتل عام کردند.

به این خاطر که تاریخ دوباره تکرار نشود، این بررسی تاریخی را انجام می‌دهیم تا حال را به گذشته مرتبط سازیم. چرا که درست نیست کسی یک جنبش و حرکت و نحوه برپایی آن را بررسی کند، در حالی که از تاریخ آن حرکت بی‌خبر باشد.

بدون هیچ شکی دروزیه، نصیری، بهائیت و اسماعیلیان به اصل و ریشه‌ای واحد به نام تشیع برمی‌گردند و این تشیع هم ریشه‌هایی مجوسی دارد، نه اسلامی. و سرزمین دین مجوسیت، بلاد فارس و ایران بوده است.

در این بررسی تاریخی از تاریخ مجوسیت در ایران و اثر این دین بر فرقه‌های مختلف شیعه خواهیم گفت. قبل از هر چیز، می‌خواهیم دو ملاحظه‌ی زیر را بیان نماییم:

اول: تفاوت عمیق و فراوانی بین شیعیان علی علیه السلام و شیعیان امروز وجود دارد. شیعیان علی علیه السلام می‌گفتند او شایسته‌تر از معاویه برای خلافت است و معاویه بر امیرالمؤمنین علی، ستم و تجاوز [به حکومت او] نموده است و به همین خاطر جانب او را گرفته و زیر پرچم او جنگیدند، اما شیعیان امروز قائل به معصوم بودن امامان بوده و اصحاب را دشنام می‌دهند

و منکر سنت شده و اعتقاد به رجعت [بازگشت] و تقیه دارند.
باید بین فارس‌های مجوسی که نیرنگ زده و اسلام را تحت امر [فاسد] خود قرار دادند با فارس‌هایی که وارد دین خداوند ﷺ شده و مسلمانان نیکویی گشتند، تفاوت قائل شد.

کسانی که با شمشیر و علم و مال خود از اسلام دفاع نمودند، که در رأس آنان صحابی بزرگوار و گرانقدر، سلمان فارسی رضی الله عنه و سایر بزرگان سلف بودند که رسول الله صلی الله علیه و آله درباره‌ی آنان می‌فرماید:

«عن ابی هریره رضی الله عنه قال: كنا جلوساً عند النبي صلی الله علیه و آله فأنزلت علیه سورة الجمعة ﴿وَأَخْرَيْنَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ [الجمعة: ۳]. قال: قلت: مَنْ هُمْ يا رسول الله؟ فلم يراجعه حتى سأل ثلاثاً وفينا سلمان الفارسي، وضع رسول الله صلی الله علیه و آله يده علي سلمان، ثم قال: لو كان الأيمان عند الثريا لناله رجال أو رجل من هولاء»^۱.

«از ابی‌هریره رضی الله عنه روایت شده که نزد رسول الله صلی الله علیه و آله نشسته بودیم که (این آیه‌ی) سوره جمعه نازل شد: «او مبعوث برای دیگران نیز هست، آنانی که هنوز به اینان نپیوسته‌اند (و بعدها به دنیا می‌آیند) خدا چیره‌ی کار بجا است». گفتم: ای رسول الله آنان، چه کسانی هستند؟ سه بار پرسیدم و ایشان جواب نداد و سپس در حالی که سلمان فارسی در میان ما بود، ایشان دست خود را بر سلمان گذاشت، سپس فرمود: اگر ایمان در ثریا^۲ هم باشد، حتماً افراد یا فردی از این‌ها [اشاره به سلمان] به آن دست خواهند یافت».

بنابراین بحث ما در این کتاب از فارس‌های مجوسی است، اما فارس‌های مسلمان، کسانی که منظور رسول الله صلی الله علیه و آله در این حدیث بودند، برادران، بزرگان و سلف صالح ما هستند و از هر نوع حماقت قوم‌گرایی و ملی‌گرایی چه عربی باشد و چه فارسی نزد خداوند صلی الله علیه و آله براءت و بیزاری می‌جوئیم. و سپاس می‌گوییم او را که به وسیله‌ی اسلام بر ما منت نهاده و از قلبهایمان عبادت بت‌ها را بیرون کشیده است.

۱- به روایت امام بخاری، مراجعه کنید به فتح الباری، ج ۱۰، ص ۲۶۷.

۲- نام ستاره‌ای است، و بدان جهت آن را ثریا می‌خوانند که مجموعه‌ای از ستارگان است که به هم فشرده در جایی تنگ و به شکل منظمی قرار گرفته‌اند. فرهنگ المنجد.

فصل اول: ایران قبل از اسلام

- مقدمه.
- آیین مزدا.
- آیین زرتشت.
- آیین مانی.
- آیین مزدک.
- نتایج بحث.

مقدمه

سرزمین فارس، قرن‌ها پیش از میلاد مسیح علیه‌السلام مهد تمدن‌ها و فرهنگ‌ها در دوره‌هایی از زمان بود. فارس‌ها در تمجید و بزرگداشت تاریخ خود مبالغه‌ی زیادی کرده‌اند و به اصل و ریشه‌ی خود تعصب داشته‌اند. برخی از آنها معتقدند که کیومرث، اولین پادشاه آنان، پسر اول آدم بوده و آنها ریشه‌ی نسل‌های بعدی و سرچشمه‌ی انسان‌ها هستند. عده‌ی دیگری از آنان می‌گویند که کیومرث همان امیم بن لاوذ بن ارم بن سام بن نوح است.^۱

دسته‌ی دیگری هم معتقدند که کیومرث، گیاهی از گیاهان زمین به نام ریاس بوده است و این نظر، تبدیل به مذهبی اعتقادی به نام کیومرثیه شد که خلاصه‌ی آن درگیری بین ظلمت و نور است.^۲

فارس‌ها از قدیم به دین اهتمام می‌ورزیدند و آن را مهمترین و اولی‌ترین مسئله‌ی زندگی خود قرار می‌دادند. سلسله طبقات اجتماعی نزد آنان، این مطلب را به ما نشان می‌دهد. که عبارت بودند از:

- طبقه‌ی رجال [افراد] دین.
- طبقه‌ی رجال جنگ.
- طبقه‌ی نویسندگان دیوان‌ها و دفترها.
- طبقه‌ی مردم کشاورز و صنعت‌گر.

از جمله افراد طبقه‌ی رجال دین عبارت بودند از: حاکمان، عابدان، زاهدان، خدمتکاران عبادتگاه‌ها و معلمان.

از آنجا که دین مهمترین محصول فرهنگی‌ای بود که فارس - همانطور که می‌گویند - آن را اختراع نمود و از آنجا که فرقه‌های باطنی که امروز مسلمانان را تهدید می‌کنند به شدت به عقاید قدیمی فارس‌ها مرتبط است، بنابراین ما در اینجا مهمترین دین‌های فارس را معرفی می‌نماییم.

۱- مروج الذهب و معادن الجواهر، مسعودی، ج ۱، ص ۲۲۰.

۲- ملل و نحل شهرستانی، ج ۱، ص ۵۷۲.

آئین مزدا

بیشتر علما اتفاق دارند که مزدا (حکیم) إله و معبود قبایل متمدن [شهرنشین] مستقر در ایران بوده است و حتی این قبایل اعتقاد داشته‌اند که او معبود جهان و تمام مردم است.

اصل و اساس آئین مزدا بر دو رکن استوار است: اول صفاء و سپس عموم. از جمله‌ی رکن اول یعنی صفاء، می‌توان به دعوت به اخلاق و آبادانی و سازندگی اشاره نمود. و اینکه آیین مزدا نقطه‌ی مقابل عقیده‌ی شیطان است که دزدها و گناهکاران و قبایل کوچ‌نشین به آن ایمان دارند.

از وقتی که ایرانیان وارد تاریخ شدند، اهورامزدا «أهورا یعنی معبود عهد و قانون» بزرگترین معبود آنان بود و او - به قول آنان - وظیفه‌ی فرستادن پیامبران به زمینیان را داشت و از جمله رسولان او، کیومرث و زرتشت بودند.

اهورامزدا یا اورمزد - به قول آنان - کسی بود که آسمان را برافراشته و زمین را گسترده و فرشتگان را خلق کرده است. و اولین فرشته‌ای را که آفرید، بهمن بود^۱ و به او دین را آموخت و مکان و موضع نور را مخصوص او گردانید^۲.

آئین زرتشت

در قرن هفتم قبل از میلاد زرتشت ادعا نمود که او پیامبری است که مزدا او را فرستاده است. از عقاید زرتشت می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- درگیری بین دو روح: روح خیر و روح شر.
- نور و ظلمت دو اصل متضاد و مبدأ وجود عالم هستی هستند و ترکیبات گوناگون از امتزاج و درآمیختن آنان به وجود آمده است، همانطور که تصاویر از ترکیباتی گوناگون حاصل شده است.

۱- شایان ذکر است که نام بهمن بر خانواده‌ی بزرگی در ایران قرار داده شده است که این خانواده‌ی فارس توانستند به سرزمین خلیج عربی برسند و برخی از افراد آنان هویت آنجا را اخذ نمایند. آنها در مجلس مردم کویت عضو دارند و بیشتر افراد این خانواده از تاجران بزرگ کویت هستند. آیا اینکه این خانواده نام بهمن را برای خود نگه داشته‌اند، دلیلی بر تعصب نسبت به مجوسیت نیست؟ در حالی که آنان می‌گویند که مسلمان هستند.

۲- مراجعه کنید به کتاب ملل و نحل شهرستانی ج ۱ ص ۲۳۸ و نیز کتاب ایران در عهد ساسانیان ص ۱۹.

• باری تعالی که خالق نور و ظلمت و ابداع کننده‌ی آن دو است، یکی بوده و شریک، دشمن و همتایی ندارد. و جایز نیست که وجود ظلمت، همانگونه که زورانیه معتقدند، به او نسبت داده شود.^۱

از درآمیختن نور با ظلمت، خیر و شر، صلاح و فساد، پاکی و پلیدی نشأت گرفته و اگر این درآمیختن نبود، جهانی وجود نداشت.

و درگیری بین آن دو ادامه خواهد یافت، تا اینکه نور بر ظلمت و خیر بر شر غلبه کرده و خیر به جهان خود رفته و نجات می‌یابد و شر هم به جهان خود نزول می‌کند و این سبب رهایی و نجات است.^۲

زرتشتیان تا حدی آب را تقدیس می‌نمودند که صورت خود را با آن نمی‌شستند و آب نزد آنان تنها برای خوردن یا آبیاری مزارع استفاده می‌شد.

انسان نزد آنان، دو زندگی داشت: در زندگی اول اعمال انسان حساب و شمرده می‌شود و در زندگی دوم انسان به نعمت‌ها رسیده و یا بدبخت می‌شود. در زندگی دوم آنها از جهنم و راه راست سخن می‌گویند.^۳

زرتشتیان به قبیله‌ی مغان منسوب هستند و قبل از اینکه آئین زرتشت دو منطقه‌ی میدیا و فارس را در برگیرد رجال دین به قبیله‌ی میدیا منسوب بودند.

قبیله‌ی مغان حق اشراف و تسلط بر آتشکده‌هایی را که شعائر دینی آنان در آنجا برگزار می‌شد، داشتند. از مهمترین معبدهای زرتشتی یا آتشکده‌ها می‌توان به معبد یزد اشاره کرد که پس از فتوحات اسلامی به مسجدی بزرگ تبدیل شد.^۴

خورشید از جمله معبودان زرتشتیان بود، چرا که مصدر و منبع نور بود. همچنین قحطی و خشکسالی از مصادر ظلمت و تاریکی بود.

زرتشت حکیم همان زرتشت پسر یورشب بود که در آذربایجان متولد شد و مادرش اهل ری بود. فارس‌ها معتقد بودند که روح زرتشت در درختی است که خداوند در

۱- زورانیه یکی از مذاهب مجوسیت است. پیروان این مذهب معتقدند که شیطان از سرچشمه‌ها و مصادر بدی است و او همراه الله متعال است.

۲- ملل و نحل شهرستانی، ج ۱، ص ۲۳۶، چاپ دالمعرفه.

۳- «فجرالاسلام» از احمدامین، ج ۱، ص ۱۲۴.

۴- قاده فتح بلاد فارس از معجم البلدان، ج ۸، ص ۵۰۶.

بالاترین مکان آن را قرار داده و هفتاد تن از ملائکه‌ی مقرب را دور آن قرار داده است. و آن درخت را در قله‌ای از کوه‌های آذربایجان کاشته است. زرتشت کتابی دارد به نام زند اوستا که در آن جهان را به دو قسمت تقسیم می‌کند: مینه و گیتی. یعنی عالم روحانی و جسمانی و به زبان دیگر لاهوت و ناسوت. دین زرتشت به صورت گروه و سازمانی منظم است که درجات و مراتبی گوناگون دارد. و بعد از اینکه اردشیر اول و پسرش شاپور آن دین را برای حکومت خود برگزیدند، آن دین دچار تغییراتی شد.^۱

آئین مانی

مانی در سال ۲۱۵ یا ۲۱۶ بعد از میلاد مسیح علیه السلام در ولایت «مسن» ناحیه نهر کوتاه در بابل باستانی متولد شد. او در زمان شاپور پسر اردشیر ظهور نمود و بهرام پسر شاپور او را در سال ۲۷۹ به قتل رسانید. زیرا او به زهد تمایل داشت که مناسب حکومت جنگجوی بهرام نبود.

مانی منتسب به خانواده‌ای ایرانی الاصل بود. مادرش از خانواده‌ی حکومت اشکانی و پدرش جنگجویی زیرک از نزدیکان خانواده‌ی اشکانی بود.

مانی دعوت خود را در هند آغاز نمود که باعث شد برخی مورخین بر این باور باشند که وی عقیده‌ی تناسخ را از بودائی‌ان یا برخی مذاهب هندی دیگر گرفته است. مانی این اصل را هم از دین زرتشت گرفت که می‌گوید جهان از دو پایه و اساس نور و ظلمت ساخته شده است. اما او با آنها و دین مجوس در این اعتقاد که نور و ظلمت ازلی بوده‌اند، اختلاف داشت. [ازلی یا قدیم که بیشتر کلامی‌ها و فلسفی‌ان از آن کلمه استفاده می‌کنند به معنی چیزی است که هموار بوده و در مقابل کلمه حدث است به معنی چیزی که بوجود آمده و از ابتدا نبوده است. مترجم] در حالی که مجوسی‌ان معتقد بودند که تاریکی محدث و تازه خلق شده است و قدیم نیست.

مانی از نصرانیت عقیده‌ی تثلیث - اعتقاد به سه خدا - را گرفت و معبود آنان عبارت بود از: مخلوطی از، بزرگ اول و مرد قدیم و مادر زندگی. در متن‌هایی که از آئین مانی بر جای مانده، عبارات مأخوذه‌ی از انجیل‌های مسیحیان دیده می‌شود.^۲

۱- ملل و نحل شهرستانی، ج ۱، ص ۲۳۶، چاپ دارالمعرفه.

۲- ایران در عهد ساسانیان از کریستینس، ص ۱۷۱.

مانی به تناسخ ارواح معتقد بود و می‌گفت این تناسخ بر روی اجزایی نورانی از انسان شکل می‌گیرد. او به نبوت عیسی عليه السلام و زرتشت ایمان داشت و معتقد بود که خود او خاتم الأنبیا و آخرین پیامبر است. و اینکه او برای تبلیغ و رساندن کلام خداوند ﷻ به تمامی مردم فرستاده شده است.

فارس‌ها بر مانی و پیروانش، نام زنادقه را نهادند و سبب این نام‌گذاری این بود که زرتشت کتابی به نام بستانه برای فارس‌ها آورد و تفسیری برای او به نام زند پدید آورد و برای تفسیر هم شرحی تحت عنوان بازند قرار داد. و هرکس که در شریعت آنان چیزی بر خلاف کتاب بستانه وارد می‌کرد و از تأویل [و تفسیری] که زند ارائه می‌داد عدول و سرپیچی می‌کرد، به او زندی می‌گفتند و او را تأویل کننده می‌دانستند و می‌گفتند که منحرف شدن از ظاهر کتاب و تأویل کردن، برخلاف آنچه که نازل شده می‌باشد. سپس عرب هم این معنی را از فارس‌ها گرفتند و با عربی نمودن این کلمه عبارت زندیق را به کار بردند. پس دوگانه‌پرستان و سایر کسانی که معتقدند جهان هستی، قدیم بوده و خلق شدن و حدوث و جدید بودن آن را انکار می‌کنند، که در رأسشان پیروان مانی هستند، زندیق می‌باشند.^۱

پیروان مانی سازمان سری دقیقی داشتند. چهارچوب این گروه بر پنج طبقه‌ی پشت سر هم استوار شده بود: فرزندان علم، فرزندان عقل، فرزندان باهوش و طبقه‌ی آخر گوش به فرمان‌ها که همان عوام مردم باشند. هریک از این طبقات شروط و تکالیفی داشت. مانی توانست دو برادر شاپور را در گروه خود وارد کند.^۲

پس از اینکه مانی به دست بهرام کشته شد، پیروانش مراسم سالگردی را به مناسبت یاد و خاطره‌ی کشته شدن پیامبر شهیدشان برگزار می‌کردند که نام این مراسم را بیما نهاده بودند. دعوت به آئین مانی بعد از اینکه زرتشتیان آنها را تحت فشار قرار دادند، به شکل سری و مخفیانه ادامه یافت.

۱- مروج الذهب از مسعودی، ج ۱، ص ۲۵۱.

۲- ایران در عهد ساسانیان، ص ۱۶۹.

آئین مزدک

مؤسس این آئین، مزدک، پسر بامداد، در زمان قباد، پدر کسری انوشیروان است که در سال ۴۸۷ در ایران تأسیس شد. او دعوت خود را به عنوان کسی که به عقیده‌ی مانی ایمان داشت شروع نمود. اما او اختلاف زیادی هم با عقیده‌ی مانی داشت. او می‌گفت نور با اراده و اختیار عمل می‌کند و ظلمت از روی سراسیمگی و مقابله عمل می‌نماید.

مزدک برخلاف مانی که اهل زهد بود، مرد عمل بود. و به همین خاطر مردم را از مخالفت و دشمنی و کینه‌ورزی و جنگ نهی می‌کرد. و چون جنگ به خاطر عدم مساوات بود، بحث تقسیم محصولات زراعی به صورت مساوی بین مردم را مطرح کرد. او همچنین به بی‌بندوباری دعوت می‌کرد و مردم را در این دو مسئله مال و زن - همانند شریک بودن در آب، آتش و گیاهان، شریک می‌دانست.^۱

بدین‌وسیله او مقام خانواده را پست گردانید و راه ظلم و گمراهی را برای ظلمت تسهیل کرده و زنا را برای سیر کردن حرص و رغبت خود ترویج می‌نمود. مردم دچار بلای عظیمی شدند که تا آن موقع سابقه نداشت. وضعیت به گونه‌ای شده بود که فرد، بچه‌ی خود را و بچه پدر خود را نمی‌شناخت و فرد حق مالکیت آنچه را که مال خود او بود، نداشت. «زیرا همه طبق آئین مزدک در همه چیز شریک بودند».

پذیرفتن این آئین از سوی قباد و همکاری او با آنها، پیروان آئین مزدک را در انجام جرائمشان و محق ساختن آئین کمونیستی و بی‌دینی‌ای که به آن دعوت می‌کردند، کمک نمود. برادر قباد، جاماسب از پیروان مزدک بود. این قضیه به حدی حاد شده بود که وارد منزل فرد می‌شدند و منزل و زن و اموالش را می‌گرفتند.^۲

پیروان مزدک به نشانه‌ی زهد، گوشت نمی‌خوردند. وقتی کسی را مهمان می‌کردند، به او هرچه می‌خواست می‌دادند. آنها فلسفه‌ی بخصوصی در بی‌بندوباری ارائه دادند. آنها می‌گفتند مردم عادی نمی‌توانند از لذت‌های مادی خلاص شوند، مگر در لحظه‌ای که با اختیار بتوانند این نیاز خود [به لذات مادی] را سیر کنند.

۱- ملل و نحل شهرستانی، ج ۱، ص ۲۴۹، چاپ دارالمعرفه.

۲- تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۳۷.

پس از اینکه آئین مزدک به عنوان مذهبی دینی شناخته شد، تبدیل به مذهبی اجتماعی با قوانین انقلابی و مبادی و اصول کمونیستی [و عدم اعتقاد به خدا] شد و شر آنان همه جا را فرا گرفت. تا اینکه کسرای اول (انوشیروان پسر قباد) آمد و اموال را به صاحبانش بازگردانید و اموال بدون صاحب را هم برای اصلاح خرابی و فساد که به بار آمده بود به کار بست.

احمد امین درباره‌ی او می‌گوید: «آئین مزدک، پس از کسری به عنوان فرقه‌ای سری و مخفیانه می‌زیست. در طول دوره‌ی ساسانی وضع آنها به همین منوال بود و سپس در آغاز دوره‌های اسلامی سر به ظهور نهاد».^۱

برخی از مورخین در توصیف انقلاب مزدک گفته‌اند: «پرده‌ی حجاب [و حفظ عفت] و حفظ ادب برداشته شد. قومی ظهور نمود که شایستگی هیچ فن و عملی را نداشتند. هیچ ملکی را به ارث نمی‌گذاشتند و [به علت فراگیر شدن زنا] هیچ نسبی هم نداشتند، عاقل و باطل و بدون هیچ حرفه و صنعتی و [تنها] برای مسخره کردن و بدی و پخش دروغ و بهتان آمادگی داشتند. آنان از این مسائل نه تنها احساس بدی نداشتند بلکه زندگی خود را مرفه و در ناز و نعمت می‌دیدند.

به این ترتیب تجاوز و تعدی همه جا را فرا گرفت. انقلابیون قصرهای بزرگان را نابود نموده، اموال را به یغما برده و زنان را غصب می‌نمودند. و هر جا را که می‌خواستند به تملک خود در می‌آوردند. زمین‌ها هم به خاطر اینکه این قوم جدید کشاورزی بلد نبودند، تلف شدند».^۲

نتایج بحث

پس از عرضه‌ی مهمترین ادیان فارس، می‌توانیم به نتایج زیر برسیم:^۳

[برخی از] فارس‌ها نیروهای طبیعی و اجرام آسمانی و معبودانی را که خصوصیات اخلاقی و آرای معنوی در آن مجسم شده بود، می‌پرستیدند. دین نزد آنان در کمترین امور زندگی دخالت می‌کرد. بر هرکس واجب بود که در روز چهار بار برای خورشید، نماز بخواند. همین طور هم برای ماه، آتش و آب نماز می‌گذاشتند. جایز نبود که

۱- فجر الإسلام، از احمد امین، ج ۱، ص ۱۳۷.

۲- ایران در عهد ساسانیان، تألیف: کریستینس، ترجمه (به عربی) یحیی الخشاب، ص ۳۴۳.

۳- ملل و نحل شهرستانی، ج ۱، ص ۲۴۴، چاپ دارالمعرفه.

شعله‌ی آتشکده‌ها خاموش شود.

بین دین مجوس و دوگانه‌پرستی و ادیان منسوب به مجوسیت مانند کیومرثیه، زروانیه و آئین زرتشت تفاوت وجود دارد. همچنین برخی ادیان منسوب به دوگانه‌پرستی عبارت بودند از: آئین مانی، آئین مزدک و دیسانیه و... اما فرق بین آن دو این بود که دین مجوس قائل به قدیم بودن نور و جدید و حادث بودن ظلمت و تاریکی بود. در حالی که آئین دوگانه‌پرستی می‌گفت که هم نور و هم ظلمت قدیم و ازلی هستند. بنابراین آنها در قدیم بودن برابر و در جوهر، طبیعت و سرشت، فعل، مکان، جنس، بدن و ارواح با یکدیگر تفاوت و اختلاف داشتند.

در هر صورت، مجوسیت و دوگانه‌پرستی میراث فارس‌ها بودند. در حالی که تفاوت زیادی هم با هم داشتند. تمامی پیروان این ادیان، نور، ظلمت، خورشید و ماه را عبادت می‌کردند و به حلول [حل شدن یک نفس در نفسی دیگر] تناسخ ارواح و افسانه‌ها و خرافات اعتقاد داشتند.

ادیان فارس تحت تأثیر ادیان یهودیت، نصاری و بودا قرار گرفته بودند.

یهودیان پس از آنکه «بُختنصر» آنان را تبعید [و آواره] نمود در سرزمین فارس مستقر شدند و تعداد آنان در دوره‌ی اشکانیان فزونی یافت. یهودیان حضور خود را از قرن اول میلادی اعلام نمودند و برخی از پادشاهان فارس هم آنان را به رسمیت شناختند. آنها مدرسه‌ی مشهور سورا را در اوایل قرن سوم میلادی ساختند و با پادشاهان فارس وصلت نموده و کمک و همراه آنان شدند. پس خون یهودیان با فارس درآمیخت. همسر بختنصر یهودی و نامش دینارد بود و سبب شد تا بنی‌اسرائیل به بیت المقدس برگردند.^۱

دیانت فارس‌ها تحت تأثیر دین یهود قرار گرفت و وجود سازمان‌های مخفی، سریت و تقیه را از آنان به ارث بردند. و همچنان تأثیر یهود بر اعتقادات فارس‌ها در دوره‌های مختلف تاریخی، استمرار یافت.

نصرانیت نیز در جای‌جای ایران منتشر شد و هنگامی که حکومت به اشکانیان رسید، دسته‌ها و گروه‌های نصرانی مکانی در «رها» داشتند که در آنجا اسقف‌های زیادی از مناطق ارمنی، کردی و اهواز حضور داشتند و بارها کوشیدند تا این گروه‌ها را

تحت اداره‌ی مرکزی واحد در مدائن درآوردند. اما به علل داخلی بین خودشان در این راستا موفق نشدند. مسیحیان در ایران در صلح و سلامت می‌زیستند، اگرچه این موضع، هنگامی که قسطنطنیه نصرانی شدند، تغییر نمود. مسیحیان ایران به شاپور دستور می‌دادند و این باعث خشمگین شدن شدید وی گشت و سبب شد از سال ۳۳۹ تا زمان مرگ شاپور دوم، فشارهای زیادی بر آنها وارد شود.

همچنین اردشیر دوم، جانشین شاپور، مسیحیان را دوست نداشت و فشارها بر آنان تا زمان یزدگرد اول، (۴۲۱ - ۳۹۹) ادامه داشت، اما یزدگرد روابط بین زرتشت‌ها و مسیحیان را بهبود بخشید.^۱

در مورد تأثیر مسیحیان در اعتقادات فارس‌ها، قبلاً گفته شد که آئین مانی، چگونه عقیده‌ی تثلیث و حلول را از عقاید نصاری، اخذ نمود.

همچنین رجال دینی فارس با بودائیان درآمیختند و عقایدی را از آنان اخذ کرده و اعتقاداتی را هم به آنان بخشیدند. این اختلاط، هنگامی که افراد دینی، شکست خورده و از کشور خود (فارس) گریخته و به هند یا چین پناه بردند (همچون زرتشتیان و مانویان) رو به فزونی نهاد.

رهبری دینی در سرزمین فارس در دست یکی از قبایل بود. در قدیم سیطره‌ی دینی در دست قبیله‌ی میدیا بود و در دوره‌ی پیروان آئین زرتشت، این رهبری در دست قبیله‌ی مغان قرار گرفت.

رجال و مردان قبیله‌ی دینی (بنا بر اعتقاد خودشان) ظل الله (یعنی سایه‌ی خداوند). چقدر این کلمه شبیه آیت الله است. مترجم) بر روی زمین بودند. و برای خدمت‌کردن به معبودان آفریده شده بودند. حاکم می‌بایست از این قبیله انتخاب می‌شد و ذات‌الهی در او بروز می‌یافت. این خانواده، شرف خدمتکاری و نگهداری آتشکده‌ها را بر عهده داشت.

عبادت خداوند ﷻ از طریق یک قبیله، فارس‌ها را - بعدها - به تشیع و پیروی از آل بیت [آن‌گونه که گمراهان‌شان می‌گویند] رهنمون کرد. و این به خاطر دوست داشتن آل بیت نبود، بلکه بدین علت بود که این تصور با اعتقادات مجوسی سازگاری داشت.

سریت، اصلی از اصول عقاید مجوسی است. زرتشتیان پس از اعمال فشار از سوی پیروان مزدا بر آنان، به طور سری فعالیت‌های خود را همچنان ادامه می‌دادند. پیروان مانی هم پس از خشم و شدت بهرام پسر هرمز نسبت به آنان، تبدیل به حرکت و جنبشی سری و مخفیانه شدند. مزدکیان هم پس از فشار و اذیت انوشیروان، تبدیل به یک حرکت و گروه سری شدند.

ادیان فارس همراه با سریت، از یک تنظیم هرمی دقیقی برخوردار بودند که متناسب با شرایط زمانی خود بود. سازمان‌دهی آنان به قدری قوی بود که می‌توانست هنگامی که در حالت ضعف بودند، آنها را به کاخ پادشاهان برساند. اما در صورتی که در حالت ضعف قرار نداشتند، حاکمان از افراد قبیله‌ای که مسئول امور دینی بود، انتخاب می‌شدند.

یکی از ویژگی‌های خاص در تاریخ ادیان فارس، کثرت انقلابات و درگیری‌ها و آشوب‌هاست. به عنوان مثال انقلابی سخت بین بابک و جوتگهر و سپس آشویی هم بین شاپور و اردشیر درگرفت. در این آشوب‌ها و درگیری‌ها، برادر، برادر خود را و پدر هم پسر خود را بدون هیچ رحم و شفقتی می‌کشت. و هرگاه شاهان فارس احساس خطر می‌کردند، کسانی را که پیامبر خود می‌دانستند، می‌کشتند. مثلاً بهرام پسر هرمز، مانی را و کسری انوشیروان هم مزدک را کشت.

در پرتو شناختن در این باره، پی به علل انقلابات و آشوب‌هایی که در زمان ما - پس از ورود مسلمانان به ایران - در سرزمین‌های تحت تسلط مجوسیان اتفاق افتاده می‌بریم. همچنین متوجه می‌شویم که چرا آنها همچنان دشمنان خود را از طریق ترور از بین می‌برند.

فصل دوم:

موضع فارس در قبال اسلام

- کسری دوره‌ی امپراطوری را باز می‌گرداند.
- کسری نامه‌ی رسول الله ﷺ را پاره می‌کند.
- گفتگوی یزدگرد با نعمان بن مقرن
- تکذیب و باطل نمودن یک دروغ

کسری دوره‌ی امپراطوری را باز می‌گرداند

خواست خداوند ﷻ این بود که ولادت رسول الله ﷺ مصادف با آغاز حکومت کسری انوشیروان در سرزمین فارس باشد. کسری انوشیروان از بزرگترین پادشاهان ساسانی و مشهورترین، قوی‌ترین و با شدت‌ترین و زیرک‌ترین آنان بود.

حکومت کسری ۴۸ سال ادامه داشت و در زمان خود، شروع به تطهیر و پاک نمودن مملکتش از طاعون مزدکیان و بی‌بندوباری آنان نمود. در نتیجه مزدک و بیشتر یارانش کشته شدند و بیشتر مملکتش آئین آبا و اجدادش یعنی مجوس را پذیرفتند.

وی پس از سرکوب مزدک و پیروانش، دست به اصلاحات داخلی زد و بی‌نظمی و آشوب‌ها را تحت کنترل درآورد و اموال غصب شده را به صاحبانش بازگردانید. وی مسکن و قریه‌هایی را که مزدکیان نابود ساخته بودند، دوباره از نو ساخت و به ساخت و ساز قلعه‌ها و پل‌ها پرداخت. همچنین او نظام مالیاتی را که بر دوش کشاورزان و صاحبان صنعت سنگینی می‌نمود، اصلاح کرد.

او به ارتش بیشترین توجه را داشت و افراد مناسبی را برای آن و فرماندهان آن انتخاب نمود. و با اصلاح سیستم آموزش نظامی و تدریب، آمادگی‌ها و توانایی‌های ارتش را احیا نمود. و با آماده نمودن ارتش، حمله به سرزمین‌های مجاور را آغاز نمود. و دوباره [فارس] بر حیره تسلط یافت و افراد فرومایه و پست را در ارتش خود برای جنگ‌ها و فتوحات به کار بست.

انوشیروان، درگیری‌های سخت و شدیدی را با امپراطوری بیزانس صورت داد و توانست پیروزی‌هایی را بر آنها به دست آورد. در سال ۵۴۰ بر "انطاکیه" مسلط شد و نفوذ خود را در یمن افزایش داد. تا اینکه در سال ۵۷۰ آن را هم اشغال نمود و حبشه‌ای‌ها را از آنجا اخراج نمود.

قدرت و جبروت سرزمین فارس پس از هلاکت کسری انوشیروان که مملکت را قدرتمند و صفوف را یکی گردانیده و پرچم‌های فارس را در بیشتر کشورهای دنیا برافراشته بود، همچنان ادامه یافت.

سپس کسری پسر هرمز، پسر کسری حاکم شد. کسی که پرویز، به معنای پیروز نامیده شد. او از مناطقی که جدش اشغال کرده بود، محافظت کرد. و توانست، رها، دمشق، بیت‌المقدس و اسکندریه را نیز اشغال کند. این در حالی بود که کسری پسر

هرمز بسیار مغرور و متکبر بود و انتظار داشت پادشاهان و بزرگان دنیا در برابر او با ذلت و خواری زانو بزنند.

در آن زمان که کسری به ارتش خود که شرق و غرب را بدون هیچ مقاومت قابل ذکری فتح کرده بودند، می‌نگریست، ناگهان زمین به نور اسلام روشن شد. خداوند ﷺ با وحی کردن به بنده و پیامبرش محمد ﷺ بر بشریت منت نهاد و مدینه درهای خود را به روی رسول الله ﷺ و مؤمنان پیرو ایشان گشود. «و تبدیل به مرکز و پایتختی برای اسلام شد».

از مدینه‌ی منوره - پایتخت دولت جدید اسلامی - دعوت رسول الله ﷺ برای تبلیغ و مجاهدت در راه خدا آغاز شد. تمام عالم جمع شده و اخبار رسالت و رسول الله را متابعت می‌نمودند. از جمله کسانی که از اخبار وحی و اسلام مطلع شد، کسری پسر هرمز و سایر رهبران فارس و روم بودند. پیامبر ﷺ برای تبلیغ و دعوت به دین اسلام به سران تمام حکومت‌ها نامه نوشت. از جمله کسانی که نامه‌ی رسول الله ﷺ به او رسید کسری پسر هرمز بود.

کسری نامه‌ی رسول الله ﷺ را پاره می‌کند

امام بخاری از ابن عباس روایت می‌کند که رسول الله ﷺ فردی را به همراه نامه‌ای به سوی کسری فرستاد و به او امر کرد که آن را به بزرگ بحرین بدهد. بزرگ بحرین هم نامه را به کسری رساند.

پس از اینکه کسری نامه را خواند، آن را پاره کرد. راوی می‌گوید گمان می‌کنم پیامبر ﷺ علیه هر کس که نامه را پاره کند، دعا [و نفرین] نمود.

در روایت ابن جریر آمده است که رسول الله ﷺ نامه‌ای را توسط عبدالله بن حذیفه به سوی کسری پسر هرمز، پادشاه فارس فرستاد و او را به اسلام دعوت کرد. کسری پس از خواندن نامه، آن را پاره کرد و گفت: «این را برای من نوشته است، در حالی که او برده‌ی من است؟ سپس کسری به باذام که نایب و معاونش در یمن بود نامه‌ای نوشت و از او خواست به سوی این مرد در حجاز دو نفر را فرستاده و سریعاً او [پیامبر] را نزدش آوردند.^۱

۱- بدایه و نهایه از ابن کثیر، ج ۴، ص ۲۶۹.

باذام هم دو نفر را فرستاد تا رسول الله ﷺ را بیاورند. مشرکان عرب از فرستادگان کسری استقبال نمودند و احساس کردند که کار محمد تمام خواهد شد، چرا که او طاقت و تحمل کسری و سربازانش را ندارد.

این منطق کسانی است که به خاک [و وطن پرستی ناصواب] چسبیدند و عقل‌هایشان از درک نامه‌ی رسول الله ﷺ عاجز ماند. تمام فهم کسری و یارانش این بود که مسلمانان مردمانی خوار و گرسنه هستند که می‌خواهند با سروران فارس خود، به رقابت بپردازند. از دید کسری تمام این دعوت شایستگی آن را نداشت که بیش از دو سرباز را برای آوردن محمد ﷺ بگمارد. همین کسری پسر هرمز، هنگامی که از نعمان بن منذر [والی حیره] خشمگین شد، به سوی او افرادی را فرستاد و هیچ فرد زنده‌ای از عرب نتوانست از او [نعمان] حمایت و پشتیبانی کند و او مجبور شد، دستور کسری را اطاعت نماید. کسری نیز او را بازداشت و در یکی از زندان‌های تاریک خود شکنجه نمود تا اینکه مُرد. و به جای او ایاس بن قبیصه طائی را والی حیره گردانید.

[بنابراین از نظر کسری] این محمد ﷺ که ضعیف و از سوی افراد نادان مکه طرد شده چه جایگاهی دارد؟ او کجا و نعمان منذر پادشاه اعراب و سرور آنان کجا؟!.

کسری پسر هرمز با این همه تکبر و خود برتری به رسول الله ﷺ و رسالتی که خداوند ﷻ افتخار و شرف حمل آن را به او داده بود، می‌نگریست.

خواست خداوند ﷻ این بود که شیرویه بر پدر خود کسری غلبه یافته و او را ذلیل و خوار کرده و سپس او را کشت. پیامبر ﷺ خبر این اتفاق را به باذام رساند. باذام بازگشت و دید که رسول الله ﷺ راست گفته است. سپس خداوند ﷻ دعای پیامبرش را مبنی بر تکه‌تکه کردن مملکت و تاج و تخت کسری اجابت نمود.

گفتگوی یزدگرد با نعمان بن مقرن

جزیره‌ی عربستان به دین اسلام درآمد و سربازان الله ﷻ سوار بر اسبان خود، درهای مدائن و دمشق و قدس را با بدن‌های آغشته به خون ریخته شده در راه خداوند ﷻ کوبیدند، با نفس‌هایی که تشنه‌ی وعده‌های الهی در بهشت‌های جاویدان و ملکی که نابودی ندارد، بود.

هنگامی که مسلمانان تصمیم به فتح سرزمین فارس گرفتند، سعد بن ابی وقاص را برای این کار انتخاب کردند. بین دو ارتش [اسلام و فارس] گفتگوهایی صورت گرفت و قاصدانی فرستاده شد. که در زیر به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

سعد بن ابی‌وقاص تعدادی از یارانش را به‌سوی کسری فرستاد. تا او را قبل از فرو رفتن در جنگ بین دو طرف، به اسلام دعوت کنند. از او اجازه‌ی ورود خواستند و او نیز اجازه داد. اهالی از خانه‌های خود خارج شده و به فرستادگان و قاصدان و رداهای روی دوششان و تازیانه‌های در دستشان و کفش‌هایشان نگاه می‌کردند. آنها همچنین به اسبان ضعیف سعد می‌نگریستند و از آن و افراد او به شدت تعجب می‌کردند و می‌پرسیدند: چگونه اینان کسری را با آن همه تعداد ارتش و شدت و قدرتش به مبارزه طلبیده‌اند؟! هنگامی که فرستادگان از پادشاه، یزدگرد، اجازه خواستند به آنها اجازه داد و آنها را کنار خود نشانند. در حالی که فرد متکبر و کم ادبی بود. سپس از آنها اسم لباس‌هایشان یا کفش‌ها و تازیانه‌ها و پوشاکشان و ... را پرسید.

و هر وقت آنها جواب او را می‌دادند، آنرا به فال نیک می‌گرفت و اظهار خوش بینی می‌کرد ولی خداوند سُبْحٰنَهُ، خوش بینی و امیدواری او را به ناامیدی مبدل نمود. سپس به آنها گفت: چه چیزی شما را بر آن داشته که به این سرزمین بیایید؟ آیا گمان می‌کنید که چون ما در میان خود دچار درگیری شده‌ایم، به ما جسارت می‌کنید؟!.

نعمان بن مقرن گفت: «همانا خداوند سُبْحٰنَهُ بر ما رحم نمود و رسولی را به‌سوی ما فرستاد که ما را به‌سوی خیر و خوبی امر و راهنمایی می‌نماید. و شر و بدی را به ما نشان داده و ما را از آن نهی می‌کند. و به ما وعده‌ی خیر و خوبی را در دنیا و آخرت داده است.» ایشان هیچ طایفه و قبیله‌ای را به این امر دعوت ننموده، مگر اینکه تبدیل به دو دسته شده‌اند: دسته‌ای که به او نزدیک شده و دسته‌ای که از او دور شده و فاصله گرفته‌اند. جز افرادی اندک به او ایمان نیاوردند، تا اینکه مقداری مکث کرد و سپس دستور داد به کسانی که با او [و دینش] مخالفت کرده‌اند به پیکار پردازند و این جنگ و پیکار را از عرب آغاز نمود. سپس این امر اجرا شد و همگی به دو صورت وارد دین او شدند: عده‌ای مکره و مجبور به این امر شدند و بعدا به خاطر این ایمان آوردن خود خوشحال و شادمان بودند و عده‌ای هم با فرمانبرداری و اطاعت از ایشان، دین را پذیرفتند و بعدا بر این اطاعت و فرمانبرداری افزودند.

همگی ما [فرق بین] فضیلتی را که او برای ما آورده بود نسبت به دشمنی و سختی‌هایی که قبلاً در آن بودیم، شناختیم. و به ما دستور داد که از امت‌های نزدیک به خود شروع نموده و آنان را به انصاف دعوت کنیم. بنابراین ما شما را به دینمان که دین اسلام است دعوت می‌کنیم. دینی که تمام خوبی‌ها و نیکی‌ها را خوب و تمام بدی‌ها و زشتی‌ها را زشت دانسته است. اگر نپذیرفتید در ابتدا مسئله‌ای را که کمتر [برای شما] ناگوار است در نظر می‌گیریم که آن پرداخت جزیه است و اگر آن را هم نپذیرفتید، پیکار و مبارزه با شما را در پیش می‌گیریم. و اما اگر دین اسلام را پذیرفتید، کتاب خداوند ﷺ را برای شما پشت سر خود جا می‌گذاریم و شما را بر حکم کردن به احکام آن می‌گماریم. سپس از شما و امورتان و سرزمینتان دست می‌کشیم [آن را برای خود شما رها می‌سازیم] و اگر هم به ما جزیه دهید قبول کرده و از شما محافظت می‌کنیم. در غیر این صورت با شما می‌جنگیم.

راوی می‌گوید، سپس یزدگرد صحبت نمود و گفت: «من امتی را بدبخت‌تر و کم‌تعدادتر و با یکدیگر بدتر از شما نمی‌شناسم. ما به شما برخی روستاها و سرزمین‌ها را سپردیم تا از آن برای ما محافظت کنید. نه اینکه فارس آنها را به شما بخشیده باشد تا شما هم در آن طمع کرده و برای آن قیام کنید. اگر تعدادتان زیاد است، این شما را نسبت به ما فریب ندهد. اگر کار و کوشش و خستگی شما را به این موضع‌گیری واداشته است، به شما قوت و غذا می‌دهیم تا مرفه و در نعمت باشید و شما را گرامی می‌داریم و لباس و پوشاک و مایحتاج شما را تأمین می‌کنیم و پادشاهی بر شما حاکم می‌گردانیم که با نرمی و مهربانی با شما رفتار کند. افراد سکوت کردند و سپس مغیره بن شعبه برخاست و گفت: «ای پادشاه، این‌ها رؤسای عرب و برجستگان آنان و اشراف و بزرگانی هستند که از اشراف و بزرگان شرم دارند و تنها این اشراف هستند که اشراف را گرامی داشته و به حق و حقوقشان احترام می‌گذارند. و ایشان تمامی آنچه را که به خاطرش فرستاده شده‌اند به تو نگفته‌اند و پاسخ تمام سخنان تو را نیز نداده‌اند. چرا که این برای آنان شایسته و نیکو نیست که آنها به هرچه تو می‌گویی جوابت را دهند. پس جواب مرا بده و من با تو صحبت می‌کنم و آنچه را که باید بگویم به تو می‌رسانم. و این‌ها هم بر این مسأله گواه و شاهدند.»

تو ما را با ویژگی‌هایی توصیف نمودی که به آن علم نداری. تو بدی حال و وضع ما را ذکر کردی، در حالی که اوضاع ما خیلی بدتر از چیزهایی بود که گفتی. اما گرسنگی ما به گرسنگی شباهت نداشت. [و چیزی فراتر از آن بود].

ما سوسک و عقرب و مار می‌خوردیم و فکر می‌کردیم آنها غذای ما هستند. اما درباره‌ی برهنگی و پوشش ما، باید گفت که ما تنها لباس‌هایی را که از پشم و موی شتر و گوسفند می‌بافتیم، می‌پوشیدیم.

آیین ما [در جاهلیت] این بود که برخی از ما دیگران را باید می‌کشت و بر یکدیگر ظلم و ستم می‌کردیم. ممکن بود، هریک از ما دختر خود را در حالی که زنده بود، از ترس اینکه از غذا و طعام او بخورد، بکشد. اوضاع ما تا دیروز، این‌طور بود که برای تو گفتم. سپس خداوند ﷺ مردی معروف و شناخته شده را به‌سوی ما فرستاد که خودش و اصل و نسب و مکان به دنیا آمدنش را می‌شناختیم.

زمین و وطن او بهترین زمین ما، حسب و تبار او بهترین تبار ما، خانواده‌ی او بهترین خانواده‌ی ما و قبیله‌ی او بهترین قبیله‌ی ما بود. خود او بهترین، راستگوترین و بردبارترین فرد در میان ما بود.

سپس او به مسئله و امری دعوت نمود که کسی [به جز اندک] دعوت او را اجابت ننمود. اولین یارش خلیفه‌ی جانشینش بود، او سخنانی می‌گفت و ما نیز جوابش را می‌دادیم، او سخن راست می‌گفت و ما تکذیب می‌کردیم او حق را گسترش می‌داد و ما در صدد بودیم جلوی آن را بگیریم. هرچه می‌گفت همان‌طور بود که می‌گفت تا اینکه الله متعال تصدیق و پیروی از وی را در دل‌هایمان قرار داد و سفیر الله متعال برای ما شد.

آنچه را به ما می‌گفت کلام خداوند ﷺ و آنچه که به آن امر می‌نمود، امر و دستور خداوند ﷺ بود. او به ما می‌گفت که پروردگارتان می‌گوید: «من الله و یگانه هستم و شریکی ندارم. هنگامی که هیچ چیز وجود نداشت، من بودم و همه چیز به جز من، نابود شدنی است. من همه چیز را خلق کردم و سرانجام و بازگشت همه چیز، به‌سوی من است. و به راستی که رحمت من شما را فرا گرفته و این فرد [رسول الله ﷺ] به‌سوی شما مبعوث شده تا راهی را که سبب می‌شود بعد از مرگ از عذاب من نجات یابید، به شما نشان دهد. و شما را در سرزمین من، دارالسلام (بهشت) جای دهد».

پس ما شهادت می‌دهیم که او حق را از جانب حق تعالی آورده است. و گفته است که هر کس [در پذیرش دین اسلام] از شما تبعیت کند، هر آنچه که برای شماست برای

او هم خواهد بود و هرچه که علیه شما باشد، علیه او نیز خواهد بود. اما اگر کسی اعراض و رویگردانی نمود، بر او جزیه را فرض کنید، سپس آنان را همچون خود محافظت نمایید. و کسی که این را هم نپذیرفت، با او بجنگید، پس من - الله - حَکَم و داور بین شما هستم. هرکس از شما - در راه من - کشته شود. او را در بهشتم جای داده و به باقی ماندگان هم نصر و پیروزی بر دشمنانشان را نصیب می گردانم.

پس [ای یزدگرد] اگر می خواهی پرداختن جزیه با خواری و حقارت را انتخاب کن و یا شمشیر را و یا اسلام بیاور و خودت را نجات بده.

یزدگرد گفت: «آیا با من اینگونه مقابله و گفتگو می کنید؟»

مغیره گفت: «من تنها جواب کسی را دادم که با من سخن گفت و اگر کسی غیر از تو هم با من صحبت می نمود، جواب او را می دادم.»

یزدگرد گفت: «اگر فرستادگان و قاصدان کشته می شدند، تو را حتماً می کشتم. شما دیگر نزد من چیزی [ارزشی] ندارید». و دستور داد تا مقداری خاک بیاورند و آن را بر دوش بزرگ این قاصدان بگذارند، [جهت تحقیر. مترجم] سپس آنها را دنبال نموده و از خانه های مدائن اخراج سازند.

به سوی ریستان برگردید و به او بگویید که من رستم را به سوی او می فرستم تا او و سربازانش را در خندق قادسیه دفن نماید و او و شما را تحت فشار قرار داده و آن لشکر را وارد سرزمینتان نموده و شما را شدیدتر از آنچه که شاپور بر سرتان آورد، به خودتان مشغول نماید.

سپس گفت: بزرگ شما کیست؟ عاصم بن عمرو برای اینکه آن خاک را بگیرد گفت: من بزرگشان هستم پس خاک را بر دوش من بگذار. یزدگرد (خطاب به مسلمانان) گفت: آیا او راست می گوید؟ گفتند: بله. پس خاک را بر دوش او نهادند و او خاک را با خود آورد و از قصر خارج شد تا به سواری خود رسید. خاک را بر آن نهاد و به سرعت به راه افتادند تا آن خاک را نزد سعد بیاورند.

عاصم از بقیه سبقت گرفت تا به دروازه ی قُدَیس^۱ رسید و آنرا پشت سر گذاشت. و گفت: امیر را به پیروزی بشارت دهید. ان شاء الله پیروز می شویم، سپس رفت تا خاک

۱- قُدَیس: قصر یا قلعه ای بود در قادسیه که سعد بن وقاص رضی الله عنه در جنگ مشهور قادسیه آنرا مقر فرماندهی خود نموده بود.

را در جایی قرار داد و نزد سعد ابن ابی وقاص رضی الله عنه رفت و ماجرا را برای او بازگو نمود. او گفت: بشارت دهید که خداوند عز وجل کلیدهای حکومت آنان را به ما سپرده است. و بدین وسیله، گرفتن سرزمین آنان را به فال نیک بگیرید. سپس به طور مستمر امور صحابه روز به روز بهتر و افتخار آمیزتر و حکومت فارس نیز روز به روز پست تر و ضعیف تر و ذلیل تر می شد.^۱

از گفتگوی نعمان بن مقرن و مغیره بن شعبه از یک سو و یزدگرد از سوی دیگر، عقلانیتی که فارس بدان تفکر می نمود، برای ما روشن می شود. آنها افراد سنگدل و ستمگری بودند که امت‌های غیر از خود را پست و بی ارزش می پنداشتند. عرب نزد آنان، بیش از قومی نبودند که برای خدمتگذاری فارس آفریده شده بودند. یزدگرد به نمایندگی از قوم خود می گوید: «ما به شما روستاها و سرزمین‌هایی را سپردیم، نه اینکه آنها را به شما بخشیده باشیم».

اهل فارس عیب و عار می دانستند خود را برای جنگ با اعراب مجهز و یا حتی به آن فکر کنند. چرا که اهالی آن مناطق و روستاها خود برای عرب کافی هستند و آنها اصلاً استحقاق فرستادن تعداد بیشتری [برای جنگ] را ندارند. یزدگرد همچنین می گوید: «و نه اینکه شما در آن مناطق طمع کرده و برای آن قیام کنید».

از دیدگاه یزدگرد، مجرد رویارویی اعراب با فارس‌ها، نشان از تعظیم و احترام [نسبت به اعراب] بود و خود این هم تکریم و بزرگداشت اعراب بود. اما رسالت و دین و رسول و وحی چیزهایی بودند که یزدگرد، حتی آنها را شایسته‌ی فکر کردن هم نمی دانست. نظر او این بود که اعراب افرادی گرسنه و برهنه هستند که امکان دارد بتواند نسبت به آنان اندکی بخشش کند و به آنها غذا و لباس بدهد. بلکه، آماده بود تا آنها را بیشتر تکریم کند و پادشاهی از فارس را برای پیگیری امور اعراب بگمارد. به راستی که یزدگرد چه تفکر عجیب و غریبی داشت!!

عرب نزد او آنقدر شایستگی نداشت که از میان خود آنان برایشان حاکمی برگزیند تا آنها را به کار گرفته و بر آنان و اموالشان و سرزمینانشان حکومت کند.

هنگامی که از سوی یزدگرد، [خواستهای] فرستادگان سعد بن ابی وقاص رد شد، وی به فرماندهی خود، رستم، وظیفه‌ی دفن مسلمانان در خندق و چاه قادسیه را سپرد. و این عقلانیتی بود که فارس بدان وسیله تفکر می نمود!!.

تکذیب و باطل نمودن یک دروغ

دشمنان اسلام، از جمله شرق شناسان و غرب شناسان در قبال پیروزی‌هایی که به دست مسلمانان علیه فارس صورت پذیرفت، موضع عجیب و شگفت‌آوری، گرفته‌اند. آنان در تلاش برای یافتن عللی هستند که با آن، دلاوری‌های شگفت‌انگیز این پیروزی‌ها را از بین ببرند. و بعد از تفکر طولانی مدت می‌گویند: هنگام ظهور اسلام در سرزمین فارس، پیری و مریضی شایع شده بود. و این از سنت‌های تاریخ است که دولت قوی و جوان و تازه نشأت گرفته بر دولت ضعیف و پیر و شکننده، غالب و پیروز خواهد شد. این سخن به طور کلی به علل زیر که شرح داده خواهد شد، غیر قابل قبول است: کسری انوشیروان چند سال قبل از فتوحات اسلامی اقتدار دولت فارس را بازگردانده بود و روح قدرت و جوانی را در آن دمیده بود. و با غلبه بر مزدکیان اصلاحات مالی، اداری و نظامی را به اجرا در آورده بود. سپس کسری پسر هرمز آمد و دولت فارس را در زمان خود در اوج عظمت و قدرت قرار داد. و بیشتر کشورهای جهان در برابر آن مطیع شدند.

در سال سیزدهم هجرت رستم و فروزان، اجتماعی را بر پا نموده و بر نصب یزدگرد - که از فرزندان کسری - بود، به عنوان حاکم توافق کردند. یزدگرد پسری بیست و یک ساله بود و استناداران به او اعتماد کرده و بر - حاکم بودن او - اجماع نموده و بلکه شادمان شدند. و سلطه و قدرت او در میان آنان فزونی یافت و آنها نیز شوکت و مجد او را تقویت نمودند^۱.

اما درباره‌ی رستم، فرماندهی ارتش فارس، باید گفت که قدرت و زیرکی او ضربالمثل [و زبان زد] شده بود. او از کم‌نظیرترین فرماندهان فارس بود و رهبری و فرماندهی ارتش فارس که در تعداد و آمادگی چندین برابر ارتش اسلام بود، در دست او بود. جنگ‌های مسلمانان با فارس، جداً شدید و دشوار بود. و هفت سال به طول انجامید. در این مدت مسلمانان شهرها را فتح می‌کردند و با آنها پیمان می‌بستند و

۱- بدایه و نهایه، ج ۷، ص ۳۰.

سپس آنان پیمان‌شکنی می‌کردند، اهالی عرب حیره، سه بار عهد خود را شکستند. اعراب الأنبار هم بارها عهدشکنی کرده و از فارس جانبداری نمودند. بنابراین مسلمانان، همزمان با اعراب و فارس می‌جنگیدند.^۱ [و بحث قومیت اصلاً مطرح نبود] در این درگیری‌ها بیش از بیست‌هزار نفر از مسلمانان با شهادت‌طلبی کشته شدند.

خالد بن ولید به آگاهی و شجاعت سربازان فارس گواهی داد و گفت: «من در روز موته جنگیدم که نه بار شمشیر از دستم افتاد. و من با هیچ قومی، همچون اهل فارس پیکار نکرده‌ام. و از میان اقوام فارس نیز با هیچ قومی مانند اهل اَلیس ن‌جنگیده‌ام.»^۲ مسلمانان از جنگ با اهل فارس می‌ترسیدند و جنگ با عرب یا روم را به جنگ با آنان ترجیح می‌دادند، چرا که آنان از نظر سیطره و قوت و شدت جنگ با سایرین متمایز بودند:

هنگامی که ابوبکر صدیق رضی الله عنه فوت نموده در شب سه‌شنبه دفن گردید، عمر رضی الله عنه جانشین او شد و مردم را برای جنگ با اهل عراق تشویق نمود. و ثواب و پاداش آن عمل را برای آنان یادآوری و آنان را بر این کار ترغیب و تحریض نمود. اما هیچ‌کس برنخاست. چرا که مردم از قوت و شدت جنگ با فارس کراهت داشتند. سپس آنها را در روز دوم و سوم هم به این کار فراخواند، اما باز هم هیچ‌کس برنخاست. سپس مثنی بن حارثه سخنرانی نیکو و تأثیرگذاری نمود و به آنان خبر داد که خداوند عز وجل به دست خالد بیشتر سرزمین عراق را فتح نموده است. و اموال و املاک و کالاهای آنان را به غنیمت گرفته است. اما در روز سوم هم کسی برنخاست، تا اینکه در روز چهارم اولین کسی که داوطلب این کار شد، ابوعبیده بن مسعود ثقفی بود و به دنبال آن مردم ندای لبیک سر دادند و امر را اجابت نمودند.^۳

آیا پس از وقوع جنگی که هفت سال طول کشید و در طی آن بیست هزار نفر از مسلمانان شهید شدند و بعد از گواهی خالد بن ولید رضی الله عنه به قدرت و شجاعت فارس و

۱- مراجعه کنید به کتاب فتوحات اسلامی در قرن اول اثر دکتر شکری فیصل.

۲- تاریخ طبری، ج ۴-۱، ص ۲۰۴۸.

۳- بدایه و نهایه ابن کثیر، ج ۷، ص ۲۶.

روایت ابن کثیر مبنی بر کراهیت مسلمین از جنگ با فارس، کسی باز هم می‌تواند بگوید که فارس در آن زمان در حالت احتضار [و ضعف] قرار داشت؟!.

هیچ پیری و وضعی در کار نبود، بلکه مسلمانان در حالی جنگیدند که یکی از این دو امر نیکو را برگزیده بودند: پیروزی و یا شهادت. آنها محققاً در این راه صبر نموده و در برابر دشمنان شکیبایی ورزیدند و این‌ها علی‌رغم طولانی بودن راه و نیرنگ اعراب عراق و شجاعت و جان بر کفی اهل فارس بود. آنها صادقانه فقط از خداوند ﷻ نصرت و پیروزی را طلبیدند. و خداوند ﷻ هم دعایشان را اجابت نمود و آنان را بر دشمنانشان که در قادسیه و سپس نهاوند و سپس مدائن شکست خورده بودند، پیروز گردانید. و فرماندهی ارتش اسلام، سعد بن ابی وقاص وارد کاخ کسری شد، در حالی که این آیه را قرائت می‌نمود:

﴿كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ﴿٢٥﴾ وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ ﴿٢٦﴾ وَنَعْمَةً كَانُوا فِيهَا فَكَاهِينَ ﴿٢٧﴾ كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخَرِينَ ﴿٢٨﴾﴾ [الدخان: ۲۵-۲۸].

«چه باغ‌ها و چشمه‌سارهای زیادی از خود به جای گذاشتند! و کشتزارها و اقامتگاه‌های جالب و گرانبهائی را و نعمتهای فراوان (دیگری) که در آن شادان و با ناز و نعمت زندگی می‌کردند این چنین بود (ماجرای آنان) و ما همه‌ی این نعمت‌ها را به قوم دیگری دادیم».

سعد هرچیز نفیس و گران‌بهایی را که در کاخ کسری بود به‌سوی امیرالمؤمنین عمر بن خطاب ﷺ فرستاد. عمر ﷺ پس از گرفتن این اشیاء گران‌بها آن را در مسجد نبوی برد و این جمله را زمزمه می‌کرد: «قومی این‌ها را به امانت داران سپردند!!» و علی بن ابی طالب ﷺ نیز فرمود: «تو پاک و امانت‌دار بودی، در نتیجه آنان نیز (به تبعیت از تو) امانت‌داری نمودند. و اگر تو خیانت و ناپاکی می‌نمودی آنان نیز خیانت می‌کردند».

سپس عمر ﷺ آن‌ها را بین مسلمانان تقسیم نمود و به علی قطعه‌ای از یک گلیم رسید که آن را به قیمت بیست هزار فروخت.

امام بیهقی رحمته و امام شافعی رحمته ذکر نموده‌اند که عمر بن خطاب ﷺ دو انگوی کسری را به سراقه بن مالک بن جعشم داد و به او گفت: «بگو سپاس برای خداوندی

که آن دو را از کسری پسر هرمز گرفته و به سراقه بن مالک که یک اعرابی از قبیله‌ی بنی مدلج است، بخشید»^۱.

سپس عمر پس از یک سخنرانی و تبیین اینکه کسری به خاطر ظلم و ستمش نابود شد، غنیمت‌ها را بین مسلمین قسمت نمود و بیان نمود که عدل اساس حکومت و رمز استمرار و دوام آن است. با این اخلاق، مسلمانان سرزمین فارس را فتح نمودند و میراث‌دار ایوان کسری شدند. و خورشید از اراضی و ایالت‌های اسلامی غروب نمی‌کرد. [اشاره به وسعت قلمرو اسلامی].

۱- بدایه و نهایه از ابن کثیر، ج ۷، ص ۶۸.

فصل سوم:

توطئه‌های فارس بعد از فتوحات اسلامی

- ترور عمر فاروق رضی الله عنه.
 - در پشت [به ظاهر] پیروی مجوسیان از آل بیت چه چیزی قرار دارد؟.
 - برامکه (برمکیان).
 - دولت‌های آنان از قرن سوم.
 - قرامطیان.
 - بویه [آل بویه] عبیدیان.
- دوباره بازگشتند:
- صفویان.
 - بهایی‌ها.
 - نصیری‌ها.
 - دروزیان.

ترور عمر فاروق رضی الله عنه

ارتش جرار و کشنده‌ی باطل که همان فارس بود، در برابر ارتش اسلام که پرچم حق را به اهتزاز درآورده بود بگونه‌ای که شکست‌ناپذیر می‌نمود، نابود شد. و قلعه‌ها و دژهای ستمکاران زورگو در برابر کسانی که اسلام جایگاهشان را رفیع و آنان را سرور دنیا قرار داد، سقوط کرد. کسانی که قبلاً بت‌پرست بودند و حتی خدمتکاری اسبان کسری نیز به ذهنشان خطور نمی‌کرد.

اما رستم و هرمز از حق روی گردانیده و سعی در فساد و مکر و نیرنگ کردند. مرگ رستم فرا رسید، اما هرمزان و امثالش تمنا داشتند که زمین آنها را بلعیده و از دست مسلمانان نجات دهد.

بیشتر فارس‌های شکست خورده، راهی جز تظاهر به اسلام آوردن نداشتند، اما صرفاً تسلیم‌شدن و ایمان آوردنی برای در امان ماندن بود. تسلیم‌شدنی که صاحبش معتقد بود این فقط یک طوفان و باد است که می‌گذرد و سرش را مدتی برای آن کج می‌کند، اما دوباره راه اول خود را می‌رود. تعداد کمی از آنان به نیکویی اسلام آوردند و بر منهج و راه و روش الهی استقامت ورزیدند.

تلاش‌های مجوسیان برای انتقام از مسلمانان آغاز شد. چرا اینطور نباشد، در حالی که آنها شراب حُب خیانت و تأمر و زورگویی را نوشیده و به مکر و آشوب خو گرفته بودند. آنها به یقین می‌دانستند که عمرین خطاب عامل اصلی فتح کشورشان و نابودی پادشاهی‌شان می‌باشد. بنابراین ترور او اولین ثمره‌ی جنگ آنان با دین اسلام و مسلمانان بود.

توطئه‌ی ترور عمر فاروق با نفوذ ابولؤلؤ مجوسی و هرمزان به مدینه، شهر رسول الله صلی الله علیه و آله آغاز شد. آنها در آنجا سکنی گزیدند. در حالیکه عمرین خطاب دوست نداشت، تعداد فارس‌ها و رومی‌ها در مدینه زیاد شود.

در سال ۲۳ و در حالی که آخرین قلعه‌های فارس در برابر فتوحات اسلامی سقوط می‌کردند، ابولؤلؤ مجوسی با خنجری زهرآلود که به همین منظور آماده‌اش کرده بود، ضربه‌ای به عمر بن خطاب رضی الله عنه وارد آورد.

ابن جریر طبری روایت کرده که عبدالرحمن بن ابی بکر - در صبح روز ضربه خوردن عمر رضی الله عنه ابولؤلؤ^۱ و هرمزان^۲ را در حالی دیده بود که با یکدیگر در گوشی صحبت می کردند و وقتی عبدالرحمن را دیده بودند، خنجری از دستشان افتاده بود که دو سر داشت. و این شاهد و گواهی بود که باعث شد عبید الله بن عمر به سرعت شمشیرش را به دست بگیرد و با آن هرمزان را به هلاکت برساند. و اگر عمرو بن العاص وارد نمی شد، تلاش داشت که جفیه را نیز بکشد.

عمر به پسرش عبدالله گفت: برو و ببین که چه کسی به من ضربه زده است؟ او گفت: ای امیرالمؤمنین ابولؤلؤ غلام مغیره بن شعبه به تو ضربه زده است. عمر رضی الله عنه گفت: الحمدلله و سپاس برای کسی که خونم را به دست کسی نریخت که تنها یک سجده برای خداوند سبحانه و تعالی کرده باشد.

بنابراین ترور عمر بن خطاب، توطئه‌ای مشترک از سوی مجوس و نصاری بود. و ابولؤلؤ به تنهایی آن را اجرا نمود. آنها عمر رضی الله عنه را انتخاب کردند، چرا که او در پیشانی روزگار، فردی شریف و بزرگواری بود. و خداوند سبحانه و تعالی به وسیله‌ی او اسلام را عزت بخشید و مشرکین و مجوسیان را خوار و ذلیل کرد.

روافض مجوسی جنگ با امیرالمؤمنین عمر بن خطاب رضی الله عنه را بعد از وفاتش نیز ادامه می دهند. و یکی از مناسک آنها در تشیع، دشنام دادن به عمر رضی الله عنه است. و این دلیلی ندارد جز اینکه او، زمین را از ظلم آنها پاک گردانید و شعله‌های آتش کده‌هایشان را خاموش کرد^۳.

۱- هرمزان فرمانده مشهور فارس بود که دست راست رستم، در جنگ قادسیه به شمار می رفت. وی بعد از هلاکت رستم فرار کرد و ملک خوزستان را در دست گرفت و با مسلمانان به جنگ پرداخت. و هنگامی که ناتوانی خود را دید، درخواست صلح کرد، که پذیرفته شد. اما او خیانت کرده و مجزأ بن ثور و براء بن مالک را کشت و مسلمانان با او جنگیده و اسیرش کردند و او را نزد عمر بن خطاب رضی الله عنه بردند. پس اسلام آورد و امیرالمؤمنین او را در مدینه سکنی داد. (از الکامل اثر ابن اثیر).

۲- جفینه‌ی نصرانی از اهالی حیره بود. به سعد بن مالک ابراز مهربانی نمود. و سعد او را به مدینه برای برقراری صلح با آنها فرستاد. و نیز برای اینکه فرزندان مدینه، نوشتن را بیاموزند. (از طبری).

۳- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۹۰.

در پشت پیروی مجوسیان از اهل بیت چه چیزی وجود دارد؟

در سال ۳۵ هجری اختلافاتی معروف و مشهور بین امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و معاویه بن ابی سفیان رضی الله عنه رخ داد. برای مجوسیان فرصتی به وجود آمد که دیگر تکرار نمی‌شد. آنها اعلام کردند که پیرو و شیعه‌ی علی هستند. قرار گرفتن در جبهه‌ی علی علیه السلام حق بود، اما مجوسیان از طریق این موضع‌گیری می‌خواستند وحدت کلمه‌ی مسلمانان را از بین برده و از شوکت و عظمت آنان بکاهند.

دعوت به سوی اهل بیت پیامبر برگ برنده‌ای بود، نزد همه‌ی مردم و مخصوصاً عوام. و چه کسی هست که اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله را دوست نداشته باشد؟ عبدالله بن سبا یهودی در صف کسانی ایستاد که قائل به حقانیت علی برای خلافت بودند. و از آن زمان توطئه‌های یهود به همراه نیرنگ مجوسیان، علیه اسلام و مسلمین قوت گرفت. مجوسیان در پشت دعوت به سوی آل بیت، رسیدن به اهداف زیر را دنبال می‌کردند:

۱- همانطور که در فصل قبل - ایران قبل از اسلام- بیان شد آنها می‌بایست خانواده‌ای مقدس می‌داشتند تا مسئولیت امور دینی را به عهده بگیرد. که از جمله‌ی این خانواده‌ها، حاکمان و نگهبانان آتش‌کده‌ها بودند. که از مهمترین آنها می‌توان به میدیا، مغان و... اشاره کرد.

آنها در پیروی از آل بیت عقاید زرتشت، مانو و مزدک و کارهای آنان را احیا می‌کردند و تنها جای مغان را با آل بیت عوض می‌کردند. آنها به مردم می‌گفتند که آل بیت سایه‌ی خداوند صلی الله علیه و آله در زمین هستند. و اینکه امامانشان معصوم بودند و حکمت الهی در آنها متجلی و آشکار می‌شود.

۲- هنگامی که مسلمانان سرزمین فارس را فتح کردند، حسین بن علی علیه السلام با شهربانو دختر یزدگرد پادشاه ایران که از سلاله‌ی ساسانیان بود و این سلسله نزد آنها مقدس بود، ازدواج کرد.^۱ بنابراین در پیرویشان از آل بیت عقاید مجوسی احیا و زنده می‌شود و حمایتشان از حسین بن علی از تعصب فارسی آنها برای فرزند شهربانوی ساسانی سرچشمه می‌گیرد.

۱- به کتاب شیعه و سنی از احسان الهی ظهیر، ص ۴۹ درباره‌ی سبب انتشار تشیع در ایران مراجعه کنید.

بعد از حادثه‌ی دردناکی که سبب پایان زندگی و حیات امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام گردید، سریعاً یهود و مجوس یاران علی را برای جنگ با بنی‌امیه تشجیع و تحریک می‌کردند. و دعوت‌ها و آیین‌های باطنی فرصتی برای فعالیت‌های خود پیدا کردند بنابراین آیین‌های باطنی شدت و قوت زیادی گرفت، که مهمترین آنان عبارت بودند از:

سبئیه [سبائیه]

که منسوب به عبدالله بن سبأ یهودی بودند، کسی که ندای الوهیت [و خدا بودن] علی بن ابی طالب را سر داد. او به علی علیه السلام گفت: تو، بله تو اله و معبود هستی. علی او را به مدائن تبعید کرد. او در یهودیت می‌گفت که یوشع بن نون وصی و جانشین موسی علیه السلام است. همان حرفی که در مورد علی علیه السلام می‌زد. او قول‌های ظاهر و مشخص در نصوص را به امامت علی علیه السلام تأویل می‌کرد. از این فرقه، صنف‌های گوناگون غلات و افراطیان منشعب شد.

او می‌گفت که علی علیه السلام زنده است و نمی‌میرد، چرا که در او قسمتی الهی وجود دارد که فنا ناپذیر است. می‌گفت اوست که ابرها را می‌آورد، رعد صدایش و برق تبسمش است. و اینکه او به زمین باز خواهد گشت و آن را همانطور که پر از ظلم شده بود، پر از عدل می‌گرداند. سبأیه به تناسخ در جزء الهی در ائمه‌ی بعد از علی علیه السلام قائل هستند.

کیسانیه

یاران کیسان برده‌ی امیرالمؤمنین علی علیه السلام که می‌گویند، دین اطاعت از یک فرد است. آنها ارکان شرعی را تأویل کرده و قائل به تناسخ [ارواح] و حلول [حل شدن، فنا شدن در چیز دیگر] و رجعت و بازگشت بعد از مرگ هستند. و معتقدند که کیسان به تمامی علوم احاطه داشت و آن را از دو سید اسرار، یعنی علی و پسرش محمد بن حنفیه، اقتباس کرده و معتقدند او بر تمامی علوم تأویل و علم باطن و درون و علم آفاق و موجودات، تسلط داشت.^۱

۱- ملل و نحل اثر شهرستانی، ج ۱، ص ۱۷۴-۱۴۷. دارالمعرفه.

سپس دعوت گروه‌های باطنی زیاد شد و بعد از آن مختاریه، هاشمیه، بیانیه و رازمیه سر بر آوردند. مضمون و عصاره‌ی این حرکت‌ها یکی بود، اگرچه اسم‌های مختلفی داشتند.

این حرکات در برابر مشت آهنین بنی‌امیه و اقدامات آنها عقب‌نشینی کردند. مردم گمان می‌کردند که بعد از خلافت معاویه رضی الله عنه فارس دیگر سر بر نخواهد آورد. مردم در این گمان خود، معذور بودند، چرا که بیشترشان از تاریخ ادیان در سرزمین فارس و قدرت و توانایی آنها برای مخفی کردن فعالیت‌های خود، بی‌خبر بودند.

نصر بن یسار - والی و استاندار بنی‌امیه در خراسان - توطئه‌هایی را که فارس‌ها در خفا و به طور پنهانی انجام می‌دادند، رصد می‌کرد و بر آن آگاه بود. او به مروان آخرین حاکم بنی‌امیه نوشت:

أري خلل الرماد وميض جمر وأخشى أن يكون لها ضرام
در میان خاکستر، شراره‌های آتش می‌بینم، و می‌ترسم از اینکه روزی شعله‌ور گردد
و گسترش یابد.

فإن النار بالعيدان تذكي وأن الحرب مبدؤها الكلام
زیرا شعله‌ی آتش با تکه‌های چوب برمی‌افروزد و جنگ هم با سخن آغاز می‌شود.
فقلت من التعجب ليت شعري أأيقاظ أميه أم ينام؟^۱
با تعجب از خود پرسیدم که آیا بنی‌امیه در خواب‌اند (و احساس خطر نمی‌کنند) یا
در بیداری‌اند؟

بنی‌امیه در خواب نبودند، اما نظم و سازمان‌دهی [که نزد باطنیان بود] از آشوب و بی‌نظمی [که نزد بنی‌امیه بود] پا برجاتر بود. و تفرقه و ستیزه‌جویی و رفاه‌طلبی و ثروتمندی نمی‌تواند در برابر برنامه‌ریزی و کارهای مجدانه و مستمر قد علم کند. و این حال بنی‌امیه با دشمنانشان بود.

توطئه‌ی ابومسلم خراسانی

در سال ۱۲۹ ابومسلم خراسانی در نزدیکی مرو، سر برآورد و در سال ۱۳۰ آنجا را اشغال کرد. سپس تمام خراسان به دست عباسیان سقوط کرد. بعد از سقوط خراسان، ابومسلم ارتش خود را به سوی عراق روانه کرد و آنجا را اشغال نمود. و ابوالعباس سفاح را از مخفیگاهش بیرون آورد و با او برای خلافت در سال ۱۳۲ بیعت نمود.

بعد از این تاریخ، عملاً حکومت فارس‌ها آغاز شد و خلفای بنی‌عباس در خانه‌ی ابومسلم یا جعفر برمکی بیشتر شبیه میهمان بودند، غیر از مواضع خوب و شجاعانه‌ی برخی خلفای بنی‌عباس که به قدری ناچیز است که قابل بیان نیست.^۱

بیشتر فارس‌ها کینه‌ی خود از مسلمانان عرب را نشان دادند و از ابتدای قیام دولت عباسی تا سال ۱۳۷ عده‌ی زیادی از آنان را کشته و یا به شدت شکنجه و با آنان برخورد خشونت‌آمیز می‌کردند. هنگامی که منصور [خلیفه‌ی عباسی] تلاش کرد تا خلیفه شود، ابومسلم او را مسخره کرد و از دستور و اطاعتش سرپیچی نمود. ابومسلم کوشید تا خراسان را به استقلال درآورد [و آن را جدا سازد] اما منصور با زیرکی و تجربه‌ی خود مانع او شد و بیشتر یارانش را از او جدا ساخته و در سال ۱۳۷ او را به قتل رسانید.

کشتن ابومسلم کار آسانی نبود. به دنبال آن در سال ۱۳۸ سنباد برای انتقام خون ابومسلم خروج نمود. سنباد فردی مجوسی بود که توانست ارتشی از فارس را تحت امر خود جمع کند و به وسیله‌ی آنها بر قوس و اصفهان تسلط یافت. ابوجعفر منصور، لشکری را روانه‌ی او ساخت که بین همدان و ری [تهران امروزی] او را شکست داد. در سال ۱۴۱، گروهی از خراسانی‌ها از جماعت ابومسلم در روستای رواندا نزدیک اصفهان، ظهور کردند. و به رواندیه معروف گشتند. آنها قائل به تناسخ ارواح بودند. و

۱- در مورد ابومسلم خراسانی گفته شده که او عبدالرحمن بن شیرون - پسر اسفندیار أبو مسلم مروزی بوده و همچنین گفته شده که نام او ابراهیم بن عثمان بن یسار بن سندوس بن حوذون و از فرزندان بزرگمهر بوده است. و وقتی که ابراهیم بن محمد او را به عنوان امام به خراسان فرستاد، به او گفت: اسم و گنیه‌ی خودت را تغییر بده پس عبدالرحمن بن مسلم نامیده شد. (بدایه و نهایه از ابن کثیر). پس او اصالتاً فردی فارس بود و پیروانش از کشاورزان فارس بودند. و دعوت (و منهج فکری) او بر عقاید مجوسی استوار بود. منصور (خلیفه‌ی عباسی) او را بعد از اینکه با او مخالفت کرد و از دستوراتش سرپیچی نمود در سال ۱۳۷ به قتل رسانید.

ندای الوهیت [و معبود بودن] منصور را سر دادند. و در پشت این ادعا می‌خواستند به انتقام خون رهبرشان ابومسلم، منصور را بکشند.

در سال ۱۶۱، فردی فارس‌ ظهور نمود که نامش مقنع بود. او ادعا می‌کرد که خداوند ﷺ با آدم عليه السلام حلول یافته اند [در یکدیگر حل شده‌اند] و بعد از آدم با نوح و سپس در ابومسلم خراسانی حلول یافته است. افراد زیادی دور او جمع شدند و او توانست به وسیله‌ی آنها بر سرزمین ماوراءالنهر تسلط یابد و در قلعه‌ی «کش» پناه گیرد. مهدی - خلیفه‌ی عباسی - لشکری را به فرماندهی سعید جرسی روانه‌ی او ساخت که او را به محاصره درآورد و شکستش داد. همچنین تعداد زیادی از یارانش را کشت. مقنع هنگامی که هلاکت خود را حتمی دید، مقداری سم نوشید و آن را به زنان و خانواده‌اش نیز نوشانید. و همگی آنها مردند. مسلمانان وارد قلعه‌اش شدند و سرش را از تن جدا کرده و آن را در سال ۱۶۳ هجری برای مهدی فرستادند.

مهدی در جنگ با ملحدان بسیار شدید و مقتدرانه رفتار می‌کرد. و هیئتی را تشکیل داد تا به جستجوی زندیقان بگردند و آنان را بیابند. و اسمی را برای این هیئت گذاشت که به او صاحب الزنادقه [مسئول امور زندیقان] گفته می‌شد.

مسعودی [مورخ مشهور] در مورد مهدی می‌گوید: «او در جنگ با ملحدین و فریبکاران و دورشدگان از دین و در ممانعت از ظهورشان در زمان خود، بسیار دقت به خرج می‌داد و مانع از تبلیغات آنان در زمان خلافت خود می‌شد. چرا که آن موقع کتاب‌های مانی و ابن‌دیسان و مرقیون انتشار یافته بود، که عبدالله بن مقفع و امثال او آن را انتقال داده و مطالب آن را از زبان فارسی و پهلوی به عربی ترجمه کرده بودند. همچنین در این زمینه، پسر ابی العوجاء و حماد عجرد و یحیی بن زیاد و مطیع بن یاس در تأیید مذاهب مانوی، دیسانی و مرقونی مطالبی نوشتند. و بدین وسیله دین‌های زندیقی رواج و نظرات آنان در بین مردم ظهور [و شدت] یافت.

مهدی، اولین کسی بود که به اهل مناظره و متکلمین دستور داد تا کتاب‌هایی را در رد بر ملحدینی که ذکرشان کردیم و انکارکنندگان و غیره بنویسند و با اقامه‌ی دلیل و برهان بر معاندین و مخالفان، شبهه‌ی ملحدین را از بین برده و حق را برای کسانی که دچار شک شده‌اند، آشکار سازند.^۱

۱- ضحی‌ الإسلام، ج ۱، ص ۱۴۰، از مسعودی ج ۲، ص ۴۰۱.

مهدی فرزندش هادی را به دنبال کردن [و هوشیاری] و شدت و سخت‌گیری نسبت به آنان وصیت نمود. علیرغم برپا کردن هیئتی مخصوص که وظیفه‌اش پیگیری زندیقان بود، آنها توانستند مخفیانه فعالیت‌های خود را حفظ کنند و از این طریق توانستند، بیشتر مناصب در دولت بنی‌عباس را اشغال کنند و یکی از آنها به نام افشین فرماندهی ارتش معتصم شد.

برمکیان

این خانواده به جد خود، برمک منسوب هستند. برمک فردی از مجوسیان بلخ بود که در عبادتگاه نوبهار خدمت می‌کرد. مجوسیان در شهر بلخ آتشکده‌ای داشتند و برمک و فرزندانش، نگهبان آنجا بودند. برمک نزد آنان جایگاه رفیعی داشت و معلوم نیست که او مسلمان شد و یا نه؟

هنگامی که دعوت عباسیان به خراسان رسید، خالد پسر برمک از بزرگترین داعیان آنان به شمار می‌رفت. ابوالعباس سفاح او را وزیر خود نمود و او در این منصب تا زمان منصور باقی ماند. بعد از وفات خالد، منصور پسرش، یحیی را والی و استاندار آذربایجان کرد. او سپس کاتب و وزیر هارون الرشید شد.^۱

برمکی‌ها امور رشید را در دست گرفته و بدون فهمیدن او، شروع به جمع‌آوری اموال کردند، تا جایی که اگر رشید محتاج و نیازمند به مقدار کمی پول بود، نمی‌توانست به دست بیاورد. خانه‌های آنها تبدیل به پناهگاه ادیان، علما و نیازمندان شده بود. بنابراین برمکیان املاک و کاخ‌ها و مزارع را در دست گرفتند، تا اینکه صدایشان بر صدای خلیفه بلند شد. [و به طغیان برخاستند]

در سال ۱۸۷ رشید دستور به نابودی آنان داد. در نتیجه جعفر کشته و یحیی زندانی گشت و بقیه‌ی فرزندانش هم [در زندان ماندند تا اینکه] در زندان مردند. مورخین در علت این بیچارگی و مصیبت‌زدگی آنان، اختلاف نظر دارند. ابن کثیر گفته است که این بدان علت بود که آنها زندیق شده بودند. الله اعلم.

خلاصه‌ی بحث

فارس‌ها بر خلفای بنی‌عباس تسلط یافتند و فعالیت‌های آنان در زمینه‌های گوناگون شدت گرفت که مهمترین آن عبارت بودند از:

جنبش‌های فارسی‌زبانی در زمان بنی‌عباس ظهور کرد. و عصاره و اساس این جنبش‌ها، با ادیان فارسی منتشر شده‌ی قبل از اسلام فرقی نداشت. رواندیه به تناسخ ارواح ایمان داشتند و مقنع ندای حلول را سر می‌داد. حرکت‌های زندیقان نیز نه تنها تفاوت چندانی با اعتقادات مانی نداشت، بلکه اسم آن هم، همان اسم قدیمی‌اش بود. قبل از آن نیز سبأیه و کیسانیه به تناسخ جزء و قسمتی الهی در امامان معتقد بودند و به حلول یافتن و رجعت و بازگشت بعد از مرگ و علم باطن دعوت می‌نمودند.

فارس‌ها از نفوذ خود در دولت بنی‌عباس بهره برده و ارث‌ها و گنجینه‌های فکری و ادبی خود را منتشر ساختند. و شاعرانشان درباره‌ی مجد و بزرگی تاریخ فارس و کسری شعرسرایی می‌کردند و در مقابل به مسخره‌ی تاریخ عرب و زندگی آنان می‌پرداختند. یکی از آنها اینگونه سروده است:

فلسـت بتارک ایوان کسری
لتوضیح أو حومل فالدخول

ایوان کسری را ترک نمیکنم که توضیح و حومل و دخول را (نام مکانهایی در سرزمین عربستان) بر آن ترجیح دهم.

وضب فی الفلاسع وذئب
بها یعوی ولیث وسط غیل

سوسمار را که در بیابان به این سو و آن سو می‌جهد و یا گرگ را که در بیابان زوزه می‌کشد یا شیر را که در میان بیشه نهفته است بر ایوان کسری ترجیح نمی‌دهم.

خریمی، شاعر معروف فارس اینگونه با تفاخر از اصل و نسب خود می‌گوید:

انی امرؤ من سراه الصغد البسني
عرق الأعاجم جلدًا طیب الخبر

«من مردی از بزرگان سغد و رگ و پوستم از نژاد پاک ایرانی است».

شاید افتخار خرمی و امثالش به کسری بن هرمز و خاقان و تعلق خاطرشان به مرو و بلخ و زرتشت و مزدک باعث شد تا اصمعی اینگونه در مخالفت با شرک آنها، به آنان هجوم برده و این‌طور بسراید:

إذا ذکر الشرک فی مجلسی —
أضاءت وجوه بنی برمک

هنگامیکه در مجلسی سخن از شرک به میان می‌آید چهره برمکیان روشن می‌شود.

وإن تلیت عندهم آیه
أتوا بالأحادیث عن مزدک^۱

و هرگاه آیه‌ای نزدشان تلاوت می‌شود احادیث و سخنان مزدک را وارد بحث می‌کنند. مجوسیان فارس که در اکثریت بودند به تشویه [و غبار آلود کردن] تاریخ اسلامی رو کردند و با نیرنگ، احادیثی دروغین به رسول الله ﷺ نسبت دادند و بر جریحه‌دار کردن و بد نشان دادن وجهه بزرگان صحابه همچون ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم کوشیدند. فتنه‌های رخ داده بین اصحاب و تابعین را بر جسته می‌کردند و در پشت این امر می‌خواستند تاریخ اسلامی را اینگونه به بشریت معرفی کنند که این تاریخ، یک تاریخ پر از

۱- در آوردن این ابیات تکیه کرده ایم بر کتاب «ضحی الإسلام» اثر احمد امین، ج ۱، ص ۶۴.

جنگ و خونریزی و درگیری و فتنه بوده است. هیچ روایت یا حدیث جعلی در کتب حدیث و تاریخ و سیره‌ها وجود ندارد، مگر اینکه یک مجوسی در پشت آن قرار دارد. به این حد نیز اکتفا نکردند، بلکه الحاد و زندیق بودن را رواج دادند، تا اینکه مردم از اسلام جدا شوند و اعاده و برگرداندن دین مانی و زرتشت و مزدک از نو ممکن گردد.

در تمام حرکت‌ها و فعالیت‌هایشان بر شیوه‌های سَری و پنهانی تکیه می‌کردند. بنابراین حرکت راوندیه و حرکت المقنع و غیره بطور ناگهانی مردم را غافلگیر کردند.

دولت‌های آنان از قرن سوم به بعد

مجوسی‌ان توطئه‌هایی را علیه اسلام و مسلمین برنامه‌ریزی می‌کردند و در پشت آن به دنبال دور کردن مسلمانان از دینشان بودند. دینی که به وسیله‌ی آن [مسلمانان] دنیا را در دست گرفته و آنها را بهترین امت که برای مردم ظهور نموده، قرار داده بود. همچنین آنها به دنبال نابودی خلافت اسلامی و انتشار تعصبات نسبی و آبا و اجدادی بودند.

در ابتدای قرن سوم هجری، خلافت اسلامی را ضعیف نمودند. بنابراین هیبت خلافت اسلامی در چشم والیان آن در شهرها به خاطر آشوب‌ها و توطئه‌های فراوان از بین رفت. مجوسی‌ان از ضعف خلافت سوء استفاده کرده و طاهر بن حسین^۱ را بر استقلال یافتن در خراسان تشویق کردند و با ایستادن در جانب او ندای [برپایی] دولت طاهریه را که در نیشابور قیام کرد و تا سال ۲۵۹ ادامه یافت، سردادند.

این اولین انشعاب و جدا شدنی بود که خلافت اسلامی در زمان عباسی، می‌دید. و آغازی برای دولت‌ها و تقسیم‌بندی‌های بیشتر بعدی بود. شایان ذکر است ضربه‌ای که برای اولین بار به مسلمانان وارد شد از خراسان!! بود و بار دوم هم همین‌طور.

بعد از قیام دولت طاهریه دولت‌های زیر قیام نمودند:

۱- قرامطیان: که در برهه‌ای از زمان در احساء، بحرین، یمن، عمان و سرزمین شام بودند.

۱- طاهر بن حسین بن مصعب خزاعی، بعد از لشکرکشی در بغداد و کشتن امین (برادر مأمون) در سال ۱۹۸، حکومت مأمون را تقویت کرده و استحکام بخشید. مأمون نیز او را والی و استاندار خراسان گردانید. هنگامی که در آنجا استقرار یافت، ارتباط با مأمون را قطع کرد. به دنبال آن یکی از غلامانش در سال ۲۰۷، او را کشت و نوه‌های او تا سال ۲۵۶ در مقام حاکم و استانداری خراسان باقی ماندند.

- ۲- آل بویه: که در عراق، فارس و سایر قسمت‌های شرقی استقرار داشتند.
 ۳- عبیدیان: که در مصر و شام بودند.

قرامطه

آغاز ظهور قرامطه در سال ۲۷۸ بود و شاید در اصل کلمه‌ی آرمیه بوده باشد. قرامطه در ابتدای دعوت خود تظاهر می‌نمودند که به اسماعیل بن جعفر صادق منسوب هستند. مراحل دعوت آنان اینگونه بود:

در مرحله‌ی اول ندای پیروی و شیعه بودن آل بیت را سر دادند. در مرحله‌ی دوم قائل به رجعت و بازگشت شدند و گفتند که علی علم غیب می‌داند. در مرحله‌ی سوم برای مدعوها و دعوت‌شوندگان خود از علی و اولاد علی بدگویی می‌کردند و قائل به بطلان پیروان محمد ﷺ شدند.^۱

به داعیان و دعوتگران خود توصیه می‌کردند که اگر فیلسوفی را یافتید، آنها هدف اصلی ما هستند و ما با آنان توافق [نظر] داریم. چرا که آنها قهرمانان شریعت و وحی و انبیاء هستند و در پیشاپیش دنیا قرار دارند. ظاهر مذهب آنان رفض [و رافضه‌گری] و باطن آن کفر بود. و از اصطلاحات [ساختگی] آنان این بود که جنایت را اینگونه تعریف می‌کردند: در صورتی که کسی به او رازی سپرده شده باشد و قبل از اینکه شایسته‌ی افشای این راز شود، اقدام به افشای آن کند، این کار او جنایت محسوب می‌شود.

زنا را القای نطفه‌ی باطن در نفسی می‌پنداشتند که قبلاً سابقه‌ی عهد [و پیمان] را نداشته است. غسل از نظر آنان تجدید عهد بود. قرامطه همان کاری را با مسلمانان عرب کردند که قبل از آنان شاپور ذوالاُکتاف کرده بود. قرامطیان، بنی‌عبدالقیس را در منازلشان سوزاندند و در سال ۲۹۳ وارد کوفه شده و کشتارگاهی هولناک به راه انداختند. در سال ۲۹۴ متعرض کاروان حاجیان در راه مکه شده و مردان را کشته و زنان را به اسارت گرفتند. در سال ۳۱۱، ابوطاهر قرامطی وارد بصره شد و بر اهالی آن شمشیر کشید و در سال ۳۱۷ ابوطاهر خود را در روز ترویبه [هشتم ذی‌الحجه] به مکه رساند و حاجیان را در مسجدالحرام به قتل رسانید و حجر الأسود را از جایش گنده که تا سال ۳۳۵ در نزد آنان باقی ماند.

۱- مراجعه کنید به رساله‌ی قرامطه اثر ابن جوزی با تحقیق محمد الصباغ.

در زمان حسن بن احمد بن ابی سعید الجنابی^۱ پادشاه قرامطه‌های بحرین و احساء و یمن و عمان و بلاد شام و جنوب عراق، کوشیدند مصر را به اشغال درآورند، اما تلاش‌های آنها با شکست مواجه شد. آنها داعیان خود را در تمام شهرها و روستاهای کشورشان می‌فرستادند و این داعیان نیز بر طبق دستورات حکومت آنها عمل می‌کردند. سپس آنها دستور دادند که داعیان در یک شب معروف زنان را جمع کرده و بین آنان و مردان اختلاط ایجاد کرده و زنان سوار بر یکدیگر شوند و از جای خود حرکت نکنند. آنها [در توجیه این عمل خود] می‌گفتند: «این برای مصلحت ایجاد دوستی و الفت بین آنها صورت می‌گیرد. "صنادیقی" که از بزرگترین داعیان آنها بود به یمن رفت و در آنجا مکانی را برپا نمود که به آن دارالصفوه می‌گفتند. او در آنجا به زنان دستور می‌داد که با مردان اختلاط نمایند. آنها اولین کسی که این نوع جماع کردن را انتخاب می‌کرد، به اسم اولین صفوه (برگزیده) می‌نامیدند^۲.

قرامطیان به برادری میان مردم، علی‌رغم اختلاط ادیان و جنس و طبقاتشان دعوت می‌کردند. خلاصه‌ی کلام اینکه دعوت قرامطه صورتی از دعوت مزدک بود که در بحثمان درباره‌ی ادیان فارس‌ها قبل از اسلام بدان پرداختیم.

دولت قرامطیان در احساء تا سال ۴۶۶ ادامه داشت. تا آنکه عبدالله بن علی از بنی‌عبدالقیس به کمک شاه سلجوقی آنان را شکست داد. اما این شکست، تنها یک شکست در جبهه‌ی نظامی بود و در جبهه‌ی اعتقادی آنان با اسماعیلیه و نصیرییه و سایر فرق باطنی درآمیختند و همچنان این افکار در سرزمین‌های شام، ایران، هند، قتیف و نجران رواج داشت.

۱- حسن بن احمد بن سعید الحسن بن بهرام جنابی قرامطی از پادشاهان قرامطه بود. و جد او حسن بن بهرام جنابی، بزرگ قرامطه و اعلام‌کننده‌ی مذهبشان بود. و از اهالی منطقه‌ی جنبه در کشور فارس بود. بنابراین او فردی اصالتاً فارس بود. تمام بزرگان قرامطه فارس بودند. مانند: فرج بن عثمان و حسین بن زکویه و علی بن فضل و سلیمان و یوسف پسران حسن. بر قرامطیان اسم‌های باطنیان، حشاشون و فدائیان اطلاق شده است.

۲- به کتاب «مهدی و مهدویت» از عبدالرزاق حسان مراجعه کنید. از جمله مصادر و منابع مؤلف این کتاب درباره‌ی اختلاط زنان با مردان عبارتند از: «اتعاظ الحنفاء» و دیوان بن مقرب العیونی شاعر احساء و زمانی که در آن تجمع می‌کردند، شب دهم محرم یعنی در عید مشهور فارس «نوروز» بود.

امروز کسی که تقویم حرکت‌های انقلابی را که جهان اسلام شاهد آن بوده است، بررسی کند، در می‌یابد که آنها صورت‌هایی سرچشمه گرفته از دو حرکت قرامطه و مزدک هستند. همچنین وجه مشترکی بین این حرکت‌ها با ماسونی جهانی [جنبش‌های ضد دینی] و تفکر کمونیستی عالم‌گیر می‌بیند، چرا که این‌ها نیز ندای آزادی جنسی و برادری و برابری بدون در نظر گرفتن دین و جنس را سر می‌دهند.^۱

آل بویه

بویه، خانواده‌ای فارس و از سلاله‌ی شاپور ذی الأکتاف بودند. ابوشجاع بویه، دولتشان را تأسیس نمود و بعد از مرگش علی (معزالدوله)، حسن (عماد الدوله) و احمد (رکن الدوله) حاکم بلاد شدند.

آل بویه در سال ۳۳۴ بر عراق تسلط یافتند و با خلع مستکفی بالله، خلیفه‌ی عباسی، فضل بن مقتدر را به جای او در منصب خلافت قرار داده و لقب مطیع الله به او دادند. خلیفه، به بازیچه‌ای در دست پادشاهان دیلمی که حکومتشان بیش از ۱۰۰ سال به طول انجامید، تبدیل شد.

در این میان آنان به طور استبدادی، تشیع را فرض گردانیدند تا به این اسم و تحت این پوشش، اعتقادات مجوسی خود را تبلیغ و منتشر سازند. آنها آتش فتنه بین سنی و شیعه را برافروختند و در ورای این کار می‌خواستند که جنگ و آشوب بین مردم درگیرد و آنها وقتی برای جنگ با حکومت و رهایی از شر آنان نداشته باشند.

۱- در سال ۱۹۳۷ م یکی از باطنی‌ها کتابی تألیف کرد و نام آن را «جنبش‌های مخفی در اسلام» گذاشت. در یک فصل به طور مخصوص، تحت عنوان «قرامطه تجربه‌ای خوب در اشتراکیت (سوسیالیسم)» به بحث قرامطه پرداخته و درباره‌ی آنها (در تأیید آنان) چیزهایی گفته که خود جنابی این حرف را زده است و این جرأتی ناستودنی است که مؤلف کتاب، دکتر محمد اسماعیل به خرج داده است. چند ماه قبل، وزیری معروف در حکومت کمونیستی عدن به صراحت گفت: قرامطه، اشتراکی (سوسیالیست) بودند و ما مرید آنها هستیم. آنها به توزیع ثروت پرداختند و بر فاصله‌ی طبقاتی چیره شده و آن را از بین بردند و با فقرا و کارگران و کشاورزان به انصاف رفتار کردند. سپس وزیر گفت که تاریخ قرامطه مشوه است. و سخن خود را در حالی به پایان برد که وعده داد حکومتش قرامطه را در پی گرفته و به افکارشان ایمان داشته باشد این بحث در سال ۱۹۳۷ نوشته شده است.

در زمان آنان، [یرخی] مردم نادان نسبت به فحش و دشنام به صحابه‌ی رسول الله ﷺ جرأت پیدا کردند. در سال ۳۵۲، آل بویه دستور به بستن بازارها در روز دهم محرم [عاشورا] دادند و خرید و فروش را تعطیل و در بازارها شمشیر نصب کرده و بر آن پارچه و گلیم آویزان می‌کردند. زنان سر برهنه و بدون روسری وارد بازارها شده و بر سرو صورت خود می‌زدند و برای حسین نوحه‌خوانی می‌کردند. این کار را در زمان دیالمه [دیلمی‌ها] نیز تکرار می‌کردند.^۱

این اتفاق اولین بار بود که در تاریخ بغداد روی می‌داد و از جمله کارهایی بود که عرب نه در زمان جاهلیت و نه در زمان اسلام آن را ندیده بودند. و فقط عرف و مراسم دینی مهمی نزد شیعیان جعفری دوازده امامی بود.

آخرین پادشاه آل بویه نام «ملک الرحیم» را بر خود قرار داد تا با خداوند ﷻ در این اسمش منازعه کند. همانطور که پادشاه عبیدی نام «الحاکم بأمراه» را بر خود نهاد.

﴿كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَبَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾ [البقرة: ۱۱۸].

«کسانی که پیش از آنان نیز بودند همین سخنان ایشان را می‌گفتند. دل‌هایشان با هم همانند است (و افکار و اندیشه‌ی آنان همسان است) ما آیه‌ها را برای حقیقت‌جویان آشکار و بیان کرده‌ایم».

عبیدیان

حکومت عبیدیان در مغرب در سال ۲۹۶ آغاز شد. سپس آنها مصر را در سال ۳۵۸ و بعد از آن شام را فتح کردند و به بزرگترین قدرت در جهان اسلام تبدیل شدند. عبیدیان به عبدالله بن میمون قداح - پسر دیسان بونی از اهواز - منتسب هستند که وی فردی مجوسی و از بزرگترین داعیان و دعوت‌گران مخفی باطنیت بوده که تاریخ شناخته است. و از دعوت او، دعوت قرامطه بوجود آمد.

هنگامی که عبدالله مُرد، پسرش احمد، دعوت سِرّی او را پی‌گرفت. و بعد از مُردن او نیز پسرش حسین و پس از او هم برادرش سعید بن احمد رهبری دعوت را بر عهده گرفتند. سعید (در سلمیه) از حومه حمص مستقر شد و به انتشار دعوت و فرستادن

۱- مراجعه کنید به کتاب «مهدی و مهدویت» با تألیف عبدالرزاق حصان، ص ۷۵.

داعیان [به جاهای مختلف] ادامه داد تا اینکه قضیه‌ی او و دعوتش شدت یافت. خلیفه مکتفی کوشید تا او را دستگیر کند و دعوتش را از بین ببرد. اما او به مغرب گریخت و مورد استقبال داعیان در آنجا قرار گرفت. آنها برای او و در صف او جنگیدند و بر بیشتر سرزمین‌ها تسلط یافتند. او [سعید بن احمد] به عبیدالله المهدی ملقب شد و ادعا نمود که از آل بیت و پیرو امامت آنان است.^۱

بارزترین حاکمان دولت عبیدی عبارت بودند از: حاکم به امر الله، کسی که ادعای الوهیت می‌کرد و داعیان خود را در تمام مملکت فرستاده بود تا اعتقادات مجوس مانند تناسخ و حلول را تبلیغ کنند. آنان می‌گفتند که روح‌القدس از آدم به علی بن ابی طالب و سپس روح علی به حاکم به امر الله انتقال یافته است.

از جمله‌ی بزرگترین داعیان حاکم به امر الله، می‌توان به محمد بن اسماعیل درزی معروف به انوشکین و حمزه بن علی بن احمد زوزنی که فردی فارس از منطقه‌ی زوزون بود، اشاره کرد. او به قاهره آمد تا وظیفه‌ی خود، یعنی نگهداشتن دعوت در الوهیت حاکم را انجام دهد. بعد از نابودی دولت عبیدیان، فرقه‌ای در شام تحت عنوان «دروز» نشأت گرفت که در واقع همان اعتقاد عبیدیان را داشتند.

۱- مراجعه کنید به کتاب «الحاکم بأمر الله و أسرار الدعوه الفاطمیه» اثر استاد محمد عبدالله عنان. مؤلف در این کتاب تلاش زیاد و خوبی را در جمع آوری دلایلی که ثابت می‌کند دولت عبیدی مجوسی بوده و هیچ ارتباط و نسبتی با آل بیت ندارند، مبذول داشته است. و از جمله مورخینی که بدین مسئله، گواهی داده اند، عبارتند از: باقلانی، ابن شداد، ابی حزم، ابن خلکان، مقریزی و ابن حجر که همگی آنها تفه و مورد اعتمادند و همگی در دوره‌ی زمانی نزدیک به عبیدیان زیسته‌اند. سپس مؤلف نظر برخی از مستشرقین و شرق شناسان را که می‌گویند عبیدی‌ها از آل بیت هستند، به چالش می‌کشد و با بحث درباره‌ی آن، به طور قوی بر آن رد داده و بطلان قولشان را با دلایل علمی قاطع تبیین می‌کند. به صحبت‌های استاد عنان، سخن سیوطی در تاریخ خلفا را اضافه می‌کنیم: به راستی که عبیدیان پلیدند و فاطمی نیستند. و امام ذهبی می‌فرماید: آنها چهارده متخلف بودند نه خلیفه. تاریخ خلفاء.

مشخص است که قرامطه، بردگان عبیدی‌ها در اوایل حکومت آنان بودند و ولاء و موالات و پیروی آنان از عبیدی‌ها در طول حیات رهبرشان حسن بن بهرام دوام یافت که معزالدین الله آن را در نامه‌ی خود ثبت کرده است.^۱

نامه‌ای که آن را برای حسن بن احمد قرامطی فرستاد. اما این خصومت و دشمنی باعث نشد که بین دو طرف [عبیدیان و قرامطیان] درگیری به وجود آید و اختلاف در طبیعت بشر قرار دارد. حال از هر قبیله و قومی که می‌خواهد، باشد.

این گروه متجاوز و ستمکار عبیدی، سبب وحشت مسلمین شده بودند، تا اینکه در سال ۵۶۸، صلاح الدین ایوبی آمد و با نابود کردن آنان، مسلمانان را از شر آنان نجات داد.

آیا این یک اتفاق تصادفی است؟!

آیا این یک امر تصادفی است که اصل و نسب آل بویه، قرامطیان و عبیدیان به فارس برمی‌گردد؟!

آیا این که عقاید آنان مشابه یکدیگر است یک امر اتفاقی [و بدون علت] است؟! اینکه این عقاید همان عقاید مزدک و مانی و زرتشت است چه علتی می‌تواند داشته باشد؟!

آیا اینکه آنان در زمان‌های نزدیک به هم ظهور کردند، یک مسئله‌ی تصادفی است؟! عبیدیان در سال ۲۹۶، آل بویه در سال ۳۳۴ و قرامطیان در سال ۲۷۸. این که آنها جهان اسلام را [به چند قسمت] تقسیم کردند، آل بویه در عراق، قرامطیان در شبه جزیره‌ی عربستان و عبیدیان در مصر و شام، می‌تواند یک امر اتفاقی باشد؟!

آیا به طور تصادفی تمامی آنان از در تشیع وارد می‌شوند؟!
آیا این که مسلمانان اهل سنت، شدیدترین دشمنان تمام این گمراهان هستند و اینکه آنان با تمامی دشمنان اسلام و مسلمین علیه آنان همکاری می‌کنند، یک امر تصادفی است؟!

۱- استاد محمد عبدالله عنان رساله و نامه‌ی معزالدین الله را در کتابش «الحاکم بأمر الله و أسرار الدوله الفاطمیه» از نسخه‌ای خطی در کتاب «اتعاظ الحنفاء» اثر مقریزی چاپ استانبول، نقل کرده است، ص ۳۷۵.

دوباره بازگشتند

عبیدیان، آل بویه و قرامطیان، دولت بنی عباس را تضعیف نمودند و اراضی اسلامی را تقسیم نموده، کفر و عقاید زنادقه را در هر جا که قدم نهادند، رواج دادند. تا آنجا که نزدیک بود [از شدت این گناهان] چشم‌ها از حدقه در بیاید و جان‌ها به لب رسیده بود. سرانجام صلاح‌الدین ایوبی برخاست و سرزمین شام و مصر را از مجوسیان پاک نمود. و سنت مصطفی ﷺ را برای مسلمانان اعاده کرد.

مسلمانان گمان کردند که بعد از صلاح‌الدین - در سال ۵۶۸ - دیگر باطنی‌ها سر بر نمی‌آورند. اما - خداوند ﷻ آنان را بکشد - دوباره به فعالیت‌های سِرّی و مخفیانه روی آوردند و سازمان‌های مخفی آنان از داخل سرداب‌های تاریک رشد و نمو یافت. این در حالی بود که ارتش‌های اسلامی در پایتخت‌های اروپایی را در زمان عثمانیان که خداوند ﷻ به وسیله‌ی آنان جهان اسلام را متحد ساخت، می‌کویدند.

در همین زمان باطنی‌ها خود را آماده می‌کردند که با اعتقادات قدیمی خود که هیچ تغییری جز تغییر اسم در آن رخ نداده بود، از سوراخ‌ها و لانه‌هایشان بیرون آیند. که عبارت بودند از: صفویان، بهائیان، قادیانی‌ها، دروزیان، نصیریان، حشاشیون و اسماعیلیان.

باطنی‌ها بازگشتند تا نقش قدیمی خود را دوباره ایفا کنند. برگشتند تا با دوستی با دشمنان خداوند ﷻ و همکاری آنان علیه مسلمین عمل نمایند. آنها با بریتانیا، پرتغال، فرانسه و روسیه‌ی قیصری همکاری نمودند.

آنان دوباره بازگشتند تا وحدت اسلامی را تکه‌تکه نمایند. ممکن است کسی بپرسد: چرا دروزیه، نصریه، بهائیت و اسماعیلیه با تاریخ ایران عجین شده‌اند؟!.

در جواب باید گفت که هم‌اکنون در ایران دروزی یا نصیری وجود ندارد. اما بهایی‌ها و صفویان در ایران هستند. اما کسانی هم که مذاهب دروزی و نصیری را تأسیس کردند، فارس و مجوسی بودند.

محمد بن نصیر یک فارس مجوسی و از بزرگان بنی نمیر بود. حمزه بن علی زوزنی نیز یک فارس مجوسی از منطقه‌ی زوزن در ایران بود. نمی‌خواهیم مطلب را طولانی نموده و بر اقوال [و اعتقادات] دروز یا نصیری‌ها که می‌گفتند از نسل قحطان یا عدنان هستند،

رد بدهیم. اما در هر صورت اعتقادات دروز و نصیریان همان اعتقادات مجوسییانی چون مانی، زرتشت و برخی اعتقادات مزدک بود و کسی نمی‌تواند این مسئله را انکار کند. در بخش سیاسی این کتاب از همکاری‌های محکم و عمیق ایران و نصیریان که پایه‌ها و پیمان‌نامه‌های ناشی از آن روز به روز قوی‌تر و بیشتر می‌شود، به طور خاص بحث خواهیم کرد.

بنابراین در این فصل درباره‌ی دروزی‌ها و نصیری‌ها بحث می‌کنیم. و این یک گذر و عبور سریع از مهمترین حرکات و جنبش‌های جدید باطنی است که اصل و اساسی شیعی دارند.

صفویان

صفویان خانواده‌ای از خانواده‌های پادشاهان فارس بعد از فتوحات اسلامی بودند. اسماعیل صفوی در سال ۱۵۰۰ میلادی دولت آنان را در آذربایجان تأسیس نمود و سپس نفوذ آن را در شروان، عراق و فارس وسعت بخشید و تبریز را پایتخت دولتش قرار داد. اسماعیل صفوی اعلام کرد که او از سلاله‌ی امام هفتم [امام هفتم شیعیان جعفری، موسی کاظم] است. او همچنین اعلام کرد که دین دولت، شیعه است. اسماعیل با اهل سنت که آن موقع اکثریت قاطع را در سرزمین‌های تحت تسلط او داشتند، به جنگ پرداخت. فقط در تبریز، نسبت اهل سنت حداقل ۶۵٪ بود. دولت فارس در زمان شاه عباس صفوی (۱۶۲۹-۱۵۸۸م) به کمک انگلیس که وی برای آنها مرکز و آشیانه‌ای در ایران برپا کرده بود، به اوج شکوفایی رسید. از جمله‌ی بزرگترین مستشاران او عبارت بودند از: سِر انتونی و سِر روبرت شیرلی^۱. شاه عباس با بهره‌گیری از جنگ دولت عثمانی با اتریش و حمایت انگلیس از او و همچنین بهره‌گیری از ضعف و آشوب‌ها در دولت عثمانی، توانست پیروزی‌هایی را بر عثمانیان به دست آورد.

فردی از خانواده‌ی شاه عباس اول که شاهد زمان او بوده است، اینگونه گواهی می‌دهد:

«به دنبال ظهور پرتغالی‌ها در منطقه، روابط تجاری با انگلستان، فرانسه و هلند آغاز شد. این روابط منشأ روابط در سطح دیپلماتیک، فرهنگی و دینی، در هنگام اعتلا و

۱- تاریخ ملت‌های اسلامی اثر بروکلیمان، ص ۵۰۲.

شکوفایی شاه عباس اول در فارس در سال ۱۵۸۷م شد. تغییراتی اساسی در کشور و در رابطه با غرب آغاز شد. از نتایج تحولات سیاسی که شاه عباس ایجاد نمود، این بود که او پای کشیش‌ها و مبلغان دین نصاری را در کشورش باز کرد و به تبع آن، تاجران، دیپلمات‌ها، صنعت‌گران و مزدوران جنگی [غرب] وارد مملکت شدند. سپس غربی‌ها، کنیسه و کلیساها را در ایران بنا کردند.^۱

صفویان به دنبال این بودند که با قرار دادن مشهد به جای مکه، حاجیان ایرانی را بدانجا بکشانند. خود شاه عباس صفوی برای افزایش قداست ضریح امام رضا^۲ با پای برهنه از اصفهان به مشهد رفت، تا الگو و اسوه‌ای برای ایرانیان باشد. از آن زمان به بعد مشهد، تبدیل به شهر مقدسی نزد شیعیان ایران شد.^۳

دولت صفویه از سال ۱۵۰۰ میلادی تا ۱۷۲۲. م حکومت کرد تا اینکه عثمانیان و افغان‌ها آنها را شکست دادند. پس از آنان سلسله‌ی افشاریان بر سر کار آمد. که نادرشاه درمیان آنان شهرت دارد. پس از پایان زمان افشاریان، خانواده‌ی قاجار حاکم ایران شدند. که حکومت آنان تا سال ۱۳۴۴ ادامه یافت و به حکومت خانواده‌ی پهلوی منتهی شد. شایان ذکر است که افشاریه و قاجاریه نیز شیعه بودند.

بنابراین صفویان به وسیله‌ی شخص شاه عباس بزرگ، دولت فارسی و باطنی خود را برپا کردند و با مسلمانان اهل سنت به جنگ پرداختند. آنها با دشمنان اسلام همچون انگلیس و پرتغال همکاری کرده و برای اولین بار جرأت ساختن کنیسه‌ها و کلیساها را یافتند و با باز گذاشتن افسار و عنان کشیشان و مبلغین مسیحیت و رها کردن آنان، زمینه‌های فساد در سرزمین‌های اسلامی توسط آنان و بلند کردن پرچم‌های شرک و الحاد را فراهم ساختند.

هنگامی که شاه عباس بزرگ به حج مشهد - زیارت مشهد - رفت تا توجه مردم را از مکه به آنجا منحرف سازد، در اذهان مردم، سیره و روش حاکم به امر الله عیبی و ملک الرحیم، حاکمان آل بویه را زنده ساخت.

۱- «ایران فی الحضاره» اثر سلیم واکیم، ص ۱۰۰.

۲- علی الرضا بن موسی الکاظم بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن علی بن زین العابدین بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام.

۳- «ایران» تألیف حسن محمد جوهر و محمد مرسی ابواللیل، ص ۷۶.

در زمان شاه عباس، صدرالدین شیرازی دعوت به عقیده‌ی باییت و یا دین بهائیت را آغاز نمود. افکار و عقاید شاه عباس بزرگ مرتع و چمن‌زاری برای پرورش این‌گونه افکار منحرف و پوچ بود.

مورخین امروزی شیعه، هنگامی‌که درباره‌ی صفویان و شاه عباس بزرگ بحث می‌کنند، دلایلی را که نشان می‌دهد او مردم را از حج منصرف و به جای آن به مشهد کشانده است نمی‌آورند و تنها می‌گویند: ظلم دولت عثمانی سببی در این اقدام او بود و اینکه او قبر امام رضا را در مشهد زیارت می‌کرد، نشان از احترام و علاقه‌ی او به عرب بود. بنابراین مسئله - همانطور که می‌گویند - سیاسی است، نه یک مسئله‌ی اعتقادی^۱.

بهائیت

مؤسس این فرقه میرزا علی محمد شیرازی می‌باشد. او فردی دوازده امامی بود، سپس نظرات و آرا و تفکراتی را جمع‌آوری نموده و به وسیله‌ی آن مذهب جدید خویش را اختراع نمود.

او از سبایی‌های یهودی تفکر حلول و از دین زرتشت، فکر وجود در و باب برای امام پنهان را اخذ نمود. زرتشت می‌گفت که دری برای مزدا وجود دارد. میرزا سپس گفت: خداوند عز و جل در او حل شده و حلول یافته است. خداوند عز و جل بدین وسیله او را بر خلقش پیروز می‌گرداند. میرزا قبل از بهائیت، اسماعیلی مذهب هم بوده است.

میرزا دعوت خود را در سال ۱۸۲۰ میلادی آغاز کرد و اهالی فارس به دور آن دعوت جمع شدند. دعوت او سپس با طمع‌های شاه در تقابل قرار گرفت و شاه او را در سال ۱۸۵۰ میلادی اعدام کرد. اما دعوت وی پس از مرگش نیز ادامه یافت. او بهترین دانش‌آموزان خود را برای این کار انتخاب کرده بود. او بهاء الله بود که ندای مساوات مطلق بین همه‌ی انسان‌ها را سر داد و هیچ فرقی بین یهودی، مسلمان و نصرانی قائل نبود.

او همچنین تفاوتی بین زن و مرد قائل نبود و نماز جماعت را باطل اعلام کرد و ندای دور انداختن آنچه که قید و بندهای اسلامی می‌نامید، سرداد و در نهایت، تمام حلال و حرام‌های اسلام را ملغی و باطل خواند.

۱- مراجعه کنید به کتاب «شیعه در تاریخ» اثر محمد حسین زین، فصل «دفع تهاجم بر شیعیان ایران»، ص ۲۵۲، نشر دارالآثار بیروت.

یاران وی، سرودهای زیادی در مدح و بزرگداشت او سرودند. بهاء الله کتابی فارسی به نام «کتاب اقدس» (یعنی مقدس‌ترین کتاب) تألیف کرد و اعتقاد داشت که این کتاب از تورات و انجیل و قرآن مقدس‌تر است. بعد از به هلاکت رسیدن بهاء الله، زعامت و رهبری به پسرش، درسال ۱۸۹۲ میلادی انتقال یافت. نام او همچنین عبدالبهاء یا شاخه‌ی اعظم بوده است.

بهائیت انواع و اقسام حمایت و کمک را از انگلیسی‌ها که بر بیشتر سرزمین‌های اسلامی تسلط داشتند، دریافت نمود. چگونه انگلیس از آنها حمایت نکند، در حالی که آنان جهاد را باطل کردند و این یعنی تسلیم شدن و تواضع در برابر استعمار. امروزه بهائیان در ایران کشوری که در آن نشأت گرفته و پرورش یافتند - فعالیت زیادی دارند. همچنین در کشورهای عربی، اروپا، آمریکا، هند و در فلسطین اشغالی فعالند. بهاء الله از ماسونیت [انجمن‌های سری ضد دینی یا فراماسونی] متأثر گشت و با رهبران آن ارتباط برقرار کرد. شایان ذکر است که بهائیان مانند سایر شیعیان به تقیه ایمان دارند و اصل دین خود را بر غیر از خودشان مخفی نگاه می‌دارند. در عین حال علمای اسلام در تکفیر این مذهب و اینکه هیچ ربطی به اسلام ندارد، اجماع دارند^۱.

تحت فریب‌های بهائیت، فرقه‌ای در هند نشأت گرفت که نام خود را قادیانی نامید. مؤسس آن غلام احمد بود و این اسم به خاطر منسوب بودن به سرزمینش (قادیان) بر آن نهاده شد.

غلام احمد ادعا می‌کرد که او مهدی مورد انتظار است و ندای تعطیلی جهاد را سر داد. ظهور فرقه‌ی او در زمانی روی داد که مسلمانان مشغول جنگ با اشغالگران انگلیسی بودند و انگلیس پشتیبان ایجاد و آماده کردن غلام احمد بود، همانطور که قبلاً پشتیبان [تأسیس] فرقه‌ی بهائیت قرار داشتند. قادیانیه فعالیت‌های گسترده‌ای در فلسطین اشغالی دارد.

۱- در بحث‌مان درباره‌ی بهائیت به مصادر روبرو تکیه کردیم: «مهدی و مهدویت» از احمد امین - «مذهب الإسلامیه» از محمد ابوزهره.

نصیریه

پیروان محمد بن نصیر هستند که محمد بن نصیر فردی شیعه‌ی امامی و از بردگان بنی نمیر است!! او تفکر امام جائب (مسافر) را و این که دری به‌سوی او وجود دارد، اختراع کرد. میمون قذاح دیصانی که یک یهودی فارس بود، از محمد بن نصیر در دعوت به‌سوی در امام جائب پیشی گرفته بود.

نصیریان قائل به تناسخ ارواح و قدیم بودن عالم هستی‌اند و قیامت و زنده شدن دوباره را انکار می‌کنند. اصلی‌ترین چیز در دین آنان این است که علی پروردگار است. محمد ﷺ حجاب، سلمان در و باب و ابلیس عمر بن خطاب است. (لعنت خدا بر نصیریان) و می‌گویند در رتبه‌ی شیطانیت، ابوبکر و عثمان بن عفان رضی الله عنهما بعد از عمر قرار دارند.

نصیریان باعث شدند تا نصاری، سرزمین شام را در جنگ‌های صلیبی اشغال کنند و همچنین سبب سقوط بیت‌المقدس شدند. آنان کمک و یاور تاتارها در جنگ علیه مسلمین بودند. فرانسه هنگام اشغال سرزمین شام در ابتدای قرن بیستم بر آنان تکیه کرد. در زیر سایه‌ی استعمار فرانسه، دولتی برای آنها برپا و رب و پروردگاری برای آنان به وجود آمد. این پروردگار را که فرانسویان برای آنان ساخته بودند، سلیمان مرشد بود^۱.

آنها امروزه بر جزء مهمی از سرزمین شام (سوریه) سیطره و تسلط دارند و برای نابودی اسلام و مسلمین، در صورتی که فضای آن فراهم شود، نقشه می‌ریزند و با اسرائیل و ایران و آمریکا همکاری می‌کنند. مسلمانان در گذشته و حال بر کفر این طایفه، اجماع دارند^۲.

دروزیان

این مذهب را حمزه بن علی احمد زوزنی که فردی فارس و مجوسی و از اهالی زوزن بود، تأسیس نمود. وی قائل به تناسخ و حلول بود و می‌گفت که روح‌القدس از آدم به علی بن ابی طالب و سپس روح علی به حاکم به امر الله عبیدی انتقال یافته است.

۱- مراجعه کنید به «منهاج الاعتدال» از ذهبی با تحقیق محب الدین الخطیب، ص ۹۷.

۲- در اینجاست که صداقت گفتار مولف آشکار می‌شود که امروز می‌بینیم چگونه بشار اسد نصیری به قتل عام مسلمانان شام برخاسته و با شعار مقاومت علیه رژیم صهیونیستی و آمریکا و با - حداقل چراغ سبز آنان - اگر نگوییم با همکاری ظاهری آنان به روی مسلمانان بی‌گناه شمشیر کشیده است. مترجم.

از مشهورترین شاگردان وی حمزه بن محمد بن اسماعیل دروزی معروف به انوشتکین بود که این مذهب به او منتسب می‌باشد. حمزه و شاگردش محمد دروزی بعد از اینکه امرشان رسوا شد و دیدند افتضاح به بار آمده، از مصر گریختند. حاکم به امر الله عبیدی نتوانست مانع خشم و نفرت مسلمانان از آن دو شود. آنها از مصر به سوی بلاد شام رفتند. در آنجا هردو با هم به انتشار مذهب الحادی خود، به طور سری پرداختند و به مرور زمان، دروزیان توانستند در لبنان دولتی را برای خود بر پا سازند و دولت آنان با تشویق‌های همه‌جانبه‌ی انگلیسی‌ها روبرو شد.

دروزی‌ها در لبنان، سوریه و فلسطین اشغالی حضور دارند و تعدادی از فرزندانشان به طور داوطلبانه در ارتش اسرائیل به استخدام در آمده‌اند و برای برپایی دولتی برای خود در قسمتی از سوریه و لبنان تلاش می‌کنند. دشمن صهیونیستی آنها را برای رسیدن و محقق ساختن این هدفشان حمایت می‌کند.

به عنوان مثال در سوریه می‌بینیم که تعداد زیادی از فرزندان آنان در ارتش سوریه مشغول بوده و به عنوان جاسوس برای دشمن صهیونیستی عمل می‌کنند.

دستگاه اطلاعاتی سوریه تعدادی از شبکه‌های جاسوسی آنان، مخصوصاً در مناطق و قریه‌های مجاور فلسطین اشغالی در جولان را کشف و دستگیر کرد.

در جنگ ۱۹۲۷ میلادی مسلمانان در جولان و اردن، مصیبت‌ها و گرفتاری‌های زیادی را از سوی دروزیان که در ارتش اسرائیل بودند، چشیدند. آنها به کهن سالان هم رحم نمی‌کردند و هیچ عاطفه و دلسوزی در قلب‌های سخت آنان وجود نداشت.

در جنگ ۱۹۷۳ میلادی آنها ستون پنجمی از دسته‌جات فراوان و خائنی بودند که در جبهه‌ی شرقی، [برای دشمن] خیانت و جاسوسی می‌کردند. تعدادی از آنان در میادین جنگ به همین اتهام محاکمه شدند. از بارزترین فرماندهان نظامی آنان که در نتیجه‌ی ارتباط با دشمن صهیونیستی اعدام شدند، سرهنگ توفیق حلاوه بود.

شایان ذکر است، کسانی که آنها را اعدام کردند، فرزندان اهل سنت بودند، نه رهبران خائن نصیری.

کسانی که در مجاورت دروزی‌ها بوده و تاریخ و واقعیات آنان را می‌دانند، به خوبی آگاهند که آنها در حال آماده شدن برای برپایی یک دولت در جولان، حوران، شوف، جبل حوران و صحرائی که بین تدمر و اردن و عراق امتداد یافته، هستند. بنابراین دروزیان در ارتباط دائم با برادران دروزی خود که در فلسطین اشغالی زندگی

می‌کنند، هستند. همچنین آنان روابطی دائمی با دشمن صهیونیستی دارند که روزنامه‌ها برخی از این ارتباطات را کشف و برملا ساخته‌اند.

فصل چهارم:
ایران در زمان آل پهلوی

• ایران و پهلوی

ایران و پهلوی

رضاخان در سن ۱۸ سالگی با دور شدن از وطن خود به تهران آمد و چند سال در تهران ماند. او در غذاخوری‌ها و قهوه‌خانه‌ها کار می‌کرد تا خرجی خود را به دست آورد. تا اینکه دوستش به او نصیحت کرد که به نظام بپیوندند.

هنگامی که خود را به فرماندهی پادگان معرفی نمود، فوراً او را قبول کرد. چرا که قد او در حدود ۲ متر بود. آن فرمانده پارتی او شد و او را مسئول اسطبل پادگان و حیوانات آن کرد، بعد از چند ماه این کار را ترک کرد تا به عنوان یک سرباز عادی به لشکر لرستان ملحق شود. رضاخان استعداد و فعالیت زیادی از خود در کارش نشان می‌داد. تا اینکه به درجه‌ی گروه‌بان و رئیس گردان ترفیع یافت.

او به همین ترتیب از نردبان رتبه‌های نظامی یکی پس از دیگری بالا می‌رفت تا اینکه رئیس یکی از پادگان‌های نظامی در تهران و سپس رئیس پادگان همدان شد.^۱ بریتانیا مصالحی حیاتی در ایران داشت و از نظام کمونیستی جدید روسیه که همسایه‌ی ایران بود، می‌ترسید. انگلیس می‌دانست که احمدشاه قاجار ضعیف است و نمی‌تواند با خطرهایی که کشورش را محاصره کرده است، مقابله کند. انگلستان رضاخان را برای این مسئولیت برگزید و این کار در چند مرحله صورت گرفت و نهایتاً در سال ۱۹۲۱ میلادی احمدشاه از پادشاهی کنار رفت و در سال ۱۹۲۵ رضاخان خود را پادشاه قرار داد و به خود لقب پهلوی داد.

در سال ۱۹۲۶ رضاخان پهلوی حجاب شرعی را ملغی اعلام کرد و زن او اولین کسی بود که در یک مراسم رسمی، حجابش را از سرش برداشت. سپس او به پلیس دستور داد تا با فشار و زور بر زنانی که پیروی از ملکه‌ی خود را رد می‌کنند، حجاب را از آنان بردارند و هیچ زن محجبه‌ای از خانه‌ی خود خارج نمی‌شد، مگر اینکه بدون حجاب برمی‌گشت. پلیس به زور چادرش را از سر او در می‌آورد و تا آنجا که می‌توانست به آن زن توهین می‌کرد. هنگامی که از شاه درباره‌ی علت فشار آوردنش بر زنان، در حالی که اتفاق‌های تاریخی هم او را در محقق ساختن هدفش کمک می‌کرد، پرسیده شد، اینگونه جواب داد: «صبرم به سرآمد. تا کی کشورم را پر از کلاغ‌های سیاه بینم»؟!.

۱- «ایران در ربع قرن» تألیف دکتر موسی موسوی، ص ۱۷۲.

در سال ۱۹۲۷ میلادی رضاخان پهلوی، احکام شریعت اسلام را ملغی اعلام و قانون مدنی و سایر مجازات‌ها را بر اساس قانون فرانسه وضع نمود.

در سال ۱۹۳۰ میلادی درس تعلیمات دینی در مدارس دولتی جمع شد و سپس در مدارس ابتدائی و دبیرستان، غیرالزامی اعلام شد و یادگیری زبان فارسی به جای زبان عربی را اعلام گردانید.

رضاخان دوست صمیمی کمال آتاتورک بود و همواره به دنبال تقلید و پیروی از او بود. این دوستی سبب شد تا رضاخان در سال ۱۹۳۴ به دیدار آتاتورک برود. بنابراین رضاخان در جنگش علیه اسلام صورتی کامل و مطابق با آتاتورک بود.

او در سال ۱۹۳۵ اسم حکومت را که «فارس» بود تغییر داده و به «ایران» تبدیل نمود.

رضاخان پهلوی در اجرای سیاست هجومی انگلیس برای انتشار الحاد و جنگ با اسلام، همچنان استمرار می‌ورزید تا اینکه هم‌پیمانانش او را در سال ۱۹۴۱ تبعید و پسرش محمدرضا را به عنوان شاه ایران قرار دادند. محمدرضا، شاه جدید ایران دانش‌آموز مدرسه‌ی «روزه» نزدیک «ژنو» بود. او ارتباطات مستحکمی با جاسوس اطلاعات بریتانیا، میسو بروان، داشت. این اسلوب و شیوه‌ی انگلیس در تربیت و آماده ساختن حکام و شاهان بود.

شاه پس از به دست آوردن آمادگی لازم به کشورش برگشت و دوست و استادش بروان همنشین او بود و با او نشست و برخاست داشت. ثریا زن شاه در خاطرات خود درباره‌ی رابطه‌ی محمدرضا با میسو بروان، پس از اینکه شاه شده بود، می‌گوید: «در مدتی که با شاه بودم، هیچ چیز، مرا بیشتر از این به تعجب و انداشت که روابط بین شاه و میسو بروان، چقدر قوی و پیچیده بود. من می‌توانستم از شاه درباره‌ی هرچیز غیر از شخصیت بروان و روابطش با او سؤال کنم».

در سال ۱۹۴۸، شاه ایران، محمدرضا پهلوی، به [رسمیت شناختن] دولت اسرائیل اذعان کرد. و روابط محکمی با آن کشور برقرار نمود. این روابط جز در زمان مصدق قطع نشد. پس از کنار رفتن مصدق از منصب خود، دوباره این روابط به حالت قبلی خود بازگشت. شاه در سخنرانی خود از اسرائیل صحبت می‌کرد و محکم‌ترین روابط را با آن برقرار کرد. او در دربار خود از سفیر اسرائیل، دوریل، استقبال نموده و اختیارات زیادی به وی داد.

در ایران یک سیاهی لشکر از کارشناسان یهودی حضور داشتند. تنها در وزارت کشاورزی، بیش از ۲۰۰ مهندس کشاورزی از آنان حضور داشتند. یهودیان شرکت‌ها و مؤسسات پراکنده و گسترده‌ای داشتند و تهران یک مرکز مهم اقتصادی برای آنان به شمار می‌رفت.

بهای‌ها نیز نفوذ و قدرت زیادی در ایران داشتند. از مهمترین شخصیت‌های این گروه عبارت بودند از: فریق ایادی پزشک مخصوص شاه، عباس هویدا نخست وزیر سابق که در فلسطین از پدری بهایی به دنیا آمد، عباس آرام وزیر خارجه‌ی سابق و مسئولین ارشد تلویزیون و در رأسشان ثابت باسیال و همچنین جمشید آموزگار نخست وزیر سابق، وزرای دفاع، بهداشت و آب.

در موسم حج به عکا - سرزمین مقدس بهائیان - هواپیماهای پشتیبانی اسرائیل، بهائی‌ها را از ایران به سوی آنجا منتقل می‌کردند. حکومت ایران تسهیلات فراوانی در تمامی زمینه‌ها در اختیار آنان قرار می‌داد و آنها آزاد بودند که هر چیزی را با خود ببرند.^۱

انگلیس، شاه را در دهه‌های چهل و پنجاه آورد و آمریکا حمایت از او را به عهده گرفت و به او اسلحه و کارشناس نظامی و سرباز دادند و او را پس از اینکه مصدق ایران را ترک کرد، دوباره بازگردانده و حاکم کردند. محمدرضا پس از بازگشتش همچون اسیری در دست اطلاعات آمریکا بود، که از دستورات آنان سرپیچی نمی‌کرد. آمریکا نیز ایران را مرکزی برای حمایت از مصالح خود در شبه‌جزیره‌ی عربی قرار داد. شاه هنگامی که قدرتش زیاد شد، از طمع‌های توسعه‌طلبانه‌ی خود در منطقه‌ی خلیج بحث می‌کرد و پس از اینکه، انگلستان در سال ۱۹۷۱ میلادی خلیج را ترک کرد، شاه جزایر عربی زیر را اشغال کرد:

ابوموسی نزدیک شارجه، تنب بزرگ نزدیک رأس الخیمه و تنب کوچک که در فاصله‌ی ۸ مایلی از تنب بزرگ قرار داشت. شاه صراحتاً اهداف خود را اعلام کرد و گفت: «ایران باید نقشه‌های نظامی خود را در آینده درباره‌ی خلیج پایه‌ریزی کند».

وی اضافه نمود: «ما دوست نداریم که نیروها از خلیج فارس خارج شده تا به جای آنها نیروهای دیگری قرار گیرند و شکی وجود ندارد که این مسأله هرگز اتفاق

نمی‌افتد و آزادی کشتیرانی در این منطقه منوط به [حضور] ماست. و ما توانایی برآورده ساختن خواسته‌های خود را داریم»^۱.

در دو زمینه‌ی دینی و قومی، شاه کوشید تا مجد و عظمت گذشته‌ی فارس‌ها را احیاء کند. در هر مناسبت قبل از هرچیز می‌گفت [و تأکید می‌کرد] که ملت او ایرانی هستند و اینگونه می‌گفت که مبادی و اساس دین مجوسیت برای خوشبختی بشریت کافی است و کمتر از اصول اسلام نیست.

دکتر موسی موسوی می‌گوید: «هرکس شاه را در کتابخانه‌ی مخصوص به خودش ملاقات می‌کرد، حتماً لوحی طلایی را می‌دید که بر آن عبارت سه‌گانه، یعنی مبادی و اصول معروف دین زرتشت نوشته شده بود: پندارنیک، کردار نیک و گفتار نیک. او این کتاب را در گوشه‌ای از کتابخانه‌اش قرار داده بود تا هر صبح با مطالعه‌ی آن شاد شود»^۲.

شاه تلاش می‌کرد تا عادات و رسوم و آداب ساسانیان را از نو، احیا کند و در همین زمان بر اقلیت‌های غیر فارس در ایران همچون عرب، گُرد، ترکمن و بلوچ فشار آورد و با آنان می‌جنگید.

شمس، خواهر بزرگ شاه به دست بولس دوم در سال ۱۹۵۵ میلادی از دین خود برگشت و نصرانی شد و در کاخ خود کلیسایی برپا ساخت و به حمل صلیب و انتشار نصرانیت در بین مردم، افتخار می‌کرد.

ملکه خیریه با کسی ازدواج کرد که در تفریح گاه‌ها و کاباره‌های تهران آوازه‌خوان بود. وی پس از ازدواجش با او آوازه‌خوانی را ترک کرد و وزیر فن شد.

اشرف، خواهر دوقلوی شاه هم مدیر بزرگترین مؤسسه‌ی قاچاق مواد مخدر در جهان بود. آنها در مراسم شب‌نشینی در کاخ شرکت می‌کردند. ثریا، همسر سابق شاه یکی از این مراسمات را اینگونه توصیف می‌کند: در آن موقع اوج مراسم به ساعت اولیه‌ی صبح کشید. سپس چراغ‌ها خاموش شد. هر چند وقت یکبار حاضران صدای پارس سگی را می‌شنیدند که از روی نوار، پخش می‌شد. به سرعت حقیقت کشف می‌شد و معلوم می‌شد که این شاه بوده که صدای سگ در می‌آورده است»^۳.

۱- «اهمیت استراتژی برای خلیج عربی» از دکتر الفیل، صفحات: ۱۰۲-۴۶.

۲- «ایران در ربع قرن» ص ۲۰۴.

۳- «ایران در ربع قرن» ص ۱۹۲.

فساد محدود به دربار شاهنشاهی نشد، بلکه مواد مخدر بین عموم جوانان در ایران منتشر شد. فساد اخلاقی و الحاد فراگیر شد. تفصیل این موضوع در قسمت دیگری از این کتاب خواهد آمد^۱.

نتیجه

در این باب، ما قسمت مختصری از تاریخ ایران را عرضه داشتیم. و موضع فارس‌های مجوسی در قبال اسلام از زمان بعثت رسول الله ﷺ تا به امروز را بیان داشتیم و با دلایل قطعی ثابت نمودیم که فارس‌های مجوسی یک روز هم دست از نیرنگ و مکر و توطئه نسبت به این دین، برنداشتند.

ما در این مجال مختصر، همه‌ی حرکت‌های باطنی مجوسی را ذکر نکردیم و اگر می‌خواستیم این کار را بکنیم، به تعداد تألیفات بسیار زیادی، احتیاج پیدا می‌کردیم. به عنوان مثال ما از تصوف و ارتباطش با تشیع و از نقش رهبر ملحد مجوسی این حرکت و جنبش - حلاج - بحث نکردیم.

همین‌طور حرکت حشاشون و تاریخ رهبر ایرانی و مجوسی آن، حسن بن صباح و نقش و تأثیرگذاری امروزی آن در تاریخ سوریه، هند، آفریقا، ایران و اروپا را بررسی نکردیم و اگر تمام این‌ها آورده می‌شد، متوجه می‌شدیم که عقیده‌ی «بهره» هیچ تفاوتی با عقیده‌ی حشاشون ندارد.

همچنین از بررسی تاریخ موحدین، حمدانیان، آغالبه، آدارسه و حرکت‌های فراوان مجوسی و باطنی، چشم‌پوشی کردیم. چون قصد بررسی مفصل و صرف تاریخی نداشتیم و تنها می‌خواستیم خلاصه‌ی جامعی از تمامی مراحل تاریخ بیاوریم از ذکر تاریخ و بررسی این فرقه‌ها و اقوام باطنی صرف نظر کردیم. آنچه را که ذکر نکردیم، از نظر اعتقادی تفاوتی با موارد مذکور ندارند.

طبق این بررسی تاریخی می‌توانیم بگوییم که: عصاره‌ی حرکت‌های باطنی و مجوسی، در طول تاریخ یکی است. پس حرکت‌های مزدا، زرتشت، مانویت و مزدک در

۱- در بحث‌هایمان درباره‌ی خانواده‌ی پهلوی بر کتاب‌های روبرو تکیه کردیم: «الصراع بین الفكرة الإسلامية و الفكرة الغربية» از ندوی، ص ۱۳۸ به نقل از کتاب «الشرق الاوسط فی القضايا العالمية» (خاورمیانه در قضایای جهانی) و همچنین بر کتاب «تاریخ الشعوب الإسلامية» (تاریخ ملت‌های مسلمان) از بروکلیمان، ص ۷۹۶ تکیه نمودیم.

اصول کلی خود، تفاوتی با حرکت‌های کیسانیه، راوندیه، برمکیه، زنادقه، آل‌بویه، عبیدیان و قرامطه ندارد و آنها نیز فرقی با صفویان، دروزی‌ها، نصیریان، حشاشون و بهایی‌ها ندارند.

این فرقه‌ها و جنبش‌ها، همچنین متأثر از ادیان یهودیت، نصاری و بودایی^۱ بودند. از اینجا به اسرار توطئه‌هایی که طرح‌ریزی و اجرای آن با همکاری دولت‌های صلیبی غربی، یهود، کمونیست‌ها و سایر فرقه‌های باطنی صورت پذیرفته، پی می‌بریم.

با این بررسی تاریخی متوجه می‌شویم که بلند کردن شعار آل بیت و معصوم بودن امامان از سوی شیعیان، در اصل همان اعتقادات مجوسی و تمام حرکت‌های باطنی است که معتقد به یک خانواده‌ی مقدس دینی بودند. بعد از این بررسی دیگر برایمان عجیب نیست که چرا امروزه باطنی‌ها از شدت و خشونت [برای رسیدن به اهداف خود] بهره می‌گیرند و دشمنان خود را از طریق ترور نابود می‌کنند و آزادی شهروندان را از آنان سلب می‌نمایند؟!.

همچنین دیگر نحوه‌ی انتشار اباحت [و اختلاط زن و مرد] از سوی باطنی‌ها و اینکه چگونه اراذل و اوباش و افراد نادان و آدم‌کش را به عنوان مسئول بر مردم تحمیل می‌کنند و کشور را در دریای پستی و ردیلت غرق می‌کنند، تعجب‌آور نیست. بعد از این مطالب تاریخی، می‌دانیم که چرا باطنی‌های جدید در هرجا، آنچه را که مناسب حالشان باشد، می‌گویند. بنابراین آنها با دولت‌های سوسیالیست، سوسیالیست هستند و با دولت‌های سرمایه‌داری طرفدار آن تفکر هستند. در مقابله با داعیان اسلامی نیز خود را مسلمان جا می‌زنند.

به راستی که منهج و شیوه‌ی آنان در سرّیت و تقیه سبب تمامی این تناقضات است. این شیوه‌ی باطنی‌ها در گذشته و حال بوده و در آینده نیز، مادامی که به این عقاید فاسد ایمان داشته باشند، همین‌گونه خواهد بود.

بر مسلمانان واجب است که این نقشه و نیرنگ‌ها را کشف کرده و به خاطر اختلافات داخلی بین فرقه‌های خود، از آنان غافل نشوند. چراکه در حقیقت این اختلافات مانند ابر تابستان می‌باشد و در صورت وجود خطر خارجی، می‌توانند به سرعت بر آن غلبه کنند.

باب دوم:

بررسی و گذری در عقاید شیعه

فصل اول: عقاید شیعه در گذشته و حال.

فصل دوم: خمینی بین تندروی و اعتدال.

فصل اول:

عقاید شیعه در گذشته و حال

شامل مباحث زیر می‌باشد:

- نیم‌نگاهی به انقلاب ایران و موضع اسلام‌گرایان درباره‌ی آن.
- اختلافات ما با رافضه در اصول و فروع دین می‌باشد.
- سخنان و اقوال علمای جرح و تعدیل درباره‌ی رافضه.
- خطر شیعیان امروز بر اسلام بیش از خطر شیعیان دیروز است.
- خمینی رهبری شیعی و متعصب.
- اقوال علمای حدیث درباره‌ی شیعه.
- آیا بعد از این‌ها، نزدیکی‌ای با آنان وجود دارد؟!.

نیم‌نگاهی به انقلاب ایران و موضع اسلام‌گرایان درباره‌ی آن

«سُبْحَانَكَ يَا رَبُّ تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ، بِيَدِكَ نَاصِيهَ عِبَادِكَ، لَا يُعْجِزُكَ شَيْءٌ وَأَمْرُكَ بَيْنَ الْكَافِرِ وَالْمُؤْمِنِ إِذَا أَرَدْتَ أَمْرًا تَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ». «پروردگارا! تو پاک و منزهی .. هرکس را بخواهی، عزیز و هرکس را بخواهی، ذلیل می‌گردانی .. عنان بندگانت به دست توست .. هیچ چیز تو را ناتوان نمی‌سازد .. دستور تو بین کاف و نون است .. به گونه‌ای که هرگاه چیزی را اراده‌ی منمایی می‌گویی باش و آنهم به وجود می‌آید».

گفته شد که محمد رضا پهلوی، شاه ایران، تکبر می‌نمود و با فخر و غرور گام برمی‌داشت و مسائل مربوط به دشمنان خود را در داخل و خارج بی‌ارزش و کوچک می‌پنداشت و مشغول تسلیح خود بود و نقشه‌های لازم را برای بلعیدن خلیج و سپس شبه جزیره‌ی عرب می‌ریخت.

شاه به تجهیز ارتش بزرگ خود که دارای جدیدترین سلاح‌های جهان بود و نیروهای اطلاعاتی‌اش - ساواک - که به دقیق‌ترین و جدیدترین دستگاه‌های استراق سمع، رادار و کامپیوتر مجهز بود، تمرکز نمود. افراد او [اطلاعاتی‌ها] در تمام شهرها و روستاها و سازمان‌های ایرانی حضور داشتند.

در امور خارجه نیز شاه خود را به دوست صمیمی‌اش، آمریکا که مهارت و سررشته‌ی کودتاها و انقلاب‌ها حرفه‌اش بود، نزدیک کرد. مشکلات خود را با همسایگانش حل نمود تا دو طرف از آزار و اذیت همدیگر در امان باشند. گمان‌ها اینگونه بود که او اولین راه‌ها را برای اعاده‌ی عظمت کسری انوشیروان، در پیش گرفته است.

خطر از جایی سراغ او آمد که فکرش را نمی‌کرد. شش ماه قبل [با توجه به زمان نگارش کتاب] خیابان‌های ایران پس از حوادث تبریز و اصفهان منفجر شد^۱.

تظاهرات مختلف در گوشه و کنار کشور، فراگیر شد و معارضین با همه‌ی اختلاف نظرهایی که داشتند با یکدیگر متحد شدند و شعار واحدی را اعلام داشتند:

«براندازی نظام شاهنشاهی و برپایی حکومت جمهوری در ایران».

۱- این فصل در اوایل سال ۱۹۷۹ نوشته شده است و در آن زمان خمینی همچنان در پاریس بود و شاه، ایران را ترک نکرده بود. حوادث تبریز هم در نیمه‌ی سال ۱۹۷۸ روی داد. بعدها به این فصل تعدیلات و اصطلاحات اندکی اضافه شد.

شهروندان ایرانی جواب شاه و حکومتش را نمی‌دادند. بلکه اوامر و آموزش‌ها را از رهبر [به اصطلاح] بزرگشان «خمینی» که پس از اخراجش از عراق، مقیم فرانسه و در نوفل لوشاتو بود، دریافت می‌کردند.

طاغوت تهران [حکومت شاه] گمان می‌کرد که به راحتی می‌تواند تظاهرات را کنترل کند. او گاهی با وسایل ترغیب و تشویق و گاهی با ترساندن و تهدید می‌خواست به این هدف خود برسد. بنابراین عده‌ای از نزدیکانش و ستون‌های حکومت خود را، به اتهام اختلاس و رشوه‌خواری، محاکمه نمود و وعده‌ی برگزاری انتخابات و برپایی حکومتی دموکراتیک را داد. اما هیچ استفاده‌ای از این کار خود نبرد.

سپس با برقراری حکومت نظامی به شیوه‌های خشن و استفاده از زور و قدرت پناه برد، اما همچنان بر تعداد تظاهرکنندگان و دشمنی و مقاومت آنان افزوده می‌شد. تا اینکه خطر دور کاخش حلقه زد.

سخنگوها از امکان پناهنده شدن او به هند و آمدن جانشینی که امور کشور را اداره کند صحبت می‌کردند.

تمام مردم جهان از رهبر انقلاب ایران - خمینی - که صحبت از جمهوری اسلامی ایران می‌کرد باخبر شدند. همچنین از اصول اقتصادی و سیاسی و اجتماعی او و روابطش با دولت‌های بزرگ و دولت‌های همسایه‌ی ایران مطلع شدند. مشاوران او با تشکیل جلساتی برنامه‌هایی که برای حکومت ایران ریخته شده بود را تبیین می‌کردند. برنامه‌ای که تعداد صفحات آن بیش از ۲۰۰ صفحه بود. اینگونه رویدادی باید هم مورد توجه رسانه‌های جهان قرار گیرد. چرا که ایران از بزرگترین کشورهای صادرکننده نفت بوده و از موقعیتی استراتژیک برخوردار است. این کشور از سویی در امتداد آب‌های جهانی قرار داشته و شرق را به غرب متصل می‌سازد و از سوی دیگر همسایه‌ی کشورهای بزرگی همچون شوروی [روسیه امروزی] در شمال و دولت‌های خلیج و عراق در غرب است. آمریکایی‌ها و غربی‌ها و اسرائیل، مصالح حیاتی و مهمی در ایران دارند. این کشورها از طریق معاهدات و پیمان‌های سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی با ایران، رابطه دارند.

از طرف دیگر این درگیریها در ایران پس از انقلاب افغانستان و حوادث آفریقا و درگیریهایی که آسیاب آن حول یمن شمالی و جنوبی می‌چرخید، روی داد.

شایان ذکر است که حکومت ایران، روابط دوستانه‌ای با رژیم صهیونیستی در فلسطین اشغالی داشت. بنابراین هیچ جای تعجب نیست که تمام دنیا نسبت به حوادث ایران، اهتمام به خرج دهند.

بیش از شش ماه است که اخبار ایران، تیتراژ بیشتر روزنامه‌های جهان، چه در شرق و چه در غرب و چه در روزنامه‌های عربی شده است. خلاصه‌ی این اخبار و گزارش‌ها، خارج از بندهای زیر نیست:

۱- امام روح الله خمینی رهبر انقلاب اسلامی است و تعدادی از روزنامه‌های دنیا، دیدارهایی با او داشته‌اند و از زهد و پرهیزگاری و تقوای او صحبت نموده‌اند. او می‌خواهد، حکومتی اسلامی برپا سازد و در صورت پیروزی انقلابش، هرگز شخصاً حاکم نمی‌شود.

اهل تشیع، خمینی را در هاله‌ای از تعظیم و احترام قرار می‌دادند و معجزات و کارهای خارق‌العاده‌ی زیادی به او نسبت می‌دادند. برخی از آنها می‌گفتند که صورت خمینی را در ماه دیده‌اند.

۲- انقلاب اسلامی در ایران، در امتداد حرکت جنبش اخوان المسلمین در کشورهای عربی و جنبش و جماعت اسلامی مودودی در پاکستان و هند و حرکت اسلامی در اندونزی است.

۳- جنبش‌های اسلامی از خشونت استفاده می‌کنند و رسانه‌ها درباره‌ی صحبت از خشونت و شدت و ترور و ربودن از سوی این جنبش‌ها مبالغه می‌نمودند. رسانه‌ها از هشدار به حکومت‌های جهان اسلام درباره‌ی خطر جنبش‌های اسلامی و زیاد شدن [دامنه و] آثار آن، کوتاهی نمی‌کردند.

۴- برخی از روزنامه‌ها می‌گفتند جماعت‌های اسلامی شایسته‌ی حکومت کردن نیستند و راه حلی برای مشکلات عصر جدید ندارند. از جمله جلال کشک در روزنامه‌ی حوادث - و می‌گفتند که جماعت‌های اسلامی جدید، همچون جماعت شکر مصطفی، جماعت جهاد و جماعت صالح، سری و پنهانی بوده و چیزی جز دست‌جات چپ‌گرا نیستند که از دیدگاه‌های اسلامی استفاده می‌کنند!!

با توجه به اهمیتی که رسانه‌ها در ساخته و پرداختن افکار عمومی دارند، باطلیل و چرندیات روزنامه‌ها به افکار عمومی مسلمانان نفوذ کرد و نسبت به آنچه که درباره‌ی

خمینی گفته می‌شد، تأثیر پذیرفتند و نام او را در کنار بزرگان اهل سنت در دوره‌ی معاصر همچون محمد بن عبدالوهاب، حسن البنا، مودودی و سید قطب قرار می‌دادند.

غم و اندوه ما نظرات و دیدگاه‌هایی است که اسلام‌گرایان درباره‌ی خمینی و نهضت او در ایران دارند. ما انتظار داشتیم که تعداد اندک روزنامه‌های اسلامی، با گفتن حرف حق، اکاذیب رسانه‌های محلی و جهانی را باطل سازند. اما آرزوی ما با شماره‌ی سی‌ام صادره از روزنامه‌ی دعوت قاهره در ابتدای ماه ذی‌الحجه سال ۱۳۹۸ از بین رفت و عملاً با این نقل قول آن روزنامه از خمینی و نهضتش مواجه شدیم.

روزنامه‌ی دعوت، درباره‌ی رافضه در ایران از سال ۱۹۵۴ میلادی با همان شوق و حماسه و اشتیاقی که درباره‌ی جماعت اخوان‌المسلمین بحث می‌کرد، صحبت نمود و نام خمینی را اینگونه ذکر می‌نمود: امام روح‌الله‌الخمینی. سپس از منابعی که می‌گفت مورد اعتمادند (!!) گزارش می‌داد که یهودیان و بهایی‌ها در پشت حملات روزنامه‌های حکومت شاه به ایران قرار دارند. کسانی که شاه مجال حرکت و انتشار را به آنان داده بود. این روزنامه در تکذیب و رد اتهاماتی که شاه درباره‌ی مارکسیست بودن و غیره به تظاهرات کنندگان می‌زد گفت: آگاه باشید که این رویدادها ثابت می‌کند که مردم مسلمان در حفظ هویت و بازگشت به اصالت خود، این نهضت را برپا کرده‌اند».

و اضافه نمود: «آیا به همراه فراخوان خمینی به مردم ایران، برای تمسک به دین اسلام و مقابله با نفوذ بیگانگان، مارکسیسم جایی دارد؟ او از روشنفکران و علمای اسلام دعوت می‌کند که از دینشان دفاع کنند و برای نابودی پایه‌های طغیان و دیکتاتوری تلاش کنند».

روزنامه‌ی دعوت سپس کوشید تا انقلاب رافضه را با حرکات و جنبش‌های اهل سنت و جماعت مرتبط سازد: «می‌گویند که آنها عناصر سیاه مارکسیسم و یا مارکسیست‌های مسلمان هستند. این چیز عجیبی نیست. گفته می‌شد که اسلام در نظر سوهارتو در اندونزی تفکری تندروانه است که باید با وضع قانون، آن را محدود کرد. اخوان‌المسلمین در مصر نیز در سال ۱۹۶۵-۱۹۵۴ به داشتن رابطه با انگلیس و هم‌پیمانی با کمونیست‌ها و جاسوسی برای صهیونیست‌ها و آمریکا متهم شد. و

مثال‌هایی از این دست، زیاد است. اما این اتهام‌ها مربوط به حکومت‌های جهان اسلام و رسانه‌ها و سیاست‌ها و رویکرد آنان است»^۱.

خداوند ﷺ مسئولین روزنامه‌ی دعوت را اصلاح نماید. چگونه یهود و بهایی‌ها در پشت حمله‌ی روزنامه‌های حکومتی ایران، ضد خمینی هستند، درحالی‌که هر فرد آگاهی می‌داند که یهود در ایجاد حرکت و فرقه‌ی رافضه - عبدالله بن سبأ - نقش داشت.^۲ و همچنان هم‌پیمان و شریک آنان مذاهب باطنی هستند. بهائیت نیز چیزی جز ثمره‌ی غلوه‌های رافضه نیست!!

چگونه افراد روزنامه‌ی دعوت، روافض را با جنبش‌های اهل سنت و جماعت قرین می‌کنند، درحالی‌که هیچ گروه کافری در جهان اسلام وجود ندارد، مگر اینکه تشیع را وسیله‌ی رسیدن به هدف خود قرار داده است!

مسئولین روزنامه‌ی دعوت با چه دلیل و برهانی می‌گویند که نهضت خمینی برخاسته از مردمی مسلمان است که برای حفظ هویت و اصالت خود آن را برپا کرده‌اند؟!.

پس از روزنامه‌ی دعوت، مجله‌ی راند صادره از آخن در آلمان بدستمان رسید. متوجه شدیم که آن هم اهتمام شدیدی نسبت به انقلاب رافضه صورت داده است. مشخص شد که برخی از خوانندگان، نسبت به این اهتمام و تأیید اعتراض کرده‌اند و مجله هم در رد بر آنها گفته است: «ما در همین جا، حمایت خود را از مسلمانان مجاهد در ایران که ضد شاه و حکومت فاسدش و نیز ضد عبودیت برای آمریکا و غرب است، اعلام و تکرار می‌کنیم و از مسلمانان در هر مکانی دعوت می‌کنیم که اینگونه، موضع حمایت و تأیید [نسبت به آن] داشته باشند و از صفحات مجله‌ی راند تحیات و درود حرکت‌های اسلامی در تمام عالم را به طلیعه و ظهور این نهضت اسلامی [در ایران] اعلام می‌داریم»^۳.

در همین شماره از مجله (۳۴) مقاله‌ای تحت عنوان ای شاهنشاه تا کی؟! از صفحه‌ی ۲۵ تا ۹۵ آمده بود و در صفحه‌ی ۳۳-۳۰ هم مشروح دیدار روزنامه‌ی لوموند فرانسه با

۱- روزنامه دعوت شماره ۳۰، ۱۳۹۸/۱۲/۱، تحت عنوان انقلاب کنندگان در ایران، مارکیست هستند و یا مسلمانان ایرانی، نوشته عبدالمنعم جباره .

۲- عبدالله بن سبأ در رأس فرقه‌ی سبئیه بود که قائل به الوهیت علی س بود. وی فردی یهودی بود، اما در ظاهر اسلام آورد و در سال ۴۰ به هلاکت رسید. اعلام زرکلی.

۳- مجله راند شماره ۳۴ ذی الحجه ۱۳۹۸.

خمینی آورده شده بود. اختصاص سه موضوع به ایران، در یک شماره از مجله‌ی رائد، تنها نشان دهنده‌ی دلبستگی و آرزوی زیاد مجله‌ی رائد نسبت به نهضت خمینی است. سخن مجله رائد درباره‌ی شاه، درست است و هیچ شک و شبهه‌ای در آن نیست. بلکه شاه مستحق بیشتر از آنچه است که مجله گفته بود. چرا که او دشمن سرسخت اسلام بود. اما توصیف این مجله که رافضه، مسلمان و مجاهد هستند و پرچم‌داران و طلایه‌داران و پیشگامان اسلامی هستند، موضوعی است که در بخشی از همین کتاب آن را بررسی خواهیم کرد و خطر موضع‌گیری و دعوت از مسلمین به حمایت و تأیید آن، بدون استناد به هرگونه ادله‌ی شرعی را بیان خواهیم نمود.

دوستداران دو مجله‌ی دعوت و رائد، نظر آن دو را با تقدیر و تشکر پذیرفتند و این دیدگاه تبدیل به موضع عملی و سیاسی تعداد زیادی از اسلام‌گراها شد. متأسفانه آنها خود را مکلف به بررسی و فهم عقیده‌ی رافضه و انحرافات و گمراهی‌های آن نمی‌کنند و هیچ تلاشی برای بررسی و پیگیری توطئه‌ها و فتنه‌های آنان در هر دوره‌ای که در جهان اسلام یافت می‌شدند، صورت نمی‌دهند. این برای دعوت و رائد بس است که انقلاب رافضه را تأیید کردند و دلبسته‌ی آن شده و آنان را پیشقراولان و مسلمان مجاهد خواندند.

در نتیجه‌ی این مسائل، یکی از خطیبان جوان نیز ترغیب شد تا بر منبر یکی از مساجد بزرگ یکی از کشورهای خلیج بالا برود و با مردم اهل سنت اینگونه سخن بگوید:

«درباره‌ی برادران شیعه‌ی ما تقوای الهی را رعایت کنید. چه می‌دانید، شاید بازگشت خلافت اسلامی، به دست آنان روی دهد. نمی‌دانم که چرا برخی‌ها اختلافات ما با آنها را بزرگ و برجسته می‌کنند. درحالی که این اختلافات فقط در فروع دین است. اختلاف ما با آنان در مسح خفین [مسح بر کفش و جوراب و ...] و ازدواج صیغه است و در این موارد و بیان اشتباهات آنها هم نباید نصیحت با حکمت و موعظه‌ی حسنه و نیکو را فراموش کنیم».

در زندگی روزمره‌ی ما نمونه‌های زیادی مانند این سخنران - خداوند ﷻ هدایتش کند - وجود دارند و هرگاه که ما تلاش کردیم تا حقیقت را برای آنان بیان کنیم، روی برگرداندند و گفتند: آیا شما از مسئولین مجله‌های دعوت و رائد آگاه‌تر هستید؟ بنابراین بر خودمان لازم می‌دانیم بحثی را که شامل قسمت‌های زیر است، تقدیم بداریم:

۱- اختلافات ما با رافضه در اصول و فروع دین است.

۲- اقوال علمای جرح و تعدیل درباره‌ی رافضه.

۳- شیعیان امروز نسبت به اسلام از شیعیان دیروز خطرناک‌ترند.

۴- اقوال علمای معاصر درباره‌ی آنان.

تلاش خواهیم کرد که بحث ما همراه با دلیل باشد. ممکن است به ما گفته شود که شاید منظور شما، فرقه‌های تندروی شیعه مانند نصیریه، اسماعیلیه و... باشد. در جواب می‌گوییم که این بحث ما فقط درباره‌ی شیعه‌ی جعفری امامی است که خمینی و یارانش بدان منسوب هستند. اما [درباره‌ی] فرقه‌های تندرو مواضع دیگری داریم که می‌تواند در جای دیگری مطرح شود. پس اگر اشتباهی کردیم، از سوی خود ما و اگر هم توفیقی حاصل شد از فضل و منت خداوند عز و جل است.

﴿رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ﴾ [آل عمران: ۸].

«پروردگار! دل‌های ما را (از راه حق) منحرف مگردان بعد از آن که ما را (حلاوت هدایت چشانده و به‌سوی حقیقت) رهنمود نموده‌ای، و از جانب خود رحمتی به ما عطاء کن. بیگمان بخشایشگر تویی تو»

اختلافات ما با رافضه در اصول و فروع دین است

وحدت امت اسلامی هدف هر مسلمانی است

﴿وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ﴾ [المؤمنون: ۵۲].

«این (پیغمبران بزرگی که بدانان اشاره شد، همگی) ملت یگانه‌ای بوده (و آئین واحد و برنامه یکتائی دارند) و من پروردگار همه‌ی شما هستم، پس تنها از من بهراسید (چرا که ملت واحد، با برنامه‌ی واحد، باید از خدای واحد بترسد و خویشتن را از عذاب و عقاب او به دور دارد)».

اهل سنت به خاطر محقق ساختن این وحدت، تمام تلاش خود را مبذول داشته است. بنابراین آنان بوسیله‌ی حب و دوستی آل بیت به‌سوی خداوند عز و جل تقرب می‌جویند و علی را بهتر از معاویه رضی الله عنه و حسین را بهتر از یزید می‌دانند و در [عین حال] معتقدند که اصحاب و یاران رسول الله صلی الله علیه و آله همگی عادلند و جایز نیست که کسی

[عدالت] آنان را مورد نقص و تشکیک قرار دهد [و نسبت به آنان شک و شبهه ایجاد کند].

اگر اختلاف ما با شیعه، تنها حول درگیری به وجود آمده بین علی و معاویه بود، مسئله خیلی بزرگ نبود. اما عمق قضیه بیشتر است. و این [هم] خلاصه‌ی فشرده‌ای از وجوه اختلاف:

۱- ما با آنان در اولین اصل و اساس از اصول اسلام یعنی قرآن کریم، اختلاف داریم. یکی از بزرگترین علمای نجف به نام میرزا حسین بن محمد تقی نوری طبرسی، کتابی را تألیف نموده و نام آن را «فصل الخطاب فی اثبات تحریف کتاب رب الارباب» یعنی «حرف آخر در اثبات تحریف کتاب پروردگار (قرآن)» نهاده است. که در آن صدها متن از علمای شیعه و مجتهدان آنان در دوره‌های مختلف آورده شده و از آنها نتیجه گرفته که قرآن دستخوش تغییر و زیادی و نقصان قرار گرفته است.^۱

این کتاب در ایران در سال ۱۲۸۹ چاپ شد. در کتاب دیگر آنان یعنی «الکافی» که نزد آنان مانند کتاب بخاری نزد اهل سنت است، آمده است: «از ابوبصیر روایت شده که بر ابوعبدالله [امام صادق] وارد شدم ... و او گفت: نزد ما مصحف فاطمه علیها السلام وجود دارد. راوی می‌گوید، پرسیدم: مصحف فاطمه چیست؟ و ایشان گفت سه برابر آنچه که در قرآن آمده در آن هست اما سوگند به خداوند که حتی یک حرف هم از قرآنتان در آن نیامده است»^۲.

ممکن است کسی بگوید که این سخنان قدیمی است و معتقد نیستیم که شیعیان امروز به آن ایمان دارند. مخصوصاً اینکه تألیفات جدیدی از سوی آنها صادر شده که این سخنان و گفته‌ها را انکار می‌کنند و تأکید دارند که قرآن خالی از هرگونه تغییر و کم و زیاد شدن است.

۱- این کتاب را من در کویت و در کتابخانه‌ی مسجد صحاف که یکی از مساجد شیعه است مشاهده کردم و متوجه شدم که دانشگاه اسلامی در مدینه از آن تصویر گرفته و در کتابخانه‌ی خود نگهداری می‌کند.

۲- الکافی ص ۱/۲۳۹ تهران دارالکتاب الإسلامية. روایت ابوبصیر طولانی و ملال آور است و در آن روایت می‌گویند که امامان علم غیب می‌دانند.

با مدد از توفیقات الهی در جواب می‌گوییم: «این سخنان، عقیده‌ی شیعه در زمان معاصر نیز هست. در سال ۱۳۹۴ کتابی از یکی از علمای شیعه در کویت تحت عنوان «الدین بین السائل والمجیب» یعنی سؤال و جواب درباره‌ی دین، منتشر شد. میرزا حسن حائری، مؤلف این کتاب در صفحه‌ی ۸۹ این سؤال را مطرح می‌سازد: «معروف است که قرآن کریم به شکل آیات جداگانه بر رسول الله ﷺ نازل شده است. بنابراین سوره‌ها چگونه جمع‌آوری شده‌اند؟ .. اولین کسی که قرآن را جمع نمود کیست؟ و آیا قرآنی که امروز می‌خوانیم، شامل تمام آیاتی است که بر رسول اکرم محمد ﷺ نازل شده و یا کم و کاست و زیاد شدن در آن وجود دارد؟ مصحف فاطمه علیها السلام چیست؟»

و در جواب می‌گوید: «بله، قرآن از سوی خداوند بر محمد بن عبدالله ﷺ در ۲۳ سال نازل شده است. یعنی از ابتدای بعثت ایشان تا هنگام وفاتشان. اولین کسی که آن را جمع و بین دو جلد قرار داد، امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب علیه السلام است. و این قرآن را هر امام معصومی پس از امام دیگری وارث شد و امام غایب مهدی هنگامی که ظهور نماید، آن را آشکار خواهد ساخت .. سپس عثمان در زمان خلافتش آن را جمع نمود و آن قرآنی است که از سینه‌های اصحاب جمع‌آوری شده است، یا از آنچه که نوشته شده بود و این همان قرآنی است که در دست ما است و اصحاب هم کسانی هستند که سوره‌ها و آیات را از رسول الله شنیده‌اند. اما مصحف فاطمه همانند قرآن است با این تفاوت که سه برابر آن است و چیزی است که الله خود آن را املا نموده و بر فاطمه وحی نموده است»^۱.

پنج سال پیش این کتاب در کویت منتشر شد و نشنیدیم که هیچ عالمی از آنان بر حائری رد و گفته‌هایش را تکذیب کند و انتساب نوشته‌های این نویسنده را به عقیده‌ی رافضه نفی کند و سکوت آنان از این رد دادن و تکذیب کردن، بدون شک نشان از اقرار آنان به این موضوع است.

حائری کتاب خود را در کشوری که ساکنان آن مذهب اهل سنت و جماعت دارند، منتشر کرد. پس چه کسی به دنبال تفرقه و دشمنی است؟ و چه کسی است که آتش فتنه را روشن می‌کند؟! بدون شک حائری و طایفه و مذهبش!

اما این سخن برخی از علمای امروزی مذهب شیعه که قرآن را خالی از هرگونه کم و زیاد بودن می‌دانند، از روی تقیه است. دلیل ما این است که آنها بر خیانت صحابه و

مخصوصاً ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم اجماع دارند. و در گفتن نظرشان راجع به خیانت صحابه، به دو دسته تقسیم شده‌اند:

- قسمی از آنها بدون تقيه صحبت کرده و آنها را به دروغ و خیانت و نفاق متهم می‌سازند.
- و قسمی که تظاهر به اعتدال و میانه‌روی می‌کنند، اما انکار نمی‌کنند که ابوبکر و عمر، علی را فریب دادند و فقط این فریب دادن را خطا و اشتباه می‌نامند.

سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که :

- طبق نظر روافض - چگونه به صحت قرآن اعتقاد داشته باشیم، درحالی که معتقد باشیم کسانی که آن را جمع‌آوری کرده‌اند، خائن هستند؟ بر آنها هرآنچه که لیاقتش را دارند از سوی خداوند عز و جل نازل گردد. آمین

از سوی دیگر آن دسته از آنان که قائل به صحت قرآن و پاک بودن آن از کم و زیاد بودن هستند، هنگامی که بحث از طبرسی یا کلینی [صاحب کتاب کافی] بیاید، می‌گویند: «طیب الله ثراه» [خداوند عز و جل در او برکت اندازد]

پس چگونه در مورد کسی که اجماع مسلمین بر کافر بودن او - به خاطر اعتقاد به کم و زیاد بودن قرآن - منعقد شده است، می‌گویند طیب الله ثراه؟!.

اگر به فرض هم بپذیریم که آنها به قرآن همان‌گونه که الله عز و جل بر پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله و بدون هیچ کم و زیاد بودن ایمان دارند، تنها یک ایمان ظاهری به آن دارند و معنای آن را بر اساس هوی و هوس خود به گونه‌ای تأویل می‌کنند که شرع آن را نپذیرفته و هیچ دلیلی هم ندارد. در اینجا چند مثال می‌آوریم:

مثال اول: در تفسیر این سخن الله متعال که می‌فرماید:

﴿فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ ۖ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ ۗ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿٣٧﴾﴾ [البقرة: ۳۷].

«سپس آدم از پروردگار خود کلماتی را دریافت داشت (و با گفتن آنها توبه کرد) و خداوند توبه‌ی او را پذیرفت. خداوند بسیار توبه‌پذیر و مهربان است».

می‌گویند: «از پیامبر در مورد کلماتی که آدم علیه السلام از سوی خداوند فرا گرفت و توبه نمود، سؤال شد که [پیامبر] فرمود: «آدم از الله خواست که به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین توبه‌ی او را بپذیرد، که اینگونه نیز شد»^۱.

مثال دوم: در تفسیر این آیه:

﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ﴾ [الفتح: ۱۸].

«بی‌گمان خداوند از مؤمنان راضی گردید همان دم که در زیر درخت با تو بیعت کردند». می‌گویند: «اگرچه ابوبکر و عمر از اعضای بیعت رضوان بودند و نص آیه‌ی قرآن کریم بر رضایت خداوند از آنان دلالت دارد، اما ما می‌گوییم که اگر آیه به این صورت بود: «لقد رضي الله عن الذين يبایعونك تحت الشجرة» می‌توانستیم بگوییم که آیه بر رضایت از تمامی کسانی که در بیعت شرکت کردند، دلالت دارد. اما هنگامی که می‌فرماید: ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ﴾ پس نشان می‌دهد که آیه تنها بر رضایت از کسانی که ایمان محض دارند، دلالت دارد»^۲.

مثال سوم: در تفسیر این آیه که می‌فرماید:

﴿يَأْتِيهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾ [المائدة: ۶۷].

«ای فرستاده (ی خدا، محمد مصطفی!) هر آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است (به تمام و کمال و بدون هیچگونه خوف و هراسی، به مردم) برسان (و آنان را بدان دعوت کن) و اگر چنین نکنی، رسالت خدا را (به مردم) نرسانده‌ای (و ایشان را بدان فرا نخوانده‌ای چرا که تبلیغ جمیع اوامر و احکام بر عهده تو است، و کتمان جزء از جانب تو، کتمان کل بشمار است) و خداوند تو را از (خطرات احتمالی کافران و اذیت و آزار) مردمان محفوظ می‌دارد (زیرا سنت خدا بر این جاری است که باطل بر حق پیروز نمی‌شود و) خداوند گروه کافران (و مشرکانی را که درصدد اذیت و آزار تو

۱- مراجعه کنید به منهاج السنة از شیخ الاسلام ابن تیمیه، با تحقیق دکتر محمد رشاد سالم، جلد ۱ صفحه ۱۵۴ از کتاب آنان «منهاج الكرامة في معرفة الامامة» اثر ابن مطهر حلی.

۲- «إحياء الشريعة في مذهب الشيعة» صفحه ۶۳-۶۶ جزء اول از حاشیه المنتقى اثر محب الدين خطيب که نویسنده‌ی معاصر شیعی می‌باشد. یعنی کسی که خطیب از او نقل کرده است.

برمی‌آیند و می‌خواهند برابر خواست آنان دین خدا را تبلیغ کنی، موفق نمی‌گرداند و به راه راست ایشان) را هدایت نمی‌نماید».

در تفسیر ثعلبی آمده است که هنگامی که این آیه نازل شد، رسول الله دست علی را گرفت و گفت: «من كنت مولاہ فعلي مولاہ» و به اجماع، پیامبر مولای ابوبکر و صحابه است. پس علی هم مولای آنان خواهد بود و در نتیجه امامشان نیز خواهد بود.

سپس ثعلبی این موضوع را می‌آورد که حارث بن نعمان فهری نزد پیامبر ﷺ آمد و در باره‌ی ولایت علی از او سؤال نمود. سپس پیامبر ﷺ فرمود: بله سوگند به الله این امر الهی است و هنگامی که حارث در حالیکه به این روایت ایمان نداشت رفت، خداوند ﷻ به‌سوی او سنگی انداخت که بر سرش افتاد و از پشتش خارج شد و او را کشت^۱.

رافضه در تفسیر این آیات بر هیچ دلیل علمی تکیه نمی‌کنند، بلکه دست به روایاتی استثنایی و باطل گرفته و نتیجه‌ای را سرهم می‌کنند. قوی‌ترین این روایات حدیثی موضوع و جعلی است که ابونعیم در الحلیه و یا ثعلبی در تفسیرش آورده‌اند. و در خلال این تفاسیر، ایمان اصحاب پیامبر ﷺ را نفی می‌کنند و در لجنزاری از شرک غوطه ور می‌شوند.

خلاصه‌ی کلام اینکه، برخی از آنان می‌گویند به قرآن ایمان دارند، اما فهم و تفسیر حقیقی آن را نمی‌دانند. بنابراین بر خداوند ﷻ و رسول امینش دروغ می‌بندند و اقوالی را می‌آورند که مخالف با اصول اسلام و اجماع مسلمین است. از سوی دیگر عقیده‌ی آنان درباره‌ی قرآن کریم، فرقی با عقیده‌ی معتزله مبنی بر مخلوق و محدث [جدید] بودن قرآن ندارند. یعنی قرآن نبوده است و سپس خلق شده است. [این درحالی است که اعتقاد اهل سنت و جماعت بر این است که قرآن کلام و صفت خداوند ﷻ است و نه مخلوق].

ما همچنین در اصل دوم اسلام یعنی سنت با آنها اختلاف داریم

اهل تشیع به احادیثی که در کتاب صحیح بخاری و صحیح مسلم آمده است ایمان ندارند، درحالی که امت اسلامی نسل به نسل این احادیث را قبول داشته است. این احادیث از نظر معنی متواتر است. همچنین آنان به مسند امام احمد، موطأی امام مالک،

سنن ترمذی، ابن ماجه و نسائی و ابوداود و سایر کتب حدیث، ایمان و اعتقاد ندارند و هنگامی که با عوام اهل سنت در ارتباط باشند، آنها را نسبت به صحیح بخاری و راویان حدیث که از جمله آنها اصحاب رسول الله هستند، دچار شک و شبهه می‌کنند.

روافض نسبت به علم حدیث جاهل هستند و آنچه که در دانشگاه‌ها و حوزه‌های علمیه‌شان تدریس می‌شود، جداً خنده‌آور است. هرگاه سند حدیثی را از آنان بپرسی در جواب می‌گویند: آن را حسین یا محمد باقر یا موسی کاظم روایت کرده است و تو نمی‌توانی دلیل علمی برای اثبات آن بیابی. آنها را در حالی می‌بینی که این شعر شاعرشان را تکرار می‌کنند:

فشايع أناساً قولهم و حدیثهم روي جلدنا عن جبرائيل عن الباري^۱

«با مردمانی مشایعت کن که سخنشان این است: جد ما از جبرئیل و او نیز از باری تعالی روایت کرده است».

در مقابل، علمای اهل سنت احادیث رسول الله ﷺ را غربال نموده و احادیث ضعیف و جعلی را با چشم‌پوشی از جایگاه و اهمیت آن دور ریخته‌اند و علم جرح و تعدیل را پایه‌ریزی نمودند و همچنان علم حدیث، باعث تواضع و تعجب علمای دنیا شده و در نوک قله‌ای بلند قرار دارد.

در صورتیکه شیعیان می‌توانستند توطئه‌ی خود را نسبت به احادیث رسول الله ﷺ اجرا نمایند، چقدر مسلمانان دچار خسارت بزرگی می‌شدند.. تنها بوسیله‌ی سنت است که قرآن را فهمیده و کیفیت نماز و روزه و حج و زکات را فرا می‌گیریم و از بین رفتن سنت به معنای از بین رفتن دین است.

ممکن است کسی بپرسد: روافض در کتاب‌هایشان به احادیث بخاری و مسلم و سایر علمای حدیث استدلال می‌کنند، پس چگونه می‌گویید که آنها به این احادیث ایمان ندارند؟

در جواب باید گفت که استدلال آنها به این احادیث عمل به این ضرب‌المثل است که می‌گوید: با تو طبق آنچه که می‌گویی (و به آن اعتقاد داری) رفتار و مقابله می‌کنم. پس همانطور که آنها می‌گویند، این استدلال صرفاً برای اقامه‌ی حجت بر اهل سنت است یا اینکه حدیثی که نقل می‌کنند از ائمه‌ی آنان نیز نقل شده است. اما آنها

۱- «الشیعة فی عقائدهم و احکامهم» صفحه ۶ مؤلف امیر محمد کاظمی القزوینی.

صرفاً به عنوان دلیل، به آن استناد می‌کنند اما غیرممکن است که به آن به عنوان اعتقادات و [وسیله‌ی] عبادات خود تکیه کنند.

نهایتاً می‌گوییم هنگامی که ما با رافضه در کتاب و سنت اختلاف داریم، پس بدیهی است که در اجماع و قیاس هم با یکدیگر اختلاف داشته باشیم.

۱- شیعه به عصمت علی بن ابی طالب و یازده امام از نسلش - از فرزندان حسین - اعتقاد دارد

و می‌گویند که آنان به جز خاتم الأنبیاء ﷺ بر سایر انبیا و رسل برتری دارند و این که آنان اشتباه نکرده و هرگاه اراده کنند غیب را می‌دانند و تنها به اختیار خود می‌میرند. می‌گویند که امام دوازدهمشان یعنی مهدی، هم اکنون زنده است و هنگامی که از خوابش بیدار شود، خداوند ﷻ برای او و پدرانش، همه‌ی حاکمان مسلمان را زنده می‌سازد و آنها را محاکمه کرده و قصاص می‌نماید و دستور قتل هر پانصد نفر آنها را صادر می‌سازد و خون سه هزار نفر از دولتمردان آنها در تمامی دوره‌های اسلامی را می‌ریزد. این تنها در این دنیا و قبل از برانگیخته و زنده شدن نهایی در روز قیامت است. این مسئله نزد آنان رجعت [بازگشت] نامیده می‌شود.

۲- رافضه قائل به کافر بودن صحابه به جز پنج نفر از آنان هستند

که عبارتند از: علی، مقداد، ابوذر، سلمان فارسی و عمار بن یاسر. هنگامی که نام جیت و طاغوت را می‌برند، منظورشان ابوبکر و عمر رضی الله عنهما می‌باشد.^۱ بعضی از نویسندگان آنان^۲ هنگامی که در مورد صحابه صحبت می‌کنند، به تقیه پناه می‌برند. هرگاه نام ابوبکر می‌آید می‌گویند رضی الله عنه اما در همین کتاب‌ها می‌گویند که صحابه خلافت و جانشینی بعد از رسول الله ﷺ را غصب نمودند و اجرای وصیت پیامبر درباره‌ی ولایت علی رضی الله عنه و فرزندانش را نپذیرفتند.

در این سخن تهمت خیانت در امانت و دروغ بستن به رسول الله ﷺ را به صحابه می‌زنند. هنگامی که اصول این دین از طریق اصحاب رضی الله عنهم به ما رسیده است، پس این به

۱- کافی الکلینی صفحات ۲۲۷-۱/۲۵۸ ط.

۲- برگرفته از منهج الاعتدال صفحه ۶۴.

معنای تشکیک و شبهه داشتن آنان به کل دین است. همانطور که پیش از این نیز بیان کردیم.

۳- تقیه

شیعه به تقیه اعتقاد دارد و می‌گویند که جعفر صادق گفته است: «تقیه دین من و پدران من است»^۱.

هرگاه از آنان پرسشی چطور شد که علی با خلفای پیش از خود بیعت کرد، می‌گویند: او به خاطر اینکه ضعیف بود تقیه نمود. سپس در جواب این سؤال هم که علی چگونه دختر خود، ام کلثوم از فاطمه زهرا را به ازدواج عمر بن خطاب درآورد، می‌گویند: آن فرجی بود که از ما غصب شد. یا اینکه می‌گویند این‌ها همه از روی تقیه بود.

علی علیه السلام از آنچه که آنان به او نسبت می‌دهند، پاک و مبری و بیزار است و الله متعال فرزندان و اهل بیت علی را از این رفتار و خلق و خوی آزار دهنده، پاک نگه داشته است. آنها شجاع بودند و در راه الله متعال از ملامت هیچ سرزنش کننده‌ای نمی‌هراسیدند. عقیده‌ی تقیه، مصیبت‌های فراوانی را بر سر مسلمانان آورد و تکیه‌گاهی برای فرقه‌های باطنی بود که از شیعه منشعب می‌شدند. فرقه‌هایی چون قرامطه، زنداقه، نصیری و دروزی.

شیعه در تاریخ اسلامی بدترین سوء استفاده‌ها را از تقیه کرده است. آنها در تعاملشان با حکومت‌های کافر، مانند تاتار که سرزمین مسلمین را نابود و ریشه‌کن می‌کردند و اموال و نوامیس آنها را مباح می‌دانستند، بر تقیه تکیه می‌کردند و در همان زمان که با تاتارها تعامل داشتند، با مسلمانان اهل سنت نیز تعامل می‌نمودند، چرا که تقیه نزد آنان یعنی دروغ و یعنی اینکه یک فرد شیعه، خلاف آنچه را که در باطن خود دارد، اظهار نماید.

۴- تعظیم و احترام برای قبرها

شیعیان به سوی قبرهای اولیاء و امامزادگان‌شان که در شهرهایی همچون مشهد، کربلا، نجف و... قرار دارد، سفر می‌کنند و نسبت به آنها کرنش نموده و آنها را عبادت می‌کنند. آنان نزد این قبور، قربانی و ذبح می‌کنند و حول آن طواف نموده و از صاحبان این قبور چیزهایی را می‌خواهند که جز الله تعالی بر آن توانا نیست.

۱- برگرفته از منهج الاعتدال صفحه ۶۸.

مفید - یکی از علمایشان - کتابی را تحت عنوان «مناسک حج المشاهد» (شیوهی حج قبرها)^۱ تصنیف نموده است. محب الدین خطیب می‌گوید: «یک بار شماره‌ای از مجله‌ای ایرانی در پنج شنبه ۱۰ محرم ۱۳۶۶ تحت عنوان (پرچم اسلام) که عبدالکریم فقیهی شیرازی آن را منتشر می‌ساخت، می‌خواندم که شعری عربی را با ترجمه‌ی فارسی آن آورده بود. مطلع این شعر اینگونه بود:

هي الطفوف، فطف سبعا بمغناها فما لمکه معني مثل معناها
«این است سرزمین کربلا پس هفت بار آنرا طواف کن .. چرا که از مکه نیز با ارزش‌تر و والاتر است».

أرض ولكنما السبع الشداد لها دانت وطأها أعلاها لأدناها
«زمین است ولی آسمان‌های هفت‌گانه در برابر آن سر تسلیم فرود آورده‌اند و از آنها نیز والاتر است».

طفوف جمع طف است که به معنای سرزمین کربلا می‌باشد.^۲
با علم به اینکه، این قبور که بر آن ندا سر می‌دهند و به‌سوی آن سفر می‌کنند، اصل و اساسی ندارد و هیچ دلیلی مبنی بر اینکه علی علیه السلام در قبری که آنان در نجف، آن را طواف و زیارت می‌کنند، دفن شده باشد، وجود ندارد. همین‌طور ثابت نشده است که قبر حسین علیه السلام که به دور آن می‌گردند و در کربلا واقع می‌باشد، واقعاً قبر حسین باشد. [این برای آنان مهم نیست] بلکه مهم این است که این قبور و این مقامات، تعظیم و عبادت شوند. بنابراین بر روی قبرها گنبدهایی از طلا می‌سازند و مبالغی میلیونی برای آن صرف می‌کنند و گویی جز برای دور کردن مردم از توحید، همتی نمی‌گمارند.

متعه (صیغه)

۱- که عبارت است از جواز به نکاح درآوردن زن برای یک مرد، برای مدتی معین و سپس ترک و جدایی بین آن دو، بدون هیچگونه توارثی بین آنان و بر صدق [مهریه‌ی] معینی هم توافق می‌شود.

۱- المنتقی من منهاج الاعتدال صفحه ۱۵۹

۲- پاورقی المنتقی از محب الدین خطیب صفحه ۵۱.

متعهد در ابتدای [تشریح شدن] جهاد جایز و سپس با ادله‌ای که جای هیچ شک و شبهه‌ای ندارد، منسوخ شد. از جمله‌ی این دلایل حدیث سلمه بن اکوع است که امام مسلم آن را روایت می‌کند و همچنین حدیث علی که شیخان [بخاری و مسلم] آن را روایت کرده‌اند. ابن عباس در ابتدا قائل به باقی ماندن رخصت [برای متعه] بود، اما سپس آن را حرام دانست.

این‌ها برخی از اختلافات ما با شیعه است و فرصت ارائه‌ی اختلافات دیگر در این مجال نیست. بنابراین ما از مسئله‌ی بد^۱ که مسئله‌ی اعتقادی نزد آنان است و همچنین اختلاف ما با آنان در ذات و صفات الله متعال و قضا و قدر بحث نکردیم. آنها در مسئله‌ی صفات الهی جهمی [منتسب به فرقه‌ی جهمیه] و در قضیه‌ی افعال بندگان قدری می‌باشند.

همچنین سایر اختلافاتمان با آنها در سایر امور عبادی، همچون طهارت، نماز، روزه، حج، زکات، نماز جماعت، نماز جمعه، نماز عیدین، و ارث و غنیمت و نحوه حکومت کردن را ارائه نکردیم.

ما به این علت تمام اختلافات را ذکر نکردیم، چون در این کتاب قصد پیگیری شریکات آنان را نداریم و تنها گوشه‌ای از اختلافاتمان با آنها را ذکر کردیم که برای رد دادن به برادران اهل سنتمان که به آنها حسن ظن داشته و گمان می‌کنند اختلاف ما با آنها تنها در فروع دین است، نه اصول آن، کافی می‌باشد.

اقوال علمای جرح و تعدیل درباره‌ی رافضه

اختلافات ما با رافضه به نیمه‌ی قرن اول هجری بر می‌گردد. سلف صالح ما از جمله تابعین و ائمه‌ی مذاهب و علمای جرح و تعدیل رضی الله عنه تقابل و گفتگوهای فراوانی با مؤسسين مذهب شیعه داشته‌اند و این تقابل‌ها کتابخانه‌های اسلامی را با نفیس‌ترین کتب و صحیح‌ترین آراء، پر کرده است. ما نیز در اینجا گزیده‌ای از آنها را ذکر می‌کنیم:

۱- بدأ به این معنی است که الله متعال از اراده و خواست خود در موضوعی برگشته و اراده دیگری نموده است. مثلاً مثل اینکه می‌گویند الله متعال در مورد آیاتی که در وصف و نکو داشت صحابه نازل شده بدأ نموده است. مترجم.

از امام مالک درباره‌ی رافضه سؤال شد که فرمود: با آنان سخن مگو و از آنان روایت مکن [حدیثی را نگیر] چرا که آنها دروغ می‌گویند^۱.

امام شافعی می‌گوید: «در پیروان هوا و هوس، قومی ناصواب‌تر و دروغگوتر از رافضه ندیدم»^۲.

شریک بن عبدالله قاضی که به عنوان یک شیعه‌ی معتدل شناخته شده است، می‌گوید: «[حدیث را] از هر کسی به جز رافضه روایت کن. چرا که آنان حدیثی را جعل نموده و سپس آنرا دین خود قرار می‌دهند»^۳.

حماد بن سلمه می‌گوید: «شیخی از آنان - رافضه - به من گفت: هرگاه همگی ما چیزی را نیکو ببینیم، آن را حدیث قرار می‌دهیم»^۴.

یزید بن هارون هم می‌گوید: «از هر مبتدعی به جز رافضه [حدیث] نوشته می‌شود. زیرا آنان دروغ می‌گویند»^۵.

أعمش می‌گوید: «[این] قوم را درحالی دیدم که مردمان نامی جز کذاب و دروغگو، بر آنان نمی‌نهادند».

تمامی علما معتقدند که دروغ در رافضه، نسبت به سایر طوایف و مذاهب اهل قبله آشکارتر است. هرکسی در کتب جرح و تعدیل، کتبی که درباره‌ی اسامی راویان و نقل کنندگان حدیث و احوال و اوضاع آنان نوشته شده است، تأمل کند، همچون کتب یحیی بن سعید القطان، علی بن مدینی، یحیی بن معین، بخاری، ابوحاتم، رازی، نسائی، ابوحاتم بن حبان، ابواحمد بن عدی، دارقطنی، ابراهیم بن یعقوب جوزجانی، سعدی، یعقوب بن سفیان قسوی، احمد بن عبدالله بن صالح العجلی، عقیلی، محمد بن عبدالله بن عمار الموصلی، حاکم نیشابوری، حافظ بن عبد الغنی بن سعید مصری و امثال کسانی که ماهر و نقدکننده بوده و احوال اسناد [احادیث] را به خوبی

۱- منهاج السنه جلد ۱ صفحه ۳۷ دارالعروبہ با تحقیق دکتر محمد رشاد سالم.

۲- همان جلد ۱ صفحه ۳۹ باعث الحشیث ۱۰۹.

۳- همان جلد ۱ صفحه ۳۸.

۴- کتاب السنه و مکانتها فی التشریح الإسلامی، مصطفی، السباعی صفحه ۷۹.

۵- المنتقی من منهاج الاعتدال از ذهبی صفحه ۲۲ چاپ مطبعه سلفیه.

می‌شناختند، خواهند دانست که نظر معروف نزد آنان این است که دروغ در شیعه نسبت به تمامی مذاهب بیشتر است^۱.

ابن مبارک می‌گوید: «دین نزد اهل حدیث است و کلام و چاره‌ها نزد اهل رأی. دروغ هم نزد رافضه است»^۲.

تعدادی از علمای سلف و ائمه‌ی حدیث برای رد بر اباطیل شیعه و رسوایی آنان و آشکار کردن افتراهای آنان، بر منبر رفته و این مسائل را تبیین کرده‌اند. که مشهورترین آنها عبارتند از: شیخ الاسلام ابن تیمیه در سفر گرانبهایش؛ که کتاب منهاج السنه را نگارش نمود، امام ذهبی در کتاب المنتقی، ابن قیم در بیشتر کتاب‌هایش، ابن کثیر در تاریخش و ابن امامان درگذشتند و امامان دیگری جایشان را گرفتند. کسانی همچون: ابوبکر باقلانی، محمد بن مالک، ابن ابی الفضائل، حماد الیمانی و بغدادی در کتابش تحت عنوان «التفریق بین الفرق»، ابن جوزی، قاضی ابن عربی و ابن حزم در دارالفصل.

کتاب تاریخ اسلامی مملو از دلایلی است که خیانت و مکر و فریب آنان نسبت به علی بن ابی طالب علیه السلام و فرزندان او که پس از او آمدند، را ثابت می‌کند. و اینکه چگونه پشت آنان را خالی می‌کردند. گزیده‌ای از این خیانت‌ها و مکرها را از کتب خود شیعیان می‌آوریم.

علی بن ابی طالب علیه السلام با آنان صحبت می‌کند و می‌گوید: «ای کسانی که شبیه مرد هستید و نه مرد، عقل‌هایتان کودکانه و خرد و تربیتتان زنانه است. دوست می‌داشتم که شما را نمی‌دیدم و هرگز شما را نمی‌شناختم. سوگند به الله تعالی که پشیمان و اندوهگین شدم. الله شما را بکشد، قلبم را پر از چرک و زخم کردید و سینه‌ام را مملو از غیظ و خشم نمودید. شراب اندوه را جرعه جرعه به من نوشاندید و رأی و نظرم را با عصیان و سرپیچی ناکام گذاشتید»^۳.

۱- منهاج السنه صفحه ۴۲.

۲- المنتقی من منهاج الاعتدال از ذهبی صفحه ۴۸۰.

۳- السنة و الشیعة عن نهج البلاغه صفحه ۷۰ و ۷۱ چاپ بیروت.

کلینی از ابوالحسن موسی روایت می‌کند که گفت: «اگر شیعیانم را جدا کنم، آنها را جز توصف کننده [و حرّاف] نمی‌یابم و اگر آنان را امتحان کنم، آنان را جز افرادی مرتد نخواهم یافت»^۱.

حسن بن علی رضی الله عنه شیعیانش را ذکر می‌کند و می‌گوید: «سوگند به الله معاویه را برای خود بهتر از این کسانی می‌دانم که می‌گویند شیعه‌ی من هستند، درحالی که به دنبال کشتن من و گرفتن مال من هستند»^۲.

برادر او حسین نیز، پس از اینکه او را به کوفه دعوت نموده و با مسلم بن عقیل به نیابت از او بیعت نمودند، به جای این که کمکش کنند، علیه او [و برای کشتنش] جمع شدند. در این هنگام حسین به آنان گفت: «نابودی و خسران بر شما باد ای جماعت! و اندوه و مصیبت و هلاکت بر شما باد. با اندوه فراوان ما را به کمک فراخواندید و از ما کمک خواستید. اما همینک ما شما را با صدایی لرزان و با اضطراب فرا می‌خوانیم. شمشیری را که در دست ما بود علیه خودمان تیز کردید و آتشی را که علیه دشمن ما و دشمن خودتان برافروخته بودیم، علیه ما شعله‌ور ساختید و دشمن دوستانتان گشتید و با دشمنان متحد شدید بدون اینکه عدالتی در حق شما نموده باشند و یا امید خیری از آنان داشته باشید و بدون اینکه خطا و ظلمی از ما دیده باشید. پس وای بر شما که ما را مجبور نمودید در حالی که هنوز شمشیرها در غلاف و دل‌ها آرام و باورها درست و دست‌نخورده بود. ولی شما همچون پور ملخ برای بیعت به‌سوی ما شتافتید و همچون پروانه در اطرافمان گرد آمدید و سپس بیعتی را که به ما داده بودید شکستید. پس هلاک و نابودی بر شما طاغوتیان این امت»^۳.

شیعیان امروز برای اسلام خطرناک‌تر از شیعیان دیروزند

ممکن است کسی بگوید که شیعیان امروز از اختلافات قدیمی که بین گذشتگان‌شان با اهل سنت وجود داشت دوری می‌کنند و بر وحدت کلمه‌ی مسلمین

۱- همان منبع از کتاب روضه از کلینی صفحه ۱۰۷ چاپ هند.

۲- همان مصدر از کتاب احتجاج طبرسی صفحه ۱۴۸ چاپ تهران.

۳- الشیعة و السنة از کتاب احتجاج طبرسی صفحه ۱۴۵

حریص هستند و ما دوستانی در میان آنان داریم که از تفرقه‌ی موجود بین مسلمین رنج می‌برند و در رأس آنها امام خمینی قرار دارد.

با استعانت از توفیقات الهی، در جواب باید بگوییم که بدی و پلیدی شیعیان امروز از شیعیان دیروز بیشتر است و مذهبشان جز برای نقض کردن تکیه‌گاه‌های اسلام و به لرزه درآوردن ارکان این دین و رواج تفرقه بین مسلمانان تأسیس نشده است. هیچ وحدت و توافقی بین ما و آنها وجود ندارد، مگر اینکه به جاده‌ی حق برگردند و دست از شرکیات و بت‌پرستی بردارند.

این سخن را پس از اطلاع‌مان از مطالب منتشر شده در کتاب‌های آنان در طول نیم قرن اخیر می‌گوییم و بر هرچه از آنها در این زمینه آگاهی و اطلاع یافتیم، دیدیم که بر اختلاف با ما در اصول و فروع دین تأکید می‌ورزد. چند مثال می‌آوریم:

۱- چند صفحه قبل از این مبحث، صحبت حائری را در کتابش تحت عنوان «الدین بین السائل والمجیب» ذکر کردیم که در آن گفته شده بود قرآن کم و زیاد شده است. همچنین گفته بود که مصحف فاطمه چیزی است، غیر از قرآن و بلکه بزرگتر از آن و سه برابر آن است. این کتاب او چهار سال پیش انتشار یافت.

۲- به رساله‌های کوچکی که از چاپخانه‌ای با نام دارالتوحید در کویت انتشار می‌یافت، دسترسی پیدا کردیم و مشخص شد که تنها چند ماه است که آنجا تأسیس شده و این رساله‌ها را در جای جای جهان اسلام توزیع می‌کند. در یک رساله‌ی انتشار یافته تحت عنوان «مبادی اولیه» در صفحه‌ی ۱۴ آن آمده است که رکن دوم اسلام، ایمان به نبوت و امامت است. یعنی ایمان به امامت دوازده امام معصوم و چسباندن نبوت به امامت برای سرپوش نهادن و فریب دادن است. زیرا در کتب دیگر آنان تنها امامت را ذکر کرده‌اند.

از جمله: «عقائد الإمامیه» از محمد رضا مظفر صفحه‌ی ۶۵. این کتاب در سال ۱۳۷۰ (ه. ق.) انتشار یافت و در سال ۱۳۸۰ تجدید چاپ شد و همچنین کتاب «الصلاة» که مؤلف آن می‌گوید این نظر مطابق فتوای مرجع بزرگشان، خوئی است.

در این دو کتاب و امثال آن می‌گویند که ایمان به امامان معصوم از ارکان اسلام است. و این بدین معناست که ما - اهل سنت و جماعت - از نظر آنان مسلمان

نیستیم، چرا که ما به امامان معصوم ایمان نداریم و از این دیدگاه، ما رکنی از ارکان اسلام را انکار کرده‌ایم.

۳- شعار نویسندگان امروز و دیروز شیعه، دروغ و انتشار فتنه و کلاهپوشان، نفاق و دورویی و دسیسه‌چینی است. از جمله دلایل ما بر دروغ‌گویی آنها عبارت است از:

از کتابخانه‌ی الحیات در بیروت، کتابی تحت این عنوان منتشر شد: «القول القیم فیما یرویه ابن تیمیة وابن قیم» یعنی «سخنی پرصلابت درباره‌ی آنچه که ابن تیمیه و ابن قیم روایت کرده اند».

و نویسنده نخواست که نامش ذکر شود. او در کتابش نصوص زیادی از کتب ابن تیمیه و ابن قیم را می‌آورد تا بر صحت عقیده‌ی شیعه و سلامت اصول آنان، تأکید ورزد. با علم به اینکه این دو عالم، از افراد مشهور در قدیم و جدید هستند که شریکات و دروغ‌های رافضه را پیگیری کرده‌اند و اگر کسی غیر از این دو عالم را انتخاب می‌نمودند، شاید ممکن بود که دروغش برای مردم آشکار نشود.

من نوشته‌ی او را بررسی کردم. او یا چند قسمت را با هم تلفیق کرده و یا متنی از متون خود رافضه را نقل کرده است که شیخ الاسلام یا شاگردش، برای رد دادن بر آن متن، آن را ذکر کرده‌اند. بنابراین این نویسنده‌ی رافضی متن [خود روافض] را ذکر کرده است، اما رد بر آن متون را نیاورده است. و این از اخلاق روافض است.

۴- از مهمترین کتاب‌های جدید آنان «المراجعات» اثر عبدالحسین شرف‌الدین موسوی است که نویسنده‌ی آن می‌گوید این کتاب شامل گفتگویی است که بین او و یکی از شیوخ الأزهر (سلیم البشیری) روی داده است. در این کتاب هم تلفیق [و مخلوط کردن مباحث] به وضوح دیده می‌شود. مؤلف در این کتاب، شیخ الأزهر را همچون دانش‌آموزی مؤدب تصور کرده که روبروی یک شیخ علامه، که با علمش بر همگان تسلط یافته، نشسته است. بشری سؤال می‌کند و موسوی جواب می‌دهد و تا آخر کتاب که بشری تسلیم موسوی می‌شود!!

سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که: این شیخ الأزهر، پس از قانع شدن به اصول و فروع تشیع، چرا شیعه نشد؟!.

در مقدمه‌ی کتابش مشاهده می‌کنیم که الله تعالی، رسوایش می‌نماید. او اعتراف می‌کند که امور دیگری را، به گفتگویی که بین آنان صورت گرفته است، اضافه نموده است. وی می‌گوید: «من ادعا نمی‌کنم که این صفحات تنها محدود به همان گفتگویی است که در آن هنگام بین ما روی داد. جدال‌ها و مسائلی که بین ما اتفاق افتاد، در گوشه و کنار کتاب، موجود است و هر جا شرایط اقتضا می‌کرده، مطالبی به آن افزوده شده است. پیشنهادات و راهنمایی نسبت به آن را تقاضا می‌کنم و چه بسا سیاق مطالب آنگونه نباشد که بین ما اتفاق افتاد»^۱.

بنابراین به مقتضای حال، مطالبی اضافه شده است. نویسنده از میزان این مطالب اضافه شده چیزی نمی‌گوید. اگر موسوی راست می‌گفت باید در ابتدای کتابش تصاویری از نوشته شیخ الأزهر که متضمن اعترافات او به صحت اصول شیعه بود، می‌آورد. مخصوصاً اینکه مذهب موسوی بیشترین حرص و تلاش را در جنبه‌های اعلامی و رسانه‌ای و دعوت دارند. به گونه‌ای که آنها به نشر شهادت‌ها و گواهی‌های علمای اهل سنت نسبت به مذهبشان در صورتی که موافق با نظر آنها باشد، اهتمام می‌ورزند. اما موسوی بر روش گذشتگان خود گام نهاد، روشی که می‌گوید: «حدثني جدي عن ربي...». «جدم از پروردگارم روایت می‌کند که...».

کتاب مراجعات پس از وفات شیخ الأزهر - سلیم البشیری - چاپ شد و در واقع پس از گذشت ۳۵ سال از مناقشات روی داده بین آنها. مؤلف در مقدمه‌ی خود^۲ به این مسئله اعتراف می‌کند. پس بنابراین به چه علت مؤلف کتابش را در زمان حیات بشری منتشر نمود؟!.

شایان ذکر است که یکی از برادرانمان که مسائل رافضه را پیگیری و بررسی می‌کند، از سلیم البشیری درباره‌ی حقیقت آنچه که در مراجعات آمده سؤال پرسید، که وی جواب داد اصلاً موسوی را نمی‌شناسد. و ذکر نکرد که با اوتماس گرفته و یا گفتگویی بین آنان روی داده است.

این کتاب مملو از دسیسه و فریب و افترا بر اهل سنت و جماعت است. موسوی سخنان زیادی را به آنان نسبت داده که آنها از آن مبری و بیزار هستند. آیا عالمی

۱- مقدمه‌ی مراجعات صفحه‌ی ۳۵ چاپ دارالاندلس در بیروت.

۲- مقدمه‌ی مراجعات صفحه ۳۲ چاپ دارالاندلس، چاپ اول کتاب در سال ۱۳۵۵ هـ.ق بود.

بزرگوار همچون سلیم بشری قبول می‌کند که یک رافضی ویرانگر، این سخنان را به بزرگان اسلام نسبت دهد؟! دعوتگراسلامی، دکترمصطفی سباغی داستان‌ها و سخن‌هایی با مؤلف کتاب مراجعات داشته که بر تناقضات و عدم استقامت و پایداری وی دلالت دارد. که این مباحث را در صفحات آتی خواهیم آورد.

در ادامه‌ی بحث درباره‌ی اکاذیب و دروغ‌های رافضه مناسب است به کتابی اشاره کنیم که نام آن «المتعنه من متطلباب العصر» (صیغه از نیازهای معاصر) می‌باشد. مؤلف کتاب حسن محمد است که این کتاب را در سال ۱۳۹۲ هـ. ق در بیروت منتشر ساخت. نویسنده می‌گوید که عمر فاروق رضی الله عنه دلیل اهل سنت در حرام دانستن متعه را رد کرده است. او به این دروغ بسنده نکرده است، بلکه تیرهای مسموم دیگری را به سوی خلیفه‌ی دوم از خلفای راشدین، پرتاب کرده است.

در صفحات قبل اشاره کردیم که رسول الله صلی الله علیه و آله متعه را حرام اعلام نموده و احادیث صحیحی که یکی از آنها را امام مسلم و دیگری را هر دوی شیخین (بخاری و مسلم) از علی بن ابی طالب رضی الله عنه روایت می‌کنند، در این باره وارد شده است.

۵- آنان در کتب جدیدشان هم به تعظیم [و عبادت] قبور و سفرکردن برای زیارت آنها دعوت می‌کنند. از جمله‌ی مهمترین علل و دلایل تنفر و کینه‌ی آنان از مسئولین امور حرمین این است که آنان مردم را از ساختن گنبد [و ضریح] بر روی قبور صحابه [و اهل بیت] منع می‌کنند. به کتاب «واقع الشیعه» اثر محمد مهدی شیرازی، انتشار سال ۱۳۸۷ و صفحه‌ی ۱۲ آن رجوع کنید. و همچنین کتاب «عقائد الإمامة» صفحه‌ی ۲۰ که مؤلف این کتاب علاوه بر تعظیم قبور درباره‌ی ایمانشان به تقیه، رجعت (بازگشت) مهدی و سایر ائمه‌ی معصومین بحث می‌کند. سپس نویسنده تشبیه و اثبات آنچه را که الله تعالی برای خود ثابت نموده قاطی می‌کند [و فرقی بین آنان قائل نمی‌شود] صفاتی همچون دست، پا، صورت و ... و می‌گوید هرکس بگوید که الله تعالی دستی دارد که شایسته‌ی جلال و عظمتش است و عقل‌های ما از درک آن عاجز است و شبیه به دست انسان هم نیست، یا اینکه کسی بگوید الله تعالی به آسمان دنیا نزول می‌کند، محققاً کافرگشته است!!

۶- گریه و زاری و شیون و فریاد آنان به خاطر تفرقه‌ی بین مسلمین و برپایی جمعیت‌ها و سازمان‌هایی به منظور مقابله با آن [و بر قراری وحدت] چیزی نیست جز پاشیدن ذرات خاکستر به چشمان و در واقع تقیه‌ای است برای [سرپوش گذاشتن بر] اجرای نقشه‌های شوم و هولناکشان در جهان اسلام.

نقشه‌ای که کمترین نتیجه‌ی آن انتشار مذهبشان در میان اهل سنت و تحت پوشش وحدت کلمه و محبت اهل بیت رسول الله ﷺ است. اخیراً آنها به نویسندگان ضعیف‌النفس که به اهل سنت منسوب هستند، تکیه کرده و آنها را برای نوشتن مقالات و نشر کتبی که مذهب تشیع را مدح می‌کند، اجیر کرده‌اند. خوانندگان عزیز می‌توانند اسم نمونه‌هایی از این نویسندگان را در مقدمه‌ی کتب شیعه، از جمله کتاب «عقائد الإمامیه» ببینند.

۷- انتشارات دارالتبلیغ در ایران مجله‌ای تحت عنوان الهادی منتشر می‌کند که به تبلیغ موضوع تقریب بین مذاهب اسلامی می‌پردازد. مشخص شد که برخی از اهل سنت گرفتار این دام و تله‌ی آنان شده‌اند. در جمادی الاولی سال ۱۳۹۴ مفتی لبنان شیخ حسن خالد به همراه هیئتی از علما و در پایان یکی از کنگره‌های وحدت اسلامی از آنجا دیدار کرد و در همان ماه استاد صالح ابو رقیق با این مجله دیدار نمود و مقالاتی تحت عنوان «تخطیم الإیمان فی قلوب المسلمین» (از بین بردن ایمان در قلوب مسلمانان) در آن مجله نوشت. مفتی لبنان در مراسمی که بخاطر وی برپا شد، در سخنانی گفت: «زمان تفرقه و شکاف سپری شده و دیگر باز نمی‌گردد». مجله‌ی الهادی ص ۱۰۷

اما آشکار شد که زمان شکاف تنها نزد او و هیئت همراهش پایان پذیرفته، نه نزد شیعیان. و دلیل ما بر این موضوع، همان شماره از مجله‌ی الهادی است که درباره‌ی این دیدار در جمادی الاولی ۱۳۹۴ بحث کرده بود. که در آن هجوم شدیدی علیه عثمان رضی الله عنه و عبدالله بن ابی سرح صورت گرفته و مجله با دشنام‌گویی، معاویه بن ابی سفیان را سفیه خوانده بود. (ص ۲۰-۲۱ مجله‌ی الهادی)

این مجله در پشت آنچه که حمله به وهابیت می‌نامید، علیه اهل سنت و جماعت هجوم برده و موضع‌گیری می‌نمود. (ص ۲۹) در حالیکه در هیئت دیدار کننده افرادی بودند که به محمد بن عبدالوهاب رحمته الله علیه افتخار و احساس عزت می‌کردند.

در همان شماره، مطالب زشت و منکر دیگری آمده بود که در این مجال نمی‌گنجد. پس صدق در دعوت و تبلیغ تقارب بین مذاهب نزد مسئولین مجله‌ای که حياء (و ادب) را به آخر رساندند و در حالی که می‌توانستند، تقیه هم نکنند، کجا رفته است؟

خمینی رهبری شیعی و متعصب نسبت به مذهبش است

سه کتاب خمینی در نزد ما موجود است:^۱

- ۱- کتاب ولایت فقیه یا حکومت اسلامی. که در سال ۱۳۸۹ هـ. ق منتشر شد.
 - ۲- کتاب من هنا المنطلق: که عبارت است از مجموعه‌ای از فصل‌های کتاب تحریر الوسيلة که در سال ۱۳۹۴ انتشار یافت.
 - ۳- کتاب جهاد نفس یا جهاد اکبر که در سال ۱۳۹۴ هـ. ق منتشر شد.
- ما از طریق این کتاب‌ها بر این فرد حکم می‌کنیم، چرا که عصاره و چکیده‌ی افکارش می‌باشد. ما حتی چند خط را به عنوان دلیل نداریم که نشان دهد وی از نظرات و اعتقاداتش که در این کتب مطرح نموده، برگشته باشد. مهمترین ملاحظات درباره‌ی این کتاب عبارتند از:

۱- خمینی در تمام کتاب‌هایش عموماً بر همه‌ی حکومت‌ها و بطور خاص به حکومت ایران [حکومت شاه] حمله می‌کند. و ندای حکومت اسلامی شیعی را سر می‌دهد. و موضوع همکاری با اهل سنت یا آمیختن و سازگاری با آنها را مطرح نمی‌کند.

ببینید که او چه می‌گوید: «مذهب شیعه از هیچ آغاز شد .. و همچنان تعدادشان افزوده شد، تا این که امروز تعداد آنان به حدود ۲۰۰ میلیون نفر می‌رسد».^۲

در آن حکومت اسلامی که خمینی درباره‌ی آن بحث می‌کند، واجب است که نایب امام معصوم و غائب در آن مسئولیت مستقیم داشته باشد. و سایرین [سایر حکومت‌های اسلامی] حکومت‌های ظالم و تجاوزگر و ستمکار هستند.

۱- هنگامی که این مبحث را می‌نوشتیم این کتب خمینی در بازار شناخته شده نبود. بلکه مردم تنها از شخصیت خمینی غافلگیر شده بودند. «بدون اینکه به بررسی علمی افکار وی بپردازند» اما الحمد لله ما این کتاب را بررسی کردیم و می‌دانیم که رافضه تنها دارند در جهان اسلام نقشه‌ای را بازی و اجرا می‌کنند.

۲- حکومت اسلامی، ص ۱۲۳.

آن طور که او می گوید، حکومت اسلامی تنها در زمان رسول الله ﷺ و زمان علی بن ابی طالب ﷺ وجود داشته است. او از دوره‌ی خلافت خلفای راشدین قبل از خلافت علی ﷺ چشم‌پوشی می‌کند. این چشم‌پوشی به معنای عدم اعتراف به حکومت آنهاست. گاهی به این مسئله صرفاً اشاره می‌کند، بدون این که نام آن خلفا را ذکر کند.^۱ او از قوانینی اسلامی برای ما بحث می‌کند که جز در مصادر و منابع شیعی نیامده است. اما در مورد منابع و اصول اهل سنت و احادیث نبوی که در کتب صحیح حدیث آمده است و بدون آن دینمان ضایع می‌گردد، به هیچ عنوان آنها را بر زبان نمی‌آورد و بلکه احیاناً به طور تلویحی می‌گوید که آنها را قبول نداشته و به آن اذعان نمی‌کند.^۲ هنگامی که خمینی درباره‌ی وحدت اسلامی بحث می‌کند، نظر صریح و آشکاری را مطرح می‌سازد که هیچ پیچیدگی و ابهامی ندارد. او به این وحدت از دیدگاه مذهبش می‌نگرد. یعنی اینکه اهل سنت باید شیعه شوند و عصمت ائمه را قبول کنند. و به عنوان دلیل هم این سخن منسوب به فاطمه‌ی زهرا (علیها السلام) را می‌آورد که: «اطاعت کردن از ما، نظم دادن به دین و امامت ما دوری و در امان ماندن از تفرقه است».^۳ بنا بر این او صراحتاً می‌گوید که وحدت اسلامی تنها از طریق عقیده و اصول آنان وجود داشته و محقق می‌شود. درباره‌ی ائمه هم می‌گوید: «از ضروریات مذهب ما این است که امامان مقامی دارند که ملائکه‌ی مقرب و پیامبران فرستاده شده هم به آنان نمی‌رسند».^۴

برخی از شیعیان معاصر ما، برتری مقام امامان بر رسولان [طبق عقایدشان] را از روی تقیه انکار می‌کنند. اما خمینی نظرش را صراحتاً و بدون تقیه بیان می‌کند.

۲- او در کتاب «جهاد نفس یا جهاد اکبر» درباره‌ی فضائل و مکارم اخلاق و اهمیت تعلیم و تربیت و وجوب جنگیدن با هوای نفس بحث می‌کند. در این میان نام معاویه بن ابی سفیان رضی الله عنه را بگونه‌ای ذکر می‌کند که گویی او شیطان رحیم است. ببینید که وی چگونه می‌گوید: «... معاویه چهل سال بر

۱- حکومت اسلامی: ص ۲۷-۲۵.

۲- حکومت اسلامی ص ۲۷ و ۲۸.

۳- حکومت اسلامی ص ۳۵.

۴- حکومت اسلامی ص ۵۲.

قومش ریاست کرد، اما برای خود جز لعنت در دنیا و عذاب آخرت را بدست نیاورد و چیز دیگری از خود برجای نگذاشت». ص ۱۸

۳- خمینی که تعدی و تجاوز به معاویه، صحابی گرانقدر را که از کاتبان رسول الله ﷺ بود، مباح می‌شمارد و به نام فردی اهل دنیا علیه او حکم صادر می‌کند، پس از روی چه چیزی این ادعا و سخن را بر الله تعالی می‌بندد و می‌گوید که معاویه در آخرت عذاب داده می‌شود. آیا او علم غیب دارد یا عهد و پیمانی نزد خداوند ﷻ دارد؟!.

ما معتقدیم که معاویه ﷺ از هزاران نفر از این آیاتی که شیعیان آنها را به زور به الله تعالی نسبت می‌دهند، مانند این القابشان: آیت‌الله، روح الله و... بهتر است. راست گفت رسول الله ﷺ هنگامی که فرمود:

«لاتسبوا أصحابی، فوالذي نفسي بيده لوأنفق أحدكم مثل أحد ذهباً ما أدرك مد أحدهم ولا نصيفه». «به اصحاب من دشنام ندهید. سوگند به کسی که جانم در دست اوست، اگر هریک از شما به اندازه‌ی کوه احد طلا انفاق نماید، به اندازه‌ی یک مشت و یا حتی نصف مشت انفاق آنان نمی‌شود». [به روایت بخاری و مسلم]

۴- خمینی هجوم تند و شدیدی علیه گماشتگان و جاسوسان استعمار و پیروان آنان که در سرتاسر کشورها منتشر شده‌اند، صورت می‌داد. و به برخی از علمای شیعه هم که همکاری با حکومت شاه را قبول کرده بودند، حمله می‌کرد. از جمله صحبت‌های وی این بود: «طبیعتاً همان‌طور که از تاریخ صدر اسلام تا به امروز مشخص بوده است، فقها و علمای ما خیلی بالاتر از آن بوده‌اند که تا این حد تنازل کنند. و علمای سلاطین همواره غیر از جماعت ما بوده و همفکر ما نبوده‌اند».

توجه کنید به این سخن او که می‌گوید: علمای سلاطین غیر از جماعت ما بوده و همفکر ما نبوده‌اند. و این یعنی این که آنها از علمای اهل سنت بوده‌اند و سلاطین هم، همه‌ی حاکمان مسلمین غیر از علی بن ابی طالب هستند.

او پس از این هجوم برخی از علمای شیعه، که مزدور گماشته‌ی قوم جنایت‌کار تاتار بودند [از جمله نصیرالدین طوسی] را از آنان استثنا کرده و درباره‌ی وی می‌گوید: «این را بدانید که در نفوذ ظاهری به دربار استعمارگران - ظاهری !! - نصرت

حقیقی برای اسلام و مسلمین حاصل شده است. مانند نفوذ علی بن یقظین و نصیرالدین طوسی^۱.

در صفحه‌ی ۱۲۸ از کتاب حکومت اسلامی، نام طوسی را کنار نام حسین علیه السلام آورده و می‌گوید که طوسی خدمات شایسته‌ای به اسلام کرده است. نصیرالدین طوسی، ابن علقمی و ابن ابی الحدید، دستیاران هولاکو خان تاتار، هنگام ورودش به بغداد بودند. وقتی که وی خون مسلمانان اهل سنت را مباح شمرد، طوسی وزیر تاتار بود و قبل از همکاریش با تاتارها فردی ملحد و اسماعیلی مذهب بود. و به این خاطر که طوسی کشتارگاه وحشتناکی از مسلمانان ایجاد کرد، خمینی او را یک الگو می‌داند!!

مشخص شد که او نقشه‌ای را همچون نقشه‌ی طوسی طرح‌ریزی کرده است. بعد از همه‌ی این‌ها [آیا مسلمانان ساده باز هم بیدار نمی‌شوند؟!]

همکاری علما با خلفای راشدین نزد خمینی حرام اما همکاری طوسی با تاتار حلال است!.

علمای معاصر درباره‌ی شیعه چه گفته‌اند؟

۱- آلوسی

- شیخ مجدد، محمد آلوسی در تفسیر آیه‌ی ۲۹ سوره‌ی فتح می‌گوید: «رافضه به خاطر کراهتشان از اصحاب کافر هستند». و در این سخن خود بر آرای سلف خود و امامان تکیه می‌کند. به عنوان مثال: در المواهب آمده است که امام مالک از این آیه تکفیر روافض را، چون کینه‌ی صحابه علیهم السلام را در دل دارند، استنباط کرده است. چرا که آنها از اصحاب به خشم می‌آیند و کسی که از اصحاب خشمگین شود، کافر است. عده‌ی زیادی از علما با این نظر امام مالک موافق هستند^۲.

۱- حکومت اسلامی ص ۱۴۲.

۲- مراجعه کنید به روح المعانی ۱۱۶/۲۶ (اثر گران‌بهایش) در تفسیر آیه‌ی ۲۹ سوره‌ی فتح. آلوسی رحمته الله علیه در سال ۱۲۷۰ وفات یافته است.

۲- خطیب

• استاد محب‌الدین خطیب از جمله‌ی علمایی است که در برابر تندباد و طوفان رافضه در عصر حاضر ایستاده است و آثار مهمی را در این زمینه بر جای گذاشته است. که بارزترین آنان عبارتست از:

(الف) خطوط العریضه.

(ب) حاشیه‌نویسی بر کتاب المنتقی من منهاج الإعتدال.

(ج) حاشیه‌نویسی بر کتاب عواصم من القواصم.

و در مقدمه‌ی المنتقی نظر خود و تعدادی از علمای سلف درباره‌ی رافضه و دیدگاه آنان در مورد صحابه را به طور خلاصه آورده است: «هیچ‌کس نسل صحابه را به خاطر خدماتی که نسبت به انسانیت صورت داده‌اند تحقیر نمی‌کند. مگر غیرمسلمانان ظالم و ستمکاری که درباره‌ی حقیقت مغالطه می‌کند و یا زندیقی که به اسلام تظاهر می‌کند اما باطنش مخالف آن است».

خطیب به روایت زیر استدلال می‌کند: «... هنگامی که ما همچنان حاکم اسپانیا بودیم، کشیش‌های نصاری اسپانیایی بوسیله‌ی ادعای رافضه درباره‌ی تحریف شدن قرآن، علیه امام ابن حزم استدلال می‌کردند. تا اینکه ابن حزم برای رد دادن بر آنان مجبور شد آنچه را که در کتاب فصل خود ذکر کرده است بگوید:^۱ «اما درباره‌ی این سخنان آنان، که رافضه می‌گویند قرآن تحریف شده است باید گفت که روافض مسلمان نیستند».

خطیب در انتها، محال بودن نزدیکی و تقارب با روافض را بیان می‌کند، چرا که اساس و پایه‌ی این دو دین، که دین بر آنها شکل می‌گیرد، تفاوت‌های ریشه‌ای و عمیقی دارد. سپس به بیان اختلاف دین ما با دین آنها در مورد قرآن و احادیث نبوی و عصمت ائمه و اجماع می‌پردازد و برای تکفیر آنان به این سخن ابی‌زرعه رازی استناد می‌کند: «هرگاه دیدی فردی اصحاب رسول الله ﷺ را تحقیر کرده و از شأن آنان می‌کاهد، بدان که او زندیق است. زیرا رسول الله ﷺ نزد ما حق است و قرآن نیز حق است و تنها این اصحاب ﷺ هستند که از طریق آنان قرآن و سنت به ما می‌رسد. آنها [روافض] تنها به این

دلیل می‌خواهند اصحاب را زیر سوال ببرند که هدف ابطال کتاب و سنت را دارند. در حالیکه خودشان اولی‌تر هستند که زیر سوال بروند. و آنان زندیقند»^۱.
این سخنان محب‌الدین خطیب، بهترین خلاصه از منهاج‌السنه است که شیخ‌الإسلام ابن تیمیه آن را تألیف کرده و همین‌طور بهترین خلاصه‌ای از المنهاج است که امام ذهبی آن را تألیف نموده است.

۳- بیطار

علامه‌ی شام، شیخ محمد بهجت بیطار در نقد علما و کتب شیعه می‌گوید: «... من کتاب «اوائل المقالات» اثر شیخ مفید [یکی از علمای معروف شیعه، مرگ ۴۱۳] به همراه شرح عقائد استاد او، ابن بابویه قمی معروف به صدوق (م ۳۸۱) را خواندم، برخی از چیزهایی که در سایر کتب - همچون کافی و تذهیب الوافی - دیده بودم، از جمله حکم‌های صادر شده درباره‌ی لعن و تکفیر و جاودانه در آتش دانستن کسانی که سرزمین و دیار را برای آنان به ارث گذاشتند [صحابه]، در آن دیدم. بنده باید بگویم؛ هیچ شکی در این وجود ندارد که این کتب برای خوانندگان خود، چیزی جز دشمنی و کینه و بغض به ارمغان نمی‌آورد. زبان آنان بدترین و وحشتناکترین سخنان را بیان می‌کند. این سخنان زشت نسبت به افراد صدر اول اسلام است، پس برای کسانی که بعد از آنان آمدند، چگونه خواهد بود. کسانی که در رأس آنان خلفای سه‌گانه و بعضی از امهات‌المؤمنین و مهاجرین و انصار قرار دارند. کسانی که طبق نص قرآن، خداوند ﷻ از آنان راضی گشته و آنان نیز از وی راضی و خشنود گشته‌اند. انتقاد و اعتراض ما به اولین نویسندگانی که آن کتب را تصحیح کرده‌اند که عده‌ای از مشهورترین مجتهدان شیعه در زمان ما هستند، نیست، بلکه انتقاد ما نسبت به حرکتی است که اقدام به چاپ و نشر آن کتب می‌کند که در عراق و ایران و شام بطور قوی حضور دارند. در سال‌های اخیر کتب زیادی از سوی آنها انتشار یافته و همه‌ی آن کتب شامل رد دادن بر اهل سنت است. و در واقع تحقیری است نسبت به مفاخر و بزرگان اسلام».

۱- مقدمه‌ی منهاج الاعتدال از خطیب، ص ۶-۱۰.

۲- حیات شیخ الاسلام ابن تیمیه للشیخ العلامة البيطار، ص ۱۳۱، المکتب الإسلامی.

نظر شیخ بیطار این است که کتاب "المنتقى من منهاج الاعتدال" بهترین رد و جواب علیه شیعه است. زیرا خلاصه‌ی کتاب منهاج السنه به همراه اضافات مفیدی است که نویسنده‌ی بزرگ آن سید محب‌الدین خطیب، آن را نگاشته است. بنابراین شیخ بررسی و تحلیلی پیرامون این کتاب انجام داد که در مجله‌ی مجمع علمی در دمشق انتشار یافت. مجله‌ای که خود وی در آن عضو بود و هر آنچه را که در آن کتاب بود، استحکام بخشید. مشخص است که در کتاب المنتقى دلایل دندان‌شکنی مبنی بر اثبات کفریات و الحاد رافضه وجود دارد.

۴- رشید رضا

رشید رضا تلاش فراوانی برای تقارب بین شیعه و سنی انجام داد و روابطی خوب و قوی بین او و تعدادی از بزرگان رافضه از جمله مسئول مجله‌ی عرفان و هبة الله شهرستانی نجفی و عبدالحسین عاملی - صاحب کتاب المراجعات - و محی‌الدین عسیران وجود داشت.

رشید رضا گمان می‌کرد که این افراد جزء افراد میانه‌رو و معتدل هستند. که ناگهان با کتاب محسن‌الأمین عاملی که نام آن «رد بر وهابیت» بود، غافلگیر شد. سپس کتاب دیگری تحت عنوان «الحصون المنیعه، فی الرد علی ما آورده صاحب المنار فی حق الشیعه» یعنی: «قلعه‌ای مستحکم در رد بر آنچه که صاحب المنار در حق شیعه گفته است.» برای او آشکار شد.

صاحب المنار دانسته بود که اعتدالی که برخی شیعیان به آن تظاهر می‌کنند، چیزی جز تقیه، نفاق و دورویی نیست و هنگامی که دید، دوستش یعنی صاحب مجله‌ی عرفان به راحتی کتاب‌های خالی از امانت‌داری محسن عاملی را ستایش می‌کند، مطمئن‌تر شد.

رشید رضا دریافت که باید بر اباطیل شیعه ردی بنویسد و حقیقتی را که آنان تلاش می‌کردند آن را محو کنند، بیان کند. بنابراین اولین کتاب خود را تحت عنوان «السنة والشیعة» نوشت. و در آن مذهب رافضه را که می‌گفتند صحابه آیاتی از قرآن را حذف کرده‌اند و سنت نزد آنان سخن امام معصومشان یا فعل و تقریر و بیان اوست، تبیین

نمود. و نهایتاً وقاحت آنان نسبت به اصحاب رضی الله عنهم را آشکار نمود و پرده را از لعنت کردن ابوبکر و عمر رضی الله عنهما توسط این سخنشان که بیشتر اصحاب مرتد شده‌اند، برداشت. در کتاب رشید رضا به طور خلاصه دو کتاب که علامه‌ی عراق محمود شکری آلوسی و علامه‌ی شام جمال‌الدین قاسمی در رد بر محسن عاملی نوشته‌اند، آورده شده است.

مشخص شد که قاسمی درباره‌ی دو کتاب منتشر شده از سوی عاملی برای آلوسی، مطالبی را نوشته است. و آلوسی نیز با تأکید، جواب داده که رافضه قائل به تحریف قرآن و انکار سنت هستند. از جمله وی می‌گوید: «اما درباره‌ی عترتی که آنها می‌گویند اصول خود را از عترت می‌گیرند، باید بدانی که روافض می‌گویند که صحیح‌ترین کتابهایشان این چهار کتاب است: کافی، فقه من لایحضره الفقیه، التهذیب والاستبصار. و می‌گویند که عمل کردن به آنچه که در این کتاب‌ها آمده، طبق اخبار و روایات رسیده، واجب است. آلوسی مطلب خود را با نقد راویان این کتب آغاز می‌کند و می‌گوید که برخی از آنان فاسدالمذهب هستند، همچون ابن مهران و ابن بکیر، بعضی دیگر هم جاعل [جعل کننده‌ی حدیث] مانند: جعفر قزاز و ابن عیاش، برخی نیز کذابند، مثل محمد بن عیسی. عده‌ای از این راویان هم جاهل و بی‌علم هستند، همچون ابن عمار و ابن سکره و برخی هم مجسمه [کسانی که صفات خداوند ﷻ را تجسم می‌کنند. مترجم] هستند، همچون هشامین و شیطان الطاق که با نام مؤمنه نزد خود از او یاد می‌کنند.

سپس آلوسی شرکیات رافضه در عقیده و عبادت را بررسی می‌کند. هیچ جای تعجب ندارد که آنان نسبت به أعلام و بزرگان ما دست‌درازی کنند، چرا که آنان اصحاب رضی الله عنهم را تکفیر می‌کنند. سپس آلوسی به این قول شاعر استدلال می‌کند:

ان الروافض قوم لاخلق لهم
من اجهل الناس في علم وأكذبه

«همانا روافض قومی هستند که هیچ خیر و بهره‌ای ندارند. آنان از جاهل‌ترین و دروغ‌گوترین مردمان نسبت به علم هستند».

صاحب المنار می‌گوید که وی برخی عبارات نوشته‌ی آلوسی را حذف کرده، زیرا باعث سنگین شدن کتاب می‌شده، اما ای کاش که این کار را نمی‌کرد. کتاب «السنة والشیعة» از رشید رضا شامل گواهی دو عالم گرانقدر یعنی قاسمی و آلوسی، علاوه

برگواهی خود مؤلف است که همه‌ی آنها نسبت به فساد عقیده‌ی رافضه و محال بودن نزدیکی و تقارب آنان شهادت و گواهی می‌دهند.

۵- هلالی

• علامه‌ی مغرب، دکتر تقی‌الدین هلالی از هند و عراق و شبه جزیره‌ی عربستان گذر کرد و با رافضه از نزدیک زندگی نمود. و در یکی از کتبش گفتگویی را که بین او و برخی علمای آنان صورت گرفته بود، برای ما برجای گذاشت. عنوان این کتاب «مناظران بین رجل سنی وهو الدكتور محمد تقی الدین الهلالی الحسینی وامامین مجتهدین شیعیین»^۱ است. اصل کتاب هلالی شامل تکفیر رافضه است. و [برای بررسی کفر آنان] از اسمهایشان آغاز نموده است. اسم‌هایی همچون: عبدالحسین، عبدالعلی، عبدالزهراء، عبدالأمیر. سپس مناظره‌ی خود با شیخ آنان، عبدالمحسن الکاظمی در محمره را بحث می‌کند. درحالی‌که [در این مناظره] این شیخ شیعی در جمعی از یاران خود که بیش از سیصد نفر بودند، حضور داشت.

هلالی از همگی آنها می‌شنید که درباره‌ی عائشه رضی الله عنها می‌گفتند نه ای ملعونه، همانگونه که از کاظمی شنید که ابی بکر رضی الله عنه را دشنام داده و با تحقیر وی از ذکر نام او اجتناب می‌نمود و می‌گفت که قریش مقدار زیادی از قرآن را حذف کرده‌اند. سپس مؤلف مناقشه‌ای را ذکر می‌کند که بین او و شیخ مهدی قزوینی روی داده است. که او سخن کاظمی درباره‌ی تحریف قرآن را قبول ندارد. اما این قبول نداشتن او از روی تقیه است، چرا که خود قزوینی کتابی را نوشته است که در آن بر هلالی رد می‌دهد. کتابی که در مجله‌ی المنار طی هفت‌شماره و تحت عنوان «القاضي العدل في حكم البناء علي القبور»^۲ نوشته شده است.

خداوند سبحانه و تعالی در عمر دکتر هلالی برکت بیندازد که همچنان به فساد عقیده‌ی رافضه و اختلاف آنها با اهل سنت در اصول و فروع دین اعتقاد دارد.

۱- کتاب «دو مناظره بین فردی سنی (دکتر هلالی) و دو امام مجتهد شیعه».

۲- قاضی عادل در حکم ساختن بنا بر روی قبور.

۶- سباعی

- دکتر شیخ مصطفی سباعی از دعوتگران به سوی تقارب بین شیعه و سنی بود. وی شخصاً در ابتدا فقه شیعه را در تألیفات و دروس خود در دانشکده‌ی شریعت دانشگاه دمشق عرضه می‌نمود.^۱ او از تجارب خود بحث می‌کند و می‌گوید:

«در سال ۱۹۵۳م سید عبدالحسین شرف‌الدین عاملی را در منزلش در شهر صور در جبل‌العامل ملاقات کردم. نزد وی برخی علمای شیعه حضور داشتند. او درباره‌ی ضرورت وحدت کلمه و اشاعه و ترویج هماهنگی و توافق بین دو فرقه‌ی شیعه و اهل سنت برای ما صحبت کرد. و می‌گفت که از بزرگترین عوامل این وحدت دیدار علمای دو مذهب با یکدیگر و انتشار کتب و تألیفاتی است که به سوی تقارب دعوت می‌کند. سید عبدالحسین نسبت به این تفکر علاقه‌مند بود و به آن ایمان داشت. و [نهایتاً] توافقی حاصل شد مبنی بر اینکه کنگره‌ای بین علمای اهل سنت و شیعه، به همین منظور برگزار گردد. از نزد او، درحالی‌که به خاطر نتیجه‌ی بدست آمده خوشحال بودم، برگشتم. سپس در بیروت با برخی چهره‌های شیعه از جمله سیاستمداران، تجار و ادیبان به همین منظور دیدار کردم. اما شرایط مانع می‌شد تا من این تفکر را محقق و عملی سازم. [تفکر وحدت و همدلی] ناگهان پس از گذشت مدتی با شنیدن این خبر که سید عبدالحسین کتابی را درباره‌ی ابوهریره منتشر کرده است، غافلگیر شدم.^۲ کتابی که پر بود از فحش و دشنام. با وجود تلاشی که بطور پیوسته برای بدست آوردن یک نسخه از آن کتاب داشتم نتوانستم آن را بیابم و مطالعه کنم. اما در کتاب استاد محمود اُبی ریه^۳ برخی از محتویات آن کتاب نقل شده بود و من آنها را خواندم. و استاد اُبی ریه هم آن را ستوده بود. چرا که او هم با نظر عبدالحسین درباره‌ی این صحابی گرانقدر موافق بود.

از موضع عبدالحسین در کلامش از یک سو و در کتابش از سوی دیگر متعجب شدم. این موضع‌گیری در کتاب، نشانی از رغبت و تمایل صادقانه برای تقارب و به

۱- مراجعه کنید به مقدمه‌ی السنة ومکانتها فی التشریح الإسلامی، ص ۱۷.

۲- کتاب «ابوهریره» که در آن، این صحابی گرانقدر تکفیر شده است.

۳- کتاب «أضواء علی السنة المحمدية».

فراموشی سپردن گذشته‌ها ندارد. و من الآن همان موضوع را در علمای شیعه‌ای که به‌سوی تقریب دعوت می‌کنند، می‌بینم. درحالی‌که آنان این دعوت را همچنان برپا نگه داشته‌اند و مجلاتی در قاهره برای آن تأسیس کرده‌اند و عده‌ای از علمای الأزهر هم در این راستا مطلب می‌نویسند، اما همچنان هیچ اثری از پذیرش این دعوت و تقریب بین علمای شیعه در عراق و ایران و... دیده نمی‌شود. آنان همچنان بر آنچه که در کتاب‌هایشان آمده و آن طعنه‌های دردناک و تصاویر دروغینی که از اختلافات میان اصحاب ساخته‌اند، اصرار می‌ورزند. انگار منظور آنها از دعوت به‌سوی تقریب، نزدیک کردن اهل سنت به شیعه است، نه نزدیک کردن دو مذهب به هم»^۱.

سباعتی درباره‌ی جعل حدیث توسط آنان می‌گوید: «فرد مسلمان از این جرأت زیاد نسبت به رسول الله ﷺ [و دروغ بستن بر ایشان] شگفت‌زده می‌شود. البته اگر نمی‌دانستیم که بیشتر روافض، فارس‌هایی هستند که در پشت پرده‌ی تشیع، تنها برای از بین بردن تکیه‌گاه‌های اسلام پنهان شده‌اند و یا از کسانی هستند که اسلام آوردند، اما نتوانستند آثار ادیان قدیمی خود را فراموش کنند، تعجب بیشتری می‌کردیم. آنها با تفکر و عقیده‌ی بت‌پرستی اسلام آوردند که در آن دروغ بستن بر صاحب رسالت، برایشان مهم نیست. و محبت فاسد در اعماق درونشان نسبت به آن [عقاید باطل] بطور مستحکم تثبیت شده بود. کاری که کودکان و افراد جاهل هنگام دوستی یا دشمنی انجام می‌دهند»^۲.

به نظرات شش تن از علمای معاصر اکتفا می‌کنیم. زیرا فرصت ما تنگ‌تر از آن است که بتوانیم نظرات دیگری را هم بیاوریم. در اینجا به ذکر نام برخی از علما و بدون بیان فتوای ایشان درباره‌ی رافضه بسنده می‌کنیم:

- علامه‌ی جزیره‌ العرب شیخ عبدالعزیز بن باز و نظر او خارج از نظر شش عالم فوق نیست.

- علامه محمد امین شنقیطی که دانشجویان دانشگاه اسلامی بر موضع او گواهی می‌دهند. مخصوصاً هنگامی که جواب برخی از آیاتی را که برای مناظره با او آمده بودند، اینگونه داده بود: «اگر ما بر اصولی یکسان توافق داشتیم، با شما مناظره

۱- السنة ومكانتها فی التشريع از سباعتی ص ۱۸. مکتبه دارالعروبة.

۲- همان، ص ۹۵.

می‌کردم، اما ما اصولی داریم و شما هم اصولی برای خود دارید و بطور واضح‌تر باید گفت که ما دینی داریم و شما دینی دیگر. و فراتر از همه‌ی این‌ها [باید گفت که] شما دروغگو و اهل نفاق و دورویی هستید».

- شیخ محمد ناصرالدین البانی، حدیث‌شناس سرزمین شام.

- شیخ علمای الأزهر البشیر الإبراهیمی که شخصاً کتاب «الزهراء» را که در سه قسمت توسط علمای نجف انتشار یافته بود، مشاهده کرد. کتابی که [العیاذبالله] در آن گفته بودند، عمر بن خطاب رضی الله عنه مبتلا به مریضی و دردی بوده که جز با آب (منی) مردان شفا نمی‌یافته است. خداوند عز وجل آنها را بکشد به خاطر این دروغگویی [و خباثت آنها].

- احمد امین در کتابش تحت عنوان "فجرالاسلام" در باره‌ی تاریخ شیعه و نقش یهود در آن و خروج رافضه از دین بحث می‌کند. او در بیشتر کتب جدید آنان مورد هجوم شدید قرار گرفته است.

- شیخ محمد اسعاف النشاشی کتابی تحت عنوان «تبدید الظلام و تنبیه النیام» یعنی از بین بردن تاریکی و بیداری از خواب، تألیف نمود و در آن مجوسیت آنان و دورویی آنان نسبت به اسلام را برملا ساخت.

- دکتر محمد رشاد سالم که تحقیقی پیرامون منهج السنه اثر شیخ‌الاسلام ابن تیمیه نوشت و مقدمه‌ای بر آن قرار داد که نظرانی مهم درباره‌ی تشیع و غلو و افراط رافضه‌ی امامیه را بیان می‌داشت.

کسی که مجله‌ی الرساله اثر احمد حسن الزیات را ببیند، در آن آرا و نظرات زیادی از علما را خواهد یافت. برخی از آن علما خود از ایران دیدن کرده‌اند و با رافضه گفتگو نموده‌اند. مؤلف ملاحظات خود را در کتاب نوشته است.

تذکر

بعضی از طلاب علم امروزی، در دادن عنوان کفر یا شرک اکبر به رافضه دچار سختی و مشکل می‌شوند و دلیلشان همین است که بیشتر علمای سلف غلات و افراطیان آنان را تکفیر کرده‌اند. و به دادن لقب اهل بدعت به سایرین [غیر از غلات آنان] اکتفا کرده‌اند. در اینجا می‌خواهیم که ملاحظه‌ای داشته باشیم: دادن عنوان کفر به شیعه به طور مطلق جایز نیست. چرا که فرق و انواع زیادی در نحوه‌ی تکفیر وجود دارد. از جمله:

- صحابه و تابعین هم که در صف علی علیه السلام ضد معاویه رضی الله عنه ایستادند، شیعه و پیرو علی بودند. و اگر ما هم در آن زمان بودیم، در کنار علی می ایستادیم. زیرا او از معاویه برای خلافت شایسته تر بود. و اهل سنت و جماعت معتقد است که معاویه بر علی ظلم و [بر حق او] دست درازی نمود.

- عده‌ی زیادی از تابعین هم شیعه‌ی حسین علیه السلام بودند. و ما در مورد آنها جز خیر چیزی نمی‌گوییم.

- از جمله زیدی‌ها که پیروان زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام (زین العابدین) بودند. شیعیان زیدی علی علیه السلام را از خلفای پیش از او برتر می‌دانستند، اما خلافت ابوبکر و عمر و عثمان را هم قبول داشتند و نسبت به آنها اسائیه‌ی ادب نمی‌کردند. بنابراین آنان مسلمان بودند. هنگامی که شیعیان امامی، زید را رفض (رد) نموده و از او روی گرداندند، به رافضه معروف شدند و وارد سرداب غلات و افراطیون شدند.

- در هر دوره افرادی یافت می‌شوند که شیعه و پیرو آل بیت بوده‌اند. و این تشیع و پیروی، آنان را از دین خارج نمی‌سازد.

درباره‌ی اینگونه شیعیان جایز نیست که لقب شرک را به آنان بچسبانیم.

اما در مورد شیعیان دوازده امامی جعفری، کسانی که اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله را دشنام داده و منکر سنت می‌شوند و ایمان دارند که صحابه آیاتی از قرآن - ولو اگر بگویند یک آیه از قرآن - را حذف کرده‌اند و معتقدند که امامانشان معصوم هستند و آنها از پیامبران الهی برترند و علم غیب می‌دانند، شکی نداریم که مشرک هستند و مانند دوری آسمان و زمین از هم، از اسلام بدور هستند، بخصوص اگر به کتب معروف خود همچون: کافی، فصل الخطاب، فقه من لایحضره الفقیه، التهذیب و الاستبصار و... ایمان داشته باشند. آیا بعد از این‌ها باز هم دیدار و تقریبی [بین ما و آنان] وجود دارد؟ هنگامی که در اصول و فروع دین با رافضه اختلاف داریم، هنگامی که بزرگان اسلام در قرون طلایی از نظر آنان دروغ‌گوترین و دورترین مردم به اسلام هستند، وقتی که خطر شیعیان امروز برای اسلام از شیعیان سابق بیشتر است، هنگامی که علمای محقق معاصر ما در مورد شیعیان امروز و سابق همان چیزی را می‌گویند که علمای سلف علیهم السلام می‌گویند و هنگامی که شیعیان دوازده امامی اینگونه هستند، پس چگونه بعضی از

دعوتگران اهل سنت به خود اجازه می‌دهند که اسم آنان را در کنار جماعت‌های اهل سنت در جهان اسلام بیاورند؟

چگونه می‌گویند آنان مسلمان و مجاهدند و طلایه‌داران جهان اسلام هستند و مسلمانان را به تأیید آنان و ایستادن در کنار آنان دعوت می‌کنند؟! هیچ پایه و اساسی برای کار این عده از اهل سنت نمی‌بینیم. آیا جایز است که آرا و نظرات سیاسی ما جدای از عقیده و نصوص و دلایل شرعی باشد؟! و آیا جدا کردن اسلام [و ایمان داشتن به قسمتی و ایمان نداشتن به قسمت دیگری از آن] جایز است؟! آیا فهم و غیرت و تلاش ما نسبت به دین و وحدت کلمه‌ی مسلمین از امامان مالک، شافعی، بخاری، ابن‌معین، ابن حنبل، ابن تیمیه و ذهبی بیشتر است؟! آیا سباعتی رحمتهم درباره‌ی تجربه‌اش با شیعیان اطلاع و خبر نداد؟! درحالی‌که برای برادرانش خیلی بیشتر بحث نمود و مسائل را روشن کرد.

آیا کسانی که رافضه را تأیید می‌کنند از آلوسی، قاسمی، بیطار، هلالی، خطیب و رشید رضا آگاه‌تر و داناترند؟! آیا وحدت اسلامی مطلبی است که به آن با کمترین و ناچیزترین قیمت [و به بهای از دست دادن عقیده] دعوت کنیم؟! نابود باد وحدتی که بر عقیده‌ی اصیل و پایه و اساس محکم بنا نمی‌شود.

عده‌ای به راحتی خمینی را مدح و ستایش می‌کنند، این کتبِ خمینی را که در نزد ماست بنگرید و ببینید که چگونه با بی‌ادبی نسبت به اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله صحبت کرده و مجرم ملحد نصیرالدین طوسی را مدح می‌کند.

خمینی در کتاب‌های خود هیچ تلاش و یا تمایلی برای همکاری با اهل سنت از خود نشان نمی‌دهد. حکومت اسلامی را جز از دیدگاه مذهبش و با غلو و افراط تصور نمی‌کند. حکومتی که تحت پرچم امام غایب اوست. امامی که مدت غیبتش بسیار طولانی شده و حدود هزار سال است که زنده است. تأیید آنها به معنای موافقت با شرکيات آنهاست. و العیاذ بالله ما این گمان را نسبت به برادرانمان نمی‌بریم. و می‌دانیم که این کارها و تأییدها از روی جهل است. در صورتی که برادران ما بگویند، این چیزهایی که ما می‌گوییم شدت به خرج دادن و ریز شدن در دین است [که از آن نهی شده است] در جواب می‌گوییم که این نصوص و متن‌های شرعی را برای شما آوردیم. و اسلام مال و یا حقی شخصی نیست که روی آن چانه بزنیم. و هرگز نمی‌توانیم آن را به

راه‌های سیاسی خالی از هرگونه دلیل و برهانی بفروشیم. قوت و قدرت ما بوسیله‌ی دین و عقیده‌ی ما حاصل می‌شود. و به کمی و زیادی ما ارتباطی ندارد.

و اگر بگویند: مهم این است که شاه [در ایران] سرنگون شده و قطعاً این‌هایی که سر کار آمده‌اند از او بهتر هستند، در جواب می‌گوییم این که آنها بهتر یا بدتر از او باشند، ما در هر صورت مطالبی گفتیم که در مورد [اثبات بدی و خطر] آنان کفایت می‌کند. و مشکل ما در شاه یا غیر او نیست. بلکه مشکل این است که ما تبدیل به کف زنان و تشویق کنندگانی شویم برای افرادی با هر فکر و عقیده‌ای که حوادث را می‌سازند بدون اینکه خودمان نقشی در ساختن آن حوادث داشته باشیم.

و اگر بگویند: آیا شجاعت و جرأت و قدرت خمینی برای تحریک مردم در ایران را نمی‌بینید، باید در جواب بگوییم که این خود بلا و مصیبتی است. ما چگونه در [صفت نیکوی] فداکاری و از خودگذشتگی تردید داشته باشیم، درحالی‌که داعیان حق هستیم. کسی که غیر از ماست و اهل باطل است اینگونه اقدام می‌کند [پس ما چگونه باید باشیم؟] اما شجاعت جز با تمسک به عقیده‌ی اسلامی و دعوت صادقانه و مخلصانه جن و انس به‌سوی آن معنایی ندارد.

فصل دوم:

خمینی؛ تندروی یا اعتدال

که بحث‌های زیر در آن گنجانده شده است:

- خمینی و منابع یادگیری و تعلم وی.
- خمینی و قرآن.
- خمینی و صحابه.
- خمینی و دشمنان دین.
- خمینی و حکومت‌های اسلامی .
- خمینی و قضات مسلمان.
- خمینی و نواصب .
- خمینی و عقیده‌ی تولی و تبری.
- خمینی و امامت.
- خمینی و غلو در امامان.
- خمینی و نیابت امام معصوم .
- تعطیل کردن جهاد اسلامی.
- نماز جمعه.
- مزار و قبرها نزد خمینی.
- گرامی داشتن نوروز از سوی خمینی.
- شذوذات [موارد استثنایی] و عجایب فقهی او.

مقدمه

بعد از ارائه‌ی بحث سابقمان، دیگر احتیاجی به بحث از عقیده‌ی رافضه و انقلاب ایران نیست. اما اکنون، این نغمه [انقلاب ایران] بر زبان بعضی از اسلام‌گراها تکرار می‌شود و حتی سمت‌وسویی معین به خود گرفته است و این جهت‌گیری از روی دوستی و مصلحت حزبی است نه از روی آگاهی و هوشیاری نسبت به عقیده‌ی شیعه. طرفداران این نوع تفکر می‌گویند: «به راستی که حرکت شیعه‌ی معاصر به رهبری خمینی، حرکت اسلامی میانه‌روی می‌باشد که از منهج شیعی افراطی و متعصب تندرو به دور است و از مذهبی نشأت گرفته که پرچم اسلام را بلند نموده و به راستی خمینی جمهوری اسلامی را بر پا نموده و قوانینش بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ می‌باشد و اعضاء این حرکت کسانی هستند که بر منهجی اسلامی که از سنت و احادیث گرفته شده، تربیت شده‌اند و خمینی یکی از پیشتازان این حرکت اسلامی معاصر است.»

این حرکت هنگامی جدی شد که یکی از رهبران این جنبش اسلامی کمی قبل از وفاتش گفت: «قطعاً خمینی رهبری اسلامی است و کمک کردنش بر همه‌ی مسلمانان واجب است.»

به این دلیل و سایر دلایل، بر آن شدم که به بررسی این موضوع درباره‌ی خمینی و آنچه که دیکته کرده، بپردازم تا حقیقت را، در میان شور و شوق و عواطف و احساساتی تشنه نسبت به حکومتی [به اصطلاح] اسلامی ببینیم.

و شاید گفته شود: برای چه بر خمینی و دولت‌ش تمرکز نموده‌اید؟ آیا این خصومتی شخصی نیست؟

جواب این سؤال، گفته‌ی شیخ الاسلام ابن تیمیه است: «... بعضی به احمد بن حنبل گفتند: آیا کراهت نداشته باشیم که بگوییم فلانی، این را گفت و فلانی آن را؟ [یعنی آیا این غیبت نیست و مشکلی ندارد] ابن حنبل فرمود: وقتی که من سکوت کنم و تو هم سکوت کنی، پس چگونه فرد ناآگاه می‌تواند درست را از نادرست تشخیص دهد و یا چگونه می‌تواند سردمداران اهل بدعت را بشناسد. کسانی که راهی غیر از راه کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ را می‌پیمایند و عبادتی غیر از عبادت کتاب خدا و سنت را انجام می‌دهند .. پس بیان کردن حالشان و برحذر داشتن امت از آنها و هشدار نسبت به آنان] به اتفاق مسلمانان واجب است.

و باز به او گفتند: مردی نماز می‌خواند و روزه می‌گیرد و اعتکاف می‌کند. آیا او نزد تو محبوب‌تر است یا کسی که با اهل بدعت، بحث و مجادله کند.

ایشان فرمودند: «وقتی که فردی نماز می‌خواند و اعتکاف می‌کند، فایده‌ی آن کار برای خودش است .. و اما زمانی که با اهل بدعت بحث و مجادله می‌کند فایده‌ی آن برای مسلمین است و این افضل و برتر است. چرا که نفعش در دین برای مسلمانان، همانند جهاد در راه خداست. چون که راه خدا و دین او و منهج و شریعتش را پاک می‌کند و سرکشی و طغیان اهل بدعت را دفع می‌کند و مجادله و حمله به آنها به اتفاق مسلمین واجب کفایی است و اگر خداوند کسانی را برای دفع آنها گرامی نمی‌داشت، دین فاسد می‌شد. و فساد آنان از فساد استیلای دشمن، بزرگتر است .. چراکه دشمن وقتی که چیره شوند، قلب‌ها و ایمانی را که در آن وجود دارد فاسد نمی‌کنند. اما اهل بدعت ابتدا دل‌ها را فاسد می‌کنند»^۱.

خمینی و منابع یادگیری و تعلم وی

خمینی همانند سایر روافض در استدلال کردن، به مصادر و مراجع شیعه استناد می‌کند و این قضیه، بدیهی است و اگر ما کسانی را که در این قضیه شک داشتند نمی‌یافتیم اصلاً در مورد آن بحث نمی‌کردیم.

خمینی در کتاب‌هایش به نهج البلاغه استناد می‌کند و این کتاب نزد آنها، کتابی است که باطل اصلاً به آن راه ندارد همانگونه که به کتاب کافی استناد می‌کند و این کتاب نیز نزد آنها به منزله‌ی صحیح بخاری نزد اهل سنت است و حتی مؤثقتر .. آنها می‌گویند که کلینی، معاصر با وکلا و نمایندگان مهدی موعود و سفیران چهارگانه‌اش بود.

حُرّ عاملی صاحب کتاب الوسائل می‌گوید: «قطعاً اصول و کتبی که منابع اطلاعات کلینی بودند، معتبرند. چون سفیران مهدی، دروازه‌ی علم آن کتاب‌ها را برای کلینی گشوده بودند چرا که با هم در بغداد می‌زیستند».

در کتاب کافی، کفریات و ضلالت بسیاری وجود دارد. مانند احادیثی که بر نقض قرآن و تحریف آن دلالت دارند یا احادیثی که می‌گویند بر ائمه وحی شده، و آنها هر آنچه از علم که موجود بوده و هست می‌دانستند و چیزی بر آنها مخفی نبود آنها هر وقت می‌خواستند از چیزی بدانند، می‌دانستند. و نیز می‌دانستند که چه وقت

می‌میرند و تنها به اختیار خودشان می‌مردند. و همچنین احادیثی که صحابه‌ی سه گانه [سه خلیفه‌ی اول] را تکفیر می‌کند. و مؤلفان شیعه می‌گویند که کلینی عقیده داشت، که قرآن ناقص و تحریف شده است.

همچنین خمینی به این کتاب‌ها نیز استدلال می‌کرد: «من لا یحضره الفقیه، معانی الاخبار، المجالس، عیون اخبار رضا، علل الشرائع، تحفه العقول، وسائل الشیعه، مستدرک الوسائل» و دیگر کتاب‌های شیعه که نزدشان معتبرند و مجال بحث و گفتگو از این کتاب‌ها و مؤلفانش و اباطیل و گمراهیشان نیست و تنها قصد داریم که نمونه‌هایی از استدلالات خمینی را که مانند سایر شیعیان به آن منابع مراجعه می‌کند برشماریم.

در آخر جای دارد که حقایق مهمی را ذکر کنیم که به مصادر و منابعشان ربط دارد:

اولاً: خمینی معلوماتش را از کتاب مستدرک الوسائل برمی‌گیرد و بر نویسنده‌اش رحمت می‌فرستد. مثلاً در بعضی از احادیثی که از آن نقل می‌کند می‌گوید: «و مرحوم نوری در مستدرک الوسائل روایت می‌کند». و نوری، کسی که خمینی احادیث مقدس !! او را اخذ می‌کند و بر او رحمت می‌فرستد، فردی مجوسی است که هم‌دوره و معاصر با صاحب کتاب «فصل الخطاب فی اثبات تحریف کتاب رب الارباب - اثبات تحریف قرآن» است که در سال ۱۲۹۸ چاپ شد. کتابش نزد اهل تشیع و نه تنها خمینی مقبولیت دارد و درباره‌ی او گفته‌اند: «او از بزرگترین علمای شیعه و از کبار معاصران خود بود». و مؤلفش عموماً از طرف شیعیان و نه تنها خمینی تعریف و تمجید شده است.

ثانیاً: کتاب «حکایات الرقاع» از مصادر اوست. شیعیان معتقدند که امام دوازدهمشان، محمد بن حسن عسکری وقتی که در سال ۲۶۰ غایب شده، به طور کامل غیب نشده بلکه به طور سری با بعضی از شیعیان ارتباط داشته که به نواب و نمایندگان معروفند و تعداد آنها چهار نفر است و آنها عثمان بن سعید و بعد از او پسرش محمد، و بعد از آن نوبختی و چهارمین و آخرینشان سمی بودند که با مرگ آخرینشان، ارتباط سری امام قطع شد. و این هفتاد سال ارتباط را غیبت صغری می‌نامند. و در خلال این غیبت، سؤال‌کنندگان، سؤال‌اتشان را شبانه در شکاف درختی می‌گذاشتند و آن چهار نفر نقش واسطه را در رساندن جواب نبوی از صاحب زمان به صاحب سؤال، داشتند .. این، محتوای کتاب حکایات رقاع و آنچه که نامه‌های صادره از امام غائب با امضای خودش نامیده می‌شود، است.

خمینی در کتابش (حکومت اسلامی) به حدیثی از احادیث الرقاع استناد می‌کند و در صفحه‌ی ۷۶ می‌گوید: «روایت سوم که امام غایب مهدی علیه السلام امضایش کرده چنین است که اسحاق بن یعقوب گفت از محمد بن عثمان العمری خواسته‌ام که جواب نامه‌ای را به من برساند که در آن از بعضی از مسائلی که برای من مشکل بود پرسیده بودم. بنابراین نامه‌ای به خط مولانا صاحب الزمان به من رسید. اما چه چیزی از او پرسیدی خداوند ثابت قدمت گرداند .. الی آخر».

آلوسی درباره‌ی کتاب رقاع می‌گوید:

«این کتاب رقاع ساختگی است و عاقل هیچ شکی ندارد که دروغ و افترائی بر الله تعالی است و هیچ‌کس آن را تصدیق نمی‌کند مگر کسی که خداوند چشم و دلش را کور کرده و شگفتا از رافضه که صاحب الرقاع را صدوق نامیده‌اند .. و بر تو پوشیده نیست که این اسم‌گذاری از قبیل نامیدن چیزی با ضد آن است. [پارادوکس] و در واقع وی کافر است، هر چند که اظهار اسلام کند و اینگونه گمان می‌کند که مسأله‌ای را در کاغذ می‌پیچد و شبانه در شکاف درختی قرار می‌دهد و صاحب الزمان جوابش را برایش می‌نویسد و این الرقاع نزد رافضه از قوی‌ترین دلائل و محکم‌ترین براهینشان است. پس وای بر قومی که احکام دینشان را به وسیله‌ی این چرندیات ثابت می‌کنند و حلال و حرام را از این خزعبلات استنباط می‌کنند. و با این وجود می‌گویند که ما پیروان اهل بیت هستیم. هرگز! بلکه آنان پیروان شیاطین‌اند و اهل بیت از آنها بیزارند^۱.

ثالثاً: خمینی در کتابش (حکومت اسلامی) یکی از احادیثش را به کتاب (دعائم الاسلام) ارجاع می‌دهد. و این کتاب بزرگ اسماعیلیه - غلات باطنیه - است و مؤلفش قاضی النعمان بن محمد بن منصور بن حبان است که در سال ۳۶۳ مرده است. و شیعیان در الرجال ذکر کرده‌اند که او امامی نیست - یعنی از شیعه امامی نیست -.

فردی شیعه به نام «الامامی بن شهر آشوب» که در سال ۵۸۸ مرده، می‌گوید: «قاضی النعمان بن محمد از امامیه نیست»^۲. پس بر این اساس می‌گوییم که این مدرک محکمی است که خمینی و شیعیانش را که خود را جعفری و امامی می‌نامند، به اسماعیلیه‌ی افراطی ربط می‌دهد. در «دائرة المعارف» که مربوط به شیعه امامیه

۱- محمود شکری الالوسی، که به نام «غیاهب الجهالات» نوشته شده است.

۲- معالم العلماء ص ۱۳۹ چاپخانه حیدریه در نجف.

است، درباره غلات، اینگونه آمده است: «غلات به کلی و تماماً محدود نشده‌اند. [و بطور کامل از بین نرفته‌اند] تقدیر و احترامی که همچنان نسبت به کتاب بزرگ اسماعیلیه - که همان کتاب دعائم الاسلام است - می‌کنند، دلیلی بر آن است»^۱.

محمد جواد مغنیه، رافضی‌ای که رئیس محکمه‌ی جعفری در لبنان است به این ارتباط، اعتراف می‌کند و می‌گوید: «شیعه‌ی دوازده امامی و اسماعیلیه اگرچه در بعضی از جهات با هم اختلاف دارند اما در این شعائر با هم مشترکند، به خصوص در تدریس علوم آل بیت و [شناخت] ثقه [در احادیث و راویان] آن و تربیت مردم بر آن روش»^۲.

رابعاً: خمینی از اینکه به یکی از کتب اهل سنت در حدیث رجوع کند، امتناع کامل می‌ورزد و این امر برای کسی که حقیقت مذهب شیعه را می‌شناسد بسیار بدیهی است چرا که آنها به هیچ وجه به کتب اهل سنت رجوع نمی‌کنند، مگر در یک حالت و آن هم موقع احتیاج به آن برای رد دادن بر اهل سنت. به جز آن دیگر هیچ ارزشی برای سنت قائل نیستند.

چنانچه یکی از علمای معاصرشان می‌گوید: «شیعیان به آن اسناد - یعنی اسناد اهل سنت - هیچ نیازی ندارند. بلکه اعتباری برای آن قایل نیستند و به آن استدلال نمی‌کنند و سپس می‌گویند: نزد شیعه احادیثی وجود دارد که از طرق معتبر روایت شده و در کتب مخصوصی موجودند و آن احادیث برای اصول و فروع دین، کافی و وافی هستند و مدار علم و عمل شیعه بر آن قرار دارد و غیر از آن، هیچ حجتی بر ایشان وجود ندارد»^۳.

درباره‌ی بخاری و صحیحش می‌گوید: «به راستی که [بخاری] از عجایب و غرائب و افراد منکری روایت کرده که لایق خرفتان بربر و پیرزنان سودان می‌باشد»^۴. و نظرشان نسبت به مصادر و مراجع اهل سنت از دو رکن و قاعده در دین شیعه سرچشمه می‌گیرد:

۱- دائرة المعارف ج ۱۴، ص ۷۲.

۲- شیعه در میزان.

۳- «تحت رایة الحق» از عبدالله السبیتی، ص ۱۴۶، که مرتضی آل یاسین مقدمه‌ای بر آن نوشته و کتاب در تهران چاپ شده است.

۴- همان منبع، ص ۹۶.

۱- صحابه بعد از وفات پیامبر ﷺ مرتد شدند مگر سه نفر^۱ و جای دیگر گفته‌اند مگر شش نفر و باز گفته‌اند مگر هفت نفر. و این استثنا از هفت نفر تجاوز نمی‌کند و یکی از علمای متأخرشان تصریح کرده است: «صحابه مرتد شدند مگر سه نفر»^۲.

۲- اعتقادات صحابه - که ناقلان شریعت نزد اهل سنت هستند - [از نظر مقدار] ارزشی در مقابل اعتقاد شیعیان ندارد و جز اندکی از شریعت، چیزی از آنان اخذ نکرده‌اند، زیرا آنها گمان می‌کنند، پیامبر تمام آنچه را که بر او نازل شده ابلاغ نکرده و فقط مقداری معلوم را که مورد نیاز مردم بوده، ابلاغ نموده و باقی را نزد جانشینانش بر جای گذارده‌است. در نتیجه وقتی اهل سنت دین را از صحابه برمی‌گیرند، اسلام کامل را اخذ نمی‌کنند چون آنها آن مقدار معین را بر می‌گیرند و باقی را که در نزد ائمه شیعه است، ترک کرده‌اند.

محمد حسین آل کاشف الغطاء که از مراجع شیعیانی مانند خمینی و خوئی بوده می‌گوید: «حکمت تدریجی، بیان بعضی از احکام و کتمان بعضی دیگر را اقتضاء می‌کند و پیامبر ﷺ آن قسمت کتمان شده را نزد جانشینانش به امانت گذاشت و هر وصی و جانشینی آن را به جانشین دیگر منتقل می‌کرد تا در وقت مناسبش آن را بیان کند»^۳.

خمینی و قرآن

بسیاری از متأخرین شیعه، قضیه‌ی تحریف قرآن را که به آنها منسوب است، انکار می‌کنند و می‌گویند اجماع علمایشان بر این است که قرآن محفوظ و مصون است. تا جایی که یکی از علمای معاصرشان در کتابی که نزد شماری از آنان مورد اعتماد است، بعضی از سخنان و احادیث شیعه در مورد تحریف قرآن را نفی کرد. و در رد بر کسانی که این سخن را به آنها نسبت می‌دهند، گفت: «کاش این فرد گستاخ به منبع افترایش در یکی از کتاب‌های مورد اعتماد شیعه یا حکایتی از یکی از علمای آنها یا از یکی از

۱- مراجعه کنید به کتاب بخاری آنان یعنی کتاب کافی، ص ۱۱۵ و نیز رجال کشی، ص ۱۳.

۲- او محمدمهدی سبزواری است که آن را در کتابی که منتشرش کرده‌اند، می‌گوید. از ابراهیم راوی، یکی از علمای اهل سنت.

۳- «اصل الشیعه و اصولها» ص ۷۷، انتشارات مؤسسه ابلمی در بیروت.

طلاب علمشان حتی اگر بیشترشان او را شناسند، اشاره می‌کرد. حتی در این حد تنازل می‌کنیم که به گفته جاهلی از جاهلانسان یا فردی روستائی از افراد ساده آنها یا فردی وراج همانند این فرد که بدون دلیل سخن می‌گوید، اشاره می‌کرد».

ما نیز در جواب می‌گوییم: به راستی تقیه‌ای که شیعه برای فرار از قضایای خطرناک و ضد و نقیض در عقیده‌شان، ابداع کرده‌اند، کشف نمی‌شود مگر با رجوع به منابع و مصادر مورد اعتمادشان. و این روشی است که کتب شیعی معاصر در نفی آنچه که به آنها نسبت می‌دهند، به کار می‌برند به خاطر اینکه چیزی برای دفاع ندارند و بنابراین به تقیه پناه می‌برند. اکنون مجال باز کردن و شرح این قضیه ممکن نمی‌باشد. پس به عرضی حقایق مختصری در این باره اکتفا می‌کنیم و سپس رأی خمینی را در این قضیه می‌خوانیم.

اولاً: احادیث شیعه که تحریف قرآن را اثبات می‌کنند - و تماماً دروغند - آنگونه که عالمشان نعمت‌الله جزائری می‌گوید به بیش از هزار حدیث می‌رسد.

ثانیاً: کبار علمایشان، تواتر این اخبار را ادعا کرده‌اند، مانند مفید، متوفی سال ۴۱۳ - کسی که به او لقب «رکن الاسلام» و «آیت‌الله» و «ملک‌العلام» می‌دهند - که می‌گوید: «بنده می‌گویم اخباری از ائمه‌ی هدی از آل محمد علیهم‌السلام به ما رسیده که بیانگر این مطلب است که ظالمان در قرآن حذف و نقصان به وجود آورده‌اند»^۱.

و یا مجلسی - که از بزرگانشان و صاحب بزرگترین مجموعه‌ی حدیثشان است - متوفی سال ۱۱۱۱ - می‌گوید: «نزد من اخباری که در این باره است - تحریف قرآن - از نظر معنی متواترند و بی‌توجهی به آنها مستلزم رفع اعتماد از اخبار این باب و تمامی اخبار امامیه می‌باشد»^۲.

ثالثاً: مفید، اجماع شیعه را برای [اثبات یک] کفر نقل می‌کند و می‌گوید: «[امامیه] بر این اتفاق دارند که ائمه‌ی گمراهی [منظورشان اصحاب پیامبر است] با نوشتن بسیاری از آیات قرآن مخالفت کردند و از قرآن و سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روی گردان شدند».

۱- «اوائل المقالات» ص ۹۸، چاپخانه‌ی حیدریه، در نجف. و یکی از علمای معاصرشان به نام شیخ الاسلام زنجانی مقدمه‌ای بر آن نوشته است.

۲- «قراءة العقول» از مجلسی، ج ۲، ص ۵۳۶.

معتزله و خوارج و زیدیه و مرجئه و اهل حدیث برخلاف امامیه اجماع کرده‌اند.^۱
 رابعاً: در اثبات این کفرشان به صورت مستقل، کتاب تألیف کرده‌اند. مانند کتاب
 «فصل الخطاب فی اثبات تحریف کتاب رب الارباب» که قبلاً ذکر گردید.

اکنون به خمینی بر می‌گردیم تا ببینیم آیا او هم به تحریف قرآن اذعان و
 اعتراف می‌کند یا تظاهر به انکار کرده و حقیقت آن را انکار می‌کند. نمی‌خواهیم رأیی
 را بیان کنیم، اما حقایقی را که به این امر مربوط است از خمینی نقل می‌کنیم و حکم
 کردن [در این مورد] را به عهده خوانندگان عاقل و منصف می‌گذاریم.

۱- خمینی و پیروانش احادیثشان را از کتاب «مستدرک الوسائل» بر می‌گیرند و
 بر صاحب کتاب دعای رحمت می‌فرستند - و او همان صاحب کتاب «فصل
 الخطاب فی اثبات تحریف کتاب رب الارباب» است - همچنین خمینی به کافی
 و احادیثش استناد می‌نماید و عقیده‌ی کافی این است که قرآن تحریف شده
 است، همانطور که نویسندگان شیعه مانند صافی در تفسیرش^۲ از او نقل
 کرده‌اند. همان‌گونه که در کتاب‌هایش آشکار است.

خمینی از الوسائل، تألیف حر عاملی به عنوان مرجع استفاده کرده است که حر
 عاملی خود، بر این اعتقاد کفری اصرار دارد.^۳ همچنین مرجع دیگر او کتاب الاحتجاج
 احمد طبرسی است که در تحریف قرآن بسیار غلو و افراط کرده است که خود علمای
 شیعه بدان معترفند. اینجا اجماع شیعه و علی‌الخصوص خمینی را در تقدیر و تقدیس
 صاحبان این عقیده‌ی کفری و مرجعیت قرار دادن کتاب‌هایشان و نیز اعتراف به فضل
 و ستودن آنها و عدم انکار تحریف را می‌یابیم. آیا این، اقراری برای تأیید آنها نیست؟ و
 تظاهرشان به انکار آن هم چیزی جز تقیه است؟

۲- در کتاب تحریرالوسیله نوشته‌ی خمینی (ج ۱ ص ۱۵۲) این عبارت آمده است:
 «تعطیلی مسجد مکروه است». و آمده که مسجد یکی از سه چیزی است که
 در محضر خداوند شکایت می‌کند. با مراجعه به یکی از مصادر شیعه مورد
 اعتمادشان «خصال» نوشته‌ی ابن بابویه (صدوق) این عبارت را با دو لفظ

۱- "أوائل المقالات" ص ۵۱.

۲- مراجعه کنید به تفسیر صافی ج ۱ المقدسة السادسة.

۳- مراجعه کنید به تفسیر قمی از سید طیب موسوی، ص ۲۴.

می‌یابیم که یکی از آنها بدین صورت است: «در روز قیامت سه چیز آورده می‌شوند نزد خداوند و شکایت می‌کنند: قرآن، مسجد و عترت .. قرآن می‌گوید پروردگارا مرا سوزاندند مرا پاره پاره کردند .. الخ»^۱. و این عبارت اشاره‌ی صریحی به اعتقاد شیعه در مورد قرآن است. و نص دیگر این است: «سه چیز در محضر خداوند شکایت می‌کنند مسجد خرابی که اهلش در آن نماز نمی‌خوانند .. و عالمی که بین جاهلان است .. و مصحف معلقی که غبار آن را فرا گرفته و خوانده نمی‌شود»^۲.

خمینی عبارت اخیر را آورده و به روایت دیگر اشاره‌ای ننموده است و این قولش که «مصحف معلقی که غبار آن را فرا گرفته و خوانده نمی‌شود» اشاره به مصحف کاملی دارد که غائب است - در اعتقادشان - که این مصحف پیش امامشان است و به خاطر سرباز زدن ابوبکر و همراهانش از این مصحف، زمانی که علی آن را تقدیم کرد، از امت به دور مانده است - آن طور که در افسانه‌هایشان آمده است - این سخن با توجه به استنادمان به عقیده‌ی افسانه‌ایشان در کتاب‌های اصلی آنها و نصوصی که آورده‌ایم آمده است.

۳- ما سند مهمی داریم که این آیت‌الله‌ها را که تقیه در تحریف قرآن را انکار می‌کنند محکوم می‌کند. این سند کتابی به زبان اردوست که از سوی برخی علمای معاصرشان - که نامشان در زیر آمده - از جمله خمینی مورد اعتماد است. چرا که در صدر کتاب مراعاتین چنین گفته‌اند.

۱- آیت‌الله محسن حکیم طباطبایی مجتهد اعظم نجف اشرف ۲- آیت‌الله ابوالقاسم خوئی نجف اشرف ۳- آیت‌الله روح الله خمینی ۴- آیت‌الله محمود حسینی شاهرودی ۵- آیت‌الله محمد کاظم شریعتمداری ۶- سید العلما علامه سیدعلی نقی النقودی مجتهد لکهنود.

این کتاب عبارتی را که حدود دو صفحه است به زبان عربی آورده که کلاً درباره لعنت دو معبود قریش (صَنَمَی قریش) است. به اعتقادشان آنها ابوبکر و عمر هستند و به آنها اتهام تحریف قرآن می‌چسبانند. کلمه‌ی بزرگی است که از دهانه‌ایشان خارج

۱- "الخصال" ج ۱، ص ۱۷۴-۱۷۵.

۲- همان ص ۱۴۲.

می‌شود و چیزی جز دروغ نمی‌گویند. در اینجا به قسمتی از عبارت که شاهد حرف ماست، اکتفا می‌کنیم: «بسم الله الرحمن الرحيم. خدایا دو معبود قریش را لعنت کن و طاغوتیان و افتراهایشان را و فرزندانشان را لعنت کن. کسانی که با امر تو مخالفت کردند و وحی تو را انکار کردند و از رسالت سرپیچی کردند و دینت را دگرگون کردند و کتابت را تحریف کردند»^۱.

خمینی و صحابه

۱- وقتی که خمینی از حکومت اسلامی راشده حرف می‌زند، در مورد آن سه نفری که پیش از علی خلیفه بودند، خودش را به جهل و نادانی می‌زند و جز به حکم رسول الله و علی به چیز دیگری اشاره نمی‌کند. او می‌گوید: «چیزی که به ضرورت شرع و عقل ثابت می‌شود و در ایام رسول الله ﷺ و در عهد امیرالمؤمنین ضروری بوده، حکومت است. و ضرورتش تا به امروز از بین نرفته است»^۲. و همچنین می‌گوید: «و به راستی که رسول الله ﷺ و امیرالمؤمنین می‌گفتند و عمل می‌کردند»^۳ و راز این تجاوز بر خلافت خلفا اعتقاد شیعه در خلافت علی است که شیخشان مفید آن را اینگونه بیان می‌کند:

«امامت امیرالمؤمنین بعد از نبی ﷺ سی سال بود که بیست و چهار سال و شش ماه، از تصرف در احکام آن به خاطر تقیه و مدارا ممنوع بود. و پنج سال و شش ماه از آن، با جهاد با منافقین عهدشکن و ستمکار و خوارج امتحان شد. و توسط فتنه‌ی گمراهان، ظلم و ستم دید. همانگونه که پیامبر ﷺ سیزده سال از نبوتش، به خاطر ترس و حبس و طرد و فرار، از تصرف در احکام آن ممنوع بود که امکان جهاد با کافران و دفع (ستم) از مؤمنان را نداشت. سپس هجرت کرد و ده سال با جهاد با مشرکان و ابتلا به منافقان، زیست تا اینکه خداوند عزوجل روحش را برگرفت و در جنات نعیم اسکان داد».

۲- او بر صحابه طعن وارد می‌کند. چون که آنها با دلایل مزعوم و خیالی که بر امامت علی دلالت می‌کند مخالفت کردند. و می‌گوید: «در غدیر خم در حجة

۱- تحفة العلوم مقبول جدید، ص ۴۲۲.

۲- «حکومت اسلامی» ص ۲۶.

۳- همان ص ۷۴.

الوداع پیامبر ﷺ علی را بعنوان حاکم پس از خود تعیین کرد و از این زمان اختلاف وارد نفوس این قوم صحابه شد»^۱.

اینجا آغاز نقشه‌ها و دسیسه‌ها در اعتقاد شیعه و در رأسشان خمینی است و می‌گویند: همانا پیامبر ﷺ به دسیسه‌های صحابه آگاه بود (که به خیالشان آنها منافق بودند) پس پیامبر ﷺ نقشه‌ای برای نابود کردن توطئه‌شان کشید و آن هم وقتی بود که هنگام بیماریشان که منجر به فوتشان شد، به تجهیز و فرستادن سپاه اسامه دستور داد و به کبار صحابه نیز دستور داد که به آن ملحق شوند تا به گمانشان مدینه از نفاق خالی شود و گرفتن بیعت برای جانشین و امام علی بن ابی طالب تمام شود. و این رأی را ابن ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه از شیعیان نقل می‌کند.

رافضی، ابن المطهر حلی، صاحب کتاب منهاج الکرامه به این نظر اقرار کرده و شیخ الاسلام ابن تیمیه در رد بر او منهاج السنة را نوشت. این سخن را شیعیان معاصر، حسن امین در دائرة المعارف شیعه جلد ۱ صفحه ۱۱ و در جاهای دیگر تکرار کرده است.

خمینی به این قضیه اشاره می‌کند، و می‌گوید: «وقتی پیامبر به پیوستن به سپاه اسامه دستور داد، هیچ کسی حق تخلف و برگشت از آن را ندارد، برای اینکه در آن عصیان و سرپیچی از دستور پیامبر ﷺ بود»^۲.

۳- خمینی صراحتاً به صحابه طعنه می‌زند و صحابی سمره بن جندب را متهم می‌کند که احادیث را به دروغ از زبان پیامبر ﷺ روایت می‌کند. اومی‌گوید: «در روایان کسانی بوده‌اند که از زبان پیامبر ﷺ احادیثی را نقل کرده‌اند که پیامبر آن را نگفته چه بسا راوی‌ای مانند سمره بن جندب احادیثی را به دروغ روایت می‌کند که کرامت امیرالمؤمنین را خدشه‌دار می‌کند».

درباره‌ی معاویه رضی الله عنه می‌گوید: «و مانند این، در زمان معاویه اتفاق افتاد. او مردم را براساس ظن و گمان و تهمت، یا به قتل می‌رساند و یا زمان‌های طولانی حبس می‌کرد و یا آنها را از خانه و کاشانه‌شان به ناحق تبعید می‌کرد، فقط به این خاطر که می‌گفتند: پروردگار ما الله است».

۱- همان ص ۱۳۱.

۲- همان ص ۶۹.

درباره‌ی حکومت معاویه رضی الله عنه می‌گوید: «حکومت معاویه، به هیچ عنوان حکومتی اسلامی نبوده و از هیچ جهت، شبیه آن نبوده است»^۱.

و نیز در فصل گذشته، سخن او را درباره‌ی معاویه رضی الله عنه نقل کردیم که می‌گوید: «در دنیا مستحق لعنت مردم، و در آخرت مستحق عذاب خداوند می‌باشد».

شگفتا از کسی که گمان می‌برد، خمینی نصوص کتاب کافی را مورد استناد قرار نمی‌دهد. در کتاب کافی آمده که صحابه مرتد شدند مگر سه نفر - قبلاً ذکر شد - و همچنین آمده که خداوند به سه نفر نگاه نمی‌کند و با آنها حرف نمی‌زند و برای آنها عذاب دردناکی است. آن سه نفر عبارتند از: کسی که ادعای امامت کند در حالی که حقی در آن ندارد. و کسی که با امامی بیعت کند که از طرف خدا، منصوب نشده است. و کسی که گمان کند آن دو نفر - یعنی ابوبکر و عمر رضی الله عنهما - از اسلام بهره‌ای دارند».

یکی از بزرگان حنفی معاصر ذکر می‌کند که با شیعه‌ای که با اسم شافعی یا حنفی به دانشگاه الازهر آمده بود، گفتگو کرد. و به او گفت: اهل سنت، اهل بیت را دوست دارند و بر شما واجب است که هیچ کینه‌ای نسبت به مردان صدر اسلام به خصوص ابوبکر صدیق و عمر فاروق رضی الله عنهما نداشته باشید و از او خواست که صادقانه جواب دهد و تقیه‌ی شیعه و سازش سیاسی را به کار نبرد و شهادت و صراحت داشته باشد.

او نیز که احساساتش برانگیخته شده بود در مقابل جمعیت در جواب گفت: امامی در زیر این آسمان آبی وجود ندارد که به اسلام این دو معتقد باشد چه برسد به نداشتن کینه نسبت به آنها.

شیخ می‌گوید جمعیت از صراحت و جرأت وی شگفت زده شده بودند چرا که الازهر او را بعنوان سنی پذیرفته بود و در مدرکش درج شده بود که در کارش تخصص دارد.

۴- قبلاً تأیید خمینی و همفکرانش را درباره‌ی کتابی که، ادعای دو صنم قریش (لعن دو صنم قریش یعنی دو بت قریش که منظورشان ابوبکر و عمر است) را در بردارد، آوردیم. آنها گمان می‌کنند که هرکس این لعنت را بخواند فضل و اجر بزرگی دارد. در کتاب دیگرشان (ضیاء الصالحین ص ۵۱۳ چاپ دوازدهم سال ۱۳۸۹) آمده است از امام سجاد روایت شده؛ هرکس هر صبح یکبار بگوید:

«اللهم العن الجبت والطاغوت». «پروردگارا معبودان ناحق و طاغوت منظورشان دو خلیفه رسول الله، ابوبکر و عمر است) را لعنت کن».

خداوند متعال هفتاد هزار حسنه برایش می‌نویسد و هفتاد هزار گناه را از او پاک می‌کند و هفتاد درجه مقامش را بالا می‌برد. و از حمزه نیشابوری روایت شده که گفت: آن را برای ابوجعفر باقر ذکر کردم. گفت: «هفتاد هزار هزار نیازش برآورده می‌شود و همانا خداوند واسع و کریم است .. سپس گفت: هرکس، هرصبح یکبار، آن دو، را لعنت کند تا وقتی که صبح می‌کند گناهی بر او نوشته نمی‌شود». آنها با این دعا و دعاهای دیگر، عبادت می‌کنند که همه‌ی این دعاها لعنت و طعنه به نسل اول، صحابه رضی الله عنهم را در بر دارد.

اراده‌ی خداوند بر این تعلق گرفت که یکی از علمای اهل سنت به دیدار کشوری شیعه‌نشین برود و بیش از هفت ماه در آنجا بماند و از مسجدها و مدارس و مناطقتان دیدار کند و در محافل عزا و ماتمشان حاضر شود. او به حلقه‌های درسشان در خانه‌ها و مساجد و مدارسشان رفت. و در کتابی به نام «الوشیعة فی نقد عقائد الشیعة». «سطوری در نقد عقائد شیعه» پرده از کفریات و منکرات شیعه برداشت. ایشان در بعضی از مشاهداتش می‌نویسد: «اولین چیزی که در بلاد شیعه می‌شنیدم و بسیار ناخوشایند بود، لعنت کردن صدیق و فاروق و مادران مؤمنان سیده عایشه و سیده حفصه بود و همچنین لعنت تمامی مردان عصر اول اسلام در همه‌ی خطبه‌ها و محافل و مجالس، از ابتدا تا آخر بود. و نه تنها در محافل و مجالسشان بلکه در لابلای کتابها و مقالات و در کلیه‌ی ادعیه‌ی زیارات نیز موجود بود حتی تشنه‌ای آب نمی‌نوشید مگر اینکه لعنت می‌کرد. و در هر حرکتی و هر عملی صلوات بر محمد و آل محمد و لعنت صدیق و فاروق و عثمان وجود داشت».

خمینی ملحدان را تأیید کرده و مورد اعتماد می‌داند

خمینی در حالی به بهترین افراد امت طعنه وارد می‌کند و به خلافت اسلامی حمله می‌کند که ملحدین فرومایه را تعریف و تمجید می‌کند. مثلاً به نصیرالدین طوسی و خدمات خیالی‌اش به اسلام اشاره می‌کند و می‌گوید: «مردم با از دست دادن خواجه

نصیرالدین طوسی و امثال او که خدمات بزرگی به اسلام نمودند، دچار خسارت و زیان شدند»^۱.

طوسی همان محمد بن حسن بن خواجه نصیرالدین طوسی (۵۹۷-۶۷۲) است که با دشمن خدا، ابن علقمی و مستشارش ابن ابی‌الحدید، در کشتار عمومی و وحشتناکی که هلاکوی مشرک بر امت محمد ﷺ مرتکب شد، دست داشت. این قتل و کشتار در سال ۶۵۵ و در بغداد با خیانت ابن علقمی و مستشارش و تشویق ابن فیلسوف ملحد، نصیرالدین طوسی انجام شد و زمانی بود که هلاکو بر بغداد دست یافت.

نصیرالدین طوسی قبل از آن، از ملحدهای اسماعیلیه در منطقه جبل و قلعه‌ی آلموت بود و کتابش را (الأخلاق الناصریة) به اسم وزیرشان، ناصرالدین، حاکم منطقه جبل نوشت. ناصرالدین از خبیث‌ترین مردان علاءالدین محمد بن جلال حسن، پادشاه اسماعیلیه بود.^۲

امام ابن قیم می‌گوید: «وقتی که نوبت به نصیر و یاری دهنده شرک و کفر یعنی وزیر ملحد، نصیرالدین طوسی رسید، او وزیر هلاکو بود. او با قتل عام پیروان پیامبر ﷺ و اهل اسلام، قلب خود و برادران ملحدش را خشنود نمود و دلش خنک شد. سپس خلیفه و قاضیان و فقها و محدثین را به قتل رساند و فلاسفه و پیشگویان و ساحران را باقی گذاشت. او همچنین اوقاف مدارس و مساجد و امور مربوطه را خاص خود و دوستانش قرار داد و در کتاب‌هایش تفکر قدیم بودن جهان [یعنی اینکه جهان بوجود نیامده بلکه همواره وجود داشته است] و بطلان معاد را ترویج داد و صفات الله تعالی از جمله علم و قدرت و حیات و شنیدن و دیدنش را انکار کرد و گفت که خداوند، نه در داخل جهان و در خارج جهان وجود ندارد و بالای عرش، خدایی نیست که عبادت شود.

او مدارسی را برای ملحدین قرار داد و خواست که آرا و نظرات امام الملحدین، ابن سینا را به جای قرآن قرار دهد اما نتوانست و به همین خاطر گفت: آن کتاب (کتاب ابن سینا) قرآن خواص است و این قرآن، قرآن عوام است و خواست که نماز را تغییر

۱- «حکومت اسلامی» ص ۱۲۸.

۲- «حاشیه المنتقی» اثر محب‌الدین خطیب، ص ۲۰. و مراجعه کنید به «البدایة و النهایة» ج ۳، ص ۲۰ تا ۲۶۶، چاپ ۱۹۶۶.

دهد و آن را به دو نماز تبدیل کند، اما این کار را نتوانست انجام دهد و به یادگیری سحر روی آورد و به ساحری که مخلوق را عبادت می‌کرد، تبدیل گشت».

محمد شهرستانی در کتابی به نام «المصارعة» اقوال ابن سینا را باطل نموده و سخنانش را درباره‌ی قدیم بودن عالم و انکار معاد و نفی علم و قدرت پروردگار متعال و خلقت عالم، تباه گردانید. سپس نصیرالاحاد (نصیرالدین طوسی) در کتابی به نام «المصارعة المصارعة» کلام شهرستانی را رد نموده و آن را نقض کرده و نوشت که خداوند، آسمان‌ها و زمین را در شش روز خلق نکرده و او چیزی نمی‌داند و با قدرت و اختیارش چیزی را انجام نمی‌دهد و کسی را از قبرها بر نمی‌انگیزاند.

در کل این ملحد و پیروانش از جمله‌ی کفرکنندگان به خداوند ﷻ و ملائکه‌اش و کتاب‌هایش و پیامبرانش و روز آخرت بوده‌اند»^۱.

خمینی فعالیت‌های طوسی را در دوره‌ی وزارتش، به خاطر انهدام خلافت اسلامی تأیید می‌کند.^۲

دیدگاه خمینی نسبت به خلافت اسلامی

شیعه و در رأسشان خمینی معتقدند که دولت اسلامی جز در عهد پیامبر ﷺ و عهد علی ﷺ برقرار نشده است. قبل از این هم کلام خمینی درباره‌ی خلافت راشدیه قبل از علی ﷺ نقل شد و دیدیم که آنها آن را خلافتی غصب شده و غیر شرعی می‌دانند و امور حکومت در نزدشان بر پایه ائمه (دوازده گانه) و جانشینانشان استوار است. به این خاطر شیعیان در گذرگاه‌های مختلف تاریخ اسلامی به خلافت اسلامی حمله می‌کنند و در گذشته و حال، با تمام توان سعی در تشویش تاریخ اسلامی دارند.

خمینی صراحتاً می‌گوید که خلافت [در طول تاریخ] برای آنها [شیعیان] حاصل نشد و برای ائمه‌ی ما فرصتی برای به دست آوردن زمام امور، پیش نیامد و تا آخرین

۱- «إغائة الهفان» ج ۲، ص ۲۶۳.

۲- تأیید کردن طوسی توسط خمینی و ستایشش نسبت به او را در فصل قبل ذکر کردیم و این موضوع دوباره در اینجا تکرار شد، چرا که این بررسی کامل‌تر و جامع‌تر از قبلی است.

لحظه‌ی حیات به انتظار آن بوده‌اند. پس بر افراد فهمیده و عادل واجب است که فرصت را غنیمت شمرده و آن را برای تنظیم و تشکیل حکومت رشیده [هدایت‌گر] بکار برند.^۱

به این خاطر خمینی در تاریخ اسلامی مان به خلافت حمله می‌کند. و گاهی صراحتاً به آن هجوم می‌برد، اگر خلافت راشد ذکر شود به اشاره و کنایه حرف می‌زند و در سایر مواضع هم تماماً با اسلام مخالفت می‌کند و مثلاً می‌گوید: «در صدر اسلام، امویان و یارانشان سعی در منع استقرار حکومت امام علی بن ابی طالب کردند و با تلاش پراز بغض، اسلوب حکم و نظامش را تغییر دادند و از اسلام منحرف شدند. چون که برنامه‌ی آنها با اسلام و تعالیمش به کلی مخالف بود و بعد از آنها عباسیان سر کار آمدند و بر همان منوال پیش رفتند و خلافت را به سلطنت موروثی تبدیل کردند و تا به امروز، ادامه داشته است».^۲

او با نادانی، تمام خلفای مسلمین را محکوم می‌کند. کسانی که بر امت اسلامی حاکم بودند. مثلاً درباره‌ی هارون الرشید می‌گوید: «هیچ فرهنگ و تعلیم و تذهیبی نداشت و افراد قبل و بعد از او نیز همین‌گونه بودند».^۳

خمینی و قضات مسلمانان

نظر خمینی نسبت به خلافت اسلامی به قضات آن نیز کشیده شده است و اینگونه عقیده دارد که هرکس در حق یا باطلی حکم را پیش آنها ببرد و به آنها تحاکم کند، حکم را نزد طاغوت برده است و در این مورد، حدیث محمدبن یعقوب - همان کلینی صاحب کتاب کافی که او را ثقة الاسلام نامیده‌اند و در سال ۳۲۹ هلاک شده - را می‌آورد. این حدیث که خمینی از فرد ثقه و مورد اعتمادشان، کلینی نقل می‌کند جزئی از اعتقادات شیعه و در رأسشان خمینی درباره‌ی قضات قرون طلایی است. آنها آن حدیث را به ناحق و به زور به جعفر صادق علیه السلام نسبت می‌دهند. که ایشان از آنچه که دروغگویان به دروغ به او نسبت می‌دهند بیزار است. او نیز بین سال ۸۰ تا ۱۴۸

۱- «حکومت اسلامی» ص ۵۴.

۲- همان ص ۳۳.

۳- همان ص ۱۳۲.

زندگی می‌کرده است. وقتی که این حکمشان درباره‌ی قاضیان آن زمان است، پس درباره‌ی قضات بعد از آن چگونه خواهد بود.

و اما نص حدیث: «محمد بن یعقوب از عمر بن حنظله روایت می‌کند: از ابوعبدالله درباره‌ی دو مرد از یاران ما که بینشان منازعه‌ای در دین یا میراث بود سؤال کردم که آیا جایز است که برای حل اختلاف نزد سلطان یا قضات بروند و حکم بخواهند؟

گفت: هرکس در حق یا باطل حکم را پیش آنها ببرد، قطعاً نزد طاغوت حکم برده است و آنچه که برای آن حکم برده است، باطل است حتی اگر هم حق ثابت خودش باشد. چون خداوند ما را امر کرده است که به طاغوت کفر بورزیم. خداوند می‌فرماید: ﴿يُرِيدُونَ أَن يُتَحَاكَمُوا إِلَى الظَّالِمِينَ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ﴾ [النساء: ۶۰].^۱ گفتم پس چه کار کنند؟ گفت: نگاه کنند چه کسی از شما است که حدیث ما را روایت می‌کند و به حلال و حرام ما نگاه می‌کند پس به حکم او راضی باشند چرا که من او را حاکم شما قرار داده‌ام».

این حدیث صریحی است که باطن خمینی و رهروانش را درباره‌ی اهل سنت آشکار می‌کند. خمینی به این حدیث بسنده نمی‌کند بلکه صریح‌تر و واضح‌تر از این را هم نقل می‌کند. و آن این است:

«گفتم [به امام]: فدایت شوم اگر دو فقیه آگاه به حکم کتاب و سنت باشند، یکی موافق و هم‌سو با عامه - یعنی اهل سنت - باشد و دیگری مخالف، کدامیک از دو فرد را قاضی بگیریم؟ گفت: آنکه با عامه مخالفت کرده پس در آن هدایت است - یعنی هر کاری که مخالف اهل سنت باشد در آن هدایت است. به استثنای آنچه که تقیه بر ایشان واجب کند - گفتم: فدایت شوم اگر هر دو موافق عامه باشند چه؟ نگاه کند که کدامشان به حاکمان و قاضی‌گرایش دارد. او ترک شود و دیگری حاکم گرفته شود. گفتم اگر همه شان به آنها گرایش و میل داشتند چه؟ گفت: در این صورت کارت را واگذار تا اینکه امامت را بیابی، همانا انجام ندادن شبهات بهتر است از افتادن در مهلکات [و گناهان]»^۲.

۱- «می‌خواهند داوری را به پیش طاغوت ببرند (و حکم او را به جای حکم خدا بپذیرند)؟! و حال آن که بدیشان فرمان داده شده است که (به خدا ایمان داشته و) به طاغوت ایمان نداشته باشند».

۲- حدیث از «التهدیب» اثر طوسی.

بعد از آوردن این حدیث خمینی آن را تأیید می‌کند و می‌گوید: «امام [علی] علیه السلام خودش از رجوع به سلاطین و قاضیانشان نهی می‌کرد و رجوع به آنها را رجوع به طاغوت می‌دانست». و خمینی یکی از قاضیان خلافت راشد (قاضی شریح) را دشنام می‌دهد و می‌گوید: «شریح نزدیک ۵۰ سال قاضی بود و با مدح و ثنا، چالپوسی او معاویه - را می‌کرد و درباره‌ی او چیزهایی می‌گفت که شایسته‌ی معاویه نبود و موضع او آنچه را که حکومت امیرالمؤمنین بنا نهاده بود، منهدم و نابود کرد»^۱.

خمینی و نواصب

بعضی از معتدلین شیعه یا آنهایی که تظاهر به اعتدال می‌کنند، می‌گویند: ناصبی کسی است که به دشمنی اهل بیت منصوب است و آن مترادف خوارج است و اهل سنت داخل در ناصبی نیستند. برای اینکه آنان، اهل بیت را دوست دارند. با این وجود ما در کتب حدیثشان چیزی غیر از این را می‌یابیم که حرفشان را نفی می‌کند. کمی بعد کتاب الوسائل را خواهیم دید. کتابی که خمینی در کتابش (حکومت اسلامی) بسیار از آن استفاده می‌کند. کلام خمینی، این نتیجه را به ما می‌دهد که اهل سنت از نواصب به شمار می‌آیند.

او می‌گوید: «و اما نواصب و خوارج، خداوند آنها را لعنت کند. قطعاً نجس هستند و این به خاطر انکار و تکذیب آنان نسبت به رسالت است»^۲. و همچنین می‌گوید: «پس ذبیحه‌ی تمام فرقه‌های اسلام حلال است به جز نواصب هر چند که آنان اظهار اسلام کنند»^۳. و می‌گوید: «اگر سگی شکاری توسط کافری فرستاده شده باشد و فرقی نمی‌کند که کفرش از چه نوعی باشد یا توسط کسی که حکم آنان را دارد، مانند نواصب - لعنت خدا بر آنان باد - پس شکارشان حلال نیست»^۴.

۱- «حکومت اسلامی» اثر خمینی ص ۷۴.

۲- «تحریر الوسيلة» ج ۱، ص ۱۱۸.

۳- همان ج ۲، ص ۱۴۶.

۴- همان ج ۲، ص ۱۳۶.

او می‌گوید: «نماز میت بر کافر با تمام اقسامش جایز نیست و بر مرتد و کسی که بر او حکم کفر شده و از اسلام خارج شده مانند نواصب و خوارج نیز جایز نیست»^۱.

و مال ناصبی را هر کجا که یافت شود حلال می‌داند:

«و صحیح آن است که ناصبی در مباح بودن غنایمی که از آنها گرفته می‌شود، اهل حرب محسوب می‌شوند و به غنایمشان خمس تعلق می‌گیرد و بلکه ظاهر [دلایل] بر آن است که اموالشان هرکجا که پیدا شود به هر نحوی که ممکن است گرفته می‌شود و خارج کردن خمسش واجب است»^۲.

خمینی، ناصبی را کافرتر از یهود و نصاری می‌داند. می‌گوید: «صدقه‌ی مستحب بر فقیر بی‌ایمان و نامسلمان جایز است و حتی بر غنی و بر اهل کتاب و مخالف نیز جایز است اگرچه از بیگانگان باشد اما بر نواصب و محارب جایز نیست حتی اگر از نزدیکان باشند»^۳. و با سایر شیعیان که دوازده امامی نیستند، تساهل دارد و می‌گوید: «سایر شیعیان که دوازده امامی نیستند پاک هستند مادام که از آنها تعصب و دشمنی با امامانی که به امامتشان معتقد نیستند، آشکار نشده است»^۲.

هم‌اکنون آنچه را که در تعریف ناصبی در «الوسائل» آمده است، ذکر می‌کنیم:

«محمد بن ادریس در «آخر السرائر» از کتاب «مسائل فی الرجال» از محمد بن احمد بن زیاد و موسی بن محمد بن علی بن عیسی نقل می‌کند که گفت: نامه‌ای برای او - یعنی علی بن محمد - نوشتم و درباره‌ی نواصب از او پرسیدم که آیا برای شناختن نواصب بیشتر از این لازم است که آنها جبت و طاغوت - ابوبکر و عمر - را مقدم می‌دارند و به امامت آن دو معتقدند.

پس در جواب نوشتند: هرکس بر این فکر و مذهب باشد پس او ناصبی است».

و نیز عالم و محدثان، هاشم حسینی بحرانی که در سال ۱۱۰۷ یا ۱۱۰۹ هلاک شده و درباره‌اش گفته‌اند که او علامه، ثقه، الثبت المحدث، خبیر، ناقد و بصیر بوده است، می‌گوید که:

۱- همان ج ۱، ص ۷۹.

۲- همان ج ۱، ص ۳۵۲.

۳- همان ج ۱، ص ۹۱ و ص ۱۱۹.

«کافی است که بغض علی و فرزندانش را داشته باشد و غیر از آنان را بر آنان برتری دهد و برایشان موالات داشته باشد همانگونه که در روایات آمده است».

نزد آنان اگر کسی، یکی از امامانشان را انکار کند یا از دریافت آنان از طریق کافی و غیره سرباز زند پس شکی نیست که او از زمره‌ی نواصب است.

خمینی و عقیده‌ی تولی و تبری

از جمله اعتقادات شیعیان، عقیده‌ی ولاء و براء - ولاء (حب و یاری و پیروی از) ائمه و براء (بغض و دشمنی) مخالفانشان - است. و مخالفان و دشمنان ائمه به گمان باطلشان گروه صحابه علیهم‌السلام و پیشاپیش آنان ابوبکر و عمر و عثمان رضی‌الله‌عنهم هستند.

آنها می‌گویند: در اعتقاد ما براءت به معنی بیزاری جستن از بتها و چهار زن (الاناث الاربع) و همه اشباه و اتباعشان است.

و نیز می‌گویند: «اقرار به ایمان به الله و رسولش و ائمه کامل نمی‌شود مگر با بیزاری از دشمنانشان» و خمینی دعای تولی و تبری و صیغه‌های آن را در سجده‌ی نماز قرار می‌دهد که می‌گوید:

«الاسلام دینی و محمد نبی و علی و الحسن و الحسین - یعدهم لآخرهم - ائمتی، بهم اتولی و من اعدائهم اتبری».

«اسلام دین من است و محمد نبی و علی و حسن و حسین - تا آخرشان می‌شمارد - امامان من هستند موالاتم را برای آنها قرار می‌دهم و از دشمنانشان بیزاری می‌جویم».

خمینی و امامت

امامت یکی از ارکان دین شیعه است و خمینی آن را مانند شهادتین می‌داند که باید به میت قبل از فوتش تلقین شود. او می‌گوید: «تلقین شهادتین و اقرار به امامت ائمه‌ی دوازده‌گانه به او مستحب است».

و نیز نوشتن آن بر کفنش و می‌گوید:

«باید بر میانه‌ی کفن و صورت نوشته شود که فلانی پسر فلانی به لایله إلا الله و محمد رسول الله شهادت داده و نیز شهادت داده که علی و حسن و حسین - و ائمه را می‌شمارد - تا آخرشان، امامانش و بزرگان و رهبرانش می‌باشند و همچنین شهادت داده که زنده شدن در روز قیامت و جزا و پاداش حق است».

و این شهادت را بعد از دفن تکرار می‌کند. او همچنین می‌گوید: «از مستحبات دفن کردن این است که پدرش آن شهادت را به او تلقین کند یا اینکه به کسی امر کند که پس از اتمام تدفین و بازگشت تشییع‌کنندگان، با صدای بلند اصول دین و مذهبش، از جمله اقرار به توحید و رسالت سیدالمرسلین و امامت ائمه‌ی معصوم را بیان کند».

او در کتابش حکومت اسلامی - به بیان این اعتقاد می‌پردازد و می‌گوید: «ما به ولایت معتقدیم و اعتقاد داریم که پیامبر جانشین بعد از خودش را تعیین کرده و این کار را قطعاً انجام داده .. و اگر انجام نمی‌داد رسالتش را ابلاغ نکرده بود». و همچنین می‌گوید: «اگر رسول‌الله جانشین بعد از خودش را تعیین نمی‌کرد رسالتش را انجام نداده بود». و نیز می‌گوید: «و این کلام خداوند بود که وحی شد که کسی را در بین مردم جانشین خود کند و او نیز آنچه را که امر شده انجام داد و امیرالمؤمنین علی را برای خلافت برگزید».

او به نشر این اعتقاد دعوت می‌کند و می‌گوید:

«ولایت را به مردم بشناسانید همانگونه که هست و برایشان بگویید من به ولایت معتقدم و به اینکه پیامبر به دستور خداوند برای خود جانشین برگزید»^۱.
 او تلاش برای برپایی دولت شیعی را جزئی از ایمان به ولایت می‌بیند، بلکه آن را عین ولایت می‌داند و می‌گوید: «ستیز و کشمکش برای تشکیل حکومت همان ایمان به ولایت است»^۲.

او هیچ‌گونه اطاعتی از حکام مسلمانان را جز برای ائمه و نواییشان جایز نمی‌داند منظور از حکام مسلمین کسانی هستند که شرع خداوند را در جامعه اجرا می‌کنند و درباره‌ی آیه‌ی کریمه‌ی: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ [النساء: ۵۹]^۳. می‌گوید: خداوند اطاعت ولی امر را بر ما فرض گردانیده است و

۱- «حکومت اسلامی» ص ۲۰.

۲- همان ص ۲۰.

۳- «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا (با پیروی از قرآن) و از پیغمبر (خدا محمد مصطفی با تمسک به سنت او) اطاعت کنید، و از کارداران و فرماندهان مسلمان خود فرمانبرداری ننمائید».

اولوالامر بعد از پیامبر همان ائمه اطهارند، کسانی که به بیان احکام و تنفیذ آن مکلف شده‌اند.^۱

خمینی و غلو در ائمه

خمینی در بیان منزلت ائمه در اعتقاداتشان می‌گوید: «قطعاً امام مقامی محمود، درجه‌ای والا و خلافتی تکوینی دارد که تمامی ذرات جهان برای ولایت و سیطره‌اش خضوع می‌کنند».^۲

ما - اهل سنت و جماعت - معتقدیم که تمامی ذرات کائنات فقط برای خداوند عَلَيْهِ سجده و خشوع می‌کنند.

﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾

[الجمعة: ۱].

«آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، به تسبیح و تقدیس خدا مشغول است. خدائی که مالک و حاکم (کلّ جهان) است، از هر نقص و عیبی مبرا و منزّه است، و چیره‌ی کار بجا است».

خمینی می‌گوید: «ائمه کسانی هستند که در آنان سهو و غفلت تصور نمی‌شود»، و ما معتقدیم که این خروج از طبیعت بشری [و میل کردن] به سوی منزلت خداوندی است که خواب سبک و یا سنگینی ندارد.

و همچنین می‌گوید: «از ضروریات مذهب ما این است که ائمه‌ی ما مقامی دارند که هیچ ملکه و فرشته‌ی مقرب و نبی مرسلی به آن مقام نمی‌رسد».^۳

و شیخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب رحمته اجماع را نقل کرده است که هرکس این اعتقاد را داشته باشد کفر کرده است ایشان می‌فرماید: «هرکس غیر انبیاء را برتر یا مساوی با آنها بداند کفر کرده و اجماع تعدادی از علما را بر آن نقل کرده است».^۴

خمینی غلو و افراطش را در مورد ائمه ادامه می‌دهد و می‌گوید:

۱- همان ص ۲۴.

۲- همان ص ۵۲.

۳- همان ص ۵۲.

۴- «الرد علی الرافضة» مخطوطة ص ۲۳.

«به موجب روایات و احادیثی که نزد ماست رسول اعظم ﷺ و ائمه، قبل از خلقت کائنات نور بوده‌اند که خداوند آنان را احاطه کننده‌ی عرشش قرار داده و بر ایشان مکان و منزلتی قرار داده که کسی جز خداوند به آن آگاه نیست و جبرئیل - در وصف این مقام - گفته که - همانگونه که در روایات معراج وارد شده - اگر به اندازه‌ی سرانگشتی نزدیکتر می‌شدم می‌سوختم».

او از ائمه روایت می‌کند که گفته‌اند: «برای ما با خداوند حالاتی موجود است که ملکه‌ی مقرب و نبی مرسل به آن نمی‌رسند و این‌گونه منزلتی برای فاطمه الزهرا علیها السلام [نیز] موجود است»^۱.

﴿سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ﴾ [الزخرف: ۸۲].

«خداوندگار آسمان‌ها و زمین و عرش (و تخت سلطنت مجموعه‌ی عالم هستی) پاک و منزّه از این توصیف‌هایی است که (درباره‌ی او) می‌کنند».

او درباره‌ی تعالیم ائمه می‌گوید: «همانا تعالیم ائمه مانند تعالیم قرآن است. تنفیذ و پیروی از آن واجب است»^۲.

آنچه که در کتاب کافی و یا حکایات الرقاع و سایر مصادرشان آمده تأییدی بر آن است. حتی آنها از تعالیم قرآن روی گردانند چون اقوال ائمه نزدشان مانند وحی است که باطل از هیچ سو بدان راه ندارد.

خمینی و نیابت از امام معصوم

بعضی از صفات امام را از دیدگاه مراجع شیعه، بیان کردیم. امامی که امامتش شرط و زمینه‌ای برای استمرار نبوت است و قول و امرش تماماً مانند کلام خداوند ﷻ است و باید از او اطاعت مطلق شود!

خمینی اینگونه می‌پندارد که مجتهد فقیه در هر چیزی غیر از شروع به جهاد، نایب و جانشین این امام اسطوره‌ای و خیالی است. او در تأیید رأیش، کتابی را به اسم «حکومت اسلامی» یا «ولایت فقیه» نوشته است و با این نظریه، اسطوره‌اش را در فقیه

۱- «حکومت اسلامی» ص ۵۲-۵۳.

۲- همان ص ۱۱۳.

مجتهد، تمثیل و تشبیه می‌کند و امام غایبشان، مهدی را برای ما با طرقي قانع‌کننده [از نظر خودش] بوجود می‌آورد.

خمینی کسی است که به اسم جانشینی فقیه، امامت را زنده می‌کند و بدعت تشیع را با احیاء اصلش (امامت) تجدید می‌کند و او با این ادعا، خود را در موضع امام قرار می‌دهد. امامی که در کتب شیعه همانند اسطوره و افسانه توصیف شده که انسان رابه یادِ الهه‌های یونان می‌اندازد. در روزنامه‌ها و رسانه‌های ایران، خمینی امام نامیده می‌شود و این اسم‌گذاری معنایی خاص و منظوری ویژه دارد.

آیا بین ادعای مهدی و ادعای جانشینی مهدی فرقی وجود دارد؟ فقط یک تفاوت هست و آن هم اینکه تمامی مراجع و آیاتشان نیابت امام و جانشینی او را برای خودشان جایز می‌دانند.

خمینی می‌گوید: «قطعاً بیشتر فقهای ما در این عصر، خصایصی را که برای نیابت امام لازم است، به وفور دارند»^۱.

این آیات، خودشان را در مکان و منزلتی گذاشته‌اند که انسان را به یاد پاپ‌ها و کشیش‌ها در نظام روحانیت نصاری می‌اندازد. بنابراین آنها جانشین امام هستند و کسی که آنان را انکار و رد کند مانند این است که خدا را رد کرده است و این کار در حد شرک ورزیدن به خداوند ﷻ است.^۲

رافضی محمدرضا مظفر در کتابش «عقائد الامامیه» می‌گوید: «عقیده‌ی ما درباره‌ی مجتهد این است که او نائب امام علیه سلام در زمان غیبت است. هرآنچه که برای امام است برای او نیز هست و منکر مجتهد، ردکننده‌ی امام است و منکر امام منکر الله متعال است و این در حد شرک به الله است»^۳.

آنها با ادعای نیابت از امام و به اسم سهم خمس برای اهل بیت، دسترنج مردم شیعه را می‌دزدند. خمینی درباره‌ی مصارف خمس می‌گوید:

«خمس به شش سهم تقسیم می‌شود: سهمی برای خداوند، سهمی برای پیامبر ﷺ و سهمی برای امام علیه سلام و این سه در حال حاضر برای صاحب امر عجل الله

۱- «عقائد الامامیه» ص ۵۷ چاپ دارالفرید، در بیروت.

۲- «عقائد الامامیه» ص ۵۷ چاپ دارالفرید، در بیروت.

۳- «تحریر الوسيله» اثر خمینی ص ۳۶۵.

تعالی فرجه می‌باشد روحمان فدایش باد. اما بقیه خمس برای سیدها و کسانی که نسبشان از سوی پدر به عبدالمطلب می‌رسد مصرف می‌شود»^۱.

این‌گونه این آیات و سیدها توانسته‌اند میلیون‌ها نفر را فریب دهند و حاصل دسترنج آنها را به اسم خمس به یغما ببرند و با ادعای نیابت از امام، خود را مقدس جلوه دهند و بدین ترتیب، تشیع را به مکان و مأوایی برای نابودی اسلام و اسارت بشر تبدیل کرده‌اند. غلو خمینی درباره‌ی قضیه‌ی نیابت امام باعث شده که بعضی از علمای شیعه به آن اعتراض کنند، کسانی که به مقام آیت‌الله و مرجع تقلید نرسیده‌اند. زیرا از فرضیه‌ی نیابت از معصوم بهره‌ای نبرده‌اند [و به اصطلاح سرشان بی‌کلاه مانده است] و به چیزی از بهای این اعتقاد نرسیده‌اند، بنابراین دست به اعتراض زده‌اند. رافضی محمد جواد مغنیه در کتابش، درباره‌ی خمینی و دولت اسلامی بحث می‌کند و به نیابت مطلقه که خمینی ارائه داده اعتراض می‌کند و می‌گوید:

«قول و امر معصوم تماماً مانند کلام خداوند ﷺ است.

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۗ ۝۳ إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ۗ﴾ [النجم: ۳-۴].

«و از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید. آن (چیزی که با خود آورده است و با شما در میان نهاده است) جز وحی و پیامی نیست که (از سوی خدا بدو) وحی و پیام می‌گردد». آیا بعد از این جایی برای این نظریه می‌ماند که می‌گوید، وقتی معصوم غایب شد ولایتش بطور کامل به فقیه منتقل می‌شود؟ وقتی که منزلت معصوم به صورتی که ذکر شد، باشد پس چگونه می‌توان ادعای نیابت کامله از او را کرد؟ قطعاً تفاوت در منزلت، مستلزم تفاوت در آثار است».

محمد جواد مغنیه اضافه می‌کند:

«قطعاً حکم معصوم از شک و شبهه منزّه است، اما فقیه در معرض فراموشی و غلبه‌ی هوا و هوس و عواطف شخصی قرار دارد و مجالی برای شواهد نیست. من فقیه‌ی را می‌شناختم که قبل از ریاست معروف به زهد و تقوی بود، اما بعد از آن، مردم از میل و گرایشش به مال و اولاد و شهوات، حرف می‌زدند».

همچنین می‌گوید: «با توجه به آنچه که گفتیم، ولایت فقیه بسیار ضعیف‌تر و پایین‌تر از ولایت معصوم است».

۱- «تحریر الوسيله» اثر خمینی ص ۳۶۵.

سپس اقوال بعضی از فقهایشان را در عدم اثبات نیابت می‌آورد و می‌گوید که این نیابت فقط در موارد مخصوص و منصوصی مانند ولایت در فتوی و قضاء (داوری) و اوقاف عامه و اموال غائب و ارث کسی که وارثی ندارد و موارد شبیه آن وجود دارد و خلاصه می‌کند که غیر از این موارد مانند ریاست کردن در دین و دنیای مردم، تجاوز و تعدی است.

سپس می‌گوید: «اگر طبق این نظریه، تمام فقیهان حق امارت داشته باشند، در این صورت به تعداد فقها، امیر وجود خواهد داشت، در نتیجه بی‌نظمی و فساد در زمین منتشر خواهد شد».

و از خمینی به خاطر همه‌پرسی جمهوری اسلامی انتقاد می‌کند و می‌گوید: «برای چه جناب بزرگوار امام خمینی در ۱۹۷۹/۳/۳۰ از ملت ایران درباره‌ی جمهوری اسلامی نظرخواهی می‌کند و آنها را به همه‌پرسی دعوت می‌کند [که اگر موافق بودند، اسلام را پیاده کند و اگر موافق نبودند نه] در حالی که می‌داند در مقابل خواست خداوند، از کسی رأی و نظرخواسته نمی‌شود و این کتاب خداوند است که به صراحت می‌فرماید:

﴿إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [یوسف: ۴۰].

«فرمانروایی از آن خدا است و بس نه از آن مردم ولی بیشتر مردم نمی‌دانند».

[پایان کلام جواد مغنیه].

پس می‌بینیم که خمینی از شیعیان غالی و افراطی است. او با ادعای نیابت از امام در همه چیز و در جمیع وظائف و خصائص امام، امامت را تجدید می‌کند و این احیاء تشیع و بحث مهدویت - آنگونه که روافض می‌گویند - است.

یک نکته‌ی مهم باقی می‌ماند و آن این که خمینی هیچ‌کس جز فقیه شیعه را شایسته‌ی این نیابت نمی‌بیند. برای اینکه، نائب امام غائب است و سلطه‌ی شرعی در امام غائب و نائیش منحصر شده است و اگر حکومت اسلامی به رهبری اهل سنت بر پا شود، این حکومت نزد امامی‌ها غیر شرعی است و تلاش اهل سنت برای گرفتن حکم و حاکمیت در هر بلادی، ظلم و جور است، چون که فقط کسانی مستحق ولایت و حاکمیت هستند که فقیه شیعه‌اند. او به خاطر قضیه‌ی ولایت فقیه و نیابت از امام کتاب «ولایت فقیه» یا «حکومت اسلامی» را نوشت.

هر حکمی غیر از حکم ائمه و فقهای شیعه‌ی نایب آنها، غیر شرعی است، به همین خاطر، خلافت راشد به خاطر نبود امام، حکومتی شرعی نیست. و همین‌طور، هر حکومت اسلامی که در طول تاریخ برپا شده به علت نبود نایب امام - که همان فقیه شیعه باشد - شرعی نبوده است.

خمینی در تأیید عقیده‌اش درباره‌ی نیابت فقیه، قول امامش را ذکر می‌کند: «قطعاً قضاوت، در نبی و یا وصی و یا فقیه - یعنی فقیه رافضی - حصر شده است و این فقیه، جانشین پیامبر و در عصر غیبت، امام مسلمین و رهبرشان است». [ص ۷۶ کتاب حکومت اسلامی].

وقتی که این حقیقت را درباره‌ی خمینی و شیعه فهمیدیم، می‌توانیم به ساده‌لوحی بعضی از افراد جماعات اسلامی که منتظر کمک خمینی به جماعتشان یا انقلابشان هستند، پی‌بریم. و واقعاً چقدر غفلت و خواب این خوش‌بینان به درازا کشیده است.

تعطیلی جهاد

نیابت از امام در اعتقاد خمینی شامل هر چیزی می‌شود مگر [دستور] شروع به جهاد. خمینی می‌گوید: «در عصر غیبت ولی امر و سلطان عصر عجل الله فرجه الشریف، نوابش - فقهایی که جامع شرایط فتوی و قضاء هستند - در اجرای سیاست‌ها و سائر وظائف امام، انجام وظیفه می‌کنند، مگر در شروع به جهاد»^۱.

خمینی احکام نماز جمعه را بر طبق نظریه‌اش درباره‌ی نیابت امام، بنا نهاده است. شیعیان از زمان‌های طولانی نماز جمعه را نمی‌خوانند، چون یکی از شرایط آن در نزدشان وجود امام عادل است و امامشان امروزه، غایب است. بنابراین آنها نماز جمعه را اقامه نمی‌کنند. مگر عده‌ی کمی از آنها.

در عراق همانگونه که کاظم الکفاتی از علمای شیعه گفته است: هیچ احدی از علمای شیعه و نه عوام آن، نماز جمعه را اقامه نمی‌کنند مگر جماعتی کوچک. و استاد محمود ملاح نیز گفته است که این جماعت کوچک، نماز جمعه را به خاطر خطبه‌هایش اقامه می‌کنند نه به خاطر رکعت‌هایش - والله اعلم - و وقتی که شیخشان مسافرت می‌کند، نماز جمعه را تعطیل می‌کنند، به این گمان که اقامه‌ی جمعه درست نیست مگر

به وسیله‌ی او. این را دکتر علی سالوس، ذکر کرده و گفته وقتی که روز جمعه به آنجا رفته است آنها را دیده که به خاطر سفر شیخ، نماز جمعه را ترک کرده‌اند.

در کویت نماز جمعه بر پا نمی‌شود مگر بوسیله‌ی شیخ ابراهیم جمال‌الدین^۱. خمینی در تحریرالوسیله در ترک یا ادای نماز جمعه و اکتفا به نماز ظهر، اختیار قائل می‌شود و می‌گوید: «در حال حاضر بین انتخاب نماز جمعه و نماز ظهر حالت اختیار وجود دارد و افضل و بهتر نماز جمعه است و احتیاط بر ادای نماز ظهر و بهتر از آن ادای هر دو است»^۲.

و نیز می‌گوید: «در عصر ما و در روز جمعه، بعد از اذان، به خاطر اینکه نماز جمعه واجب نیست، بیع و سایر معاملات حرام نیستند»^۳.

درباره‌ی شروط نماز جمعه می‌گوید: «کمترین تعداد آنها پنج نفر است که یکی از آنها امام است»^۴.

یکی از تفاوت‌های اعتقاد اهل سنت و شیعه درباره‌ی مهدی این است که در اعتقاد شیعیان درباره‌ی مهدی بسیاری از احکام اسلام و ارکان آن مانند جهاد و نماز جمعه و مانند آن تعطیل می‌شود، چرا که آنها منتظرند مهدی خروج کند و این امور را انجام دهد. علاوه بر این، درباره‌ی اصول اسلام - کتاب و سنت - اعتقادات گمراه و کفرآمیزی دارند. چون بر این اعتقادند که اصل قرآن کامل نزد امام‌غایبشان است. در حالی که اهل سنت، قضیه‌ی مهدی را خبری از اخبار آخرالزمان می‌دانند و این خبر نزد بعضی از علما به اثبات رسیده و بعضی دیگر مانند ابن خلدون و غیره اثباتی برای آن نمی‌بینند. و حکم کسی که مهدی را انکار کند، در نزد اهل سنت، مجتهدی متأول است. اما در نزد شیعه، کافری گمراه است.

عالمشان، صدوق - ابن بابویه قمی - گفته: «کسی که قائم علیه السلام و غیبتش را انکار کند مانند ابلیس است که از سجده برای آدم، امتناع ورزید». [اکمال‌الدین ص ۱۳].

۱- این خبر را یکی از مدرسین در کویت ذکر کرده است. و نیز دکتر علی سالوس در کتابش «فقه الامامیه» چاپ سال ۱۳۹۸ آن را گفته است.

۲- «تحریر الوسیله» ج ۱، ص ۲۳۱.

۳- همان.

۴- همان.

و همچنین بین شیعه و سنی درباره‌ی اسم مهدی و حیاتش اختلاف است. در نزد شیعه، او محمد بن حسن عسگری است و نزد اهل سنت محمد بن عبدالله است. نزد شیعه او زنده است اما نزد اهل سنت، هنوز متولد نشده است. با این وجود شیعیان می‌گویند که هر دو فرقه در مورد مهدی متفق‌القول هستند [و یک نظر دارند]، در حالی که اختلاف زیادی بین آنان در این زمینه وجود دارد.

مزارها و قبرها در نزد خمینی

خمینی درباره‌ی منزلت تربت حسینی (خاک کربلا) در نزد شیعیان می‌گوید: «تربت حسینی، افضل است - یعنی برای موضع سجده نسبت به دیگر خاک‌ها برتر است - به گونه‌ای که این سجده زمین و آسمان هفت‌گانه را می‌شکافد و - به ملاً اعلی - صعود می‌کند»^۱.

خصوصیتی که این خاک در نزدشان دارد، این است که شفادهنده است، به همین خاطر در شرعشان به خوردن آن، تشویق شده است. و هیچ خاک دیگری به این مقام و منزلت نمی‌رسد حتی خاک قبر رسول الله ﷺ.

خمینی می‌گوید:

« خوردن [خاک قبر سیدمان ابی عبدالله الحسین، برای شفا، از بقیه‌ی خاک‌ها استثنا شده است و خوردن آن با بقیه‌ی خاک‌ها، و نیز اگر بیش از یک نخود متوسط باشد، جایز نیست. و خاک قبرهای دیگر حتی قبر پیامبر ﷺ و ائمه علیهم السلام به این مقام و منزلت نمی‌رسد»^۲.

از مقدساتشان، مسجد کوفه است که در فضل و منزلت به مسجد مکه و مدینه می‌رسد. خمینی می‌گوید: «و افضل آنها - یعنی مساجد - مسجدالحرام است سپس مسجدالنبی سپس مسجد کوفه و اقصی»^۳.

درباره‌ی شروط اعتکاف می‌گوید:

۱- «تحریر الوسیلة» ج ۱، ص ۱۴۹.

۲- همان ج ۲، ص ۱۶۴.

۳- همان ج ۱، ص ۱۵۲.

«پنجم: اینکه در یکی از مساجد چهارگانه باشد: مسجدالحرام و مسجدالنبی ﷺ و مسجد کوفه و مسجد بصره و در غیر اینصورت اشکال دارد»^۱.

مقدسات و کعبه‌هایشان بسیار است و افسانه‌هایی که در فضلشان نوشته‌اند به شمارش نمی‌آید. ولی ما اختصاراً به آنچه که فقط خمینی آورده، اکتفا می‌کنیم. نماز در مزارها و قبرها در نزدشان مشروع و با فضیلت است. خمینی می‌گوید: «هیچ اشکالی ندارد که پشت قبر ائمه یا در طرف راست آن و یا چپ آن نماز خواند، اگر چه اولی‌تر آن است که نماز را کنار سر ایشان و به صورتی که مساوی امام نباشد، خواند»^۲.

و نیز گفته است: «و همچنین، نماز در مزارهای ائمه علیهم السلام مستحب است خصوصاً مزار امیرالمؤمنین ﷺ و ابی عبدالله حسین ﷺ»^۳. به همین سبب شیعیان نسبت به ساختن و زینت دادن این مزارها و مساجد، بسیار اهمیت می‌دهند. استاد ندوی درباره‌ی مزار «علی الرضا» در مشهد می‌گوید:

«هنگامی که غریبه‌ای وارد مزار سیدنا علی ابن موسی الرضا می‌شود، هیچ احساسی جز اینکه گویی در حرم باشد، نمی‌کند و خود را غرق در حج می‌بینند. صدای گریه و زاری و شیون مردان و زنان در آن طنین‌افکن است. بوسیله‌ی گران‌بهاترین زینت‌ها، آراسته شده و ثروت ثروتمندان و صدقات فقیران بدانجا سرازیر می‌شود.

اما مساجد از کمی نمازگزاران و تقوای افراد آن، شکایت می‌کند»^۴.

صاحب کتاب «التحفة الإثنی عشریه» می‌گوید:

«آنها قبرهای امامان را تعظیم کرده و به دور آن طواف و به‌سوی آن و پشت به قبله نماز می‌خوانند و غیر از این امور دیگری را هم انجام می‌دهند که کارهای مشرکین با بت‌هایشان در برابر آن ناچیز است. اگر شکی برای تو در این زمینه وجود دارد، روز شنبه به مرقد‌های موسی کاظم و محمد جواد علیهما السلام برو و کارهای آنان را تماشا کن. با این وجود، این‌ها همه یک دهم کارهایی است که نزد قبر امام علی کرم الله وجهه و

۱- همان ج ۱، ص ۳۰۵.

۲- همان ج ۱، ص ۱۶۵.

۳- همان ج ۱، ص ۱۵۲.

۴ - مجله‌ی اعتصام شماره‌ی ۳ سال ۴۱.

مرقد امام حسین علیه السلام انجام می‌دهند. و کسی که عاقل باشد، - العیاذ به الله - شکی در شرک ورزیدن آنها نمی‌کند»^۱.

بزرگداشت [و برپایی] عید مجوسیان

از احترام و اکرام عید نوروز نزد خمینی، همین بس که او آن را از جمله‌ی ایامی قرار داده که غسل کردن در آن مستحب است و گرفتن روزه در آن را تشریح کرده و می‌گوید: «و از جمله‌ی غسل‌های مستحب، غسل روزهای عید فطر و قربان و نیز روز نوروز است»^۲.

و هنگام صحبت از روزه‌های مستحب می‌گوید: «از جمله روز غدیر که ۱۸ ذی الحجه است و نیز روز نوروز»^۳.

پس او نوروز و غدیر را همانطور که می‌گوید، از این نظر یکی می‌داند. [و روزه را در آن‌ها شرع کرده است].

یکی از علمای آنها با نام عبدالله العالی می‌گوید: «به راستی که عید غدیر جزئی از اسلام است و هرکس آن را انکار کند، خود اسلام را انکار کرده است»^۴.

شدوژات [موارد استثنایی] و عجایب فقهی

هم‌اینک برخی از آرای فقهی را به عنوان نمونه می‌آوریم. اهل تشیع هرگاه آرای فقهی عجیبی [و تازه‌ای] بیان می‌دارند، از اجتهاداتی انفرادی [یعنی فقط خودشان این اجتهادات را کرده‌اند] استفاده می‌کنند که مدرک [و اصلی] از سنت صحیح ندارد. چیزهایی عجیب و غریب و خنده‌دار را بیان می‌کنند که خواندن آن بیشتر به خواندن سرگرمی شباهت دارد.

به عنوان مثال: خمینی می‌گوید:

۱- مختصر التحفه الإثنی عشریه.

۲- تحریر الوسیله ج ۱، ص ۹۸، ۹۹ و ۱۵۲.

۳- تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۳۰۲ و ۳۰۳.

۴- محمدجواد مغنیه‌ی رافضی این قول او را در کتابش تحت عنوان «شیعه در ترازو» نقل کرده

است، ص ۲۵۸.

- طهارت با آب باقی مانده از استنجاء [پاک کردن خود از بول و مدفوع] جایز و این آب پاک است.^۱
- خواندن نماز جنازه برای کسی که جنب است، صحیح می‌باشد.^۲ (بیان کرده که خواندن انواع نماز برای جنب حرام است، بجز نماز جنازه).
- برخی از مبطلات روزه عبارتند از:
 - الف) صبح کردن [یعنی بعد از اذان صبح] در حالی که فرد جنب باشد، اگر چه عمدی نیز نباشد.
 - ب) بردن سر در آب بنا بر احتیاط.
- از جمله مبطلات نماز قرار دادن یکی از دست‌ها بر دیگری است. [یعنی همانطور که اهل سنت انجام می‌دهند.] برخی مبطلات نماز عبارتند از: [پیش آمدن] حدث [کاری است که وضو را می‌شکند] و نیز تکفیر که عبارت است از قرار دادن یکی از دست‌ها بر دیگری، همانگونه که کسانی که غیر از ما هستند، آن را انجام می‌دهند. اما اگر برای تقیه باشد، اشکالی ندارد.^۳
- و گفتن آمین بعد از اتمام فاتحه اگر عمدی باشد. اما اگر برای تقیه باشد، اشکالی ندارد.^۴
- سلام کردن از سوی کسی که در حال نماز خواندن است، اشکالی ندارد و جواب سلام نیز در حین نماز واجب است.^۵ و واجب است که جواب سلام در حال نماز شنیده شود.^۶ و هرگاه مسلمان دور باشد و شنیدن آن احتیاج به بلند کردن صدا دارد، واجب است که صدایش را بلند کند.
- تبسم نمودن در حال نماز مشکلی ندارد. (حتی اگر عمدی باشد).^۷

۱- تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۱۶.

۲- تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۳۸.

۳- تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۲۸۰.

۴- تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۱۹۰.

۵- تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۱۸۷.

۶- همان، ج ۱، ص ۱۸۷.

۷- همان، ج ۱، ص ۱۸۹ و ۱۸۸.

- طهارت برای تمامی مواضع نماز شرط نیست. (می‌گوید: طهارت مکان پیشانی در سجود شرط صحت نماز است اما در موضع دیگر، نجس بودن آن مشکلی ندارد).
 - لباس خدمتکار کودک پاک است، اگرچه با بول نجس شده باشد^۱. (لباس خدمتکار کودک زن باشد یا مرد [والله اعلم] مورد عفو و بخشش قرار گرفته، اگرچه با بولش نجس شده باشد).
 - لواط با زنان: (قول مشهور و قوی جواز دخول همسر از پشت است).
 - لذت بردن از همسر شیرخوار [بچه‌ای که در شیرخوارگی به ازدواج درآمده است] مشکلی ندارد. (دخول در همسر قبل از تمام شدن نُه سال کامل جایز نیست. اما سایر لذت‌ها، مثل لمس با شهوت و چسبیدن و دست‌کشیدن بر روی ران او حتی اگرچه شیرخواره باشد، مشکلی ندارد)^۲.
 - به همسر گرفتن زن و خاله‌اش جایز است: (در صورتی که، کسی بعد از ازدواج با زنی، خواهرزاده و یا برادرزاده‌ی آن زن را به ازدواج خود در آورد، جایز نیست، مگر با اجازه‌ی همسر. اما اگر کسی بعد از ازدواج با زنی، عمه و خاله‌اش را به ازدواج خود در آورد، جایز است)^۳.
 - در مورد متعه (صیغه): (صیغه با زن زناکار جایز است)^۴. (جایز است که بین خود و او شرط قرار دهد که شب به سراغش رود و یا روز و یا اینکه، یک بار با او باشد و یا چند بار [البته] با تعیین مدت زمان)^۵.
- نزد آنها (همانطور که در «النهاية» طوسی آمده) وجود شاهد و نیز اعلام برای صیغه لازم نیست. و برای مرد نیز جایز نیست که از زن بپرسد که آیا شوهر دارد یا نه؟ و یا بپرسد آیا بدون اجازه‌ی پدرت مورد دخول قرار گرفته‌ای یا نه؟^۶.

۱- همان، ج ۱، ص ۱۱۹ و ۱۲۵.

۲- همان، ج ۲، ص ۲۴۱.

۳- همان، ج ۲، ص ۲۷۹.

۴- همان، ج ۲، ص ۲۹۲.

۵- همان، ج ۲، ص ۲۹۱.

۶- «النهاية» از طوسی، ص ۴۸۹.

آیا خمینی از اعتقادات خود برگشت؟

بیشتر رهبران جماعت‌های اسلامی، می‌گویند که شاید خمینی، این افکاری را که برای شما بازگو کردیم، داشته اما تأثیرپذیری او و یارانش از جماعت‌های اسلامی، کمکی است برای ایجاد یک دیدگاه معتدل در وی که افراط و تفریطی در آن نیست. جواب: نمی‌دانیم، این سخنان را از کجا می‌آورند. ولی دوست داریم که برادرانمان را از به کار بردن اسلوب جدید و راه و روش عوام و عوامانه در آنچه که می‌گویند و یا می‌نویسند، برحذر داریم.

بیشتر آنچه را که در کتب خمینی آمده است، بیان کردیم و عمق نوشته‌هایش را بررسی کردیم، مخصوصاً از زمان بودنش در فرانسه و [با تمام این وجود] دلیلی که نظر آنان را تأیید کند، نیافتیم. در خلال اقامت خمینی در فرانسه، روزنامه‌ی «الکفاح العربی» دیداری را با وی ترتیب داد که [مشروح] آن در شماره‌ی ۲۳ این روزنامه آمده است. [مثلاً] نگاه کنید که او چنین می‌گوید:

«انقلاب مقدسی که امام حسین رهبری آن را ضد ظلم بر عهده داشت، برترین و موفق‌ترین انقلاب در تاریخ بشریت است».

بنابراین برترین و موفق‌ترین انقلاب، انقلاب امام حسین است که از جهاد رسول الله ﷺ ضد مشرکین و تمامی اهل کفر، برتر است و نیز از جهاد خلفای راشده از جمله علی بن ابی طالب رضی الله عنه؛ تازه اگر به کار بردن لفظ انقلاب را [به جای جهاد] جایز بدانیم. و در جواب این سؤال روزنامه الکفاح که پرسید: آیا این حکومت اسلامی که شما از آن صحبت می‌کنید، همان دولت اسلامی است که از قدیم تلاش‌ها برای برپایی آن صورت می‌گرفته و یا یک عمل جدید است؟

اینگونه جواب داد: «شیعه از آغاز تأسیس دولت عدل اسلامی [در این راستا] تلاش کرده !! و این بدان خاطر بوده که این نوع حکومت عملاً در عهد پیامبر صلی الله علیه و آله و نیز در عهد امام علی علیه السلام موجود بوده است.

بنابراین ما ایمان داریم که این حکومتی قابل تجدید است. [و می‌تواند دوباره تکرار شود] اما ستمکاران در طول تاریخ از توضیح اسلام در تمامی ابعاد آن جلوگیری کرده‌اند و در دو قرن اخیر این ممانعت با اتهامات مختلفی به اسلام قرین شده است. سپس نیروهای عظیمی آمدند و بر مسلمانان حکومت‌هایی مزدور را گماشتند و سرزمینمان را به جهنمی تبدیل کردند. بنابراین مبارزه به خاطر [برپایی] حکومت

اسلامی، نتیجه‌ی عملی توضیح و تبیین اسلام در زمینه‌های مادی، معنوی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی است. این مبارزات [به‌تدریج] به ثمر نشسته است و ما به فکر برپایی حکومت اسلامی هستیم». [پایان جواب]

نکات و ملاحظات دربارہ‌ی سخنان خمینی

۱- خمینی می‌گوید، شیعیان [برای برپایی حکومت اسلامی] تلاش کرده‌اند و نمی‌گویند، مسلمانان. که به آن جماعت‌های اسلامی که او را حمایت و پشتیبانی می‌کنند، اهانت می‌کند و [دیگر در اینجا] از تقیه با آنها استفاده نمی‌کند - کاملاً شفاف و بی‌پرده - پس آیا این سخن جماعت اسلامی حقیقت دارد که انقلاب خمینی اسلامی است و نه مذهبی.

۲- خمینی معتقد است که حکومت‌های اسلامی جز آنچه که در زمان رسول الله ﷺ و علی ﷺ بوده، وجود نداشته است و این بدین معناست که حکومت‌هایی که در زمان ابوبکر صدیق و عمر فاروق و عثمان ﷺ بوده، حکومت‌های اسلامی نبوده‌اند و بنابراین این یعنی حکومت‌هایی جاهلی و گمراه بوده‌اند. چرا که بعد از حق چیزی جز ضلالت وجود ندارد.

۳- این سخن خمینی دربارہ‌ی حکومت رسول الله ﷺ تقیه و سرپوشی برای اتهام وارد کرده‌ی خود بر حکومت‌های اصحاب ایشان یعنی ابوبکر و عمر و عثمان ﷺ می‌باشد. و دلیل آن نیز انکار حدیث ثابت نبوی نزد اهل سنت [در این مورد] است، چرا که آنها راویان حدیث [از جمله صحابه] را مورد اعتماد نمی‌دانند. و در نتیجه دولت رسول الله ﷺ نزد آنها معنا و حقانیتی ندارد. همچنین حکومت علی ﷺ را برحسب مزاج و هوا و هوس‌های خود بیان می‌کنند.

از جمله موارد انتشار یافته و توزیع شده از سوی تشکیلات رافضی ایران، متن سخنرانی «مهدی حسینی» به مناسبت فرا رسیدن ماه محرم سال ۱۳۹۹ می‌باشد که در آن گفته بود: «به راستی انقلابی که خداوند می‌خواهد، انقلاب شیعی آزاد و به شیوه‌ی اسلامی است که اهداف عالم‌گیر دارد».

شیعی آزاد! ﴿كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا﴾ [الکھف: ۵]. «چه سخن (وحشتناک و) بزرگی از دهان‌هایشان بیرون می‌آید!! آنان جز دروغ و افتراء نمی‌گویند».

سپس همین فرد در مورد آن بیداری که شیعیان در جای جای جهان اسلام ایجاد کرده‌اند، سخن می‌راند و می‌گوید که مردم پاکستان شروع به تجدیدنظرهایی تاریخی کرده‌اند، چرا که پدر معنوی حرکت اسلامی در پاکستان - مودودی - کتابی را نوشته است که در آن از نقش عثمان در تبدیل سیستم حکومتی از حکومت شوری به پادشاهی دیکتاتوری انتقاد کرده است.

الله متعال روافض را بکشد، چگونه دیدگاه خود را از [صحبت‌های] دیگران [به زور] برداشت می‌کند و چگونه به دنبال هر کتاب و روزنامه و رساله‌ای که منتشر شده می‌گردند. [تا از آن سوء استفاده کنند].

استاد مودودی رحمته الله علیه اعمال و کارهای شایسته و بزرگی را انجام داده‌اند. و تاریخ گسترده و مبسوطی را بررسی کرده‌اند که اینان جز نقد عثمان رضی الله عنه را که رسول الله صلی الله علیه و آله و ملائکه از وی شرم و حیا می‌کردند، ذکر نمی‌کنند. در حالی که این نقد، اشتباهی است که مودودی مرتکب شده [هیچ‌کس جز پیامبران معصوم نیستند] و به قول معروف: لِكُلِّ جَوَادٍ كَبُورَةٌ: هر انسان بخشنده‌ای هم لغزشی دارد.

پس آیا در تصریحات و گفته‌های روافض چیزی جز اینکه آنها همه چیز را [تغییر و تبدیل و تحریف] می‌دانند، احساس می‌کنیم؟! و تا کی رهبران این جماعت‌ها افکار و عقل‌های داعیان را بی‌ارزش می‌پندارند و دیدگاه‌های خود را بدون دلیل و شاهد و مدرکی بیان می‌کنند!؟

قانون اساسی ایران

- ماده دوازدهم

دین رسمی ایران، اسلام و مذهب جعفری دوازده امامی است و این ماده تا ابد غیر قابل تغییر است.

اینکه نام اسلام را می‌گویند، تقیه‌ای برای عبور از مذهبشان یعنی جعفری دوازده امامی است.

- ماده دوم

جمهوری اسلامی حکومتی است که بر امامت و رهبری مستمر برپا شده است. سپس بیان می‌کنند که این حکومت بر مبنای کتاب و سنت معصومین برپا شده است.

در این ماده نامی از سنت محمد مصطفی ﷺ به میان نیامده است، چرا که آنها به آن ایمان ندارند، بلکه به سنت معصومینی ایمان دارند که معتقدند آنها از پیامبران الهی برترند و علم غیب دارند.

- ماده پنجم

ولایت امور و امت در زمان غیبت امام مهدی - عجل الله فرجه - در جمهوری اسلامی از آن فقیه عادل، با تقوا، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است که بیشتر مردم آن را می‌شناسند و او را قبول دارند. و در حالتی که فقیهی این اکثریت را احراز کرد، رهبر یا مجلس رهبری که متشکل از فقهای جامع‌الشرایط است، این مسئولیت را مطابق ماده‌ی صد و هفتم بر عهده می‌گیرند.

- ماده صد و هفتم

هنگامی که اکثریت قاطع مردم مرجعیت و رهبری یکی از فقهای جامع‌الشرایط مذکور در ماده‌ی پنجم از قانون را شناخته و قبول کردند، همانگونه که این مسأله در مورد مرجع دینی بزرگ، رهبر انقلاب اسلامی، آیت‌الله العظمی امام الخمینی واقع شد، این رهبر ولایت امر را به دست گرفته و تمام مسئولیت‌ها از سوی او نشأت می‌گیرد. بنابراین قانون انقلابیون خمینی، مطالب کامل و جامعی است که انواع غلو و افراط و تفریط را در بر می‌گیرد:

پس مذهب حکومت، جعفری امامی است و حکومتشان بر مبنای سنت معصومین شکل گرفته و ایمان به معصومین نزد آنها رکنی از عقایدشان است و هرکس رکنی از ارکان را انکار کند، مسلمان نمی‌باشد. بنابراین ما نزد آنها مسلمان نیستیم، چرا که ما به عصمت ائمه ایمان نداریم.

حکومت در غیاب مهدی از آن فقیه است که اگر عذری بیاورد و کوتاهی کند، مجلس رهبری، مسئولیت را بر عهده می‌گیرد.

با توجه به گفتگو و دیدار خمینی با روزنامه‌ی «الکفاح العربی» و از خلال قانونشان که خمینی آن را بنا نهاده و نیز انکار نظر اهل سنت و حتی شیعیان معارضی که ولایت فقیه را قبول ندارند - مانند شریعتمداری - برای ما مشخص می‌شود که خمینی فردی رافضی و متعصب می‌باشد و مثال کسانی که به او حسن ظن دارند، همانند کسی است که در دریا بذر می‌کارد و یا کسی که در خاکستر می‌دمد.

باب سوم:

بررسی انقلاب ایران در جهات سیاسی

این باب شامل فصل‌های زیر می‌شود:

- ۱- ایالات متحده‌ی آمریکا و انقلاب ایران.
- ۲- حرص و طمع روافض در خلیج و عراق.
- ۳- پشت پرده‌ی تقارب روافض با نصیری‌ها چیست؟
- ۴- نقشه‌های روافض در جهان اسلام.
- ۵- اوضاع داخلی در ایران.

فصل اول:

ایالات متحدهی آمریکا و انقلاب ایران

این فصل شامل بحث‌های زیر می‌شود:

- اصولی که باید بشناسیم.
- ایران به کجا می‌رود.
- ایالات متحده و انقلاب ایران.
- از گفته‌های خودشان استفاده می‌کنیم.

اصولی که باید بشناسیم

خواننده مطالبی را که در این مبحث مطرح می‌شود به سختی درک می‌کند. زیرا با آن آراء و نظرات سیاسی که قبلاً [از طریق رسانه‌هایی که در خدمت سردمداران قرار دارد] بر آن آگاه شده مخالف است و برایش متناقض جلوه می‌کند. از این رو لازم دیدیم، به صورت کلی اصل‌هایی را بیان کنیم که از خلال آن واقعیت روافض و سایر فرقه‌های باطنی و روش‌هایی را که در سیاستشان بر آن تکیه می‌کنند، روشن کنیم. در بیان این اصول به تاریخ و عقایدشان و بعضی از اخباری که در خلال تحقیق به دست آورده‌ایم، تکیه و استناد کرده‌ایم و مهمترین این اصول به صورت زیر مطرح می‌شود:

۱- مرکز رهبری شیعه و فرقه‌های باطنی که شاخه‌های فرعی شیعه هستند و در جاهای مختلف دنیا وجود دارند، در ایران است. خمینی در کتابش، حکومت اسلامی، به این حقیقت اشاره کرده و شریعتمداری که آیت‌الله نامیده می‌شود، در دیداری که روزنامه‌ی السیاسة در ۱۹۷۸/۶/۲۶ با او انجام داده بدان تصریح کرده و گفته است: قطعاً رهبری شیعه در ایران و قم قرار دارد و او خواستار تشکیل مجلس اعلای شیعیان جهان شد.

زمانی که بین شاه مخلوع از سلطنت و آنهایی که به رهبری دینی منتسب بودند، اختلاف وجود داشت، تشکیلاتی سری از رافضه به صورت جماعت موجود بود که دائماً با رجال دینی و مذهبی، در ارتباط بود. این ارتباط در حسینیه‌ها و حوزه‌های علمیه وجود داشت و علمای ایرانی به پرورش و گسترش تشیع در بیشتر کشورهای دنیا، بسیار متمایل بودند. بنابراین دست به تغییر و تبدیل در اسم‌های خود می‌زدند و گنیه‌ی فارسی را از آن حذف می‌کردند و اسمی عربی به آن اضافه می‌کردند و اینگونه وانمود می‌کردند که اصالتاً عربی و از آل بیت هستند و جدشان در سال فلان، به ایران مهاجرت کرده و امروزه آنها به وطن و ممالکشان بر می‌گردند و تمامی شیعیان که در بلاد عربی سکنی گزیده بودند به آن شهادت می‌دهند.

۲- اختلافات شاه مخلوع با خمینی تأثیر زیادی بر سایر روافض در خارج از ایران نداشت. مهم دوستی و پیروی روافض از رهبری سیاسی و دینی در ایران، در کنار هم است. [حال این رهبر هرکه می‌خواهد باشد] برای این موضوع دو مثال می‌آوریم.

مثال اول: در نوامبر ۱۹۶۸ شاه ایران برای دیداری به کویت رفت و قبل از این دیدار، شیعیان [در کویت] که بیشترشان ایرانی بودند به حکومت پیشنهاد دادند که راه فرودگاه تا قصر را که حدوداً ۱۰ کیلومتر بود فرش کنند. حکومت با این پیشنهاد موافقت کرد به این شرط که برای هر رئیس و رهبر کشوری که به آنجا می‌رود همین کار را انجام دهند، که آنان نیز پشیمان شدند.

این تاجران که اطراف راه را با عکس شاه تزئین کردند، بعد از اینکه شاه از کشور خارج شد آن را با عکس خمینی عوض کردند. و از انقلابی که اسلامی می‌نامیدند استقبال کردند و از کسی از آنان نشنیدیم که انگشت اتهام وجود افراد ساواکی را در بین انقلابیون که کم هم نبودند به سوی انقلاب نشانه رود.

مثال دوم: دستگاه رهبری حکومت نصیری در سوریه روابط مستحکمی با شاه مخلوع و حکومتش داشت و روابط آنها با انقلاب ایران به رهبری خمینی مستحکم‌تر از قبل شد. و در اینجا کسی نیست که بگوید چگونه روابط قوی آنها با حکومت شاه، همچنان با خمینی ادامه پیدا کرد؟!.

مهم این است که آنها هم‌پیمان و پشتیبان رهبری سیاسی ایران و رهبری دینی قم هستند، حال این رهبران [هر هویتی که می‌خواهند، داشته باشند.

شایان ذکر است که تعداد زیادی از آیات در داخل و خارج ایران روابط پایدار و مستحکمی با شاه مخلوع ایران داشتند. و تنها خواستار اصلاحات بدون پیگیری خلع و برکناری شاه بودند.

مرتبه‌ی دینی برخی از این آیات از خمینی نیز بالاتر بود؛ از جمله شریعتمداری و خوئی.

۳- بیشتر فرقه‌های باطنی منشعب شده از شیعه، اصل و ریشه‌ای فارسی دارد. مثلاً نصیری‌ها منتسب به جدشان محمد بن نصیر هستند که وی از موالی بی‌نمیر (در سال‌های ۲۳۲-۲۶۰) در سامراء بوده است. که نوادگان وی بعدها در خلال جنگ قرامطیان با سرزمین شام به سوریه هجرت کردند و در منطقه‌ی جبال الکلبین (کوه کلبی‌ها) در شمال غربی سوریه سکنی گزیدند. که این کوه بعداً به خاطر آنها به کوه نصیریه معروف شد.

عقاید نصیری‌ها تا حد زیادی به عقاید مجوس در زمینه‌های سريت و مخفی‌کاری، دست گرفتن به تقیه و اعتقاد به حلول و تناسخ ارواح شباهت دارد. بنابراین ارتباط

نصیریه با ایران از یک سو ارتباطی عرقی (خونی) و از سوی دیگر ارتباطی عقیدتی است.

۴- اختلافاتی که همواره بین رهبران احزاب سیاسی و خانواده‌ی پهلوی و بزرگان حوزه‌های علمیه در قم، مشهد و غیره وجود داشت، تأثیری در سیاست خارجی ایران و طمع‌های فارس‌ها به تعدادی از دولت‌های مجاور نداشت. بنابراین محمدرضا شاه ادعای مالکیت بحرین و شط‌العرب را کرده و جزایر عربی سه‌گانه یعنی تنب بزرگ و کوچک و ابوموسی را اشغال کرد. رهبران انقلاب خمینی بر سر کار آمدند و گفتند که جزایر اشغال شده، ایرانی هستند و خلیج هم خلیج فارس است و پا را نیز فراتر گذاشته و ادعای تملک بحرین، عراق، مکه، مدینه و جنوب لبنان را داشته‌اند. آنها سعی کرده‌اند که امپراطوری بزرگ شیعه را که تمامی سرزمین‌های اسلامی را در بر می‌گیرد، برپا نمایند که تحت رهبری کسی که باید جنسیت ایرانی داشته باشد اداره شود. همچنین اخیراً قانونی از سوی آنها به تصویب رسیده و صراحتاً بیان کرده‌اند که این رهبر نباید عراقی یا لبنانی باشد.

در تاریخ ۱۹۷۹/۱۰/۲۰ روزنامه‌ی الأنباء [کویت] گفتگویی را با دکتر شاپور بختیار نخست‌وزیر سابق ایران ترتیب داد. هنگامی که روزنامه‌نگار از بختیار در مورد جزایر اشغال شده‌ی عربی پرسید، وی گفت که این جزایر عربی نیستند و آن جزایر مالکی ندارد. همچنین وی اقرار به حق کردها و اعراب و بلوچ‌های ساکن ایران درباره‌ی استقلال ذاتی خود در ضمن دولت ایران را نپذیرفت.

بختیار این صحبت‌ها را در وقتی که برای او بسیار حساس و بغرنج بود بیان کرد. و از باب مصلحت برای او بهتر بود که با دولت‌های عربی همسایه‌ی ایران که از خمینی خشمگین بودند سازش نشان دهد، اما او از اینکه دست به تقیه بگیرد اجتناب نمود و با وضوح و صراحت تمام، در حالی که در حالت ضعف بود، بر نظر خود پافشاری کرد. بنابراین نتیجه می‌گیریم که سیاست خارجی خمینی از سیاست شاه و بختیار جدا نبود. اسباب و وسیله‌ها متفاوت است اما هدف یکی است.

۵- شیعیان و نصیری‌ها و سایر فرقه‌های باطنی که از شیعه منشعب می‌شوند، بر گفتن حرف‌ها و انجام کارهای متناقض پافشاری می‌کنند [و این رویه را همواره دنبال می‌کنند]:

[مثلاً] یکی از آنها تهدید به صدور انقلاب می‌کند و بعد از اینکه این تهدید عالم‌گیر و فراگیر شد، مسئولی دیگر می‌آید و تصریح می‌کند که انقلاب آنها اصلاً غیرقابل صدور است و کسی که در مورد صدور انقلاب صحبت کرده مسئولیتی در این زمینه ندارد و مسئول نیست.

همچنین باطنی‌ها موجی از شعارهای جدید و تازه و آزادی‌خواهانه، ترویج [باطنی بودن، انقلابی و مردمی بودن و... را بیان می‌کنند، در حالی که این شعار تنها مرحله‌ای از یک نقشه است، آنها را می‌بینی که حرفی می‌زنند، اما قصد و منظور دیگری دارند و این اسلوب، سازگار با عقیده‌ی آنها در مورد تقیه و نیز همسو با اعتقاد راسخشان به سیریت و مخفی‌کاری است.

روافض بر خداوند ﷺ و رسولش و نیز بر اصحاب رسول الله ﷺ دروغ می‌بندند و همچنین بر علی و فرزندان‌ش دروغ بسته و آنها را معصوم می‌دانند. آنها تاریخ را پر از افترا و گمراهی کرده‌اند. در باب دوم همین کتاب اقوال علمای جرح و تعدیل را در مورد آنها بیان کردیم، بنابراین اعتقاد به راستگویی آنان در سخنان و کردارشان صحیح نیست.

آنان شراب حبِ غدر و نیرنگ را نوشیده‌اند. کسی که کارهای آنها را پیگیری کند، می‌بیند که آنان سالیان طولانی است که به دنبال اهداف باطنی و قوم‌گرایانه‌ی خود هستند و در این زمینه حرکت می‌کنند، تا اینکه بتوانند سیطره و تسلط بر اهداف خود داشته باشند. پس اگر در محقق ساختن اهداف خود موفق شوند، دوستی با شرکایشان را کنار گذاشته و با بی‌شرمی تمام شعارهای خود را لگدمال می‌کنند. شعارهایی که همواره دور آن می‌چرخیدند و مردم را به تعظیم و عبادت و بزرگداشت آن فرامی‌خواندند.

علمای ما این اسلوب آنان را توصیف کرده و بیان داشته‌اند:

«آنها به‌سوی هر قومی [با هر دین و مسلکی که باشد] که با آنان به سببی موافقتند میل می‌کنند و آنهایی را که می‌توانند فریب دهند، از آنهایی که نمی‌توانند فریب دهند، جدا می‌کنند. آنها بر مسلمانان از در ظلم امت به علی و کشتن حسین عجله‌تعالیه وارد می‌شوند. و اگر مخاطب یهودی باشد، از در انتظار مسیح وارد می‌شوند که مسیح آنها همان مهدی است و اگر نصرانی باشد به همین ترتیب و الی آخر..

اما سیریت و مخفی‌کاری اصلی از اصول آنان است. حتی اگر حکومت هم داشته باشند، که این دلالت بر پیچیدگی و مبهم بودن و عدم وضوح اهدافشان دارد. آنها در رسانه‌های خود چیزی می‌گویند، اما در پنهان عکس آن را در سر می‌پرورانند. هرکس

که با آنان تعامل کند، باید خود را برای اتفاقات ناگهانی و عجیب و غریب آماده کند که هرگز انتظارش را از آنان نداشته است».

۶- دیدگاه روافض باطنی به مسلمانان عرب، دیدگاهی مملو از حقد و کینه است. که این دلیلی ندارد، جز اینکه مسلمانان عرب عظمت فارس و پادشاهی کسری را نابود کردند. تاریخ، بهترین شاهد است بر عمق همکاری آنها با کافران و مشرکین و استعانت و کمک خواستن از آنها علیه مسلمانان اهل سنت، به عنوان مثال:

- استفاده و کمک گرفتن از تاتارها [علیه مسلمین] در زشت‌ترین کشتارهایی که تاریخ اسلامی شاهد آن بوده است و بزرگ آنها نصیرالکفر طوسی وزیر هولاکو بود و تبدیل به راهنمایی برای از بین بردن بیشتر مسلمانان در بغداد شد.

- استفاده و کمک گرفتن از نصاری علیه مسلمین] در جنگ‌های مشهور صلیبی و کمک کردن داوطلبانه‌ی نصیری‌ها به آنان. آنها مسلمانان را در ساحل سرزمین شام به خاک و خون کشیدند و دولت مجوسی عبیدی تا آنجا که توانست در زمینه‌ی تثبیت جای پای صلیبی‌ها در مصر کوشید. همانگونه که بعضی از امیران شیعه‌ی امامی مناطق تحت امر خود را که واقع در برخی قسمت‌های شام بود بدون درگیری به صلیبی‌ها تقدیم کردند.

- استفاده و کمک گرفتن از پرتغالی‌ها و انگلیسی‌ها ضد دولت مسلمانان عثمانی و ضد مسلمانان به شکل عام. صفویان نقش پلیدی را در تمکین کفار استعمارگر در سنگرهای سرزمین مسلمانان ایفا کردند.

در فصل‌های آینده شواهد بیشتری را که بر همکاری آنها با موارنه، آمریکا و اسرائیل [علیه مسلمین] دلالت دارد می‌آوریم. همانگونه که در جنگ لبنان در سال ۱۹۷۵ میلادی روی داد و همانگونه که امروز در ایران [این همکاری‌ها و روابط] حاصل شده است.

آنها در هر مکان و زمانی، کمکی بوده‌اند برای دشمنان اسلام و کسی که به آنها حسن ظن داشته باشد و معتقد باشد که شیعیان امروز، بهتر از شیعیان دیروزند، دچار وهم شده است.

۷- باطنی‌ها با روافض ریشه‌های قدیمی مشترکی دارند. و این بدان علت است که قرامطه شعبه و شاخه‌ای از درخت پلیدی است که «مزدک» آن را کاشت و ابوحامد قرامطی بعداً آن را پرورش داد و از آن محافظت کرد.

از جمله‌ی روش‌هایی که باطنی‌های رافضی در انتشار دعوتشان از آن استفاده می‌کنند، بی‌نظمی و هرج و مرج طلبی است. بنابراین انسان از دستگاه حکومتی آنان نسبت به جان و مال و ناموسش امنیت ندارد و آنها از این هرج و مرجی که ایجاد می‌کنند برای از بین بردن دشمنانشان و نیز ترساندن و ترور کسانی که با آنان نباشند، استفاده می‌کنند.

۸- در عقیده‌ی آنها اصولی که آنان را از انجام کارهای حرام و منکر منع کند، وجود ندارد. ایمان آنها به تقیه، آنان را دروغ‌گوترین امت قرار داده است و عقیده‌ی آنها در مورد صیغه، آنان را در زمره‌ی زناکارترین و فاحشه‌ترین مردمان قرار داده است. وقاحت و توهین به اصحاب رسول الله ﷺ، دشنام به مؤمنین و افترا بستن بر متقین را برای آنان کاری سهل و آسان قرار داده است.

به راستی این چه عقیده‌ای است که بر مبنای تربیتی آن [حافظ] اسد و فرزندان‌ش سر بر آورده و رئیس و حاکم می‌شوند؟!.

این چه عقیده‌ای است که نوازنده و فردی اهل موسیقی همچون دکتر صادق طباطبایی را معاون نخست‌وزیر ایران قرار می‌دهد؟!

تظاهر آنها به داشتن اخلاق نیکو پذیرفتنی نیست. این چه اخلاقی است که بر مبنای آن، فرد ابایی از دروغ و دشنام و زنا به اسم صیغه و همنشینی با بدکاران ندارد؟!

کسانی که می‌خواهند کتب رافضه را بخوانند باید این اصول را بدانند. همچنین هنگام صحبت و گفتگو با آنها و پیگیری کارها و بررسی راه و روش و نقشه‌هایشان دانستن نکات مذکور ضروری است.

در صورت ندانستن این اصول، کسی که می‌خواهد راجع به آنها حکم بدهد، خود را با تناقضات و اتفاقات عجیبی روبرو می‌بیند. بنابراین بر طبق شنیده‌اش از یکی از بزرگان آنها نسبت به آنان حکم و نظر می‌دهد و گفته‌ی او را قبول می‌کند، چرا که وی نمی‌داند عقیده‌ی این فرد دروغ را تحت عنوان «تقیه» برای او مباح می‌سازد، سپس به نظر دومی برمی‌خورد که متناقض با نظر اوست و با سادگی و غفلت تمام در مورد نظر دوم می‌گوید: حتماً این نظر دوم افترا و بهتانی است که خود این

افتراها از جمله وسایلی است که دستگاه‌های رسانه‌ای جهان با آن علیه داعیان به سوی الله ﷻ و دینش می‌جنگند.

خلاصه اینکه شیعیان امروز در برپایی حکومتی برای خود در ایران موفق شدند و به دنبال محقق ساختن و نیل به امپراطوری بزرگ [شیعه] هستند و هیچ نویسنده و محققى در زمینه‌ی امور و رویدادهای جهان اسلام نمی‌تواند نسبت به این قضیه خود را به نادانی بزند. بررسی مسائل آنها احتیاج به نگارش‌ها و تجارب زیادی دارد.

به عنوان مثال، کسی که در مورد یهود می‌نویسد، باید تاریخ آنها را جمع و بررسی کند و مواقف و دیدگاه آنان را نسبت به پیامبران الهی و نظرشان به غیر یهودیان و حُب و علاقمندی شان به مال و... را در نظر بگیرد. هرگاه نویسنده در این موارد اهمال و کم‌توجهی به خرج دهد، نتایج تحقیقش ناچیز و بی‌ارزش خواهد بود. به این علت و علل دیگر، این اصول را در مورد رافضه تقدیم داشتیم تا در اذهان خوانندگان در حالی که این مطلب را پیگیری می‌کنند، بماند.

ایران به کجا می‌رود؟!

نسیم تغییر که در چند ماه در ایران وزید، انقلاب ایران] مردم را در برابر چند سؤال قرار داد:

- چه زمان و چگونه این اتفاقات پایان خواهد پذیرفت؟!
 - آیا رویدادهای ایران، مسائلی داخلی است یا آن سوی کشور را هم در بر می‌گیرد؟

- آیا پیمان‌های بین‌المللی از این رویدادها تأثیر خواهد پذیرفت؟!
 برای جواب دادن به این سؤالات باید درگیری‌هایی را که شاه با آن مواجه شد، بشناسیم.

دشمنان

دشمنان شاه در ایران زیاد بودند. از جمله مرزنشین‌ها که رسانه‌ها ذکرى از آن به میان نمی‌آوردند، مانند: کردها، اعراب اهواز و بلوچ‌ها. اما ما در اینجا به طور خاص حرکات و جنبش‌ها و احزابی که نقش فعالی را در مواجهه با نظام شاهنشاهی ایفا می‌کردند ذکر می‌کنیم که بارزترین آنان عبارتند از:

۱- حزب توده:

حزبی کمونیست بود که با اتحاد جماهیر شوروی ارتباط داشت. در مورد این حزب و آثارش، دو گروه سخن گفته‌اند.

گروه اول طرفداران شاه در داخل و خارج ایران و بخصوص در کشورهای عربی. این‌ها می‌گفتند که حزب توده از قویترین معارضین است. و تنها جانشین، به هنگام سقوط شاه می‌باشد. و در این صورت منطقه مورد تهدید مصیبت و بلای کمونیست‌ها قرار می‌گیرد که یاد جنگ تاتارها را در اذهان زنده می‌کند.^۱

و گروه دوم شیعیان که عکس این سخن را می‌گفتند و بیان می‌کردند که حزب توده ارزشی ندارد و هرگاه حکومتشان برپا شود این حزب فعالیت‌های خود را انجام خواهد داد و افراد حزب زیر سایه‌ی حکومت شیعی خمینی، آزادی سیاسی خواهند داشت.

می‌دانیم که حزب توده در سال ۱۹۴۲ میلادی در ایران شکل گرفت و در صفوف این حزب عده‌ی زیادی از کارکنان و کارمندان حضور داشتند و با شاه بعد از بازگشتش در سال ۱۹۵۳ به مخالفت برخاستند. این حزب شاخه‌ای نظامی داشت که در ایران دست به اعمال خشونت‌آمیزی می‌زد. و یک ایستگاه رادیویی در آلمان شرقی داشت .. ما تعداد دقیق افراد این حزب و میزان توانایی و قدرت‌ش را نمی‌دانیم، چون فعالیت‌های این حزب به شکل سرّی و مخفیانه انجام می‌شد. شاه و دستگاه اطلاعاتی‌اش - ساواک - حزب توده را در خلال ربع قرن به شدت مجازات کرد و افراد آنان را تحت فشار و شکنجه و قتل قرار داد. این حزب به خوبی پایگاه‌های مردمی را هنگامی که شاه از ایران رفت، در اختیار نداشت تا بتواند به حکومت برسد.

سخن گفتن از حزب توده بحث از اتحاد شوروی را به میان می‌کشد. که این حزب را هرگونه می‌خواست تأمین و تحریک می‌کرد. شوروی در شمال ایران قرار داشت و از زمان پادشاهان به دنبال دستیابی به سواحل گرم [و مرطوب] ایران [در دریای خزر] بود. پیش از این نیز گفته شد که شوروی همراه با بریتانیا ایران را در سال ۱۹۰۷ میلادی تقسیم کردند.

۱- این گزارش در تاریخ ۱۳۹۹/۲/۲ ه.ق نوشته شده که خمینی همچنان در نوفل لوشاتوی فرانسه بود و حکومت شاه در ایران برپا بود .. این گزارش اندکی بعد از تشکیل حکومت شاپور بختیار ارائه شد و آن را بدون کم و کاست و یا افزودن مطلبی بر آن، آوردیم.

در زمان رضاخان پهلوی، وی با شوروی در سال ۱۹۲۱ معاهده‌ای را امضا کرد که به موجب آن امتیازهایی را در ایران به آنها داد. در سال ۱۹۴۰ استالین تقسیم ایران بین خود و آلمان را به هیتلر پیشنهاد کرد که وی نپذیرفت. سپس استالین همین پیشنهاد را به بریتانیا کرد که آنها نیز زیر بار نرفتند. و این رد کردن پیشنهاد استالین از سوی غربی‌ها سبب خشمگین شدن وی شد و او نیز به دنبال تشکیل یک جمهوری در آذربایجان به پایتختی تبریز بود.

در سال ۱۹۴۶ شوروی کمونیست‌ها را در اثر تهدیدهای ایالات متحده‌ی آمریکا مجبور به کوچ کردن از ایران اشغال شده کرد.

امروز احتیاج شوروی به اشغال ایران بیشتر از گذشته است. بررسی‌های اقتصادی نشان می‌دهد که شوروی از سال ۱۹۸۵ از جمله کشورهای وارد کننده‌ی نفت بوده است. قبل از این شوروی از اسلحه‌های انباشته شده‌ی آمریکایی در ایران می‌ترسید و می‌دانست که آمریکا این اسلحه‌ها را در صورت لزوم علیه شوروی به کار خواهد بست. شوروی احساس می‌کرد که شاه ایران اقدامات زیادی را ضد آنها انجام می‌دهد. از جمله می‌توان به جنگ شاه با کمونیست‌های داخل ایران، و سرکوب انقلاب کمونیستی در ظفار و نیز کمک شاه به حکام عدن در جنگ با کمونیست‌ها اشاره کرد.

شوروی اخبار ایران را با اضطراب پیگیری می‌کرد و از طریق روابط بین‌المللی با آمریکا این اخبار را رصد می‌کرد. این دو دولت یکدیگر را برای عدم مداخله در امور ایران [تهدید می‌کردند و کارتر در همین موقع اعلام کرد که هیچ دلیلی وجود ندارد که شوروی در امور داخلی و آشوب‌های داخلی ایران دخالت کند. شوروی نیز اخبار ایران را از طریق مزدور - حزب توده - دنبال کرد.

خلاصه‌ی کلام، کمونیست‌ها پس از رفتن شاه، حکومت ایران را به دست نگرفتند و به مصلحت آنها نبود که حکومت دیکتاتوری و نظامی معارض با آنها [حکومت شاه] ادامه داشته باشد. مناسب‌ترین جایگاه و موقعیت برای کمونیست‌ها این بود که حکومت، دموکراسی باشد تا آنها نیز در آن سهمی داشته باشند و امکان استفاده و بهره‌مند شدن از احزاب چپ‌گرا برایشان مهیا شود مانند جنبش فدائی خلق که سازمانی مارکسیستی بود و با استفاده از جنگ‌های چریکی داخل شهرها به دنبال اهداف خود بود و نیز اتحادیه‌ی کمونیستی ایران که آن نیز حرکتی مارکسیستی بود.

حزب توده از جبهه‌ی ملی‌گراها برای رسیدن به اهداف و اطماع خود بهره می‌برد، اما همین که ایران به دولت‌های طایفه‌ای تقسیم گشت، به دنبال تشکیل جمهوری قدیمی‌شان (آذربایجان) خواهند رفت.

اسلوب کمونیست‌ها [در حکومت کردن] معروف است. آنها در ابتدا دموکراسی را وسیله‌ای برای به دست آوردن حکومت قرار می‌دهند و هنگامی که حکومت به دستشان افتاد، شدیدترین انواع شکنجه و فشار را نثار مردم می‌کنند.

۲- جبهه‌ی وطنی (ملی‌گراها):

امتداد حرکت نخست‌وزیر سابق، دکتر مصدق بود و جناح‌ها و گروه‌هایی را دربر می‌گیرد. از جمله: حزبی سیاسی که دکتر کریم سنجابی رئیس آن بود و دیگری با عنوان «شاخه‌ی حرکت پشتیبانی از جناح چپ در ایران» و سومی تحت عنوان «سازمان مجاهدین خلق»

جبهه‌ی ملی‌گراها حرکتی است که طرز تفکر خاصی ندارد و بیشتر مشابه احزاب ملی‌گرا در کشورهای عربی است. از جمله الوفد در مصر، حزب مردم در سودان، حزب وطنی یا حزب خلق در سوریه. مجد و بزرگی رهبران این احزاب، ساخته شده از سوی استعمارگران است تا در پشت او، خود را مخفی سازند.

دکتر کریم سنجابی به دیدار تعدادی از مزدورها و خدمتگزاران خمینی در فرانسه رفت و با او در تمامی زمینه‌ها توافق کرد. همانگونه که آن دو [خمینی و سنجابی] در بیانیه‌هایی که از سویشان صادر شد بر این قضیه تصریح کردند و مشخص نیست که شاه چگونه به او اجازه داد که تحت شرایط حکومت نظامی کشور را ترک کند. سپس او را دستگیر کرد و بعد از مدتی او را آزاد ساخت و نهایتاً مشخص شد که او چند جلسه با شاه و مسئولین بلند مرتبه‌ی آمریکایی داشته است.^۱

از جمله‌ی کسانی که نامشان برای تشکیل وزارت مطرح شد علی امینی بود که نخست‌وزیر سابق [در ۶۱ و ۶۲] بوده و وزارتش بعد از تشکیل قانون بود. در زمان وزارت وی معاهده‌ی سنتو شکل گرفت و به وی تهمت غارت اموال بعد از پایان وزارتش و اینکه آمریکا او را آورده است زده شد.^۲

۱- «الهدف» مورخه‌ی ۱۹۷۸/۱۲/۱۴.

۲- «ایران در ربع قرن» ص ۴۸ و ۶۲.

همچنین غلام حسین صدیقی و دکتر بختیار و سید انتظام این تهمت به آنها هم زده شد] که در اواخر، دکتر بختیار آن افراد را به کار گرفته بود و تمامی آنها، حتی عباس هویدا، جاسوسان ایالات متحدهی آمریکا بودند. آمریکا می‌خواست از آنها قهرمانانی بسازد که حکومت شاه او را دستگیر و روانه‌ی زندانی از زندان‌های ایران کرد. همچنین رضا پسر محمدرضا شاه، تظاهر به اصلاح می‌کرد و دانشجویان ایرانی را به دیدار و بررسی اوضاع نابسامان ایران دعوت می‌کرد.

۳- رهبر شیعه:

علمای شیعه در رابطه با حکومت ایران در زمان قبل از آمدن خانواده‌ی پهلوی یک صدا بودند. سپس بین آنها و رضاخان پهلوی اختلاف شدیدی به وجود آمد و این اختلاف آنها بعد از هلاکت رضاخان نیز ادامه داشت. رهبری دینی مخالفان ضد محمدرضا شاه را روح الله خمینی بر عهده داشت و این مخالفت‌ها با رفتن شاه از ایران به پایان رسید.

خمینی بعداً خواستار بیرون کردن خانواده‌ی پهلوی شد و نیز خواستار از بین رفتن نظام مالک و مملوک و برپایی حکومت جمهوری دموکراتیکی که به شریعت اسلامی برحسب عقاید شیعه- حکم می‌کند، شد. در همین زمان آیت‌الله شریعتمداری خواستار بازگشت به قانون ۱۹۰۶ و تحکیم شریعت اسلامی و محقق شدن حکومت دموکراسی شد و نیز [این را گفت که] هیچ مانعی برای باقی ماندن خانواده‌ی پهلوی در حکومت وجود ندارد.

سپس مشخص شد که امر و دستور نزد شیعه فقط همان است که خمینی می‌گوید و او را به عنوان رهبر بزرگ خود نامیده‌اند و تنها برحسب دستورات و اوامر وی عمل می‌کنند.

با اوج‌گیری درگیری خمینی با شاه، بررسی این مسئله لازم می‌شود که آیا این درگیری‌ها عملی مستقل است یا ارتباطی با خارج دارد؟!

نقش آمریکا [در انقلاب ایران]

دولت آمریکا می‌گوید که اداره‌ی اطلاعات مرکزی (سیا) در وظیفه‌ی خود [برای جلوگیری از انقلاب ایران] کوتاهی کرده و بعضی از مسئولین آن از سوی کاخ سفید و هیئت تحقیق‌کننده مورد بازجویی و بازخواست قرار گرفته‌اند.^۱

۱- از واشنگتن پست در نیمه‌ی کانون اول سال ۱۹۷۸.

این نظریه قابل قبول نیست، چرا که در ایران بیش از چهل هزار نفر نظامی آمریکایی - طبق گفته‌ی لوموند فرانسه و... - وجود دارد که به عنوان کارشناس و سرپرست در وزارتخانه‌های داخلی (وزارت کشور) و خارجه و نیز در مراکز امنیتی و ساواک و شرکت‌های نفت حضور داشتند و مجهزترین و جدیدترین دستگاه‌های جاسوسی را در اختیار داشتند و در داخل و خارج مرزهای ایران با شوروی و در منطقه‌ی خلیج، آزادی کامل داشتند. نسبت آنها به ارتش ایران معادل یک به هفت بود و به ازای هر هواپیمای ۱۴F پانزده کارشناس نظامی آمریکایی وجود داشت.^۱

پس چگونه بعد از موارد فوق، تصدیق کنیم که حوادث ایران، دستگاه‌های اطلاعاتی آمریکا را غافلگیر کرد [و آنها از آن بی‌اطلاع بودند] و الان این دستگاه‌ها مورد بازخواست و بازجویی قرار گرفته‌اند؟!.

اما نظریه‌ی دیگری می‌گوید:

«دستگاه اطلاعاتی آمریکا می‌خواست شاه را تأدیب کرده و از نفوذ و قدرت وی بکاهد و مانع از قدرت گرفتن وی در منطقه شود. سپس آشوب‌ها شکل گرفت و درگیری‌ها از کنترل خارج شد».

این نظر به عللی قوی است. از جمله‌ی مهمترین این علل عبارتست از:

۱- شاه به دنبال برپایی امپراطوری بزرگ فارس بود که دولت ششم [از نظر مقام و قدرت] در جهان باشد و به خاطر محقق ساختن اهداف خود برای خرید انواع جدید اسلحه در دنیا و برای مسلح شدن بیش از ۲۰ میلیون دلار هزینه کرد. همچنین وی برای برپایی مناسبت‌ها و اعیاد خود اسراف و زیاده‌روی می‌کرد تا به اهدافی که به دنبالش بود (مثل به دست آوردن جایگاه مهمی برای ایران) دست یابد.

۲- شاه برای دیداری به اتحاد جماهیر شوروی رفت و مسئولین شوروی نیز از وی استقبال کردند و آمریکا به این روابط از دیدگاه شک و تردید می‌نگریست.

۳- صبر آمریکایی‌ها هنگامی که دیدند شاه با آنها مقابله به مثل می‌کند، به سر آمد و در تاریخ ۱۹۷۶/۳/۱۵، خبرگزاری‌ها این تصریحات را از شاه نقل کردند:

«توانایی ایران برای ضربه زدن به ایالات متحده‌ی آمریکا، اگر بیشتر از توانایی آمریکایی‌ها در ضربه زدن به ایران نباشد، کمتر هم نیست».

وی همچنین گفت که انتقام و پاسخگویی ایران، فقط به عنوان کشوری که یکی از صادر کنندگان اصلی نفت است، نخواهد بود، بلکه ایران با تمام وسع خود، آمریکا را در منطقه‌ی خلیج مستأصل خواهد کرد. او این سخن را در مصاحبه با مجله‌ای آمریکایی^۱ بیان کرد.

در سال ۱۹۷۹ قیمت نفت ۱۵٪ افزایش یافت و تولید نفت هم زیادتر نشد. پس چگونه اطلاعات آمریکا در مقابل تمرد مزدور خود (شاه) که از ربع قرن پیش از وی حمایت می‌کرده سکوت می‌کند، درحالی که وی آنها را با مشکلاتی مواجه ساخته و مسئله‌ی وجود آمریکایی‌ها در سرزمینش به مسئله‌ی مرگ و زندگی تبدیل شده بود. شاه همچنین به نقش اطلاعات آمریکا و نیرنگ آنها برای کشورش پی برده بود. او در مجلس خصوصی و در دیدار با بعضی از آمریکایی‌ها گفت که به او گزارش‌هایی رسیده، مبنی بر اینکه احتمال دارد، آمریکایی‌ها با کمک برخی شرکت‌های نفتی در ایجاد بعضی از بحران‌های اخیر دخالت داشته‌اند.^۲

در گفتگویی با هفته‌نامه‌ی آمریکایی «تایم» شاه از اطلاعات مرکزی آمریکا انتقاد کرد. چرا که آنها گفته بودند که از ۱۵ سال پیش روابطی را با کسانی که از شاه جدا شده‌اند، برقرار کرده‌اند، تا بتوانند در هر واحدی که امکان احاطه و تسلط بر وی را دارند، نفوذ کنند. وی همچنین اضافه کرد که اگر وی [مجبور شود] کشورش را ترک کند، هزاران نفر از مردم در جنگی که به دنبال آن رخ خواهد داد، کشته خواهند شد و در این صورت احساس می‌شود که قدرت کمونیستی در نهایت بر کشور تسلط پیدا کرده و آن را تجزیه و نابود کند.^۳

شیوه و طریقه‌ی صحبت شاه با اطلاعات آمریکا، از ابتدای سخنان وی آشکار است. وی در تعامل خود با آنها به هیچ اصل و قاعده [ای از قواعد و اخلاق دیپلماتیک] پایبند نیست. عقیده‌ی وی، مصلحت‌طلبی و تأمر و دستور دادن به بهترین دوستانش است و

۱- هی. یو. اس. نیوز آندورلد ریپورت.

۲- روزنامه‌ی کریستین ساینس مانیتور - ترجمه‌ی روزنامه‌های عربی مورخه‌ی ۷۸/۱۲/۳۰.

۳- از روزنامه‌های عربی ۷۸/۱۱/۲۱.

از نقشه‌های اصلی وی، برقراری روابط با هر کشوری است، تا در نتیجه‌ی این روابط مصالح وی در اثر تغییرات حاصله و انقلاب‌ها در جاهای مختلف، حفظ شود.

شاه به سن ۶۰ سالگی رسید، در حالی که خانواده و یا حزبی قوی که وارث و جانشین وی بعد از مرگش شود، وجود نداشت. مردم نیز از حکومتش به ستوه آمده بودند و وی به دنبال رهایی از این مشکلات و یافتن جانشینی مناسب بود. بهترین جانشین معقول برای شاه، پیروان خمینی بودند، مخصوصاً اینکه مردم خواهان اسلام هستند و این اسلام نیز تشیع آمریکایی می‌باشد. ببخشید!! نتایج را قبل از آوردن ادله و اسباب آوردیم.

اندکی قبل از این گفتیم که شاه اطلاعات آمریکا را متهم کرد که به دنبال نقشه‌ای برای برکناری وی هستند و اینکه آنها، روابطی قوی با معارضین و دشمنان دارند. خمینی نیز در رأس این معارضین بود.

آیا آنچه را که شاه می‌گوید، صحیح است؟ چگونه هم این سخن را بپذیریم و هم هاله‌ی تقوی و زهدی که خمینی را فرا گرفته است؟!.

فتوای خمینی در مورد تقیه

«هرگاه شرایط، شرایط تقیه باشد، به گونه‌ای که باید یکی از ما به داخل حکومت پادشاهان نفوذ کند، باید از این کار ولو به مرگش بیانجامد، سرباز زند، مگر اینکه در نفوذ ساختگی وی، نصرت و پیروزی حقیقی برای اسلام و مسلمین [شیعیان] حاصل شود. مانند نفوذ علی بن یقطین و نصیرالدین طوسی»^۱.

بنابراین خمینی، طوسی را به عنوان الگوی خود برگزیده است. طوسی وزیر مجرم هولاکوخان تاتار بود. وی ورود لشکریان تاتار را به بغداد تسهیل کرد، تا آنها اهالی بغداد را [چون سنی بودند] قتل عام کنند. بنابراین نصر حقیقی برای اسلام - از دیدگاه خمینی - کشتار مسلمانان اهل سنت است. خمینی همچنین می‌گوید: «طبیعی است که اسلام، نفوذ در دستگاه حکومتی ستمکاران را هنگامی که هدف حقیقی از این کار، مقابله با ظلم یا برپایی انقلاب برای انقلابیون باشد جایز بدانند. بلکه این نفوذ، گاهی واجب می‌شود و در این زمینه، اختلافی نزد ما وجود ندارد.»^۲

۱- کتاب «حکومت اسلامی» خمینی، ص ۱۲۸.

۲- کتاب «ولایت فقیه» ص ۱۴۳-۱۴۲.

بنابراین خمینی همکاری و تعامل با دشمنان اسلام را در صورتی که مصلحتی برای مذهبش داشته باشد، واجب می‌داند و به همین خاطر کمک و خدمت طوسی به جنگجویان تاتار را جایز می‌داند. [و بلکه او را هم می‌ستاید]

بر این مبنا همکاری خمینی با اطلاعات آمریکا به مصلحت او و مذهبش خواهد بود، همانگونه که خود او این موضوع را بیان کرد. چرا که سلاح کشورش کلاً از سوی آنها تأمین شده و اقتصاد کشورش نیز متکی بر اقتصاد آمریکاست. آمریکایی‌ها نیز خواستار اسلامی شیعی هستند که خمینی آن را بیان می‌دارد و تبلیغ می‌کند. [چرا که در اسلام شیعی مانند اسلام حقیقی جهاد بویژه ضد صلیبیان و یهود وجود ندارد].

شیوه‌ی همکاری آن دو با یکدیگر نیز راحت است. به گونه‌ای که آمریکا به خمینی اجازه می‌دهد که آمریکا را مورد هجوم (رسانه‌ای و کلامی) قرار دهد مانند این همه شعارهای بزرگ و توخالی ضد آمریکا: مرگ بر آمریکا، مرگ بر اسرائیل، شعار هر بسیجی... و شدیدترین و تندترین سخن‌ها را در رابطه با آمریکا به کار برد. همانگونه که هم‌دینش، حافظ اسد نصیری این کار را انجام می‌داد. [در نتیجه] متقابلاً در صحنه‌ی نمایشی [ساختگی] در رابطه با آمریکا، در کشورهایی که مردمش مسلمانند، خمینی [به خاطر مواضع ضد آمریکایی] به عنوان یک قهرمان ظاهر و مطرح می‌شود. [و تمایل به این اسلام که عملی را علیه منافع صلیبیان و یهود در بر ندارد بیشتر می‌شود].

بعد از آوردن فتوای فوق، بعضی از اخباری که این بُعد خمینی را کشف می‌کند، ذکر می‌کنیم:

۱- خبرگزاری‌ها در تاریخ ۱۹۷۸/۱۲/۶ اعلام کردند، ایالات متحده‌ی آمریکا به دنبال برقراری رابطه با رهبر دینی معارض و مخالف، یعنی آیت‌الله خمینی است اما فعلاً مشخص نیست که چنین روابطی در این شرایط چگونه خواهد بود. منابع خبری اعلام کردند که دولت آمریکا تلاش‌های خود را برای برقراری روابط، به دنبال تحقیقات کارشناسان آن کشور انجام داده‌اند و به این نتیجه رسیده‌اند که شاه ایران با مشکلات خطیری روبروست.

۲- بعضی از روزنامه‌ها گزارش دادند که ملک حسین با خمینی، به عنوان میانجی بین او و شاه، دیدار کرده است. به دنبال این خبر، خمینی آن را تکذیب کرد که جز آن نیز انتظاری از او نمی‌رفت. بعداً خبرگزاری‌ها اعلام داشتند که رهبر سودان، صادق مهدی، به عنوان فرستاده‌ای از سوی کاخ سفید با خمینی

دیدار کرده است. خمینی این خبر را تکذیب و یا تصدیق نکرد. [و به آن واکنشی نشان نداد].

۳- شاه شش ماه قبل از آن نامه‌ای به حکومت عراق نوشته بود که در آن گفته بود: «این نقشه [درگیری‌ها در ایران] بعد از تهران سراغ بغداد خواهد آمد. چرا که ایالات متحده‌ی آمریکا به دنبال تبدیل حکومت‌ها در منطقه، از طریق تحریک اختلافات مذهبی و دینی است».

شاه در نامه‌اش از آنها خواست که مراقب فعالیت‌های آیت‌الله خمینی باشند، چرا که وی با اطلاعات آمریکا روابطی دارد.

افراد درون دربار ایران می‌گویند که داریوش هومون وزیر اطلاع‌رسانی سابق ایران، مقاله‌ای را منتشر ساخت که در آن خمینی را به عنوان کسی که با اطلاعات آمریکا رابطه دارد مورد هجوم قرار داد. این هجوم وی با اشاره‌ی آنها [درباریان] صورت گرفته است.^۱

در مورد تحریک اختلافات مذهبی و دینی - که در نامه‌ی شاه به حکومت عراق بدان اشاره شد عده‌ی زیادی از روزنامه‌های غربی بحث کرده‌اند. بنابراین آمریکا به دنبال به دست گرفتن و کنترل فعالیت‌های اسلامی و میادین عملی مسلمانان است، حال گاهی از طریق مساجد ضرار و گاهی از طریق ارتش‌های نظامی و به مصلحت اوست که اوضاع جهان اسلام تیره و تار باشد و روافض را برای محقق ساختن این مصلحت خود به کار گماشت.

۴- حکومت فرانسه چگونه موافقت می‌کند که کشورش محل تأمر و دستور [از سوی خمینی در نوفل لوشاتو] علیه دوست صمیمی‌اش، محمدرضا پهلوی باشد، در حالی که بین آنها پیمان‌نامه‌ها و توافقات زیادی وجود دارد؟! اما اینکه به خمینی اجازه‌ی اقامت در کشورش را بدهد، ممکن است طبیعی بوده و اعتراض بر آن وارد نباشد. اما سؤال اینجاست: چگونه به خمینی اجازه داد که از فرانسه درگیری‌های داخل ایران را تحریک و اوضاع ایران را به هم بریزد و همه‌ی این‌ها به رغم تمام اعتراضاتی بود که سفارت‌های ایران در دولت‌های اروپایی صورت می‌دادند؟!.

به نظر شما آیا ممکن است که فرانسه با اقامت یکی از علمای اهل سنت در خاک فرانسه ضد حکومتی که آن عالم از آن کشور است، موافقت کند؟ ما طبعاً اینگونه اعتقادی نداریم؟ دو روز قبل از رفتن خمینی به فرانسه هیئتی از وزارت امور خارجه‌ی فرانسه با خمینی دیدار کرد و به وی اجازه‌ی ادامه‌ی اقامتش در فرانسه را اعلام کرد. حقیقتاً که این یک بخشش و دست و دلبازی کامل [و سخاوتمندانه] است!!

بر می‌گردیم به سیاست توافق بین آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی: گمان نمی‌کنیم که حوادث ایران سبب ایجاد خللی در سیاست توافق بین آن دو شود. این دو حکومت در شرایطی قرار نداشتند که به خاطر مصالحی که هردو در ایران دارند با خطری مواجه شوند. کره‌ی زمین وسیع است و هریک که در اینجا ضرر کند، در جای دیگر سود می‌برد. هر دو دولت تهدیدهایی را علیه یکدیگر مبنی بر عدم دخالت در امور داخلی ایران صورت دادند و هر طرف به دیگری در مورد عدم دخالت در امور ایران، اطمینان می‌داد. اتحاد جماهیر شوروی داشت بر شاخ آفریقا مسلط می‌شد و حزب توده در داخل ایران با توانایی‌های خود مبارزین انقلابی را در یمن جنوبی تحریک می‌کرد و می‌خواست که حوادث جدیدی را نیز در یمن شمالی بیافریند.

آمریکا، روم [اروپای غربی] را در اختیار داشت و ممکن بود این تسلط به اروپای شرقی نیز کشیده شود. آنها می‌توانستند مسلمانان اهل سنت داخل اتحاد جماهیر شوروی را از طریق یارانشان در ایران تحریک کنند و گاهی مجبور به حمایت از سیاد بری و تحریک آن از نو و از طریق بعضی حکومت‌های طرفدار آنها در منطقه می‌شدند. ملاحظه شد که این دو دشمن [آمریکا و شوروی] به دنبال مسابقه با یکدیگرند، بنابراین باید یک مبادله‌ی پایاپای و برابر [در مورد ایران] صورت گیرد. راه حل اخیری که آمریکایی‌ها برای از بین بردن آشوب‌ها در ایران ارائه دادند، راه حلی است که شوروی را نیز عصبانی نمی‌کند. آمریکایی‌ها شروع به رایزنی کردند و گروهی را از کاخ سفید به سرپرستی برژینسکی، مشاور امنیت ملی رئیس جمهور آمریکا، کارتر و همچنین به عضویت جرج پل معاون سابق وزارت امور خارجه در امور خاورمیانه و ریچارد هولمز، تشکیل دادند. از دیگر اعضای این گروه رئیس سابق دستگاه اطلاعاتی آمریکا و سفیر ایالات متحده در ایران بودند و این گروه مشغول به انجام کار و وظیفه‌ی خود شد.

اما واقعیاتی که رویدادها و اتفاقات از آن سرچشمه می‌گرفت [و بر مبنای آن تحلیل‌ها ارائه می‌شد] از دو حالت زیر خارج نبود:

۱- استمرار [حکومت] شاه، حال یا با سرکوب معارضان از سوی خودش، یا آنگونه که در ایام مصدق اتفاق افتاد [کودتا و...] و یا از این طریق که خودش دست از حکومت بردارد و یک مجلس مشورتی در کشور تشکیل داده و پسرش پادشاه شود.

۲- اما احتمال قویتر این است که درگیری و آشوبها در کشور ادامه یافته تا اینکه حکومت مورد نظر خمینی سرکار آید و وی آنچه را که می‌خواهد و به آن وعده داده، یعنی برقراری یک حکومت شیعی را محقق سازد و اهل سنت هرگز این اوضاع را برنمی‌تابند و این یعنی ایجاد درگیری‌های طایفه‌ای [و قومی و مذهبی] و آمریکا نیز از سوی دیگر جای پای شیعه را محکم کرده و آنها را حمایت می‌کند.

مهم ماندن یا رفتن شاه نیست، بلکه مهم این است که منطقه در مقابل نقشه‌ای جدید که شیعه آن را اجرا خواهد کرد، قرار خواهد گرفت. وجود آنها خطرناک‌تر از وجود اسرائیل خواهد بود. و اگر شاه باقی بماند، بقای او اطمینان خاطر را برای دوستانش، از جمله حکام منطقه دربر خواهد داشت، اما [زمان] حکومت او عملاً به سر آمده و [باید] حکومت شیعه‌ی خمینی کار خود را آغاز کند.

باید مسلمانان از این اوضاع جدید آگاه باشند و رایزنی و فعالیت و برنامه‌ریزی خود را بر این اساس صورت دهند که خطری جدید جهان اسلام را تهدید می‌کند. «اللهم إني قد بلغت فاشهد». «پروردگارا من بیان کردم آنچه را که باید بیان می‌کردم، پس تو شاهد باش».

ایالات متحده‌ی آمریکا و انقلاب ایران^(۱)

۱- برای شناخت بیشتر این قضیه، به اسنادی که سی آی ای چندی قبل نشر کرده است، مراجعه شود. مناسب دیدم که چند مقاله ای که در سایت بی بی سی فارسی در این مورد نشر شده، اینجا برای خوانندگان عزیز نقل کنم:

«پیام محرمانه آیت‌الله خمینی به دولت کندی

کامبیز فتاحی - بی‌بی‌سی، واشنگتن - (۱ ژوئن ۲۰۱۶ - ۱۲ خرداد ۱۳۹۵)

در یکی از اسناد سازمان سیا حکایت شده که نیم قرن پیش یکی از علمای قم که در شمال تهران در حبس خانگی بوده، به دور از چشمان تیزبین ساواک، با دولت آمریکا تماس می‌گیرد.

آیت‌الله دریند از مراجع بزرگ آن زمان ایران نبود ولی شدیدتر از همه آنها "انقلاب سفید" شاه را می‌کوبید؛ برنامه اصلاحات اقتصادی - اجتماعی بحث برانگیزی که به زن ایرانی حق رأی داد و زمین‌های بسیاری از فئودال‌ها را بین رعیت‌ها تقسیم کرد.



مخالفان شاه، اصلاحاتش را ترفندی عوام‌فریبانه می‌خواندند. آیت‌الله، اما، فریاد می‌زد که اسلام در خطر است.

او عید نوروز ۱۳۴۱ را عزای ملی اعلام کرد چون "دستگاه جابر در نظر دارد تساوی حقوق زن و مرد را تصویب و اجرا کند".

یک سال بعد هم در خطبه‌ای شدیدالحن که به دستگیری‌اش منجر شد دین و ایمان شاه را زیر سوال برد و عامل اسرائیل خطابش کرد ولی علیه حامی اصلی او، آمریکا، حرفی نزد.

اما روحانی مورد اشاره در سند سری "اسلام در ایران" سازمان سیا که کسی جز آیت‌الله خمینی نبود، بعد از چند ماه حبس در زندان قصر و حصر در قیصریه تهران در نیمه آبان ۱۳۴۲ بی سر و صدا به دولت جان اف کندی پیام می‌دهد تا حملات لفظی‌اش سوء تعبیر نشود زیرا او از منافع آمریکا در ایران حمایت می‌کند.

خلاصه پیام



حاج میرزا خلیل گمراهی

گزارش سفارت آمریکا در تهران که حاوی متن کامل پیام آیت الله خمینی است هنوز در آرشیو ملی آمریکا در حالت طبقه‌بندی نگه داشته شده است، اما خلاصه‌ای از پیام در سند "اسلام در ایران" آمده است.

این سند در واقع گزارش تحقیقاتی ۸۱ صفحه‌ای سیا - مورخ مارس ۱۹۸۰ - است و در آن سوابق آیت‌الله خویی، آیت‌الله شریعتمداری و آیت‌الله خمینی هم آمده است.

سیا گزارش را سال ۲۰۰۵ از حالت طبقه‌بندی بیرون آورد ولی چند قسمت حساس از جمله پاراگراف مربوط به پیام آیت‌الله خمینی را سانسور کرد.

در دسامبر ۲۰۰۸ کتابخانه ریاست جمهوری جیمی کارتر نسخه دیگری از سند را به صورت دیجیتالی منتشر کرد که در آن این پاراگراف بدون سانسور آمده ولی تا به حال از دید اکثر مورخان و محققان پنهان مانده است.

بی‌بی‌سی فارسی برای نخستین بار آن را به صورت عمومی منتشر می‌کند.

ruption, the danger of foreign influence, and the anti-Muslim character of the Iranian Government. The government immediately warned him that if he continued, he would be arrested. He lapsed into silence. (U)

In November 1963 Ayatollah Khomeini sent a message to the United States Government through Haj Mirza Khalil Kamarei, a professor of the Theological Faculty of Tehran University and an Iranian politician close to oppositionist religious groups. Khomeini explained that he was not opposed to American interests in Iran. On the contrary, he thought the American presence was necessary as a counterbalance to Soviet and possibly British influence. Khomeini also explained his belief in close cooperation between Islam and other world religions, particularly Christendom.

On Punishment

If the punitive law of Islam is applied for only one year all injustice and immorality can be eliminated. The hand of the thief must be cut off, the killer killed, the adulterer and adultress beaten. "Humanitarian" scruples are more childish. (U)

On Medicine

The rulers have caused the people to forget traditional medicine in order to encourage the youth to study European medicine. Such diseases as typhus and typhoid can only be cured by traditional indigenous remedies. Western doctors and surgeons are ignorant about the cures that are successfully used in the Iranian bazaars. (U)

Khomeini's views on daily life and conduct are very traditional and prescribe in detail what is forbidden

بی‌بی‌سی فارسی برای نخستین بار این سند را به صورت عمومی منتشر می‌کند

"خمینی توضیح داد که او با منافع آمریکا در ایران مخالفتی ندارد. بر عکس، او اعتقاد داشت که حضور آمریکا در ایران برای ایجاد توازن در برابر شوروی و احتمالاً نفوذ بریتانیا ضرورت دارد".

بنا بر این سند، پیام حدود ۱۰ روز قبل از سفر لئونید برژنف، رهبر شوروی به ایران توسط یک روحانی به ظاهر غیرسیاسی به نام حاج میرزا خلیل گمراهی به سفارت آمریکا در تهران می‌رسد. در سند آمده: "او همچنین اعتقادش درباره همکاری نزدیک اسلام و سایر ادیان جهان به ویژه مسیحیت را توضیح داد".



تحقیقات نگارنده نشان می‌دهد که پیام روز ۱۵ آبان ۱۳۴۲ (۶ نوامبر ۱۹۶۳) به واشنگتن می‌رسد - دقیقاً چهار روز بعد از آن که حکومت دو سر دسته بارفروشان تهران به نام‌های طیب

حاج رضایی و اسماعیل حاج رضایی را به جرم دست داشتن در اعتراضات ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ در پادگان حشمتیه تهران تیرباران می‌کند. معلوم نیست که رئیس جمهوری دموکرات پیام آیت‌الله خمینی را خوانده باشد؛ کندی حدود دو هفته بعد در دالاس تگزاس ترور می‌شود.

* "من از آن آخوندها نیستم"

آیت‌الله خمینی در فروردین سال ۱۳۴۳ آزاد می‌شود. روزنامه اطلاعات می‌نویسد که با حکومت سازش کرده. آیت‌الله خمینی اهل سازش نبود ولی بنا بر مقتضیات زمان نرمش نشان می‌داد. او چند روز بعد از بازگشت به قم خبر روزنامه "کثیف" اطلاعات را تکذیب و ماجرای عقب‌نشینی مصلحتی را برای مردم تعریف می‌کند:

"آمد یک نفر از اشخاصی که میل ندارم اسمش را بیاورم، گفت آقا سیاست عبارت است از دروغ گفتن، خدعه، فریب، نیرنگ، خلاصه پدرسوختگی است و آن را شما برای ما بگذارید." به نظر می‌رسد مقام مذکور تیمسار حسن پاکروان، رئیس ساواک بوده باشد که با اعدام آیت‌الله خمینی مخالفت می‌کند و در حبس خانگی چند بار به ملاقاتش می‌رود. سرلشکر پاکروان دومین رئیس ساواک بود و در فروردین ۱۳۵۸ جزء اولین گروه‌ها از مقامات بلندپایه نظام سلطنتی بود که اعدام شد.

آیت‌الله خمینی می‌افزاید: "چون موقع مقتضی نبود نخواستم با او بحثی کنم، گفتم ما از اول وارد این سیاست که شما می‌گویید نبوده‌ایم."

حالا چون موقع مقتضی شده بود، آیت‌الله خمینی تصریح کرد: "والله اسلام تمامش سیاست است. اسلام را بد معرفی کرده‌اند."

"من از آن آخوندها نیستم که در اینجا بنشینم و تسبیح دست بگیرم. من پاپ نیستم که... به امور دیگر کاری نداشته باشم."

با وجود این آیت‌الله خمینی آن روزها منزوی بود. بسیاری از مراجع شناخته‌تر شده آن زمان مانند آیت‌الله شریعتمداری در پی درگیری مجدد با حکومت نبودند.



اصلاحات شاه هم طرفدار پیدا کرده بود؛ رعیت زمین می‌خواست و نیمی از جمعیت کشور هم حق رأی. حمله به سپاه دانش و سپاه بهداشت هم راه موثری برای جذب هواداران تحصیل کرده مصدق یا توده‌ای‌ها در شهرها نبود.

شاید به همین علت باشد که آیت‌الله خمینی حساب شده حملاتش را متوجه آمریکا می‌کند، همان آمریکایی که با همدستی بریتانیا و ارتش و آیت‌الله بهبهانی و شعبان جعفری دولت محمد مصدق را سرنگون کرده ولی بیش از همه آن‌ها مغضوب مردم ایران شده بود.

"آقا، تمام گرفتاری‌های ما از آمریکاست" این حرف را آیت‌الله خمینی در نطق معروفش در روز چهارم آبان ۱۳۴۳ زد.

سخنرانی در منزلش برگزار می‌شد و پر سوز و گذار بود: "انا لله و انا الیه راجعون... خوابم کم شده، ناراحت هستم. قلبم در فشار است".

مجلس شورای ملی و سنا تازه تصویب کرده بودند که ایران ۲۰۰ میلیون دلار از آمریکا وام نظامی بگیرد و به مستشاران آمریکا در ارتش مصونیت قضایی اعطا کند. مخالفان آن را امتیازی ننگین و احیای کاپیتولاسیون می‌خواندند.

آیت‌الله خمینی دیر از ماجرا خبردار می‌شود ولی زود واکنش نشان می‌دهد: "ما را فروختند. استقلال ما را فروختند".

مخاطبان گریه می‌کردند و لحن خطیب تندتر می‌شد: "آمریکا از انگلیس بدتر، انگلیس از آمریکا بدتر، شوروی از هر دو بدتر، همه از هم بدتر".

"رئیس جمهور آمریکا بداند، بدانند این معنا را که منفورترین افراد دنیاست پیش ملت ما". سخنرانی به دستگیری و تبعید آیت‌الله خمینی -اول به ترکیه و بعد به شهر نجف در عراق- منجر می‌شود. در نجف بود که نظریه ولایت فقیه را مطرح کرد. بر اساس آن چه در کتاب ولایت فقیه و جهاد اکبر صراحتاً می‌گوید: "فقه‌های عادل باید رئیس و حاکم باشند و اجرای احکام کنند

و نظام اجتماعی را مستقر گردانند".



آیت‌الله خمینی در قم بعد از آزادی از حبس خانگی در قیصریه تهران

به نظر می‌رسد که آیت‌الله خمینی در نجف انتظار نداشت که رویای حاکم شدنش به این زودی‌ها محقق شود چرا که در کتاب "ولایت فقیه و جهاد اکبر" به صراحت گفته که "این هدفی است که احتیاج به زمان دارد".

او می‌نویسد: "خلیفه به پیرمردی که نهال گردو می‌کاشت گفت: پیرمرد! گردو می‌کاری که ۵۰ سال دیگر و بعد از مردنت ثمر می‌دهد؟ در جوابش گفت: دیگران کاشتند، ما خوردیم. ما بکاریم، دیگران بخورند".

بنیانگذار جمهوری اسلامی اما برخلاف آن پیرمرد، نه فقط کاشت که در ظرف کمتر از ۱۵ سال محصول را به تعبیر خودش برداشت و خورد.

آیت‌الله خمینی در پاییز ۱۳۵۷ از عراق اخراج و در حومه پاریس مستقر شد. بیش از یک دهه انزوای رسانه‌ای او در فرانسه سرانجام پایان یافت و خیلی زود به عنوان رهبر پرتطرفدار ائتلافی بزرگ از مخالفان شاه شهرتی جهانی پیدا کرد.

"امام" اسلام‌گرایان و ملی‌گرایان و مارکسیست‌های ایران حالا محبوبیتی اسطوره‌ای کسب کرده بود؛ میلیون‌ها نفر از مردم ایران یک شب به آسمان خیره شدند تا شاید چهره‌اش را در قرص ماه مشاهده کنند.

استانها تو طمئه پانزدهم خردادماه فاش شد

محمدالمقیسی جاسوس عرب باعث افکار چند ملیونیون پولبوسیله نوترن از اعمال ناصر بهتران آوردن است
جلسوس عرب پویلیا راد تیران شخصی بنام حاج جواد فرعی میآید است افرادی که در تیران پول میگرفتند شناخته شد اما تکویزوی معرفی میشوند

اطلاعات

۱۱۱۵
پنجشنبه ۱۹ خرداد ۱۳۴۸. شماره ۲۳۱۹۶. طابع ۲ ریل
مدیر: علی کوشک
معاون: علی شادمان

۲۰۰ نفر از عشایر گشته شدند

رادیو بغداد اعلام کرد در جنگ با نیروهای دولتی:

بیانه سفارت عراق در تیران زیر آموں:

حوادث عراق

شوروی پنجمین انسان را بقضا فرستاد

۲۰۰ نفر از عشایر...
چینا میرچیزا استیو...
شماره روزنامه...

پس از آنکه ایران با آمریکا درگیر شد، این روزنامه با انتشار این خبر، نشان دهنده جهت گیری سیاسی آن در برابر آمریکا است.

آیت الله خمینی در آستانه بازگشت به ایران درباره نظریه ولایت فقیه خود حرفی نمی زد. به آنها بی هم که قدری به نیاتش مشکوک بودند و می پرسیدند آیا ما در انقلاب از زیر چکمه استبداد به زیر نعلین استبداد خواهیم رفت می گفت: "شما اگر حکومت اسلامی را ببینید خواهید دید که دیکتاتوری اصلا در اسلام وجود ندارد".

رهبر انقلاب ایران، آمریکا را هم از وعده های خود بی نصیب نمی گذارد. بنا بر مجموعه تازه های از اسناد دولت کارتر که پس از ۳۵ سال از حالت محرمانه خارج شده، آیت الله خمینی و دستیارانش به شدت از تکرار سناریوی کودتای ۲۸ مرداد هراس داشتند؛ یعنی این که کاخ سفید در لحظه آخر به ارتش ایران دستور سرکوب بدهد و برنامه های شان را مختل کند.

ارتجاع سپاه ماهیت خود را نشان داد

شاهنشاه در مراسم تقسیم اسناد مالکیت کشاورزان عهدها گفتند: دروقایع روز چهارشنبه،

اطلاعات

۱۱۱۶
پنجشنبه ۱۹ خرداد ۱۳۴۸. شماره ۲۳۱۹۷. طابع ۲ ریل
مدیر: علی کوشک
معاون: علی شادمان

شهرستانها آرام است

در چند روز اخیر در عراق و فرانسینوسوسر کشور پر فریبست که دولت و قوه قضاوتی در حال استقامت است...

جاسوسها و پولهای بدست آمده

در چند روز آینده با رسم و متبوع کسب پول برای اطلاع عموم معرفی میشوند. مسکنین سنودکی اصل خواهند بود...

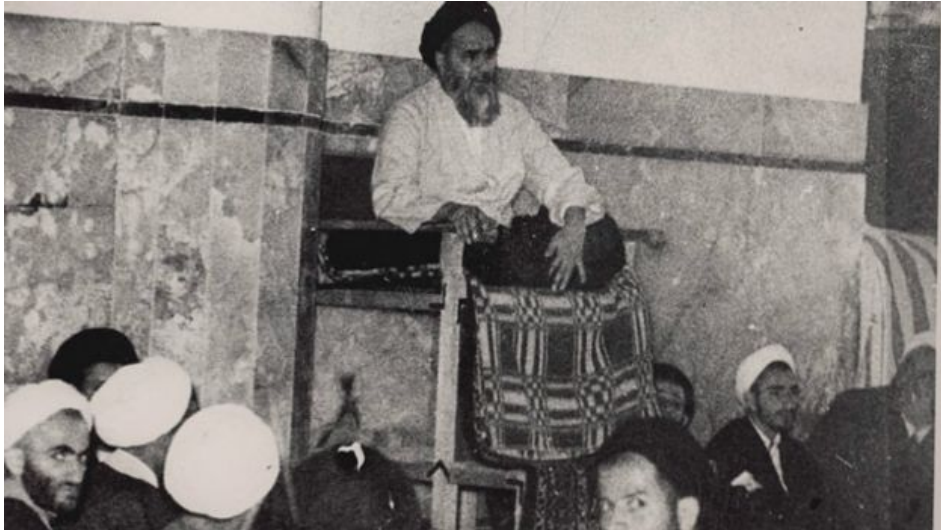
اطلاعات

۱۱۱۷
پنجشنبه ۱۹ خرداد ۱۳۴۸. شماره ۲۳۱۹۸. طابع ۲ ریل
مدیر: علی کوشک
معاون: علی شادمان

پس از آنکه ایران با آمریکا درگیر شد، این روزنامه با انتشار این خبر، نشان دهنده جهت گیری سیاسی آن در برابر آمریکا است.

به همین خاطر در نوفل لوشاتو یک بار دیگر خط مشی تعامل بی سرو صدا با آمریکا را در پیش

گرفت؛ البته نه از طریق حاج میرزا خلیل کمره‌ای بلکه به واسطه ابراهیم یزدی؛ از اعضای نهضت آزادی که سال‌ها در تگزاس زندگی کرده بود و زبان آمریکایی‌ها را خوب می‌فهمید.



وعده‌های آیت‌الله خمینی به دولت کارتر مفصل و مشخص بود. از جمله بنا بر یک سند مورخ ۲۹ دی ۱۳۵۷ (۱۹ ژانویه ۱۹۷۹) به واشنگتن پاسخ می‌دهد که جمهوری اسلامی شیرهای نفت را به روی غرب نخواهد بست؛ انقلاب را به منطقه صادر نخواهد کرد و با آمریکا رابطه دوستانه خواهد داشت.

او شخصا پیام داد: "شما خواهید دید که ما با آمریکایی‌ها هیچ دشمنی خاصی نداریم و شما خواهید دید که جمهوری اسلامی که مبتنی بر فلسفه و قوانین اسلامی است چیزی به غیر از (حکومتی) بشردوست نخواهد بود و به آرمان صلح و آرامش تمام بشریت کمک خواهد کرد."

http://www.bbc.com/persian/iran/۲۰۱۶/۰۶/۱۶۰۶۰۱_kf_khomeini_carter_kennedy

کامبیز فتاحی - بی‌بی‌سی، واشنگتن

۵ ژوئن ۲۰۱۶ - ۱۶ خرداد ۱۳۹۵

سه روز بعد از خروج شاه از ایران، آیت‌الله خمینی به آمریکا می‌گوید که اگر هوادارنش به قدرت برسند شیر نفت را به روی غرب نخواهند بست و با آمریکا رابطه دوستانه‌ای خواهند داشت. بنا بر یک سند مورخ ۱۹ ژانویه ۱۹۷۹ (۲۹ دی ۱۳۵۷) او همچنین می‌گوید که از جمهوری اسلامی، انقلابی به کشورهای همسایه صادر نخواهد شد.

رهبر انقلاب تأکید می‌کند: «ما از مردم عربستان سعودی، کویت و شیخ‌نشینان خلیج فارس یا عراق نخواهیم خواست که بیگانگان را بیرون کنند. سیاست ما این نیست که در امور ملت‌های دیگر دخالت کنیم.»

این وعده‌ها بخشی از جوابیه محرمانه شخص آیت‌الله خمینی به چهار سوال مشخص دولت کارتر درباره آینده منافع آمریکا در ایران است که سندش پس از ۳۵ سال در نوامبر ۲۰۱۳ از حالت طبقه بندی خارج شد.

رهبر انقلاب در برابر تمام آن وعده‌ها فقط یک چیز می‌خواست: این که دولت آمریکا راه را برای بازگشت او به ایران هموار و از نفوذ خود برای کنار زدن شاپور بختیار و تسلیم شدن ارتش استفاده کند.

آیت‌الله خمینی در جواب به پیام دولت کارتر می‌گوید: «اگر دولت آمریکا به جای حمایت از گروهی سیاستمدار و نظامی فاسد که از حمایت مردمی برخوردار نیستند، تصمیم به تغییر سیاست خود بگیرد - همان طور که پرزیدنت کارتر و سایر مقامات خاطر نشان کرده‌اند - و دخالت در امور داخلی ایران را متوقف کند، ما روابط آینده را دوستانه می‌بینیم.»

منافع آمریکا

کارتر و آیت‌الله خمینی کانال تماس محرمانه خود را یک روز پیش از خروج شاه از کشور برقرار کرده بودند. به نظر می‌رسد که رهبر انقلاب و فرستاده‌اش از آن کانال نهایت استفاده را برای کاهش نگرانی‌های آمریکا از پیامدهای سقوط حکومت پهلوی کرده باشند.

برای نمونه، در دیدار دوم، که در روز خروج شاه از ایران برگزار می‌شد، ابراهیم یزدی به دیپلمات آمریکایی اطمینان می‌دهد که «ما نمی‌خواهیم ارتش را نابود کنیم» و آمریکا تسلیحات پیشرفته‌اش مانند جنگنده‌های اف-۱۴ و موشک‌های فونیکس و هارپون را از ایران خارج نکند. فردای آن روز که صحبت از مفاد قانون اساسی جمهوری اسلامی و نحوه برخورد با اقلیت‌های دینی می‌شود، آقای یزدی به صراحت می‌گوید: «شما می‌توانید به یهودیان آمریکا بگویید که نگران آینده یهودیان ایران نباشند.»

اقلیت یهودی ۸۰ هزار نفری ایران آن روزها گروه گروه در حال ترک کشور بودند، ولی آمریکا هنوز به ماندن در ایران و حفظ منافع کلان خود امید زیادی داشت.

در پایان دیدار سوم (۲۸ دی ۱۳۵۷) فرستاده دولت کارتر می‌خواهد که رهبر انقلاب در چهار مورد نظرش را روشن کند: آینده سرمایه‌گذاری‌های آمریکا در ایران، روابط سیاسی - نظامی حکومت اسلامی با آمریکا، روابطش با شوروی و مسئله فروش نفت به غرب.

آمریکا در واقع می‌خواست بداند که اگر آیت‌الله خمینی و هوادارانش به قدرت برسند تا چه حد منافعش به خطر خواهد افتاد. جواب رهبر انقلاب در ظرف کمتر از ۲۴ ساعت آماده و صبح ۲۹ دی ۱۳۵۷ به اطلاع مأمور سفارت آمریکا در پاریس می‌رسد.

در جواب‌های آیت‌الله خمینی تصویری از یک حکومت اسلامی ترسیم می‌شود که شاید مانند حکومت پهلوی در عرصه‌های نظامی-امنیتی به آمریکا نزدیک نباشد ولی ضد کمونیست خواهد ماند؛ روابطی دوستانه با واشنگتن خواهد داشت؛ ثبات منطقه را بر هم نخواهد زد و مهم‌تر از همه مهم‌تر شیرهای نفت را به روی غرب و آمریکا نخواهد بست.

هشدار نفتی کارتر به شاه

دسترسی به نفت ایران یکی از دغدغه‌های مهم آمریکا بوده است. ایران پیش از آغاز اعتصاب‌ها روزانه پنج و نیم میلیون بشکه نفت تولید و ۹ درصد نفت وارداتی آمریکا را تأمین می‌کرد. از طرف دیگر، کارتر نگران بود که شاه از طرح افزایش ۱۰ درصدی بهای نفت اوپک حمایت کند. رئیس جمهوری آمریکا پاییز آن سال به شاه هشدار تندی داده بود که افزایش بهای نفت باید «بسیار ناچیز» باشد در غیر این صورت به اقتصاد آمریکا و جهان ضربه بزرگی وارد خواهد شد. در اسناد آمریکا مدرکی که ثابت کند رهبر انقلاب یا فرستاده‌اش بر سر بهای نفت به آمریکا وعده‌ای داده باشند پیدا نکرده‌ام ولی در هر صورت آیت‌الله خمینی به واشنگتن اطمینان می‌دهد که حکومت آینده شیرهای نفت را به روی غرب نخواهد بست.

رهبر انقلاب می‌گوید: «ما به درآمد خود از چاه‌های نفت برای توسعه کشور نیاز داریم. ما نمی‌خواهیم از گرسنگی بر سر چاه‌های نفت بمیریم. ما به هر کسی که به قیمت عادلانه بخرد [نفت] می‌فروشیم.» نماینده‌اش در عین حال توضیح می‌دهد که جمهوری اسلامی فقط به اسرائیل و آفریقای جنوبی (رژیم آپارتاید) نفت نخواهد فروخت و ایران در ازای نفت فقط ارز قبول خواهد کرد نه اقلامی چون تسلیحات.

آیت‌الله خمینی همچنین می‌گوید که خرید تسلیحات عظیم را برای ایران مفید نمی‌داند ولی پیش بینی می‌کند که برای توسعه اقتصادی و کشاورزی «به خصوص به آمریکایی‌ها» نیاز خواهد داشت.

در مورد آینده سرمایه‌گذاری‌های آمریکا در ایران رهبر انقلاب از کم و کیف آن ابراز بی‌اطلاعی می‌کند ولی می‌گوید که خط‌مشی حکومتش بر مبنای مصالح و توسعه کشور خواهد بود. به طور نمونه: «اولویت دولت آینده احیای صنعت کشاورزی خواهد بود که به طور کامل نابوده شده» و برای این کار ممکن است به کمک و همکاری کشورهای دیگر از جمله آمریکا نیاز باشد.

فرستاده رهبر انقلاب که هر جا لازم بود مثالی می‌زد می‌افزاید: «هر کشاورز آسیایی برای پنج نفر مواد غذایی تولید می‌کند. هر کشاورز اروپایی برای ۱۰ تا ۱۱ نفر. هر کشاورز آمریکایی برای ۵۹ تا ۶۰ نفر غذا تولید می‌کند. این نشان می‌دهد که آمریکا سیستم‌های بسیار پیشرفته کشاورزی دارد که امیدواریم دولت آینده در برنامه‌هایش از آن استفاده کند.»

'شما به خدا اعتقاد دارید، آن‌ها ندارند'

آیت‌الله خمینی در مورد روابط آینده با شوروی می‌گوید اگر روس‌ها به منافع و استقلال ایران احترام بگذارند روابط با آنها هم دوستانه خواهد بود.

او می‌گوید: «سیاست ما در برابر روس‌ها مانند سیاست ما در برابر آمریکایی‌ها خواهد بود. ما علاقه خاصی نسبت به آن‌ها یا خاطرات بهتری از آن‌ها نداریم. اگر بخواهند در امور ما مستقیم یا غیرمستقیم دخالت کنند قطعاً مقاومت می‌کنیم.»

در اینجا ابراهیم یزدی قدری توضیح می‌دهد: «دولت روسیه ملحد و ضد دین است. قطعاً برای ما مشکل خواهد بود که با روس‌ها تفاهم عمیقی داشته باشیم.»

شما مسیحی هستید و به خداوند ایمان دارید، آن‌ها ندارند. ما به شما بیشتر از روس‌ها احساس نزدیکی می‌کنیم.»

ابراهیم یزدی تأکید می‌کند که سیاست حکومت آینده «بی‌طرفی مثبت» خواهد بود و ایران رویه گذشته «انزوا طلبی آمریکا» را در پیش خواهد گرفت و به جای دخالت در امور داخلی کشورهای دیگر بر حل و فصل مشکلات داخلی تمرکز خواهد کرد.

البته آیت‌الله خمینی هم در این خصوص پاسخ صریحی به واشنگتن داده بود: «ما نه به صورت ژاندارم منطقه خلیج عمل خواهیم کرد و نه به صورت صادر کننده انقلاب به سایر کشورهای منطقه.»

اوضاع ایران بسیاری از دوستان آمریکا را در منطقه نگران کرده بود. بنا بر یک ارزیابی سازمان سیا «همسایگان عرب شاه می‌خواهند که اوهرج و مرج را کنترل کند در غیر این صورت ویروس انقلاب گسترش پیدا خواهد کرد.»

در گزارش سیا آمده که دولت‌های عرب حوزه خلیج فارس تصور می‌کنند که آیت‌الله خمینی و هواداران اسلام‌گرایی توان اداره کشور را ندارند و دیر یا زود چپ‌های تندرو با به راه انداختن «انقلاب دوم» قدرت را در ایران در دست خواهند گرفت.

آن طور که سیر تاریخ نشان داد، محاسبات همسایگان عرب ایران اشتباه بود. این طرفداران رادیکال آیت‌الله خمینی بودند که پیشدستی کردند و در روز ۱۳ آبان ۱۳۵۸ با اشغال سفارت آمریکا «انقلاب دوم» به راه انداختند و میانه‌روهای نهضت آزادی را به اتهام دوستی با آمریکا از گردونه قدرت کنار زدند؛ از جمله ابراهیم یزدی را که در نوفل لوشاتو تمام آن پیام‌های دوستی را با رعایت جوانب احتیاط به نماینده آمریکا منتقل کرده بود.

حدود سه ماه بعد از اشغال سفارت آیت‌الله خمینی او در روز ۲۲ بهمن ۵۸ به «مستضعفان جهان» پیام داد که بارها گفته و الان هم می‌گوید: «ایران باید با قطع تمام وابستگی‌های سیاسی، اقتصادی، نظامی، فرهنگی خود به آمریکا، به مبارزات علیه این جهان‌خوار بی‌رحم ادامه دهد.» «ما تا آخرین قطره خون خویش شدیداً با آنان می‌جنگیم. چرا که مرد جنگیم. ما انقلابمان را به تمام جهان صادر می‌کنیم، چرا که انقلاب ما اسلام‌مست.»

http://www.bbc.com/persian/iran/۲۰۱۶/۰۶/۱۶۰۶۰۵_kf_khomeini_pledges_us

کامبیز فتاحی - بی بی سی، واشنگتن - ۳ ژوئن ۲۰۱۶ - ۱۴ خرداد ۱۳۹۵
 تماس‌های سری آمریکا با آیت‌الله خمینی یک روز پیش از خروج شاه از ایران شروع می‌شود. صبح ۱۵ ژانویه ۱۹۷۹ (۲۵ دی ۱۳۵۷) واشنگتن از زحمات دولت فرانسه در انتقال نظرانش به رهبر انقلاب قدردانی می‌کند و می‌گوید "به دلایل عملیاتی" باید به طور مستقیم با گروه او در تماس باشد.

آن روز فرانسه خبردار می‌شود که جیمی کارتر به سفیر آمریکا در تهران (ویلیام سالیوان) و فرستاده نظامی آمریکا به ایران (ژنرال رابرت هایزر) ماموریت خطیر آغاز مذاکرات با سران مخالفان و ارتش را محول کرده و برای تحقق آن به همکاری آیت‌الله خمینی نیاز دارد.

سالیوان با مهدی بازرگان و محمد بهشتی تماس داشت؛ ژنرال هایزر هم با ارتشبد عباس قره‌باغی، رئیس ستاد ارتش و سپهبد ناصر مقدم، رئیس ساواک. ولی رایزنی‌های آنها بی‌نتیجه مانده بود زیرا بنا بر پیام سائیرس ونس، وزیر امور خارجه آمریکا به پاریس، بهشتی در مورد "محل دیدار" سرسختی نشان می‌داد و این اختلاف باعث شده بود که دیداری انجام نشود.

ونس می‌گوید: "می‌خواهیم اطمینان حاصل کنیم که خمینی علاقه ما به برگزاری چنین دیداری را درک می‌کند. امیدواریم که همکاری‌اش را در تهران تشویق کند تا حد ممکن در تعیین محل نشست انعطاف نشان بدهند".

به نظر می‌رسد ارتباط آمریکا با اطرافیان آیت‌الله خمینی بخشی از خط مشی دوگانه واشنگتن در قبال بحران ایران بوده باشد. کارتر می‌گفت از شاه حمایت می‌کند و امرای ارتش هم باید از نخست وزیر قانونی، شاپور بختیار، حمایت کنند ولی فرستادگان کارتر بی‌سر و صدا تلاش می‌کردند سران ارتش و مخالفان را به هم نزدیک کنند. در پی قطعی شدن برنامه خروج شاه، ارتباط آمریکا و انقلابیون ایران وارد مرحله‌ای تازه می‌شود که در آن تابوی گفت‌وگو با آیت‌الله خمینی هم بی‌سر و صدا شکسته شد.

بر اساس اسناد روز ۱۵ ژانویه ۱۹۷۹ (۲۵ دی ۱۳۵۷) وارن زیمرمن، از کارکنان ارشد سفارت آمریکا در پاریس به دیدار ابراهیم یزدی، مشاور رهبر انقلاب می‌رود. زیمرمن با پژوی شخصی سفیر آمریکا - که پلاک دیپلماتیک نداشت و توجه خبرنگاران و هواداران آیت‌الله خمینی را جلب نمی‌کرد- به نوفل لوشاتو می‌رود تا شناسایی نشود. این دو حدود ساعت یک بعد از ظهر به وقت محلی در خلوت مسافرخانه‌ای کوچک گفت‌وگو می‌کنند. آن دیدار - که بنا بر اسناد ۲۰ دقیقه بیشتر طول نمی‌کشد - آغاز روند ارتباط آمریکا و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران است.

تماس‌هایی که جنجالی شد



بنا بر اسناد، آمریکا می‌خواست دیداری بین سران ارتش و محمد بهشتی برگزار شود - به همین خاطر با آیت الله خمینی در فرانسه تماس گرفت

تماس‌های پشت‌پرده آمریکا با آیت‌الله خمینی و بارانش همواره از زوایای پنهان تاریخ انقلاب بوده است. هواداران سلطنت این ارتباطات را نشانه خیانت کارتر به شاه می‌دانند. شاپور بختیار هم یک بار گفت که آمریکا پشت صحنه "نقش مشمئز کننده‌ای" ایفا کرد. این در حالیست که مقامات دولت کارتر می‌گویند واشنگتن تا لحظه آخر از شاه و نخست‌وزیر سکولارش حمایت کرد. در این میان، بنا بر روایت حکومتی، آیت‌الله خمینی از روز اول ضد آمریکایی بود. در کتب تاریخ منتشر شده در جمهوری اسلامی ایران، کسانی که شعار مرگ بر آمریکا را بخشی از "هویت انقلابی" ایرانیان می‌خوانند به تفصیل درباره تماس "لیبرال‌ها" و اعضای نهضت آزادی با آمریکایی‌ها نوشته‌اند ولی به پیام‌های محرمانه آیت‌الله خمینی به کاخ سفید یا مذاکرات **محمد بهشتی با آمریکایی‌ها** فصلی اختصاص داده نشده است.

اما اینکه آیت‌الله خمینی و دولت کارتر چه روابطی داشتند و چطور خط مشی آنها در ظاهر و برای مدت کوتاهی همخوانی پیدا کرده بود در پی انتشار مجموعه جدیدی از اسناد آمریکا بهتر قابل درک است.

سیگنال‌های رهبر انقلاب

دست همکاری آمریکا پس از آن به طرف آیت‌الله خمینی دراز می‌شود که مشتش را گره کرده نمی‌بیند. رهبر انقلاب در اکثر مصاحبه‌هایش با لحنی ملایم از جیمی کارتر گلایه و از مردم آمریکا **تظلم خواهی می‌کرد**. بنا بر اسناد و روایت هوادارانش، آیت‌الله خمینی نگران بود که کارتر با خارج کردن شاه از ایران در سناریویی شبیه حوادث ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ شاه را به تخت سلطنت برگرداند.

به همین خاطر رهبر انقلاب از دیدارهای معدودی که با شهروندان عادی آمریکا داشت استفاده می‌کرد تا این پیام را به واشنگتن برساند که به ایالات متحده نظر مساعدی دارد.

روز پنجم ژانویه ۱۹۷۹ (۱۵ دی ۱۳۵۷) آیت‌الله خمینی به یک شهروند آمریکا به نام لئونارد فریمن که در نوفل لوشاتو به ملاقاتش رفته بود می‌گوید که اگر قدرت را در دست بگیرد و حکومت عدل را تشکیل دهد فروش نفت را به آمریکا ادامه خواهد داد. او سپس به آقای فریمن توصیه می‌کند که پیام را به دولت آمریکا برساند.

بنا بر اسناد، ترجمه انگلیسی صحبت‌های آیت‌الله خمینی را دستیارش ابراهیم یزدی در یک نوار ضبط می‌کند و به لئونارد فریمن می‌دهد تا به دولت آمریکا منتقل کند. او هم بلافاصله با سفارت آمریکا در پاریس تماس می‌گیرد و پیام همان روز به واشنگتن می‌رسد. سفیر آمریکا در پاریس نتیجه گیری کرده بود که "برخورد خمینی با فریمن شاید تلاشی محتاطانه و غیرمستقیم از طرف خمینی برای گفت‌وگو با دولت آمریکا باشد".

البته کاخ سفید هنوز آماده برقراری تماس با آیت‌الله خمینی نبود. کارتر ده روز بعد هم درخواست ویلیام سالیوان و ژنرال هایزر را برای اعزام فوری یک مقام ارشد نزد آیت‌الله خمینی رد می‌کند. تصمیم کارتر با واکنش شدید سالیوان مواجه می‌شود که آن را اشتباه "غیرقابل بخشش" توصیف می‌کند.

سه روز بعد - ۱۵ ژانویه (۲۵ دی) - رئیس جمهوری آمریکا بالاخره "اشتباه غیرقابل بخشش" را تا حدی جبران کرد. برنامه خروج شاه از ایران سرانجام قطعی شده بود. کارتر هم با رعایت جوانب احتیاط فرمان گشایش یک کانال محرمانه بین سفارت آمریکا در پاریس و همراهان آیت‌الله خمینی را صادر می‌کند، که در اسناد آمریکا به نام کانال "یزدی-زیمرن" معروف شده است.

آغاز تعامل

بنیانگذار جمهوری اسلامی مأموریت حساس گفت‌وگوهای محرمانه با واشنگتن را به ابراهیم یزدی از اعضای نهضت آزادی واگذار می‌کند. آقای یزدی سالها در تگزاس زندگی کرده بود و زبان آمریکایی‌ها را خوب درک می‌کرد. به علاوه او دوستانی چون **ریچارد کاتم، استاد دانشگاه پیتسبورگ** داشت که سال‌ها بعد مشخص شد در جوانی مأمور مخفی سیا در تهران بوده است.

آقای کاتم اما به شدت ضد شاه شده بود و چون بسیاری را در دولت آمریکا را می‌شناخت از اواخر شهریور ۱۳۵۷ پیوسته مقامات کاخ سفید و وزارت امور خارجه را به دیدار با "نماینده آیت‌الله خمینی در آمریکا" تشویق می‌کرد.

تلاش‌های اولیه کاتم و یزدی نافرجام بود. بنا بر یک سند، روز ۱۵ سپتامبر ۱۹۷۸ (۲۴ شهریور ۱۳۵۷) که آقای یزدی به وزارت امور خارجه زنگ می‌زند به او می‌گویند که مقام مورد نظر در دسترس نیست.

اما حدود سه ماه بعد از این تجربه ناخوشایند - در روز ۱۲ دسامبر ۱۹۷۹ (۲۱ آذر ۱۳۵۷) - مقام مورد نظر (هنری پِرکت، مسئول بخش ایران در وزارت خارجه) و آقای یزدی در رستورانی دیدار می‌کنند.

آقای پِرکت به بی‌بی سی فارسی می‌گوید که شماره تلفن یزدی را از او می‌گیرد: "بنابراین می‌توانستم از واشنگتن با او در پاریس در تماس باشم."

دیدارهای نوفل لوشاتو با رعایت کامل جوانب احتیاط برگزار می‌شد. بنا بر یک سند، فرستاده آیت‌الله خمینی به طرف آمریکایی می‌گوید که نزدیکان رهبر انقلاب قابل اعتماد نیستند به همین خاطر، "یزدی فقط اسم یک فرد مورد اعتماد در محل اقامت خمینی را به زیرمن داده (آقا حسن)".

بنا بر پیام وزیر امور خارجه آمریکا، هدف اولیه از تماس با آیت‌الله خمینی تشویق او به استفاده از نفوذش برای تحقق هرچه سریع‌تر دیدار محمد بهشتی و مهدی بازرگان با فرمانده ارتش و رئیس ساواک بوده است.

بنا بر این سند: "سالیوان سعی کرده که بین امرای ارتش و محمد بهشتی - از نمایندگان اصلی خمینی در تهران - دیداری برگزار کند. به نظر می‌رسد که دو طرف موافق ملاقات هستند اما در مورد محل آن اختلاف نظر داشته‌اند."

ظاهراً آیت‌الله خمینی در ابتدا با چنین اقدامی مخالف بوده ولی در پی مطرح شدن درخواست آمریکا و اطلاع از این که ایالات متحده با "بازگشت آرام" وی به کشور مخالفتی ندارد نظرش عوض می‌شود.

نگرانی از کودتا

اسناد حاکیست که آیت‌الله خمینی به شدت نگران کودتای احتمالی ارتش بوده است محتوای دیدار اول فرستادگان آمریکا و آیت‌الله خمینی نشان می‌دهد که او از کودتای احتمالی ارتش به شدت هراس داشته است.

در گزارش زیرمن به واشنگتن آمده: "یزدی سپس ابراز نگرانی کرد؛ نگرانی‌ای که او آن را به خمینی نسبت داد. این که مقامات آمریکایی می‌گویند از کودتا حمایت نخواهند کرد ولی ارتش در حال تدارک آن است. کودتا یا در زمان خروج شاه یا پس از آن رخ خواهد داد."

گزارش می‌افزاید: "یزدی گفت که کودتا فقط اوضاع را وخیم‌تر و رادیکال‌تر خواهد کرد. بعد از رفتن شاه، خشونت علیه آمریکایی‌ها کنترل خواهد شد. بنابراین او ضمن تاکید بر اینکه از طرف خمینی صحبت می‌کند نتیجه گرفت آمریکایی‌ها باید از تمام توان خود برای جلوگیری از کودتا استفاده کنند."

فرستاده آیت‌الله خمینی می‌خواست بدانند که شاه چه وقت ایران را ترک خواهد کرد. دیپلمات آمریکایی ابراز بی‌اطلاعی می‌کند. وقتی سوال به واشنگتن منتقل می‌شود وزیر امور خارجه آمریکا می‌گوید: "برای اینکه اعتبار خودت را پیش یزدی حفظ کنی" به او بگو گزارش بی‌بی‌سی

که شاه روز ۲۶ دی ۱۳۵۷ ایران را ترک خواهد کرد درست است و واشنگتن هم لحظه آخر از برنامه او آگاه شده است.

خبر گشایش کانال محرمانه بین واشنگتن و آیت‌الله خمینی خیلی زود به سفیر آمریکا در تهران هم می‌رسد. سالیوان از شنیدن خبر استقبال می‌کند و توصیه می‌کند هر چه سریع‌تر دیدار دوم برگزار شود.

او می‌گوید که باید بی‌پرده به فرستاده آیت‌الله خمینی گفت که ارتش ایران به طور جدی گزینه کودتا به محض خروج شاه را بررسی کرده است. "باید همچنین به او گفت که ژنرال هایزر مطمئن است که او ژنرال‌ها را از این اقدام منصرف کرده و آن‌ها در این مدت آرام خواهند ماند، به شرط آن که تحریک نشوند - تکرار می‌کنم - تحریک نشوند".

سفیر آمریکا می‌افزاید که سران ارتش و روحانیت نقاط اشتراک زیادی دارند که نباید به دلیل توطئه‌های حزب توده تحت الشعاع قرار بگیرد.

سالیوان - آن طور که چهار روز بعد صراحتاً به واشنگتن می‌گوید - راه حل بحران ایران را تاسیس دولت "نظامی - آخوندی" می‌دانست، غافل از آنکه آیت‌الله خمینی بلافاصله بعد از پیروزی انقلاب، اعدام سران ارتش را شروع خواهد کرد.

اما در نوفل لوشاتو بنیانگذار جمهوری اسلامی مصلحت را در ابراز دوستی با آمریکا دیده بود. فرستاده‌اش و دیپلمات آمریکایی چهار بار دیگر هم در خلوت همان مهمانخانه کوچک ملاقات می‌کنند. بر اساس اسناد دولت آمریکا در آن دیدارها بود که آیت‌الله خمینی و دولت کارتر از هم سوال می‌کردند و جواب می‌گرفتند. در جریان آن دیدارها بود که آمریکا "انعطاف" خود را به قانون اساسی و نوع حکومت ایران به اطلاع آیت‌الله خمینی رساند. اوج تماس‌های دو طرف روز هفت بهمن (۲۷ ژانویه) بود. آن روز آیت‌الله خمینی در اقدامی تاریخی برای کنار زدن بختیار و تسلیم شدن ارتش در نامه‌ای به کارتر متوسل شد.

ویلیام سالیوان، سفیر وقت آمریکا در تهران (راست) راه حل بحران ایران را انتقال قدرت به یک دولت "نظامی - آخوندی" می‌دانست در مقالات بعدی به طور مفصل توضیح داده خواهد شد که چرا آیت‌الله خمینی پاسخ نامه‌اش را دریافت نکرد و از آن مهم‌تر او و نزدیکانش چطور در آن تبادل نظرها و پیام‌ها سیاست واقعی کارتر را بهتر درک کردند، وعده تأمین منافع آمریکا را دادند و گام‌های بعدی به سوی قدرت را برداشتند.

http://www.bbc.com/persian/iran/2016/06/160603_u01_khomeini_us_contact

در سایت بی بی سی فارسی، بیشتر بخوانید:

- [کارتر چطور دستش را مقابل آیت‌الله خمینی رو کرد؟](#)
- [آمریکا چطور از شاه قطع امید کرد](#)
- [پیام محرمانه آیت‌الله خمینی به دولت کندی](#)

خمینی و یارانش دنیا را مملو از فریادهای ضد آمریکایی خود کردند. از جمله می‌گفتند:

- آمریکا افراد ساواک را آموزش داده و با دادن وسایل شکنجه و خفقان آنها را کمک می‌کند.

- آمریکا نفت ایران و سایر موارد اقتصادی را غارت کرده و به کمک آن، در راستای نابودی معارضان [و انقلابیون] و حمایت از حکومت شاه، گام بر می‌دارد.

- آمریکا در پشت فشار علیه بیشتر ملت‌های شرقی و غربی قرار دارد.

خمینی وعده می‌داد که دست ایالات متحده را قطع خواهد کرد. مردم گمان می‌کردند که در پشت این صدای آسیاب، آردی وجود دارد [یعنی مردم فکر می‌کردند او راست می‌گوید و حرف توخالی نمی‌زند] و بعد از اینکه حکومتش برپا شد، مردم ناگهان با مواضعی مغایر با آنچه که انقلابیون خمینی دم از آن می‌زدند، روبرو شدند [البته آن دسته از مردم که آگاهی داشتند].

ایالات متحده‌ی آمریکا جزء اولین حکومت‌هایی بود که به سرعت حکومت جدید در تهران را به رسمیت شناخت و انقلاب سبب بسته شدن سفارت آمریکا در تهران هم نشد. اما سفارت اسرائیل بسته شد و این در حالی است که خطر آمریکا از اسرائیل بیشتر است، چرا که اگر آمریکا نباشد اسرائیل و سایرین شکست می‌خورند.

نفت ایران همچنان به مخازن آمریکا سرازیر می‌شد و آمریکا نیز از دادن آن به اسرائیل ممانعت نمی‌کرد. همچنین ژنرال‌های آمریکایی به محل کار خود بازگشتند و بعضی از روزنامه‌ها تعداد کارشناسان آمریکایی را که ایران را ترک نکرده بودند، بیش از ۷۰۰۰ نفر ذکر می‌کردند!!

حوادث روی داده برای ما سؤال‌های زیادی درباره‌ی این انقلاب و رهبرش ایجاد می‌کرد. برخی از مسائل در قسمت قبل (ایران به کجا می‌رود؟) آورده شد. اما بیشتر داعیان اسلامی برایشان مشکل است که هرگونه ارتباطی را بین خمینی و انقلابش با ایالات متحده‌ی آمریکا، تصور کنند و گاهی هم با تعجب می‌پرسند: خمینی ریش سفیدی است که جهان را با جرأت و شجاعت خود به لرزه درآورد. خمینی کسی است که با عزت و افتخار شعارهای اسلامی را مطرح کرد. چگونه ممکن است او در برابر کارتر خوار و ذلیل باشد و از او دستور گرفته و آموزش ببیند؟!.

از سوی دیگر چگونه ممکن است خمینی مزدور و گماشته‌ی آمریکا باشد، در حالی که خمینی، آمریکا را تهدید کرده و اتهاماتش را بر می‌شمارد و روزنامه‌ها و رسانه‌های آمریکا هم، او و انقلابش و یارانش را مورد هجوم قرار داده و او را با بدترین و پست‌ترین عبارات توصیف می‌کنند؟!.

برخی از اسلام‌گرایان همچنین اتهامات ما علیه خمینی را نپذیرفته و می‌گویند: «آیا این روش نامناسبی نیست که گروه‌های اسلامی را به عمالت و جاسوس بودن برای انگلیس و آمریکا متهم سازیم»؟!.

ما در وهله‌ی اول می‌خواهیم، توجه این داعیان و سایرین را خیلی کوتاه و سریع به یک سری مسائل جلب کنیم، سپس ادله‌ای را که داریم بسط داده و به تفصیل بیان نماییم و پناه می‌بریم به خداوند عَلَّمَهُ که چیزی را بگوییم که نمی‌دانیم.

اما درباره‌ی جرأت خمینی باید گفت که جمال عبدالناصر خیلی از او جرأت بیشتری در ضدیت با آمریکا داشت و از زمان رسیدن عبدالناصر به حکومت، تا مرگش، او و رسانه‌هایش به آمریکا حمله می‌کردند و در مقابل، رسانه‌ها و روزنامه‌های آمریکایی هم او را مورد هجوم قرار می‌دادند. نهایتاً مشخص شد که او فقط، نماینده و گماشته‌ای است و مایلز کولبند از مسئولان ارشد اطلاعات آمریکا، در نوشتن خطابات و سخنرانی‌های او علیه آمریکا، نقش داشته است و خود او از خرید سلاح از چوکسلوواکی خبر داد.

از اینجا معلوم می‌شود که ممکن است، رهبری از رهبران کشورهای جهان سوم تظاهر به دشمنی با ایالات متحده‌ی آمریکا کرده و رسانه‌ها و روزنامه‌های آمریکایی هم او را مورد تهاجم قرار دهند، در حالی که در حقیقت، او تنها مزدور و گماشته‌ای از سوی آنان باشد.

جاسوسی کردن و عمالت برای ایالات متحده صورت‌های مختلفی دارد. از جمله: ارتباط شخصی، رابطه داشتن به طور غیرمستقیم، تسلط و به دست آوردن یک انقلاب از طریق تعدادی از افراد انقلاب، اگر چه دیگر افراد، این قضیه را ندانند. اما شکلی از عمالت و جاسوسی را که بعضی از اسلام‌گرایان تصور می‌کنند، تنها یک صورت ابتدایی و ساده از صورت‌ها و شکل‌های آن است که در اینجا مورد بررسی و نقد ما نیست.

سرانجام اینکه، چگونه برخی اسلام‌گرایان هاله‌ای از زهد و تقوی دور خمینی شکل داده‌اند، در حالی که در باب دوم (خمینی بین تندروی و اعتدال) ادله‌ی کافی که فساد عقیده و شخصیت بد او را ثابت می‌کند و نشان می‌دهد او دشمن اسلام و

مسلمین است، آوردیم. سپس در قسمت سابق (ایران به کجا می‌رود)؟! فتوای او مبنی بر جایز بودن عمالت و جاسوسی برای استعمارگران را آوردیم و دیدیم که چگونه تلاش نصیرالکفر طوسی با جنگجویان کافر تاتار را علیه مسلمین ارج می‌نهد و این سؤال را مطرح کردیم که فرانسه چگونه مانند مهمان از او استقبال و پذیرایی می‌کند و او را در تحریک انقلاب علیه دوستان عزیزش [شاه] از داخل خاک فرانسه، آزاد می‌گذارد؟! مثال دیگری را مطرح می‌سازیم:

چرا خمینی ۱۳ سال در عراق باقی ماند و در حاشیه‌ی حوادث قرار داشت، اما پس از تیره شدن روابط شاه با آمریکا و بعد از اینکه آمریکا به دنبال یک بدیل و جانشین برای او بودند، تبدیل به یک فرد قهرمان و دلیر و مبارز شد؟!.

قبل از اینکه این اشاره‌های سریع را پایان داده و به اصل موضوع بپردازیم، دوست داریم که به برادرانمان اطمینان دهیم که، روابط زیادی بین خمینی و دولت آمریکا، در جریان بوده است و ما در اینجا برخی از ادله‌ی این مسأله را بیان می‌کنیم:

- خبرگزاری‌ها در ۱۲/۲/۱۹۷۹ از واشنگتن تصریحات کارتر را منعکس کردند که در آن گفته بود: او چندین ارتباط را با بارزترین رهبران انقلاب ایران صورت داده است. آیا او راست می‌گوید و آیا خمینی از جمله‌ی کسانی بوده که کارتر با او ارتباط برقرار کرده است؟!.

- در ۲۱/۱/۱۹۷۹ رمزی کلارک، معاون سابق رئیس جمهوری آمریکا، از تهران به پاریس رفت و گفتگوهایی را با رهبر معارضان ایرانی، خمینی، صورت داد. و نظر رئیس جمهور آمریکا، کارتر، را - همانگونه که خبرگزاری‌ها گفتند- برای او بیان کرد و هنگام خداحافظی با خمینی به وی گفت: «من آرزوهای زیادی دارم که این انقلاب، عدالت اجتماعی را برای مردم ایران به ارمغان آورد».

- در دیدار رهبر سودان، صادق مهدی، با مجله‌ی المستقبل، شماره‌ی ۱۵۱، تاریخ ۱۲/۱/۱۹۸۰، وی اعتراف کرد که آمریکا او را در قضیه‌ی گروگان‌گیری اعضای سفارت‌خانه آمریکا در تهران میانجی کرده و وی نیز به همین منظور دیداری با خمینی صورت داده است. وی اضافه نمود که این اولین باری نبوده که وی بین دولت آمریکا و

خمینی، میانجی‌گری کرده است. قبلاً نیز اشاره کردیم که این میانجی‌گری هنگام اقامت خمینی در فرانسه نیز صورت گرفته بود.^۱

- دکتر ابراهیم یزدی، وزیر امور خارجه‌ی ایران در ۱۹۷۹/۸/۶ در گفتگویی با روزنامه‌ی ایرانی آیندگان، که روپتر از آن گزارش نموده است، گفت که کارتر به خمینی در مورد تأیید نکردن بختیار هشدار داد و این هشدار در ضمن نامه‌ای که دو مسئول فرانسوی از سوی ریاست جمهوری آن کشور برای خمینی در محل اقامتش در نوفل لوشاتوی فرانسه برده‌اند، آمده است.

مضمون این نامه برای ما مهم نیست، ما تنها می‌خواهیم ثابت کنیم که نامه‌ای از کارتر به سوی خمینی فرستاده شده که دو مسئول ریاست جمهوری فرانسه آن را برده‌اند و ما هم از یزدی انتظار نداریم که تمام مضامین و محتوای نامه را کشف و برملا سازد.

- تلویزیون آمریکایی NBC گزارش داد که شیخ الاسلام راضی شیرازی، یکی از شخصیت‌های دینی ایران، به مدت چهار ماه، به طور مخفیانه در ایالات متحده مورد درمان قرار گرفته است.

این تلویزیون گفت: شیخ شیرازی در حادثه‌ی ترور و سوء قصد به وی در ماه ژولای گذشته مجروح شد، که برای درمان به آمریکا رفته و در بیمارستان ایالت مینسوتا، مورد درمان قرار گرفته است. سخنگوی وزارت خارجه‌ی آمریکا گفت که شیرازی هیچ ارتباطی با شورای انقلاب حاکم در ایران ندارد، اما دوست آیت‌الله خمینی است!!
این تلویزیون چیزی را مبنی بر اینکه آیا شیرازی آمریکا را ترک کرده است یا نه، ذکر نکرد.^۲

پس آمریکا چگونه در وقت به گروگان گرفته شدن سفرای خود، در درمان دوست خمینی صداقت و امانت‌داری به خرج می‌دهد؟!.

و در صورتی که نام اعضای شورای انقلاب سبزی و پنهانی بود، آمریکا چگونه می‌داند که او عضو این شورا نیست؟!.

۱- مراجعه کنید به بخش ایران به کجا می‌رود؟!.

۲- واشنگتن - خبرگزاریها ۱۹۸۰/۱/۱۹.

نتایج دیدارهای بروس لینگن با خمینی

مسئول آمریکایی، بروس لینگن سه دیدار مخفیانه را با خمینی در قم ترتیب داد و دیدار چهارم هم در تهران و در خلال دیدار کوتاهی صورت گرفت و خمینی آن را در پایتخت کشورش انجام داد.

دیدارهای قم در نیمه‌ی ماه آگوست سال ۱۹۷۹ م برگزار شد.

نتایج این دیدارها:

«درگیری‌های اهواز، آستن به وجود آمدن بحران در صادرات نفتی ایران و در نتیجه بحران سوخت (بنزین) یا سوخت هواپیما شده بود. بنابراین آمریکا سریعاً احتیاج حکومت ایران را مرتفع ساخت و کنگره‌ی آمریکا هم، تصمیم گرفت که این معامله‌ی سری و پنهانی را آشکار سازد.

قیام کردها، حکومت تهران را مجبور به وارد کردن قطعات یدکی و لوازم پشتیبانی از ایالات متحده‌ی آمریکا برای استفاده در هواپیماهای جنگی و هلیکوپترهای نفربر، کرده بود.

روزنامه‌ی الوطن العربی صادره از پاریس گفت که: اولین دیدار بروس با خمینی در قم و با همراهی پاسداران انقلاب برگزار شد که خمینی گزارشی از پرونده‌ی شورش کردها و حمایت و پشتیبانی شوروی از آنان ارائه داد و در دیدار دوم بروس، گزارشی از دیدگاه و سخنان کارتر را به خمینی داد که در آن، مسائل معنوی زیادی را بحث کرده و مسئله‌ی حقوق بشر را مطرح ساخته بود.

روزنامه‌ی الوطن اضافه نمود که هواپیماهای ایرانی، در راه بازگشت خود از آمریکا که قطعات یدکی لازم را پس از هشت ماه کمبود آن می‌آوردند، فرودگاه مادرید [در اسپانیا] را به عنوان تنها محل استراحت خود برگزیده بودند^۱.

ممکن است این خبر مورد تأیید یا رد قرار گیرد، چرا که روزنامه‌ی الوطن تنها روزنامه‌ای بود که این خبر را منتشر ساخت. اما نتایج آن خبر، عملاً به گونه‌ای روی داد که در جهت صحت خبر قرار داشت، ایران تا دیروز به لوازم یدکی و وسایل نگهداری هواپیماهای جنگی و هلیکوپترهای نفربر احتیاج داشت در حالی که ابراهیم یزدی وزیر خارجه در گفتگویی با خبرگزاری آسوشیتدپرس اعتراف کرد که گفتگوهایی

۱- «الوطن العربی» شماره‌ی ۱۳۹ در ۱۷ و ۱۱/۱۰/۱۹۷۹.

با حکومت آمریکا در مورد حفظ و نگهداری بخشی از وسایل و تجهیزات ایران - طبق گفته‌ی او - صورت گرفته است. و این قطعات اکنون به تهران رسیده است.^۱ اما یزدی آشکار نساخت که این گفتگوها در چه سطحی برگزار شده و محتوای دیدارهایی را که بین خمینی و بروس، مسئول آمریکایی‌ها، صورت گرفته بود، مطرح نساخت!!

اگر رد یا قبول کردن این خبر محتمل باشد، هیچ احتمالی برای انکار میانجی‌گری بین دولت آمریکا و خمینی از طریق صادق مهدی یا رمزی کلارک و یا فرستادگان ریاست جمهوری فرانسه وجود ندارد. و به طور مشخص، این ارتباطات به صورت گفتگو بوده است نه میانجی‌گری.

در این خبرها ادله‌ی روشن و صریحی وجود دارد که نشان می‌دهد بین شیطان رانده شده، کارتر، و فرد زاهد و قهرمان - همانطور که برخی اسلام‌گراها تصور می‌کنند - یعنی خمینی، روابطی وجود دارد! که اکنون سه مدرک و سند زیر را ارائه می‌دهیم: تصریحات شاه مخلوع.

مدارک صادر شده از برخی شرکای خمینی که بعد از پیروزی انقلاب با او دچار اختلاف شدند.

سند صادره از روزنامه‌ی کویتی الوطن.

سند اول: اعترافات شاه

شاه در خاطراتش بیان کرد که از حضور ژنرال هویزر چند روز پس از اقامتش در تهران، مطلع شده بود. هویزر، معاون رئیس ستاد فرماندهی آمریکا، در اروپا بود.

[شاه می‌گوید:] طبیعتاً ضرورت ایجاد می‌کرد که ما با ایالات متحده‌ی آمریکا رابطه داشته باشیم. چرا که ایران عضو پیمان سنتو « بود و [تا قبل از این] تحرکات و آمد و شدهای هویزر بر طبق توافقاتی بود که قبلاً صورت پذیرفته بود. اما این بار مطلقاً اینگونه نبود. چون او به صورت کاملاً سُرّی و مخفیانه به ایران آمده بود.

شاه ادامه می‌دهد که ژنرال‌های من چیزی از آمدن هویزر نمی‌دانستند و هنگامی که خبر آمدن او منتشر شد، رسانه‌های شوروی اعلام کردند: ژنرال هویزر برای برپایی

انقلاب نظامی به ایران رفته است. روزنامه نیویورک هیرالد تریبون از پاریس خواستار تصحیح این خبر شد و گفت لازم است تا عبارت «برپایی» در خبر فوق به عبارت «جلوگیری از» تبدیل شود تا وظیفه‌ی هویزر را مشخص کند». (یعنی جلوگیری از انقلاب نظامی).

شاه اضافه می‌کند:

«آیا خطر انقلاب نظامی وجود داشت؟ من فکر نمی‌کنم اینگونه باشد. چرا که ژنرال‌های من ملتزم و پایبند به قسَمی بودند که برای حمایت از حکومت و قانون خورده بودند. اما اطلاعات پیمان اطلس شمالی [ائتلاف آتلانتیک شمالی، ناتو] و اطلاعات مرکزی بهانه‌های کافی برای ایجاد این تصور که قانون شکست خواهد خورد، در اختیار داشتند.

بنابراین ضروری است تا ارتش ایران کنار رود و این علت حضور ژنرال هویزر در تهران بود. و من می‌دانم که ژنرال هویزر از مدت‌های زیادی پیش از این با مهندس مهدی بازرگان ارتباط داشت. (مهندس موفقی که می‌گوید حرکت و جنبش آزادی ایران که در اصل قسمتی از جبهه‌ی ملی است به سمتی می‌رود که خود را در خلاف جهت حرکت این جبهه ببیند [یعنی به سمتی می‌رود که در تضاد با آرمان‌های جبهه‌ی ملی است] و این به سبب تأکید این جبهه بر سوسیالیسم است)».

شاه سپس می‌گوید:

ژنرال هویزر سخن عجیبی را به فرماندهی نظامیان من، ژنرال قره‌باغی گفت. او گفته بود: که قره‌باغی با مهدی بازرگان (کسی که خمینی او را پس از رفتن من نخست‌وزیر کرد) دیدار کند. ژنرال قره‌باغی این موضوع را به من اطلاع داد و هیچ‌کس نمی‌دانست که پس از این چه اتفاقی می‌افتد. مهدی بازرگان و ژنرال هویزر تنها کسانی بودند که می‌دانستند چه کاسه‌ای زیر نیم کاسه است و پس از رخ دادن برخی حوادث چه اتفاقی می‌افتد. چیزی که در این زمینه من می‌دانم این است که ژنرال قره‌باغی از نفوذ خود برای قانع کردن افسران تحت امر خود بهره گرفت تا در حوادث بعد از این مشارکت نداشته باشند.

من هویزر را در خلال دیدار عجیبش از تهران تنها یک بار دیدم. او به همراه سالیوان، سفیر آمریکا، به دیدار من آمد. آخرین گفتگوی من با او صورت پذیرفت و تنها نتیجه‌ی آن دیدار این بود که من چه روزی و در چه زمانی تهران را ترک خواهم کرد.

چند روز بعد از رفتن من از تهران (در ۱۹ یانیر و ۲۶ دی ۱۳۵۷) ژنرال هویزر در تهران ماند. تا جایی که وی موفق شد که ژنرال‌های ارتش ایران را قانع کند که طرف دکتر شاپور بختیار، رئیس دولت ائتلافی را که برای نجات مملکت در اوج رنج و محنت آن تشکیل شده بود، رها کنند. بنابراین وظیفه‌ی او اجرای طرح شکست ارتش ایران بود و آنچه که می‌خواست محقق شد. ژنرال‌های ارشد، یکی پس از دیگری کشته شدند. به جز ژنرال قره‌باغی، زیرا مهدی بازرگان توانست او را نجات دهد.

در حین محاکمه‌ای که منجر به اعدام ژنرال ربیعی رئیس فرماندهی سلاح‌های هوایی شد، بازجویان از او درباره‌ی نقشی که ژنرال هویزر در تهران داشت پرسیدند که او جواب داد: ژنرال هویزر در خارج از کشور با شاه دیدار کرد، همانطور که مرده با موش دیدار کند. [یعنی وقتی هویزر با شاه دیدار کرد که وی دیگر شاه ایران نبود و شاید یعنی هیچ وقت].

شاه به قول خود به خاطر حس جستجو و کنجکاوی‌اش نسبت به آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها می‌گوید که از دو سال قبل، آمریکایی‌ها سبب نگرانی و سردرگمی او شده بودند برخی از آنان به من نصیحت می‌کردند که با مردم به شیوه‌ای دموکراتیک رفتار کنم و برخی دیگر از من برخورد با شدت و تندی را می‌خواستند و بر سفیر من در آمریکا و انگلیس تمرکز کرده بودند. سپس شاه خاطره‌ی زیر را بیان می‌دارد:

این تناقض نظرها برای اولین بار نبود که از سوی هم‌پیمانان من که مدت‌های طولانی در کنارشان [و در پیشتیبانی از آنان] ایستاده بودم، روی می‌داد. هنگامی که تظاهرکنندگان سفارت انگلیس را آتش زدند، من یکی از ژنرال‌هایم را برای پیوستن به گروه نظامی مستقر در سفارت فرستادم. فردی از افراد سفارت به استقبال او رفته و در صورت او فریاد زده بود: «شما نمی‌توانید کاری بکنید، چرا که مسئله جز از راه سیاسی حل نمی‌شود».

این به صراحت یعنی اینکه انگلیس از من توقع داشت که در برابر فشار معارضان، تسلیم شوم.

سناتور محمدعلی مسعودی در اواخر دسامبر به من اطلاع داده بود که جرج لامبراسکین، رئیس اول سفارت آمریکا در تهران به وی گفته بود: به زودی حکومت جدیدی در تهران مستقر خواهد شد.

این رئیس راست می‌گفت در ۱۱ ینایر، هوپزر بعد از دیدار مرموزش از تهران، در واشنگتن، نه در ایران، اعلام کرده بود که من به سرعت تهران را ترک کردم و فقط ۵ روز پس از آن، شاه با رفتن به تبعید به همراه همسرش، کنار زده شد.^۱

سند دوم: گواهی دادن شرکای خمینی

از جمله جنبش‌های سیاسی که نقش مهمی را در سقوط شاه ایفا کرد، جبهه‌ی ملی - سنجایی - و فدائیان خلق و مجاهدین خلق بودند. آنها سپس با خمینی و یارانش دچار اختلاف شدند و روزنامه‌ی هدی حسینی دیدارهایی را با آنها ترتیب داد که آنها در آن شهادت‌ها و مدارک مهمی را بیان نمودند که ما برخی از این گزارش را در ادامه می‌آوریم.

هدی حسینی می‌گوید:

«این انقلابیون - به قول خود - انقلاب خمینی را به این خاطر رد می‌کنند که این انقلاب با دستور آمریکا بر سر کار آمده است و آنها معتقدند که آمریکا پشت خلع شاه و آمدن خمینی نقش داشته و مدارک اثبات‌کننده‌ای هم ذکر می‌کنند. آنها می‌گویند: از ابتدای ضدیت با شاه، [از سوی آمریکا] جیمی کارتر رئیس جمهور آنها شد و این بدان علت است که:

- شاه با حزب دموکرات مخالف بود و اکثر اعضای کنگره ضد او بودند چرا که او خود را عسای اُپک [عضو مهم اُپک] می‌دانست و می‌گفت که قیمت نفت باید افزایش یابد. درست است که نیاز آمریکا به نفت ایران ۵% بود، اما دولت‌های اروپای غربی، دولت آمریکا را متهم [به افزایش بهای نفت] می‌کردند چرا که با بالا رفتن قیمت نفت، کمونیست‌ها می‌توانستند به پیروزی‌های جدیدی در داخل دست یابند. مانند پیروزی‌های حزب کمونیستی ایتالیا.

شرکای خمینی اضافه می‌کنند که: پس از انقلاب حبشه که باعث از دست رفتن بزرگترین پایگاه آمریکا یعنی اُسمرآ شد، آمریکا برای ایران و چگونگی اقدام برای حفظ مصالح خود، به چاره‌اندیشی پرداخت. چرا که سن شاه بالا رفته بود و ولیعهد هم سن و سالی نداشت. بنابراین باید تغییری در قانون برای جانشینی یک زن [به عنوان پادشاه] صورت می‌گرفت. (در حین انقلاب، عده‌ی زیادی از ایرانی‌ها معتقد بودند که

۱- از مجله‌ی «ناو» انگلیس. ترجمه‌ی روزنامه‌های عربی در ۱۹۷۹/۱۲/۹.

ملکه (زن شاه)، فرح دیبا با برکنار کردن شاه با همکاری اردشیر زاهدی و رئیس دولت قبلی یعنی امیر عباس هویدا، انقلاب خواهد کرد).

اما تجربه‌ی آرژانتین ثابت کرده بود که یک زن نمی‌تواند حاکم کشوری شود که مشکلات زیادی دارد. پس آمریکایی‌ها ناچاراً باید فکری برای حفاظت از [منافع] خودشان می‌کردند، حال چه به وسیله‌ی خانواده‌ی پهلوی و یا غیر از آن، مهم حفظ مصالح آمریکا بود. آمریکا از سویی دیگر، فعالیت کمونیست‌هایی را که شروع به مستحکم کردن جای پای خود از طریق برخی اعمال تروریستی سازمان یافته و پراکنده کرده بودند، ملاحظه می‌کرد و می‌دید که شوروی تنها استفاده کننده از این وضع برای رسیدن به هرچه که در ایران می‌خواهد، مخصوصاً گاز، است. و اوضاع افغانستان، شاخ آفریقا و یمن جنوبی هم حصار را حول ایران محکم کرده و آن را زیر دست چپ‌گراها قرار داده بود. پس می‌بایست این وضع را نجات می‌دادند.

• انقلابیون نوگرا درباره‌ی شاه، خمینی و آمریکا می‌گویند که در برابر ایالات متحده چند راه حل وجود داشت: انقلاب نظامی که مورد خواست و تمایل مردم ایران نبود، پس این تغییر باید در سطحی مردمی در شکل یک انقلاب صورت می‌گرفت تا اعتماد گروه‌های غالب که گروه‌های دینی بودند جلب شود، بنابراین باید به دنبال شخصیتی می‌بودند که شایسته‌ی این مقام و این نقش، باشد. پس خمینی حاضر و آماده [برای این کار] بود.

فرانسه اقامت خمینی در کشورش [به وسیله‌ی درخواست] از سوی خود را نپذیرفت چرا که شاه قضیه را می‌دانست. پس او را به تدریج و در شکلی که مناسب با حرکات [به ظاهر انقلاب‌گرایانه‌ی] خمینی باشد، در آنجا مستقر کردند. آمریکایی‌ها و فرانسوی‌ها به شاه بیش از یک خبر را اعلام نکرده و [در حقیقت] به او خیانت کردند. به او فقط نتیجه‌ی روابط خمینی و کریم سنجابی را اعلام کرده و گفتند که سنجابی را دستگیر کرده‌اند.

• فرماندهی نیروهای [ائتلاف] پیمان آتلانتیک در اروپا به ایران آمد و در طول ماه ژانویه بعد از تشکیل حکومت شاپور بختیار در آنجا ماند تا شاه را به سفر موقت خارج از کشور و ارتش را هم به عدم قیام قانع کند و بلکه [به انجام آن] با تأکید بختیار راضی سازد. سپس انتخاب بختیار برای خارج کردن شاه صورت گرفت.

- بعد از اینکه آمریکایی‌ها تا آخرین لحظه از شاه اعلام حمایت می‌کردند، از پذیرفتن او [در آمریکا] خودداری کردند. و کارتر از زمان خارج شدن او از ایران تا سفرش به جزایر بهاماس هیچ ارتباطی با او نداشت.
 - در سال ۱۹۵۳ آمریکایی‌ها انقلاب مصدق را سرنگون و ساقط کردند، چرا که [آن موقع] به شاه نیاز داشتند. امروز هم اگر این انقلاب ضد مصالح آنها باشد، می‌توانند آن را ساقط سازند.
 - امتناع آمریکایی‌ها از مراقبت کردن (کنترل کردن) ابراهیم یزدی نشان می‌دهد که او احتیاجی به مراقبت و کنترل ندارد و این یعنی آنها شخصیت‌های انتخابی را می‌شناسند.
 - به محض پیروزی انقلاب، فرماندهی ارتش اعلام کرد که کارشناسان آمریکایی، باید برگردند و صادرات نفت به دولت‌های غربی که آمریکا هم جزئی از آنهاست، از سر گرفته خواهد شد. هنگامی که حمله به سفارت آمریکا [در تهران] صورت پذیرفت، دکتر ابراهیم یزدی شخصاً برای برداشتن محاصره [و آزادی گروگان‌ها] به آنجا رفت. فرمانده ارتش در آن زمان محمد ولی قزنی بود.
 - کارشناسان آمریکایی هنگام ترک ایران، اجاره‌ی سه ماه منازل خود را پرداختند.
 - در شب ۱۱ ماه فوریه تلاشی برای نابودی حرکت خمینی صورت گرفت. اما امور نامفهومی رخ داد که تا الآن کشف نشده است. و این تلاش به ثمر نرسید. به دنبال این اتفاق، ارتش ایران بی‌طرفی خود را در قبال این موضوع اعلام کرد. این اعلام تنها اتفاق نبود، سپس دستورها و اوامری برای ارتش صادر شد که سلاح را بر زمین گذارند. این دستور حتی عناصر مکلف به حفاظت از سفارتخانه‌ها را هم در برمی‌گرفت.
 - کارتر تنها به ایران درباره‌ی حقوق بشر فشار می‌آورد. خود شاه صراحتاً گفته بود که دو دولت علیه او فعالیت می‌کنند: که آنها آمریکا و لیبی هستند.»
- پایان اعترافات شرکای خمینی درباره‌ی انقلاب. (الحوادث شماره‌ی ۱۱۷۱، تاریخ ۱۳/۴/۱۹۷۹).

سند سوم: اخبار صادره از روزنامه‌ی کویتی الوطن

روزنامه‌ی کویتی الوطن اسرار کودتای نظامی را که ارتش ایران در پشت آن قرار داشت تا حرکت خمینی را به نابودی بکشاند و در شب ۱۱ فوریه قرار بود انجام شود، برملا ساخت.

الوطن در گزارشی سری که از سوی یکی از سفیران دولت‌های اروپای غربی در بیروت دریافت کرده بود، گفت:

«به طور مشخص این ایالات متحده‌ی آمریکا بوده است که از فرماندهان ارشد ارتش و ژنرال‌های آن خواسته است تا این موضع را در لحظات آخر اتخاذ کنند .. و اینکه وزارت خارجه‌ی آمریکا به سفیرش در تهران (سالیوان) ابلاغ کرده که به سرعت ژنرال‌های ارشد را قانع به عدم هرگونه اقدامی علیه نقشه‌های گام به گام و نیز اعلام بی‌طرفی در درگیری‌های سیاسی کند».

در حین و بعد از انقلاب نیروی هوایی، ژنرال قره‌باغی به فرماندهان خود دستور داد، که به پادگان‌های خود بازگشته و از ریختن خون مردم و خشونت اجتناب کنند. در همان روز - ۱۴ فوریه - ژنرال‌ها و فرماندهان ارتش جلسه‌ای تشکیل دادند و بیانیه‌ای را صادر کردند که در آن آمده بود:

«به عنوان چاره‌اندیشی برای ممانعت از انتشار آشوب‌ها و جلوگیری از ریخته شدن خون در درگیری‌های سیاسی فعلی، کمیته‌ی اعلا‌ی ارتش، بی‌طرفی خود را اعلام می‌دارد و به همین سبب به تمامی سربازان خود دستور می‌دهد که به پادگان‌ها برگشته و وحدت و یکپارچگی خود را حفظ نمایند».

این سفیر گفت که سبب این اقدام، خطرناک بودن ادامه‌ی درگیری بین ارتش و مردم و ترس از خروشیدن چپ‌گراهای تندرو و استفاده‌ی آنها از درگیری بین ارتش و یاران خمینی بود. همچنین هدف، حفظ نیروی ارتش بود تا در آینده نقشی را که سوهارتو در اندونزی و ژنرال‌ها در شیلی پس از سرنگونی رئیس‌جمهور شیلی (سلفاد ورا‌لیندی) بازی کردند، ایفا نمایند.

این سفیر غربی اضافه نمود که ایالات متحده هنگامی به انقلاب نظامی [در کشوری] دست می‌زند که امور انقلاب از دستش خارج شده و از تأثیرگذاری و تسلط بر آن عاجز شود.^۱

توضیحاتی درباره‌ی این اسناد

با وجود اینکه ما قسمت‌هایی از خاطرات شاه که آن را منتشر کرده است، آوردیم، این بدان معنا نیست که هر آنچه را که وی گفته تأیید کنیم. شاه گفت که حکومت او، دموکراتیک بوده است و جراثمی را که ساواک مرتکب آن شده بود، انکار کرد. در حالی که در این موارد دروغ می‌گفت. اما صحبت وی درباره‌ی ایالات متحده‌ی آمریکا و نقش آن در انقلابی که او را سرنگون ساخت، برای هر حاکم خائنی که سرانجام خود را به هریک از احزاب ایالات متحده گره زده است، پُر از عبرت است.

و در آن پند است برای هر حاکمی که کمربندش را برای رهبران کاخ سفید شل کرده [یعنی در قبال آنان با تسامح و تساهل رفتار می‌کند] و اجازه می‌دهد که آنان در کشورش به هر کجا می‌خواهند بروند و بگردند و با همه‌ی این‌ها هم، از دستورات آنان سرپیچی نکند و چیزی هم از آنان نخواهد.

دولت کارتر مضمم به خلع شاه و اخراجش از ایران شد. چرا که او داشت از دستوراتی که برایش مقرر شده بود، سرپیچی می‌کرد و در مسئله‌ی افزایش قیمت نفت تحدی و مبارزه طلبی می‌کرد و نیز بدین خاطر که او با حزب دموکرات حزب کارتر - اختلاف داشت و دولت صمیمی حزب جمهوری‌خواه بود. (مراجعه کنید به سند دوم و گزارش سابق ما در قسمت «ایران به کجا می‌رود»؟)

قضیه‌ی خلع شاه، مسئله‌ای اختلافی بین این دو حزب بود. کارتر و همکارانش به صراحت اعلام کردند که بدون هیچ مشکلی حکومت خمینی را تأیید می‌کنند. در اینجا بعضی از مواضع آنان را بیان می‌کنیم:

روزنامه‌ی تایم در ۵ مارس ۱۹۷۹ تصریحات رئیس جمهور آمریکا، کارتر را گزارش نمود که در آن بر منتقدان خود رد داده و گفته بود:

«کسانی که از ایالات متحده می‌خواهند که به طور مستقیم برای توقف رویدادهای ایران دخالت کند، در اشتباهند و حقایق موجود در ایران را نمی‌دانند».

در پی حمله به سفارت آمریکا در روزهای [اولیه‌ی] انقلاب، کارتر گفت: «دولت بازرگان نهایت همکاری برای تأمین سلامت کارمندان آمریکایی را می‌کند. که این مسأله [ما را] به استمرار امید به برپایی همکاری‌های مسالمت‌آمیز و فعال با رهبران جدید ایران، تشویق می‌کند».

وی اضافه نمود: «ما تلاش خواهیم نمود که به روشی مطمئن و مورد اعتماد با حکومت ایران مسئله را پیگیری کنیم. پیش‌تر نیز گفته شد که ما روابطی با شاخص‌ترین رهبران !! ایران از چند وقت پیش داشته‌ایم»^۱.

در گفتگوی وزیر دفاع آمریکا، براون، با سی.بی.اس (CBS)، وی دولت بازرگان را اینگونه توصیف نمود که جداً فعال است و آمریکا می‌تواند با آن حکومت روابط جدیدی برقرار سازد. تاریخ گفتگو: ۱۹۷۹/۲/۲۵.

معاون وزیر امور خارجه‌ی آمریکا (هارولد ساوندروز) گزارش خود را در برابر گروه مسئول درباره‌ی اوضاع خاورمیانه قرائت نمود که در آن آمده بود:

«مصالح آمریکا در ایران تغییری نکرده است و برای ما مصالح زیادی در ایران با دولتی آزاد و پایدار و مستقل وجود دارد».

عملاً مصالح آمریکا در ایران تغییر نکرده است و دولت آمریکا از همه بهتر مصالح خود را می‌شناسد و اوست که به دنبال مصالح خود است و اگر مصالحش با خطری مواجه باشد، سکوت نکرده و به زبان رئیس‌جمهورش نمی‌گوید: «کسانی که از ایالات متحده می‌خواهند، به طور مستقیم برای توقف رویدادهای ایران دخالت کند، در اشتباهند و حقایق موجود در ایران را نمی‌دانند».

اما رهبران حزب جمهوری‌خواه حمله‌ی شدیدی به کارتر کرده و او را متهم به خیانت و فریب نسبت به شاه کردند و جرج بوش [پدر] کارتر را به نفاق و دورویی وصف کرد و قسمت‌هایی از صحبت‌هایی که کارتر هنگام استقبال از شاه ایران در اولین دیدار شاه از آمریکا پس از رئیس‌جمهور شدنش گفته بود، قرائت کرد. کارتر [خطاب به شاه] این‌گونه گفته بود:

«من به دوستی با تو افتخار می‌کنم، چرا که تو ایران را تبدیل به جزیره‌ای امن کردی و از دموکراسی هم حمایت می‌کنی».

بوش به این صحبت‌ها این توضیح را اضافه نمود که کارتر در آن زمان به طور مخفیانه به اطلاعات مرکزی گفته بود که سرنگون کردن حکومت شاه را آغاز خواهد کرد. شایان ذکر است که جرج بوش کارمند اطلاعات مرکزی بوده و مسائل مخفی و سرّی آن را می‌داند.^۱

همچنین درگیری‌های شدیدی بین وزیر خارجه‌ی سابق آمریکا، کسینجر و برژینسکی، مشاور کارتر در امور امنیت ملی روی داد که کسینجر، برژینسکی را متهم به دستور دادن به شاه ایران کرده بود. و با موضع کارتر و معاونینش در قبال شاه که بیش از ۳۰ سال خدمت سیاسی به آمریکا کرده بود، مخالفت کرد.

نتایج اعترافات شاه

دیدار هویزر، نائب رئیس فرماندهی نظامی آمریکا در اروپا از تهران، کمی پیش از رفتن شاه از ایران بود. که شاه آن را در خاطراتش ذکر کرده است. همچنین شرکای خمینی در سند دوم هم آن را گفته‌اند و اضافه کرده‌اند که او در طول ماه ژانویه در ایران ماند. همین طور روزنامه‌ها و خبرگزاری‌ها از حضور او در ایران در این مدت، سخن به میان آوردند.

همانطور که خود شاه گفت در واشنگتن در ۱۱ فوریه اعلام شد که شاه به زودی ایران را ترک می‌کند. خبرگزاری‌ها این خبر را در هنگام رخداد آن گزارش نمودند، پس چگونه این خبر از دولت آمریکا اعلام شد، نه از دربار شاه و رسانه‌های او؟!.

شکستن کمر شاه در کناره‌گیری [و اعلام بی‌طرفی] ارتش بود. ارتش ایران، از قوی‌ترین ارتش‌های خاورمیانه بود و به طور مطلق تحت اطاعت شاه قرار داشت و هیچ‌کس به جز دولت آمریکا، رقیب شاه در این فرمانبرداری نبود.

فرماندهی ارتش مقرر کرد حرکت خمینی را نابود کند و تاریخ ۱۱ فوریه را برای این کار انتخاب کرد. مشخص شدن این زمان از زبان سفیر غربی در گفتگوش با الوطن در تاریخ ۱۸/۳/۱۹۷۹ صورت گرفت. همین‌طور، شرکای خمینی در گفتگوهای خود با الحوادث در ۱۳/۴/۱۹۷۹ این موعد زمانی را اعلام کردند. همانگونه که در تصریحات شاه آمد، ارتش می‌توانست کار را یکسره کند. بلکه هر افسری در هواپیما [ی

حامل خمینی] می‌توانست هواپیمای خمینی را هنگام آمدنش به تهران، ساقط سازد و این کمترین انتظار در این مدت بود.

هرسه سند بیان می‌دارند که ژنرال هویزر در پشت کناره‌گیری [و اعلام بی‌طرفی] ارتش قرار داشت. با علم به اینکه این اسناد تماماً از جریان‌های سیاسی که رویکردهای مخالفی با هم دارند و در زمان‌هایی مختلف منتشر شده است و کارکنان الوطن و شرکای خمینی از سرسخت‌ترین دشمنان شاه بودند.

پس از این یکسانی نظر و عقیده از جریان‌های سیاسی مختلف، اتفاقی و بی‌جهت نخواهد بود که بگوییم: اتهام‌ها به‌سوی دولت آمریکا نشانه می‌رود و این اتهام نزد هرکس که حوادث مرحله به مرحله‌ی پیروزی انقلاب خمینی را پیگیری کند، معقول و مقبول است.

شاه گفت: روابطی بین هویزر و بازرگان وجود داشت که شاه از آن بی‌خبر بود. اما از طریق ژنرال قره‌باغی مطلع شده بود. شاه اضافه می‌کند: من می‌دانم که ژنرال هویزر از مدت‌ها پیش با مهدی بازرگان ارتباط داشت. سپس گفت: «... و هیچ‌کس نمی‌دانست که پس از این حوادث چه اتفاقی می‌افتد. مهدی بازرگان و ژنرال هویزر تنها کسانی بودند که می‌دانستند چه کاسه‌ای زیر نیم‌کاسه است».

همچنین ادامه داد: سناتور محمدعلی مسعودی به وی [شاه] اطلاع داده که جورج لامبراسکین رئیس اول سفارت آمریکا در تهران به او گفته است:

«حکومت جدیدی به زودی در تهران تشکیل خواهد شد». پایان سخنان شاه.

حکومت جدید عملاً در تهران، روی کار آمد و مهدی بازرگان اولین نخست‌وزیر حکومت شد و همچنان از اعضای ارشد شورای انقلاب بود. بازرگان نقش مهمی را در بازگرداندن روابط ایران و آمریکا ایفا نمود. و در زمان او دیپلماسی بین دو کشور ادامه یافت. و صادرات نفت به آمریکا از سر گرفته شد.

در ادامه، تصریحات و سخنانی را از بازرگان که در آن از موضع کشورش در رابطه با ایالات متحده گفته بود، می‌آوریم و نیز گفتگوی او با رادیو تهران در رابطه با نظرش درباره‌ی غرب و سپس اسناد صادر شده از سوی دانشجویانی که اقدام به گروگانگیری [در سفارت آمریکا] کرده بودند و پی به اسنادی در سفارت آمریکا بردند، خواهیم آورد. که از جمله، سندی بود که بازرگان را خوار و ذلیل [و رسوا] ساخت و عمالت و جاسوس بودن او

برای ایالات متحده را کشف و برملا ساخت، اما خمینی به خاطر مصالح شریکش دخالت [در این موضوع] نکرد و به دنبال آن دانشجویان هم سکوت کردند.

موضع بازرگان در قبال ایالات متحده

در گفتگوی بازرگان با روزنامه‌ی نیویورک تایمز آمده است:

«نخست‌وزیر ایران از عزم و اراده‌ی حکومتش برای استمرار و ادامه‌ی روابط حسنه با ایالات متحده سخن گفت و تأسف مجدد خود را از حمله به سفارت آمریکا در تهران، در روز چهارشنبه‌ی گذشته ابراز داشت. بازرگان درباره‌ی صادرات نفت ایران هم گفت: کشورش به زودی صادرات نفت به سراسر دنیا، از جمله ایالات متحده را شروع خواهد کرد»^۱.

غرب ایران را ساخته است

مهدی بازرگان، نخست‌وزیر ایران، در سخنانی که رادیوی حکومت آن را پخش کرد، گفت: «عصاره و جوهر وجود حکومت ایران، از ارتباط ما با غرب سرچشمه گرفته است. و برخی گناهان وجود دارد که طبق آن نابودی هر نوع بیگانه‌ای در تضاد با مبادی شریعت اسلامی است».

وی اضافه نمود: «سید و سرور ما محمد ﷺ به طور مطلق با غرب یا غیر عرب دشمنی نمی‌کرد. پیامبر ﷺ و اسلام از هوی و هوس بری و پاک هستند».

وی همچنین گفت: «غیر از قصیده‌های پارسی و قدیمی فردوسی هیچ نوع تفکر قوم‌گرایانه و ملی‌گرایانه وجود ندارد. و مفهوم مردم واحد تنها پس از تبلور و ظهور غرب، شکل گرفت».

وی گفت: «منظورش تغییر و دگرگونی و ایجاد رویکرد اسلامی جدید با ظاهری غربی است» و سپس گفت: «ما نمی‌توانیم درهای خود را در برابر هر فکر غربی ببندیم». بازرگان می‌خواست در اذهان خاطره‌ی زمانی که نشستن بر صندلی را تشابهی به غرب و ضد اسلام می‌دانستند، زنده کند و اضافه نمود که «تحصیل کردن در خارج چیزی مخالف با تقلید و اسلام، پنداشته می‌شد».

تصریحات بازرگان در تضاد آشکار با احکام قاطعی است که خمینی ضد غرب و بدی‌های آن داشته است. سه روز پیش از این خمینی در قم تصریح کرده بود: «باید روابطمان با غرب را قطع کنیم»^۱.

نهضت آزادی مزدور و گماشته‌ی ایالات متحده‌ی آمریکا

در تاریخ ۱۴۰۰/۲/۷ هـ. ق دو دانشجو در تلویزیون ایران ظاهر شده و بیان کردند که اسناد کشف شده در سفارت نشان از ارتباط بین نهضت آزادی - که بازرگان یکی از مؤسسان آن بود - با ایالات متحده‌ی آمریکا دارد. مهندس بازرگان و رهبران دیگر نهضت آزادی با تهیه‌ی شکایتی گفتند که این صحبت‌ها دروغ است و خواستار تحقیقات و محاکمه‌ی دانشجویان شدند. سپس دانشجویان بیانیه‌ای صادر کردند و شکایت همکلاسی خود را پس گرفتند. با علم به اینکه آن دو دانشجو گفته بودند که نزد آنان دلایل ارتباط نهضت آزادی با ایالات متحده‌ی آمریکا وجود دارد. آنها فکر می‌کردند که خمینی در قضیه‌ی بازرگان دخالت می‌کند.

شایان ذکر است که رهبران نهضت آزادی عبارت بودند از:

- مهندس مهدی بازرگان، نخست وزیر سابق.
 - حسن نزیه، سرپرست وکیلان مدافع و مدیرکل سابق شرکت ملی نفت ایران.
 - مهندس عزت الله سبحانی عضو شورای کارشناسان قانون‌گذاری.
- لازم به ذکر است که بازرگان مدرک مهندسی خود را در فرانسه و مخصوصاً با هزینه‌ی رضا شاه پهلوی گرفت.

خلاصه کلام

رسانه‌های شوروی اعلام کردند که: ژنرال هویزر برای برپا نمودن انقلاب نظامی به تهران رفته است. روزنامه‌ی نیویورک هیرالدتریبون از پاریس عهده‌دار تصحیح خبر شده و بیان نمود که لازم است عبارت «بر پا نمودن» به عبارت «ممانعت از» تبدیل شود تا وظیفه‌ی هویزر (جلوگیری و ممانعت از انقلاب نظامی) بیان شود. یعنی اعلام بی‌طرفی و کناره‌گیری ارتش.

۱- پاریس - AFB (خبرگزاری فرانس پرس) - رویتر - ی ب ۱۲/۹/۱۹۷۹.

شاه نیز گفت: هوپزر از مدت‌ها پیش با بازرگان ارتباط داشت و در دیدارش از تهران - اندکی قبل از رفتن شاه - با وی تماس داشته است.

دانشجویانی که گروگان‌گیری کرده بوده‌اند در ۱۴۰۰/۲/۷ برای همگان [در تلویزیون] اعلام نمودند که نهضت آزادی، بر طبق اسناد کشف شده در سفارت آمریکا با این کشور ارتباط داشته است. سکوت دانشجویان پس از دخالت خمینی، حقیقتی را که از صفحه‌ی تلویزیون ایران گفته شد، تغییر نمی‌دهد. در میان ادله‌ای که آوردیم، معلوم شد که گفتگوهایی بین خمینی و دولت آمریکا، چه به طور مستقیم یا غیر مستقیم روی داده است. از برخی اسلام‌گرایان می‌شنیدیم که می‌گفتند: بله دخالت آمریکا صورت گرفت، اما به نفع بختیار. در جواب باید گفت که دلایلی که ما در اختیار داریم، نشان می‌دهند که این دخالت به نفع خمینی و انقلابش بوده است و هرکس [با دلیل] مخالفتی با آنچه می‌گوییم دارد، پس بفرماید.

بر طبق سخن‌هایشان با آنها معامله کنیم

اگر به فرض رأی و نظر کسانی را بپذیریم که می‌گویند خمینی هیچ ارتباط خارجی نداشته است، آیا این برائت کافی است تا بپذیریم انقلاب هم کلاً مستقل است و ارتباطی با ایالات متحده‌ی آمریکا ندارد.

جواب؛ باید اوضاع و احوال ارکان حکومت ایران همچون: نخست‌وزیر، وزیران، فرمانده‌ی ارتش و افسران ارشد آن، آیات و مراجع دینی و اعضای شورای انقلاب و مجلس مشورتی را بررسی کنیم. که اگر بیشتر آنان در این قضیه نقش داشته باشند، این بدان معنی است که انقلاب هم در این قضیه [ارتباط با آمریکا] دخیل است.

در این بحث اوضاع برخی ارکان حکومتی را بیان خواهیم کرد و به وسیله‌ی شهادت و گواهی مسئولین حکومتی و آنچه که رسماً از رسانه‌های آنها در تهران اعلام شده و نه به وسیله‌ی شهادت یاران شاه یا برخی حکومت‌های دشمن با انقلابیون خمینی، نسبت به آنها حکم و قضاوت خواهیم نمود. پس اگر آنچه که از آنها نقل شده صحیح باشد، این حکم بر کل انقلاب وارد می‌شود. و اگر هم گفته‌های آنان دروغ باشد، این بدان معنی است که رسانه‌های آنان بر دروغ برپا شده است و تصریحات آیات و مسئولین ارشد آنان دروغ می‌باشد و کل انقلاب بر پایه‌ی دروغ‌های فجیع و بزرگ استوار است. پناه بر خدا ﷻ، بهترین این دو حالت هم بسیار تلخ و ناگوار است.

اما خمینی؛ سن او زیاد شده بود و مریضی‌های وی و در رأس آن بیماری قلبی به سراغش آمده بود و به اصطلاح پایش لب گور بود. اداره‌ی حکومت توسط هیئت وزیران و شورای انقلاب یعنی شخصیت‌هایی که در زیر آنها را مورد بررسی قرار خواهیم داد، ادامه پیدا کرد.

سه نفر از وزرا، مزدور و جاسوس ساواک هستند

تهران - خبرگزاری‌ها: به طور مستقیم به سه تن از وزرا این تهمت زده شده است که جاسوس پلیس مخفی سابق (ساواک) بوده‌اند و این علی‌رغم دفاع نخست‌وزیر، مهدی بازرگان از آنان بوده است.

فرانس پرس بر طبق گزارش‌های غیر رسمی اعلام کرده که این سه وزیر عبارتند از:

- رضا صدر، وزیر تجارت.
- محمد آیزادی، وزیر کشاورزی.
- کاظم سامی، وزیر بهداشت.

و این خبرگزاری اشاره کرده است که احتمالاً آنها در تعدیلی که در وزرا صورت می‌گیرد، کنار روند.

روزنامه‌های تهران خبرها و عکس‌العمل‌ها در این باره را یک فضاخت [و رسوایی] توصیف نمودند.^۱

عملاً هم این سه وزیر کنار گذاشته شدند.

سه نفر به تهمت جاسوسی در گروه‌های انقلابی پیرو خمینی بازداشت شدند. یک منبع مسئول در فرماندهی پاسداران انقلاب تصریح کرد که یکی از بازداشت‌شدگان در بخش تلکس وابسته به مقر خمینی فعالیت می‌کرد و دو نفر دیگر از جاسوسان ساواک بودند.^۲

سؤال: آیا دستگیری آنها به سبب اختلاف آنان با دشمنانشان در گروه‌هایی بوده است که به آنها و کارشان آگاهی داشتند یا آنها از سوی این گروه‌ها مجهول الهویه بوده‌اند؟!.

۱- خبرگزاری‌ها: ۱۹۷۹/۱۰/۲۸.

۲- کونا: ۱۹۷۹/۴/۱۶.

حزب جمهوری اسلامی مزدور و جاسوس ایالات متحده

حجت الاسلام علی تهرانی - عالم دینی با نفوذ در مشهد - نامه‌ای به امام خمینی نوشت و سه نفر از رهبران بزرگ دینی ایران، از جمله آیت‌الله محمد بهشتی عضو شورای انقلاب را متهم کرد که با ایالات متحده‌ی آمریکا رابطه دارد و آنها تلاش می‌کنند تا بر حکومت مسلط شوند.

این حجت الاسلام - در این نامه که روزنامه‌ی جمهوری اسلامی در تاریخ ۱۹۸۰/۱/۱۹ آن را منتشر ساخت - آیت‌الله بهشتی، آیت‌الله هاشمی رفسنجانی وزیر کشور و علی خامنه‌ای امام مسجدی بزرگ در تهران را متهم می‌کند که تلاش می‌کردند با کاندید نمودن علاءالدین فارس به عنوان نماینده‌ی حزب جمهوری اسلامی در انتخابات ریاست جمهوری بر حکومت تسلط یابند.

این عالم دینی گفت که او از دانشجویان مسلمان خواستار کشف و برملاسازی اسنادی است که آنها در سفارت آمریکا کشف کرده‌اند که ثابت خواهد کرد که روابط مستحکمی بین این سه رهبر بزرگ دینی و امیرعباس انتظام، سخنگوی رسمی حکومت سابق که هم‌اکنون به تهمت جاسوسی برای آمریکا در زندان است، وجود داشته است.^۱

شایان ذکر است که حزب جمهوری اسلامی، بزرگترین حزب در ایران بود و به طور غیررسمی حزب خمینی بود. رهبران این حزب بر هیئت وزیران و شورای انقلاب تسلط داشتند و انتظار هم این بود که در مجلس شورای اسلامی آینده، بیشترین کرسی‌ها را در اختیار بگیرند. این اتهام از سوی مرجع دینی بزرگی در مشهد مطرح شد. که با علم و آگاهی از اسناد کشف شده از سوی دانشجویان [در سفارت آمریکا] سخن می‌گفت.

امیرعباس انتظام و بازداشت وی

از محمد منتظری پسر، درباره‌ی امیرعباس انتظام سؤال شد که جواب داد: او فردی صهیونیست است. هنگامی که از وی درباره‌ی علت کنار گذاشتن این فرد و غیره

۱- از خبرگزاری فرانس پرس، ۱۹۸۰/۱/۲۰

در صفوف انقلاب سؤال شد، وی جواب داد: سر نخ‌های زیادی کشف شد، اما انقلاب نمی‌توانست، در یک شبانه روز همه‌چیز را برملا سازد.^۱

فرانس پرس این سخن را به انتظام نسبت داد:

«توانایی‌های نظامی که ایران در اختیار دارد، قیمت آن بیش از ۴۰ میلیارد دلار است و نگهداری از آن نیازمند، مهندسین و تکنیسین‌های بیگانه است!! ایران در دعوت این کارشناسان فنی اینگونه تدبیر کرده است که این کارشناسان در آینده و به شکلی که وسیله‌ای برای واشنگتن یا هر دولت دیگری برای دخالت در امور داخلی کشور نشوند، وارد شوند.^۲

تلویزیون ایران اعلام کرد که عباس انتظام سخنگوی سابق دولت مهدی بازرگان و سفیر ایران در سوئد با شکایت مدعی العموم اسلامی، بازداشت شده است. این تلویزیون اشاره کرد که بازداشت امیر انتظام به این علت صورت گرفته که دانشجویان مسلمان که سفارت آمریکا را به تصرف خود در آورده بودند، اسنادی ارائه کرده بودند که نشان می‌داد وی با اطلاعات مرکزی آمریکا، ارتباط داشته است.^۳

روحانی مزدور و جاسوس شاه

آیت‌الله روحانی کسی بود که ادعای پیوستن بحرین به ایران را نمود و شیعیان خلیج هم به او لبیک گفتند. در حالی که آنها می‌دانستند هیچ اختلافی بین روحانی و خمینی وجود ندارد. مخصوصاً اینکه او یک بار ادعای تملک بحرین را در مسجدی اعلام نمود که خمینی در آنجا حضور داشت. و مشخص شد که او سرپرست شیعیان در اروپا است. حال بشنویم برخی گواهی‌های هموطنانش را درباره‌ی او:

سفیر ایران در پاریس

شمس‌الدین امیرآلای سفیر ایران در پاریس، امروز طی سخنانی، روحانی را به شدت مورد هجوم قرار داد و گفت: «روحانی هیچ مسئولیتی ندارد و او به هیچ وجه

۱- نشست خبری در هیلتون کویت در ۱۸/۷/۱۹۷۹.

۲- تهران - خبرگزاری ها در ۲۳/۶/۱۹۷۹.

۳- روزنامه‌ی کویتی «السیاسه» ۱/۲/۱۴۰۰، و پخش آن برنامه تلویزیون هم در ۳۰/۱/۱۴۰۰ بوده است.

نماینده‌ی رسمی یا دینی [از سوی حکومت] نیست و هرچه در این زمینه گفته می‌شود، اساس و پایه‌ای ندارد. علاوه بر این پرونده‌های زیادی که در سفارت ایران در پاریس موجود است، نشان می‌دهد که او چندین سال، با شاه سابق و حکومتش، همکاری‌های مستحکم و پایداری داشته است»^۱.

در حالی که مسئولان ایران اصرار دارند که روحانی نماینده‌ی رسمی آن حکومت نیست، می‌بینیم که دستور به عزل و برکناری این سفیر (امیرآلای) می‌دهند. پس این دستور با چه حقی [از یک فرد غیر مسئول] صادر شده است؟!.

شیخ محمد منتظری اعتراف نمود که شخصیت‌هایی دینی وجود دارند که تحت پوشش نام دین، می‌خواهند به انقلاب نفوذ و آن را نابود سازند. او به عنوان مثال، روحانی و دوستانش را ذکر نمود که مزدور و جاسوس ایالات متحده هستند. همین‌طور هم درباره‌ی امیرعباس انتظام گفت. این گواهی درخلال نشست خبری که منتظری در هیلتون کویت تشکیل داد، گفته شد^۲.

شمس‌الدین اردکانی سفیر ایران در کویت برای دیداری به امارات متحده‌ی عربی رفت و در سخنی که روزنامه‌ی الفجر صادره از ابوظبی منتشر ساخت، درباره‌ی آیت‌الله روحانی گفت: «روحانی فردی عادی است و قدرتی در ایران ندارد و از نظر دینی هم، هیچ‌یک از القاب دینی را دارا نمی‌باشد».

وی اضافه نمود: «آمریکا و موساد صهیونیستی به دنبال کسی می‌گردند که روابط بین ایران و اعراب را تیره سازد. این سفیر گفت که وی مطمئن است که آقای روحانی برادر روحانی جاسوس ساواک و نماینده‌ی دینی شاه در اروپا بوده است»^۳.

روحانی؛ آمریکا به ما چراغ سبز نشان داد

آیت‌الله روحانی در گفتگویی با مجله‌ی باری ماتش گفت: «ارتش در دست حدود ۴۰ هزار مستشار آمریکایی بود و از لحظه‌ای که آمریکا به انقلاب چراغ سبز نشان داد - من می‌دانستم که آمریکا به ما چراغ سبز نشان می‌دهد - در توانایی ارتش، چیزی جز نشان دادن یک دوستی و پیروی ظاهری از شاه نبود. هنگامی که ارتش این را

۱- پاریس - AFB، ۱۹۷۹/۱۰/۴.

۲- الهدف، ۱۹۷۹/۷/۱۹.

۳- روزنامه‌ی کویتی «السیاسه» ۱۹۷۹/۱۲/۲۶ از ابوظبی - ق.ن.ا.

بفهمد که در برابر یک انقلاب قرار دارد، نه صرفاً یک سری حوادث اخلاص گرایانه، پس [طبیعتاً] در آغوش مردم قرار خواهد گرفت»^۱.

سرلشکر توکلی

سازمان مجاهدین خلق درباره‌ی نصرت‌الله توکلی، مشاور نظامی خمینی گفتند که وی با ساواک ارتباط داشته است. رالف شیونمان، عضو گروه آمریکایی مربوط به آزادی‌های شخصی و هنری در ایران در گزارشی که ارائه داد، وی را متهم به جاسوسی برای آمریکا کرد. روزنامه‌های ایرانی به این تصریحات گروه آزادی‌خواه اهتمام زیادی نشان دادند و فشارها را افزایش دادند و شیونمان، توکلی را به جاسوسی برای اطلاعات مرکزی آمریکا متهم کرده بود. که این فشارها منجر به استعفای توکلی از منصبش شد.^۲

سازمان فدائیان خلق در افزایش فشارها بر توکلی مشارکت نمود و او را متهم به جاسوسی برای ساواک و اطلاعات مرکزی نمود و از حضور وی در حکومت ابراز شگفتی کرد.^۳

سرلشگر محمد ولی قرنی

بعد از اینکه سرلشگر محمد ولی قرنی، سرپرست ستاد فرماندهی شد، خواستار بازگشت کارشناسان نظامی آمریکایی شد و تعداد زیادی از گماشته‌های شاه را دوباره به ارتش بازگرداند. .. ژنرال قرنی ۲۰ سال پیش در پشت کودتایی نظامی علیه شاه قرار داشت. سپس با فشارهای ایالات متحده‌ی آمریکا [از زندان] آزاد شد. فدائیان خلق می‌گویند که دشمنی او با شاه از طریق انتشار جنیش [ضد شاه] بود و او طرفدار و تابع ایالات متحده‌ی آمریکا بود.

محمد ولی قرنی از شخصیت‌های بزرگ و مهم بود که اگر عملیات ترور وی از سوی گروه فرقان که باعث مرگ وی شد، نبود، کاندیدای به دست آوردن بزرگترین مناصب بود.

۱- روزنامه‌ی الوطن ۱۹۷۹/۲/۱۱ به نقل از مجله‌ی باری ماتش.

۲- «الثورة العراقية» ۱۹۷۹/۲/۲۵.

۳- الوطن العربي شماره ۱۰۹ در ۱۹۷۹/۳/۲۲.

حسن حبیبی

حسن حبیبی از جهت‌ها و جریان‌های سیاسی زیادی مورد اتهام قرار گرفت. سپس نام او در مجله‌ی کونترسبای که در ایالات متحده به شماره‌ی ۳ در ماه دسامبر سال ۱۹۷۸ میلادی به قلم جون کلی منتشر شد، آمده بود و درباره‌ی وی معلومات زیر ارائه شده بود:

«دعوت از دکتر حبیبی به سوی ایالات متحده‌ی آمریکا صورت پذیرفت و وی رسماً در تاریخ ۱۹۶۳/۵/۱۵ به اطلاعات مرکزی آمریکا پیوست». شایان ذکر است که دکتر حسن حبیبی سخنگوی رسمی مجلس انقلاب ایران و کاندید ریاست جمهوری بوده است.

ابراهیم یزدی

وی ۱۶ سال در آمریکا تحصیل کرد و در کنار هویت ایرانی، هویت آمریکایی هم گرفت، و همسرش اصالتاً آمریکایی است.

ابراهیم یزدی مسئول فعالیت‌ها و تظاهرات ضد شاه، در حین اقامتش در آنجا بود و یزدی تظاهراتی مشهور، هنگام دیدار شاه از کاخ سفید، صورت داد که نزدیک بود تظاهرکنندگان از دیوارهای کاخ سفید بالا روند. روزنامه‌ها در آن موقع از موضع انفعالی [و کوتاه آمدن] کارتر، ابراز شگفتی کردند از جمله‌ی این روزنامه‌ها، النهار العربی و الدولی، در شماره‌ی صادره در تاریخ ۱۹۷۸/۵/۲۰ بود که این سؤال را مطرح کرد که چرا دولت کارتر اینگونه موضع‌گیری کرده و با تظاهرکنندگان درگیر نشده و مخالفت نکرده است.

می‌بینید که چگونه اطلاعات مرکزی آنها [یزدی و دار و دسته‌اش] را در این کار آزاد می‌گذارند؟! آیا آنها نمی‌توانستند با انجام یک عملیات، یزدی را ترور و یا تحویل شاه دهند و ساواک را در تحت فشار قرار دادن وی کمک کنند؟!.

تنها من نیستم که از این موضع اطلاعات مرکزی آمریکا در قبال یزدی ابراز شگفتی می‌کنم، مجاهدین هم تعجب خود را از این کار اعلام کرده بودند^۱.

جواب این سؤال وقتی داده شد که ابراهیم یزدی فرمانده سپاه پاسداران انقلاب شد و با در هم شکستن محاصره‌ی سفارت آمریکا، سفیران را نجات داد و این موضع او بسترین اثر را در دولت آمریکا بر جای گذاشت.

جیمز ابورزق، سناتور آمریکایی، نقاب از روی کمک‌های سیاسی و غیرسیاسی به نماینده‌ی خمینی در واشنگتن - ابراهیم یزدی - برداشت. همانگونه که کوشید دانشجویان ایرانی بازداشت شده را که در تظاهراتی که علیه شاه در تاریخ دوم فوریه سال ۱۹۷۸ دستگیر شده بودند آزاد کند.

این مطلب در گفتگوی وی با خبرگزاری یونایتد پرس در ۱۹۷۹/۳/۱ آمده است. سپس ابراهیم یزدی، رئیس اتحادیه‌ی اساتید و دانشجویان ایرانی خارج از کشور شد و پس از آن معاون دولت در امور انقلابی و وزیر امور خارجه و یکی از مؤسسان سپاه پاسداران انقلاب شد.

در خلال مدتی که یزدی مسئول بود، همواره ندای عدم قطع رابطه‌ی کشورش با غرب را سر می‌داد.^۱

او گفتگوهایی با مسئولین آمریکایی برای وارد کردن مقادیر زیادی لوازم یدکی - خبرگزاری‌های ۱۹۷۹/۷/۵ - صورت داد و وی با فانس در سازمان ملل و بازرگان کراسیکی در الجزایر در تاریخ ۱۹۷۹/۱۱/۱ دیدار و گفتگو کردند.

قطب‌زاده جاسوسی برای چندین جریان

صادق قطب‌زاده از مرموزترین و پیچیده‌ترین یاران خمینی بود. وی نقشی اصلی و اساسی در سیاست ایرانی خمینی بازی کرده است و از دانشجویان متهم به جاسوسی برای آمریکا شد. همانطور که قبلاً هم از سوی گروه‌های تندروی شیعی مخالف با خمینی، متهم شده بود.

مجله‌ی دیراشپیگل آلمان غربی تحقیق و گزارشی را درباره‌ی او ارائه داد که ما برخی از قسمت‌های آن را می‌آوریم:

«... سه سال پیش او با قد بلند و زیبایی مخصوص خود به مجله‌ی دیراشپیگل آمد تا در منصب مسئول خبرنگاری [و تحریریه‌ی] اخبار خارجی مشغول شود و در آن وقت

توضیح داد که چگونه پلیس مخفی ایران (ساواک) در زمان شاه، وی را طرد و اخراج کرده‌اند».

سپس این مجله اضافه می‌کند که:

«در سال ۱۹۵۹ قطب‌زاده پسر یک تاجر چوب، در دانشگاه جرج تاون واشنگتن برای تحصیل در رشته‌ی دیپلوماسی، ثبت نام می‌کند. او به همکلاسیان خود، علاقه و محبت شدیدی را نسبت به هواپیماهای بزرگ آمریکایی توضیح می‌دهد و در سال ۱۹۶۷ از آمریکا خارج شده و تبدیل به دشمن آن می‌شود و با انقلابیون عرب در لیبی، سوریه و عراق ارتباط برقرار می‌کند»^۱.

با وساطت امام موسی صدر، حکومت سوریه با تعیین قطب‌زاده به عنوان مدیر دوم مکتب خبرگزاری سوریه در پاریس (سانا) در اوایل دهه‌ی هفتاد، موافقت کرد. و از اینجا دوستی بین او و وزیر سوریه‌ای یعنی عبدالحلیم خدام شکل می‌گیرد.^۲ قطب‌زاده ارتباطی قوی با حافظ اسد و برادرش رفعت داشت و الخدام هم خادم آنان بود.

مجله‌ی نیوزویک در شماره‌ی صادره، در تاریخ ۱۱/۱۲/۱۹۷۸، گزارش داد که یک شخصیت سوری الاصل، پشت خمینی ایستاده است و این شخصیت مرموز - طبق نظر اطلاعات فرانسه - روابطی قوی با احزاب کمونیستی فرانسه و ایتالیا دارد. وی همچنین برای اطلاعات لیبی کار می‌کند. پایان خبر.

درباره‌ی این خبر توضیحات زیر را بیان می‌کنیم:

صادق قطب‌زاده فردی ایرانی است اما هویتی سوری دارد که این در پی روابط مستحکم بین نصیریان با روافض برای او به دست آمده است. بنابراین مجله‌ی مذکور هم گفت که وی سوری الاصل می‌باشد.

صادق قطب‌زاده روابطی قوی با امام موسی صدر داشت و او بود که وی را به حافظ معرفی کرد تا به وی هویت سوری بدهد و او را مدیر خبرگزاری سانا در پاریس کند. همچنین او روابطی قوی با خمینی، از اوایل اقامتش در عراق داشته است و برخی خبرنگاران غربی در بغداد با خمینی ارتباط داشتند و این ارتباط خبرنگاران

۱- دیراشپیگل ۱۵/۱/۱۹۸۰ - ترجمه.

۲- «الحوادث» شماره‌ی ۱۲۰۷ در ۲۱/۱۲/۱۹۷۹.

صورت‌های مختلفی داشت و ارتباط آنان با خمینی بنابر توصیه‌ی قطب زاده به آنان برای انجام این کار بود.

قطب‌زاده عملاً حلقه‌ی اتصال بین قذافی و روافض که در رأسشان خمینی قرار داشت، بود. قذافی به خبرگزاری‌ها در تاریخ ۱۹۸۰/۴/۵ این مطلب را به صراحت بیان کرد و این عین جمله قذافی است که گفت:

«من وزیر خارجه‌ی ایران، سید قطب‌زاده را قبل از اینکه او حلقه‌ی اتصال بین من و امام خمینی در هنگام حضورش در پاریس باشد، می‌شناختم. در آن هنگام لیبی کمک‌های مالی و معنوی در اختیار انقلاب ایران، قبل از سقوط شاه قرار می‌داد.»

علی حجتی کرمانی، شوهر دختر رضا صدر، برادر موسی صدر، در دیداری با الحوادث گفت که خمینی قطب‌زاده را برای حل مشکل اختفای موسی صدر به لیبی فرستاد.^۱

همچنین الوطن العربی روابط قطب‌زاده با لیبی را در شماره‌ی ۱۰ خود ذکر نمود. بعضی از مردم از این سخن مجله‌ی نیوزویک که قطب‌زاده برای چندین جریان جاسوسی می‌کند، تعجب می‌کنند و اغلب آنان نمی‌دانند که هر جریان، خود با جریان‌های دیگر ارتباط دارد و گاهی هم می‌دانند، اما او را مسئول برقراری رابطه با دشمن می‌پندارند.

در ۱۴۰۰/۴/۱۷ برخی از روزنامه‌ها گزارش دادند که دیداری سرّی بین قطب‌زاده و رفعت اسد در فرانسه صورت پذیرفته است.

آیا مرگ طالقانی در اثر مسمومیت بود؟!

درگیری‌ها و اختلافاتی بین آیت‌الله محمود طالقانی و آیت‌الله خمینی، از ابتدای انقلاب وجود داشت. خمینی از مردم‌گرایی طالقانی بسیار می‌ترسید و همچنین از روابط خوب او با نهضت‌های ملی از یک سو و گروه‌های چپ‌گرا از سوی دیگر واهمه داشت. هنگامی که طالقانی با عصبانیت از تهران خارج شد، درهای شهر به روی او بسته شدند و طرفداران وی تظاهراتی ترتیب دادند که ۵۰ هزار نفر در آن حضور داشتند. وقتی که خمینی چیزی برای گفتن نیافت، صحبت همیشگی خود ضد دشمنان خود را مطرح ساخت و باز هم بیان نمود:

«اطلاعات آمریکا و جاسوسان ساواک در تظاهرات حمایت از طالقانی دست داشتند». مرگ طالقانی ناگهانی بود و سبب شگفتی و تعجب بسیاری از مردم در داخل و خارج از ایران شد. محمد منتظری عضو گروه مشورت هیئت رهبری حزب اسلامی ایران آمد و گفت:

«من معتقدم که آیت‌الله محمود طالقانی از جانب جاسوسان صهیونیستی به وسیله‌ی سم، مسموم شد. وی اضافه نمود: تلاش برای از بین بردن طرح ترور و ممانعت از ترور طالقانی در خلال ماه ژوئن گذشته صورت گرفت. وی همچنین گفت: با مرگ وی ما یکی از بزرگترین رهبران انقلاب را که در طول ۵۰ سال ضد صهیونیست و امپریالیسم و طاغوت و ضد نظام پادشاهی خانواده‌ی پهلوی مبارزه کرد، از دست دادیم»^۱.

اختلافات خمینی با شریعتمداری

اختلافات خمینی با شریعتمداری چیز پنهانی نیست. از اولین روزی که او به ایران آمد، همه‌ی مردم از روابط بد و تیره آن دو سخن می‌گفتند. شریعتمداری در دیدارهای خود با روزنامه‌ها از اشاره به آنچه که بین او و خمینی است، ابایی نکرد و تضاد در دیدگاه‌هایشان را بیان می‌کرد. اما تلاش داشت که میزان اختلافش با او را کم کند و [البته] این اختلافات در مسائل فرعی و اسلوب و روش بود، نه در اهداف و مسائل اصلی. شریعتمداری با خمینی در مورد ولایت فقیه و قانونی که به خمینی سلطه‌ای می‌داد که کمتر از دیکتاتوری شاه نبود و نیز درباره‌ی دیدگاه حکومت و پاسداران انقلاب نسبت به ساکنان آذربایجان و همچنین در مورد قضیه‌ی اشغال سفارت آمریکا در تهران، مخالف بود.

اختلافات آنها به قم رسید و بارها بین طرفداران آن دو درگیری شکل گرفت که باعث کشته و زخمی شدن تعدادی گردید. همچنین در تبریز نیز درگیری‌هایی روی داد و بزرگان این دو جریان، دیدارهای زیادی با هم برقرار کردند که هیچ نتیجه‌ی مثبتی در بر نداشت. خمینی یا هریک از معاونینش به دنبال هر درگیری تصریح می‌کردند که ساواک و اطلاعات مرکزی [سیا] حامی یاران شریعتمداری هستند. اگرچه گاهی آنها [خمینی و یارانش] به صورت اشاره و نه به صراحت این مسئله را بیان می‌کردند.

۱- پاریس، خبرگزاری فرانس پرس، رویتر، ی.ب، ۱۲/۹/۱۹۷۹.

شریعتمداری به دنبال این بود که شهر قم را ترک کرده و به سرزمین آذربایجان یا مشهد برود، اما موانعی برای این کار او پیش می‌آمد و طرفدارانش به صراحت می‌گفتند که حکومت، رهبرشان را به اقامت اجباری وا می‌دارد.

در ادامه بعضی از تهمت‌هایی را که طرفداران خمینی و پاسداران انقلاب و روزنامه‌ها، متوجه شریعتمداری کردند، می‌آوریم:

۱- از آیت‌الله منتظری سوال شد که چرا از شریعتمداری می‌خواهید که حزبش را منحل کند؟ که جواب داد: «به خاطر اینکه این حزب متشکل از تعدادی از فرصت‌طلبان و ساواکی‌هایی است که به آن نفوذ کرده‌اند».

سپس از وی در مورد اختلافات شریعتمداری با خمینی در مورد ولایت فقیه سوال شد که در جواب گفت: اگر ولایت فقیه نبود شریعتمداری این جایگاه را چگونه به دست می‌آورد؟. «النهار العربي والدولي». شماره‌ی ۲۴-تاریخ ۱۹۷۹/۱۲/۳۰.

آیت‌الله حسین منتظری عضو مجلس خبرگان رهبری و خطیب و امام جمعه تهران و از نزدیکترین نزدیکان خمینی بود. او در جوابش مانند دیگران نگفت: شریعتمداری با این حزب ارتباطی ندارد، بلکه ثابت کرد که آن حزب، حزب اوست و این خواست ما [برای انحلال حزب] متوجه شریعتمداری است. و در جواب دومش، تلاش کرد که از شأن و مقام شریعتمداری بکاهد و گفت که این انقلاب بوده که او را به این جایگاه رسانده است.

شریعتمداری حقیقتاً جایگاه خیره‌کننده [و در معرض حسادت] در ایران داشت. او در معرض فشارهای شاه قرار گرفت و خانه‌اش بارها مورد حمله قرار گرفت و ساواک آتش در خانه‌اش انداخت. در این گفته، حق با منتظری نیست، بلکه انقلاب را خمینی و شریعتمداری برپا کردند. پس او از منتظری مقام و جایگاه بالاتری داشت. اما مطالبی را شریعتمداری بیان می‌نمود که با بقا و ماندن شاه ممانعتی نداشت.

۲- تهران - خبرگزاری فرانس پرس: روزنامه‌ی کار ایران گزارش داد که آیت‌الله شریعتمداری روابطی را با کارکنان ساواک برقرار نموده است. و بعضی از مستنداتی که روزنامه‌ی کار ایران آن را منتشر ساخت، بیانگر این مطلب بود که تاریخ آنها به ۲۳ سپتامبر سال ۱۹۷۸ برمی‌گشت و در آن آمده بود که شریعتمداری شاه را به صبر و مقاومت و پایداری برای حل مشکلات به کمک راه‌های مسالمت‌آمیز دعوت کرد و این حرفها از طریق یکی از ساواکیان زده شده بود.

همینطور آیت‌الله شریعتمداری پیشنهادات خود را حول مسئله‌ای با عنوان «راه میانه و اعتدال برای نجات تاج و تخت و حکومت شاه» طبق گفته‌ی این روزنامه به شاه ارائه داده بود.

این روزنامه مدارک دیگری که از سوءاستفاده‌های مالی آیت‌الله شریعتمداری در کارهای مختلف تجاری پرده برمی‌داشت، ارائه نمود و اضافه کرد که این رهبر دینی در شرکت «لا سییاک» مربوط به سیستم‌های اطفاء حریق مبلغ ۹۰ میلیون ریال سوءاستفاده نموده است.

دنبال‌کنندگان این مسئله گزارش دادند که روزنامه، مصدر و منبع این مدارک را که اثبات آن مشکل بود، ارائه نداد. اما از سوی آیت‌الله شریعتمداری رد و انکاری در مقابل این مطبوعات دیده نشد.^۱

مشخص شد که اینگونه روابطی بین شریعتمداری و شاه وجود داشته است. و شریعتمداری از شاه می‌خواسته که قانون ۱۹۰۶ مبنی بر دادن اختیارات زیاد به مراجع شیعه را عودت کند و نیز خواستار برپایی حکومت دموکراسی بوده و از جمله کسانی که بدنبال حکومت ولایت فقیه یا حکومت آیت‌الله‌ها باشد، نبوده است. شاه در خاطراتش به این مطلب اشاره می‌کند که ژنرال ناصر مقدم برای او پیشنهادات مهمی از یکی از شخصیت‌های بارز دینی نقل کرد (شاه همین‌گونه او را وصف کرد بدون اینکه نامی از او ببرد) و بنابر پیشنهاد این شخصیت غیرحکومتی، جمشید آموزگار تلاش کرد که بعضی اصلاحات خاص، که رجال دینی را راضی کند، مانند تکیه بر تقویم هجری و بستن کازینوها و مکان‌های قمار انجام دهد.

فرد انگلیسی و رفیق شریعتمداری که بود؟

روزنامه‌ی «المستقبل» صادره از فرانسه، تحت همین عنوان خبر زیر را درج کرد: «بعد از حوادث اخیر که شهر تبریز پایتخت منطقه‌ی آذربایجان در ایران شاهد آن بود و طی آن زد و خورد شدیدی بین طرفداران آیت‌الله خمینی و آیت‌الله شریعتمداری روی داد، چشم‌ها به‌سوی فرد انگلیسی بور یعنی جون کوبر متمرکز شد که به عنوان مترجم آیت‌الله شریعتمداری کار می‌کرد.

۱- «السیاسة» ۱۴/۱/۱۹۸۰ از خبرگزاری فرانس پرس.

برخی محققین در مورد نقش حقیقی جون کوبر در راستای سیاست‌هایی که شریعتمداری بیان می‌کرد، پرس‌وجو نمودند. جون کوبر مسلمان شده بود و به دنبال دروس دین اسلام در دانشگاه‌های ایران و در مدارس قم بود^۱.

اقامت اجباری شریعتمداری دائمی شد

خبرگزاری فرانس پرس گزارش داد که آیت‌الله شریعتمداری روز چهارشنبه نتوانست در مراسمی که هر سال به مناسبت اربعین حسینی برگزار می‌شد، با یارانش دیدار کند. خبرگزاری‌های ایرانی بدون توضیح هر نوع علتی گفتند: شریعتمداری از یارانش خواسته به دنبال دیدار با او نباشند.

این تصریحات در حالی مطرح می‌شود که شایعاتی در ایران در مورد احتمال کاستن از آزادی فعالیت‌های مقامی دینی و انقلابی [شریعتمداری] رواج پیدا کرده است. و تاکنون این شایعات نفی و یا تکذیب نشده است. "تهران-کونا ۱۹۸۰/۱/۷"

رادیو بغداد سخنان شریعتمداری را در تاریخ ۱۹۷۹/۱۲/۲۵ پخش کرد که در آن گفته بود او با یک زندانی در ایران فرقی ندارد و مجبور به اقامت اجباری شده است و پاسداران انقلاب منزلش را تحت کنترل دارند.

این است [شخصیت] خمینی، رهبر انقلاب ایران. و آنان نیز ارکان و بزرگان انقلاب ایران هستند و این است اسرار انقلاب ایران و نقشی که دولت آمریکا همراه خمینی بازی می‌کنند. و نیز نقشی که ژنرال هویزر با بزرگان و فرماندهان ارتش ایفا و بازی می‌کنند. پس رؤسای جماعت‌های اسلامی چگونه، همچنان خمینی و انقلابش را تأیید می‌کنند؟!.

چگونه نماز غایب بر مرده‌هایشان می‌خوانند!.

چگونه اختلافات اهل سنت با آنها را بازسازی کرده و بر خمینی توافق حاصل می‌کنند، اما بر سایرین (غیر از خمینی) توافق نمی‌کنند!.

گاهی می‌گویند بله شخصیت‌های مبهمی در انقلاب وجود دارند، اما خمینی در مورد آنها چیزی نمی‌داند، یا اینکه می‌داند و در آینده جلوییشان خواهد ایستاد. قبلاً نیز ناصریون می‌گفتند: خیانت از سوی عبدالکریم عامر و صلاح ناصر روی داده است. پس به آنها و رهبران جماعت‌های اسلامی می‌گوییم:

«خمینی فردی با شخصیتی قوی است و هوش و ذکاوت بالایی دارد و به اندازه‌ای آگاهی دارد که نمی‌شود آن را نادیده گرفت و بی‌ارزش پنداشت. او حرف اول را می‌زند. پس چگونه ممکن است از اوضاع کسانی که طی سالهای طولانی با آنها تعامل داشته بی‌خبر باشد؟ چگونه قبول کنیم که او از روابط بازرگان با هویزر و ارتباط مشاورانش با اطلاعات مرکزی [سیا] بی‌خبر است».

﴿فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَرَ وَلَكِنَّ تَعْمَى الْقُلُوبَ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾ [الحج: ۴۶].
 «چرا که این چشم‌ها نیستند که کور می‌گردند، و بلکه این دل‌های درون سینه‌ها هستند که نابینا می‌شوند».

گروگان گیری سفیران

تعدادی از دانشجویان ایرانی، سفارت آمریکا را اشغال کرده و کارکنان آن را به گروگان گرفتند. خمینی نیز اعلام کرد که این اقدام دانشجویان را تأیید می‌کند. گفتگوهایی بین دو حکومت ایران و آمریکا صورت پذیرفت. طرف ایرانی اصرار داشت که گروگان‌ها را آزاد نمی‌کند، تا اینکه آمریکا شاه را به حکومت ایران تحویل دهد. این اقدام سر و صدای زیادی را در جهان ایجاد کرد. و جماعت‌های اسلامی، طبق عادت خود شروع به تأیید خمینی کردند و این کار وی را قهرمانی و پیروزی برای وی و سرکوب و شکستی برای ایالات متحده‌ی آمریکا در منطقه دانستند. بعد از اینکه با دلیل و برهان ارتباط انقلاب خمینی با ایالات متحده‌ی آمریکا را بیان کردیم، رغبتی برای پرداختن وسیع و زیاد به این موضوع نداریم. و می‌خواهیم ملاحظات زیر را بیان کنیم:

۱- عملیات گروگان گرفتن سفیران در شرایطی روی داد که انقلاب ایران [قاعدتاً] فایده‌ای از آن نمی‌برد و هدفی نیز از این کار نباید می‌داشت، چرا که انقلاب و درگیری و آشوب‌های داخلی از هر سو زبانه می‌کشید و بین اعضای انقلاب نیز درگیری‌ها و تعارضاتی پیش آمده بود مثلاً اختلافات بین شریعتمداری و خمینی و اختلافات بین بازرگان و طرفدارانش از یک سو و حزب جمهوری اسلامی و طرفداران آن از سوی دیگر. و نیز اختلافات بین پاسداران انقلاب و طرفداران شریعتمداری و بیشتر گروه‌های چپ‌گرا.

همچنین مسئله‌ی قانون اساسی و برگزاری انتخابات برای آن، مطرح بود و خود این قانون نیز میدانی برای اختلافات و درگیری بود. بنابراین خمینی و طرفدارانش دست به اقدام مهمی زدند که توجه بیشتر مردم را به سوی خطر خارجی آمریکا که ایران را تهدید می‌کند، جلب می‌کرد. خمینی در گذراندن قانون [از رأی مردم] و تجدید انقلاب و دور کردن بازرگان و دور کردن توجه مردم از شدت درگیری‌ها در مسائل داخلی موفق شد.

۲- عملیات گروگان‌گیری یک فیلم ساختگی بیشتر نبود، اگر حکومت ایران راست می‌گفت، سفارت آمریکا را از ابتدای انقلاب تعطیل می‌کرد و اگر دولت آمریکا اینگونه برداشت می‌کرد که این گروگان‌گیری یک عملیات تجاوزکارانه است، مقابله به مثل می‌کرد، اما سفارت ایران در آمریکا با هیچ مشکلی مواجه نشد. در آمریکا بیش از صد هزار ایرانی بودند که پنجاه هزار نفر آن دانشجوی بودند و ایالات متحده‌ی آمریکا هیچ کاری علیه آنها انجام نداد.

آمریکا می‌توانست چند برابر تعداد گروگان‌ها را در نیویورک به عنوان مقابله به مثل بازداشت کند.

۳- این گروگان‌گیری بهانه‌ی لازم را به آمریکا داد تا ارتش جرار و مهلک خود و امکانات جنگی خود را به منطقه‌ی خلیج بیاورد. و این نیروها در دریای عربی و آب‌های خلیج مستقر شدند و قطعی شد که آمریکا پایگاه‌هایی را در حکومت‌های عمان، سومالی و کنیا برپا خواهد ساخت. عملیات گروگان‌گیری ایجاد این پایگاه‌ها را زیر پوشش محاصره‌ی ایران، برای آمریکا تسهیل نمود.

۴- گفتیم طبیعی بود که انقلابیون خمینی سفارت ایالات متحده‌ی آمریکا را هنگام آغاز حکومتشان تعطیل کنند اما اینکه دیپلماسی با آمریکا را بپذیرند و به او اطمینان [برای عدم تجاوز به آن] دهند و سپس خیانت کنند، این کار خلق و خوی یک مسلمان صادق نیست، پس چگونه از وی یک قهرمان ساخته می‌شود.

۵- گفتگوها و همکاری‌های سری و پنهانی بین خمینی و حکومتش از یک سو و کارتر و دولتش از سوی دیگر برقرار بود. که بعضی از روزنامه‌ها به این همکاری‌ها اشاره کردند.

هیكل می‌گوید روابطی پنهانی بین کارتر و خمینی و بین صدر برقرار بود و آنها برای آزاد کردن گروگان‌ها، توافق کردند - هیكل این را در مقاله‌ای که ساندی تایمز منتشر کرد گفت - و در تاریخ ۱۹۸۰/۲/۴، در روزنامه‌های عربی ترجمه [و منتشر] گردید. روزنامه‌ی سانفرانسیسکو اکرامیز گزارش داد کارتر حداقل سه فرستاده به سوی خمینی از طریق دستگاه دیپلوماسی آمریکا روانه کرده است. (تاریخ ۱۹۸۰/۲/۱۶).

روزنامه‌ها، همچنین از دیدار قطب‌زاده با فانس که به صورت پنهانی در فرانسه روی داد، گزارش دادند و همچنین جلساتی که مسئول امور سفارت آمریکا و فردی (پناهنده) در وزارت خارجه‌ی ایران با تعدادی از مسئولین در تهران صورت داده است. راز و رمزی در مورد موضوع [قتل] شاه کشف خواهد شد و خلاصه‌ی آن این است که شاه بعد از آنکه دانست توافقاتی بین کارتر و خمینی برای کشتنش در عمل جراحی و یا تحویل او به تهران دارد شکل می‌گیرد، از پاناما به مصر فرار کرد. الله أعلم

کمونیست‌ها و انقلاب خمینی

خمینی در مدت اقامتش در فرانسه به صراحت گفت که شوروی هرگز جریان او را کمک نکرده است. چرا که شوروی از جمله دولت‌هایی است که از حکومت شاه سود می‌برد^۱.

قبل از رفتن شاه یونیدبریگنف تصریحاتی را بیان کرد که در صفحه‌ی اول برافدا «منتشر شد و در آن خمینی را مورد حمله قرار داد و گفت که کار او مربوط به خودش است و نباید منتظر هیچ‌گونه کمکی از سوی شوروی باشد»^۲.

راديو مسکو خمینی را مورد هجوم قرار داد و بیان نمود که وی فردی دیوانه است. خمینی راست می‌گفت که شوروی از جمله دولتهایی است که از وجود شاه بهره می‌برد. روابط شوروی با شاه کاملاً مستحکم بود. آنها در ایران ۵۰۰۰ نفر کارشناس داشتند که بر ایستگاه‌های گاز طبیعی و ساختن سدها و ایستگاه‌های برق و کشاورزی پیشرفته اشراف و تسلط داشتند. ارقامی که بانک موسکو نارودنی منتشر ساخت بیان

۱- «الوطن» کویت در ۱۹۷۸/۱۲/۸.

۲- «الحوادث» شماره ۱۱۷۱ تاریخ ۱۹۷۹/۴/۱۳.

می‌کند که در سال ۱۹۷۶ صادرات روسیه به ایران به ۲۱۸ میلیون دلار رسید و واردات آن ۲۲۷ میلیون دلار بود.^۱

پس به مصلحت شوروی نبود که جمهوری اسلامی در جایی که در همسایگی کشورهای اسلامی با شوروی است، پیروز و برپا شود و بر دشمنی و کینه‌ی مستحکم بین تفکر الحادی و علمانی کمونیستی با اسلام افزوده شود. به خاطر تمام موارد فوق‌الذکر عجیب نیست که شوروی انقلاب ایران را مورد هجوم قرار دهد. و باران خمینی نیز کمونیست‌ها را مورد تهاجم و حمله قرار دهند. تا جایی که یکی از آیاتشان گفت: اگر با یک کمونیست دست دهم، دستم را می‌شویم تا آن را از نجاست پاک کنم. بازرگان نخست‌وزیر حکومت موقت، نیز به دشمنی و مخالفت و رسواسازی حزب توده برخاست و آن را به خیانت به مصدق و جاسوسی برای اتحاد جماهیر شوروی متهم کرد.^۲

بعد از رفتن شاه از ایران، موضع شوروی تغییر کرد و در همان «برافدایی» که خمینی را مورد هجوم قرار داده بود، اینگونه نوشت:

«براستی که رهبران ایران، شهرت تاریخی خوبی در مخالفت با طغیان (و طاغوتی‌ها) دارند، آنها همواره به خواست مردم با حکومت استبدادی شاه که مورد حمایت آمریکا بود، مخالفت می‌کرده تا اینکه بر آن پیروز شدند».^۳

رئیس ۶۳ ساله حزب توده، «نورالدین کیانوری» بیان کرد که شیعه، در طول تاریخ طویل خود ریشه‌ها و اصولی دموکراتیک داشته است. بنابراین تناقضی بین سوسیالیستی علمی و مضمون اجتماعی اسلام وجود ندارد. بلکه آن دو با یکدیگر اشتراک دارند.^۴

اتحاد جماهیر شوروی و حزب توده از عملیات حمله‌ی فدائیان خلق به سفارت آمریکا ابراز براءت کردند و خبرگزاری تاس گفت اطلاعات آمریکا در همکاری با بعضی از گروه‌های چپ‌گرا و بقایای ساواک در انجام این عملیات نقش داشته است.

۱- همان.

۲- «الحوادث» شماره ۱۱۶۰ تاریخ ۱۹۷۹/۱/۲۶.

۳- لوموند فرانسه در تاریخ ۱۹۷۹/۲/۲۸.

۴- «الوطن العربی» صادره از پاریس شماره ۱۰۸.

شوروی شروع به توزیع کتبی در بین مسلمین کرد که در آن از وجوه تشابه بین تفکر کمونیستی و اسلام بحث کرده بود و فدائیان خلق نیز در کتاب خود تحت عنوان «عدل راه حکومت کردن» اعلام داشتند که اسلام و تفکر مارکسیستی، هردو به سوی عدالت اجتماعی دعوت می‌کنند و هردو - به قول خودشان - یک مذهب هستند^۱.

چگونگی تغییر موضع شوروی و حزب توده

تنها ما نیستیم که از تغییر موضع شوروی تعجب می‌کنیم، بلکه قبل از ما فدائیان خلق، موضع حزب توده را عجیب پنداشتند و گفتند: چیزی که ما را بیشتر تحت تأثیر قرار می‌دهد این است که هیجان و ذوق‌زدگی حزب کمونیستی توده نسبت به جمهوری اسلامی، بیشتر از افراد متعصب دینی و آیات می‌باشد. آیا این باعث تعجب و مطرح شدن سؤالاتی نمی‌گردد؟^۲.

یک روز خمینی از به حضور پذیرفتن سفیر پاکستان در تهران به خاطر مشاغل زیاد سر باز زد، در حالیکه در همان روز از سفیر شوروی (فینوگرادف) استقبال کرد و دیداری طولانی با وی ترتیب داد.^۳

شوروی از انقلاب خمینی متضرر نشد. کارکنان شوروی به ایران برگشتند و صادرات گاز طبیعی به ایران، از سرگرفته شد. کمونیست‌های خلیج نیز انقلاب ایران را تأیید کردند. انقلابیون عمان، دموکراسی‌خواهان یمن و کمونیست‌های کویت و بحرین هم تأیید خود را اعلام داشتند.

سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود این است چگونه کمونیست‌ها، عالمی واپس‌گرا را تأیید می‌کنند که رادیوهایشان او را مورد حمله و تهاجم قرار داده و به تعصب داشتن متهم می‌کنند؟!.

چگونه خمینی روابطی خوب با حزبی الحادی برقرار می‌کند که جنگ با الله ﷻ و ادیان و رسولانش را شعار خود ساخته است؟!.

۱- مجله‌ی اکتوبر شماره ۱۲۳ در ۱۹۷۹/۳/۴.

۲- «الحوادث» شماره ۱۱۷۱ در ۱۹۷۹/۴/۱۳، در دیدار مسئولی از رهبران فدائیان خلق با هدی حسینی.

۳- «الهدف» کویت در ۱۹۷۹/۵/۱.

چگونه خمینی با حزب و حکومتی همکاری می‌کند که میلیون‌ها مسلمان را در انقلاب سرخس نابود کرد و باقیمانده‌ی آنها را از داشتن آزادی عبادت و از نماز و روزه و حج محروم ساخت؟!.

احتیاجی به تعجب و پرسیدن سؤال‌های زیاد نیست. رئیس حزب توده نکته و راز مهمی را در تصریحاتی که آن را ذکر کردیم برای ما مکشوف ساخت.

نقشه‌ی کمونیست‌ها این است که تأییدات درخور حال آنها را همچنان ادامه دهد. که این به علل گوناگون یک تاکتیک مرحله‌ای برای آنها محسوب می‌شود. از جمله اینکه انقلابیون خمینی گروه‌هایی را از بین می‌برند و با آنها مقابله می‌کنند که با کمونیست‌ها دشمنی دارند. و این سرکوب از یک سو متوجه خمینی شده و به خود آنها ضربه وارد می‌کند و از سویی دیگر مانع و سدی برای دشمنی دیگر می‌شود که این به مصلحت کمونیست‌هاست و این فرصت به وجود آمده آنها را کمک می‌کند تا صفوف خود را بازسازی کرده و از شرایط به وجود آمده استفاده‌ی خود را ببرند و باعث می‌شود تا آنها بتوانند طرفداران و یاران جدیدی را بیابند که با تشکیل یک جبهه‌ی ملی، یاران تندرو خمینی را دور بزنند.

برگه‌های برنده‌ای وجود داشت تا کمونیست‌ها بتوانند از آن استفاده کنند. از جمله حزب چپ‌گرای گرد که با آنها همکاری می‌کرد. همین‌طور جبهه‌ی ملی دکتر سنجابی که از دولت موقت به دلیل مخالفت با دیکتاتوری خمینی و یارانش استعفا کرده بود. و نیز آیت‌الله طالقانی که با چپ‌گراها گفتگو می‌کرد و بارها دادن آزادی به چپ‌گراها و حزب توده را خواستار شد.^۱

کمونیست‌ها در مناطق حساس ایران فعال شدند. در آذربایجان که در همسایگی شوروی قرار داشت و همچنین بین کردها و بین کارکنان نفت در جنوب ایران و دانشجویان دانشگاه‌ها.

درست است که کمونیست‌ها به تنهایی نمی‌توانستند حکومت کنند، اما می‌توانند از طریق جبهه‌ی ملی دموکراسی‌خواه بر آن هیمنه و تسلط یابند. در همین راستا رئیس

حزب توده گفت: «حزب ضرورتی برای خونریزی نمی‌بیند، ما از راه‌های مسالمت‌آمیز به اهدافمان می‌رسیم. کیانوری نیز شعار جبهه‌ی ملی دموکراسی خواه را مطرح ساخت»^۱.

کیانوری: خمینی کمونیست‌ها را یاری می‌کند

نورالدین کیانوری رئیس و نفر اول حزب کمونیستی و ایرانی توده در سخنانی که روزنامه‌ی «نیبزا بادساج» آن را در تاریخ ۱۹۸۰/۱/۱۸ منتشر ساخت، صراحتاً بیان کرد که همکاری کاملی با سیاست‌های آیت‌الله خمینی دارد.

کیانوری خاطر نشان ساخت که مبارزه‌ی امپریالیستی مهمترین مسئله‌ی کنونی در ایران به شمار می‌رود و اضافه کرد که تغییرات اقتصادی به روشی معین که هم‌اکنون در ایران در جریان است، به نفع مردم است و گفت: حزب ما برای استوار کردن ریشه‌های این طرح (تغییرات اقتصادی) تلاش می‌کند.

در جواب سؤالی در مورد ممانعت از روزنامه‌ای که حزب آن را منتشر می‌کند، کیانوری گفت که خمینی به تأثیر ما بر مردم اعتراف کرده است و او هم‌اکنون با فعالیت‌های ما همکاری کامل می‌کند، همانطور که مجلس این کار را می‌کند.

رئیس حزب توده بیان کرد که حزب ما هیچ وقت این آزادی را که امروز داریم به دست نمی‌آورد و اضافه کرد، خمینی ضد امپریالیسم و بقایای نظام پادشاهی تلاش و مبارزه می‌کند و خواستار برپایی حکومتی دموکراتیک است.^۲

انقلاب ایران و سازمان آزادی بخش [فلسطین]

انقلاب رافضه، اسلوب دعوتی و تبلیغی عبدالناصر را در اذهان زنده ساخت.

- چرا که مسئله‌ی انقلاب است و جوانان عاشق انقلاب و انقلابیونند.
- این انقلاب یک جمهوری پیشرفته است که نظام گنبدیده‌ی امپراطوری را از بین برده است و مسئولیت جنگ با حکومت‌های واپس‌گرا و امپریالیستی را به دوش می‌کشد.
- و اسلامی است و امت ما نیز تشنه‌ی آن. انتظارها برای ایجاد یک میدان اسلامی و یک انقلاب اسلامی که خلافت را برای امت باز می‌گرداند طولانی شده است.
- این انقلاب ضد استعمار صهیونیست و امپریالیسم آمریکا است.

۱- «الوطن العربی» شماره ۱۰۸، این گزارش قبل از مرگ طالقانی نوشته شده است.

۲- خبرگزاری فرانس پرس ۱۹۸۰/۱/۱۹.

- این انقلاب ندای آزادی کل فلسطین را سر می‌دهد و پیمان‌های ژنو، کمپ دیوید و قدس را قبول ندارد و با آن مخالفت می‌کند.

یا الله، روزی که فلسطینی‌ها منتظرش بودند فرا رسیده و کاسه صبر لب ریز شده است! خمینی قدس و حیفا و الجلیل را برای آنها آزاد خواهد ساخت!!!

یاسر عرفات اولین کسی بود که برای تبریک پیروزی انقلاب به تهران رفت و بوس و ماچ‌های مشهور خود را نصار صورت رهبر انقلاب کرد و در گفتگو با خمینی گفت:

«انقلاب ایران فقط برای مردم ایران نیست .. انقلاب ما نیز هست و ما امام خمینی را رهبر و بزرگ اول خود می‌دانیم - یاسر عرفات همین حرف‌ها را به فیدل کاسترو هم زد - و فقط ایران زیر سایه‌ی او نیست، بلکه اماکن مقدس و مسجدا لاقصی در قدس نیز تحت [امر] او قرار می‌گیرد»^۱.

در تاریخ ۱۹۷۹/۲/۱۱ خیمه‌گاه‌های فلسطینیان در بیروت و اطراف آن به تکه‌ای از آتش تبدیل شده بود. فلسطینی‌ها و شهروندان لبنانی تیر هوایی با اسلحه‌های گوناگون به نشانه شادمانی از پیروزی انقلاب خمینی شلیک می‌کردند.

آیا رهبران سازمان آزادی‌بخش، نقش حافظ اسد رافضی و باطنی را فراموش کرده‌اند که چگونه همراه با موارنه [گروهی نصرانی در لبنان] در مقابل فلسطینی‌ها و مسلمانان لبنان قرار گرفت؟

یا اینکه خیانت صدر به خودشان را فراموش کردند، هنگامی که وقت ورود ارتش نصیری به خاک لبنان به آنان پیوست و به جنبش امل و لشکریانش که در ارتش لبنان غربی بودند دستور داد به ارتش سوریه بپیوندند؟! تا چه زمانی فلسطینی‌ها کالایی برای رهبری در جهان عرب و اسلام باقی خواهند ماند؟!.

سازمان آزادی‌بخش، هانی حسن، آشوب‌گر معروف را به عنوان نماینده خود در تهران قرار داد و نیز به عنوان سخنگوی مجموعه‌ای تحت اسم حرکت خمینی قرار بگیرد.

او از سخنرانی خود و در یکی از اظهار نظرهایش از بیان جمله‌ی زیر خجالتی نکشید و گفت: «فردا [به سراغ] ترکیه [خواهیم رفت] و پس فردا فلسطین»^۲.

۱- گاردین - از روزنامه‌های عربی ۱۹۷۹/۲/۲۱.

۲- خبرگزاریها ۱۹۷۹/۳/۱۴.

ترکیه‌ی اهل سنت دشمن عقیدتی ایران رافضی است. و این نقشی است که حرکت و گروه خمینی، انجام آن را از سازمان آزادی‌بخش می‌خواهند. ایران می‌خواهد فلسطینی‌ها را همانگونه که جمال عبدالناصر قبلاً به چنگ خود آورد، به تسخیر خود درآورد. و به آنها سفارش و اشاره کند که ندای آزادی ریاض، عمان، دمشق و بغداد را قبل از آزادی فلسطین سردهند.

سؤالی که مطرح می‌شود این است:

آیا درست است که ایران در آزاد کردن فلسطین اقدام و مشارکت خواهد داشت؟
جواب این سؤال بدون صراحت [به طور ضمنی] بر زبان رهبر انقلاب ایران و همتایش شریعتمداری جاری شد. خمینی در اولین دیداری که بعد از پیروزی انقلاب با عرفات داشت، گفت:

«ایران نقش خود در قضیه‌ی فلسطین را هنگامی ایفا خواهد نمود که از باقیمانندگان شاه، نجات و رهایی یابد»^۱.

آیت‌الله شریعتمداری نیز از دادن هرگونه کمکی به انتفاضه‌ی فلسطینیان به این دلیل که ایران الآن شرایط سختی را دارد پشت سر می‌گذارد عذرخواست و بیان کرد که ایران خود به مساعدت و کمک احتیاج دارد^۲.

زمان زیادی گذشته و سال‌های زیادی سپری شده است و ایران هنوز از باقیمانندگان شاه، همانگونه که خمینی به عرفات وعده داده بود، خلاص و رهایی نیافته است.

خصوصاً هنگامی که خمینی از شریعتمداری خشمگین شد، گفت که بیشتر طرفداران و یاران او از ساواک هستند. و هنگامی که از طالقانی عصبانی شد، گفت بیشتر کسانی که به خاطر او تظاهرات می‌کنند از اطلاعات آمریکا هستند.

وعده‌ی خمینی به عرفات، وعده‌ای نامشخص و زمان فرا رسیدنش نامعلوم است. و تو ای اسرائیل بشارت و شادمانی بر تو باد، هنگامی که دشمنی چون خمینی و طرفدارانش داری!!!

سپس امیر انتظام سخنگوی رسمی حکومت ظاهر شد و فلسطینی‌ها را متهم کرد که خانه‌ها و بازارهای ایرانی را تفتیش و جستجو می‌کنند. و هرگونه آمادگی ایران برای

۱- خبرگزاریها ۱۹۷۹/۲/۲۰.

۲- «الوطن العربی» شماره ۱۰۸ تاریخ ۱۵-۱۹۷۹/۳/۹.

کمک مادی به آنها را تکذیب کرد. سپس در جمع خبرنگاران گفت: «کودتا در خوزستان از سوی جدایی طلبانی روی داده که با ملتی همسو هستند که سرزمین و جایی برای تحریک مردم ندارند. [فلسطینیان]»

هنگامی که از هانی حسن در مورد دیدگاه امیر انتظام و یزدی و قطب زاده سؤال شد، وی دشمنی آنها با انتفاضه را انکار نکرد و تنها گفت: «ایران بهتر از بعضی حکومت‌های عربی است. ایران شمشیری مسلط بر ما است پس با ماست».

هنگامی که از وی در مورد انقلاب ایران و در مورد جزایر عربی و خلیج سؤال شد، گفت:

«این مواضع بعد از انتخابات تغییر خواهد کرد و تصریحات رهبران و دولتمردان جدید که [ظاهراً] تفاوتی با تصریحات شاه ندارد [صرفاً] اظهاراتی تاکتیکی است.^۱ هانی حسن و عرفات و رهبران سازمان آزادی بخش سیاست گمراه کردن، دغل و شستشوی مغزی خود را ادامه می‌دهند. هرکس ایمان و عقیده‌اش را از دست داد، همه چیزش را از دست داده است. العیاذ باللّه.

واتیکان و انقلاب ایران

خمینی نامه‌ای را خطاب به نصاری در سراسر جهان نوشت که در آن آمده بود: «سلام بر رجال دین و کشیش‌ها و رهبانیون، کسانی که تعالیم عیسی بن مریم را با خود دارند و به درون گناهکاران و دشمنان آرامش می‌بخشند. و سلام بر مسیحیان دوستدار آزادی، کسانی که از کاسه‌ی تعالیم مسیح می‌نوشند».

بنابراین خمینی معتقد است که کشیش‌ها و روحانیون نصرانی تعالیم عیسی بن مریم را با خود دارند. در حالی که ما مسلمانان معتقدیم که عیسی بن مریم از کشیش‌ها و روحانیون نصاری مبری و بیزار است، چرا که آنها مشرک و کافرند.

ایمان نصاری به عیسی بن مریم فرقی با ایمان رافضه به محمد ﷺ ندارد.

خمینی در ادامه نامه‌اش اینگونه می‌گوید:

«ای فرزندان امت‌های مسیحی، من از سوی مردم ایران شما را مورد خطاب قرار داده و از شما می‌خواهم که در عبادت‌هایتان در عیده‌های مقدس خود، برای مردم ما

دعا کنید، چرا که زیر آتش طاغوتیان قرار دارند. و از خداوند بزرگ مرتبه و قدیر و توانا بخواهید که این مردم را نجات دهد».

خمینی امید به دعای کسانی دارد که برای پدر و روح‌القدس نماز می‌خوانند [و عبادت می‌کنند] منتظر گشودن گره مشکلات به وسیله‌ی عبادت بت‌ها است .. هیچ جای تعجب نیست، چرا که بت‌های نصاری مانند بت‌های رافضه است. و راست گفت الله ﷻ: ﴿تَشَبِهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيْنَنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقُنُونَ﴾ [البقرة: ۱۱۸]. «دل‌هایشان با هم همانند است (و افکار و اندیشه‌ی آنان همسان است) ما آیه‌ها را برای حقیقت‌جویان آشکار و بیان کرده‌ایم».

آیا نگفتیم که رافضه به‌سوی هر قوم، از دری که با آنها اشتراک و توافق دارند، میل می‌کند^۱.

خمینی روابط مستحکمی با پاپ و معاونینش داشت. هنگامی که انقلابش پیروز شد، پاپ یوحنا پولیس دوم، به سرعت در نامه‌ای که سفیر پاپ در تهران آن را به خمینی تقدیم کرد، انقلاب او را مورد تأیید قرار داد^۲.

یک مقام نصرانی به نام هیلاری کابوچی به دیدار ایران رفت و تصریح کرد که او به عنوان یکی از افراد کلیسا صحبت و انجام وظیفه می‌کند و یک فرد سیاسی نیست. و گفت که دوست دارد که در تقارب بین مسیحیت و اسلام مشارکت داشته باشد. او همچنین از خمینی تشکر و ستایش کرد که پیوستن مسیحیان زیر پرچم جمهوری اسلامی، مانند یهود که با هموطنان مسلمان‌شان صمیمی هستند، او را خوشحال می‌کند^۳!!

شایان ذکر است که کابوچی، خود کاندیدایی بود برای ایفای نقشی، همچون نقشی که خمینی در منطقه بازی می‌کند و دعوت او به‌سوی تقارب با مسیحیت، شعاری است که آمریکا از زمان آیزن‌هاور و وزیرش دالس در دهه‌ی پنجاه مطرح و اعلام کرده است.

قبل از دیدار کابوچی از ایران، وی به لبنان رفت که بین ادمون رزق - رهبر کتابی - و دمشق صلح برقرار سازد. همچنین او جلسات متعددی با رئیس‌جمهور نصیری، حافظ اسد داشت و بعد از این گردش‌ها به واتیکان برگشت. راه طی کرده کابوچی به

۱- روزنامه‌های غرب این نامه را ۲۲ محرم سال ۱۳۹۹، موافق با ۲۳ دسامبر ۱۹۸۷ منتشر کردند.

۲- تهران - کونا ۱۸/۲/۱۹۷۹.

۳- روزنامه‌های عربی ۲۹/۳/۱۹۷۹.

طور مختصر اینچنین بود: واتیکان-حافظ اسد-کتائب - خمینی. پس بعد از اینها چه باید گفت؟!.

سؤالی در اینجا مطرح می‌شود و آن اینکه چگونه کمونیست‌ها و اهل نصاری و دولت‌های اروپای غربی و جماعات اسلامی بر تأیید انقلاب ایران، توافق می‌کنند؟!.

روزی خواهد آمد که مردم بدانند، یهود پشت سر این انقلاب است، همانگونه که ابن سبأ یهودی، پشت شکل‌گیری کیان اصلی و شکل‌گیری آنان بود.

فصل دوم:

طمع‌های رافضه در خلیج

حوادث و تغییرات سیاسی در جهان اسلام، با سرعت حیرت‌آوری روی می‌دهد، در حالی که قبل از روی دادن، به آرامی بر روی آتش پخته شده و از قبل به دقت برنامه‌ریزی شده‌اند و بر حسب یک سیاست طولانی مدت، اجرا و تکمیل می‌گردند. در همین حال که ما مشغول جمع‌آوری معلومات از توطئه‌ای هستیم که انقلابیون خمینی برای بلعیدن خلیج مهیا و آماده کرده‌اند، ناگهان از تصریحاتی که یکی از آیات نزدیک به رهبر انقلاب ایران بیان کرد، حیرت‌زده شدیم. او گفته است که بحرین جزئی از ایران است و حکومت شاه دو سال قبل، از آن تنازل کرده و شاه از سوی مردم ایران، رئیس کشور نبوده و حق او نیز نبوده که از چیزی که حق تنازل از آن را ندارد چشم‌پوشی کند.

بدون شک این تصریحات اهمیت معلوماتی را که ما به دنبال آن بودیم از بین برد [چرا که خیلی از آنها مهم‌تر است].

ما انتظار داشتیم که این تصریحات یک سال بعد از این تاریخ گفته شود. یعنی بعد از آنکه انقلاب جای پای خود را محکم کرد و از مشکلاتش رهایی یافت. اما مشخص است که رهبران انقلاب برای کار خود عجله دارند. یا اینکه این تصریحات کاری سیاسی بوده است (برای گرفتن نبض دشمن و برآورد نتایج این کار یا یک بالون آزمایشی [تا ببینند عکس‌العمل‌ها چگونه است]) همانطور که خودشان می‌گویند. به دنبال این تصریحات، به طور رسمی تکذیبیه‌ای صادر شد، اما بعد از آنکه تکرار این کار را محتمل کردند.

با این وجود مسلمانان سطحی‌نگر اهل سنت، ما را مورد هجوم خود قرار می‌دهند.^۱ آیا به شما نگفتیم که امپریالیسم و صهیونیسم بین‌الملل و سایر دشمنان به دنبال درگیری و جنگ افروزی بین اعراب و انقلاب اسلامی در ایران هستند؟

۱- بیشتر این قسمت از بحث بعد از تصریحات اول که آیت الله روحانی در ماه هفتم ۱۹۷۹ بیان کرد و قبل از انتشار تکذیبیه‌ی رسمی نوشته شده است.

بنابراین به نظر ما باید همچنان، آگاه نمودن ملتمان ادامه یابد و آنها را از توطئه‌هایی که خمینی و یارانش آماده کرده‌اند، باید برحذر داشت. شاید این فریادهایی که ما می‌زنیم، قبل از آنکه زمانی بیاید که پشیمانی فایده‌ای نداشته باشد به گوش شنوایی برسد. در حالی که هیچ سعی و کوششی برای نجات از غرق شدن دیده نمی‌شود. در این قسمت از توطئه‌های رافضه در خلیج و عراق و شبه‌جزیره‌ی عربستان به طور کلی بحث خواهیم کرد.

سمت و سوی تاریخی

خلیج از کناره‌های شرق و غرب همواره جزء جدایی‌ناپذیر جزیره‌العرب بوده است. اهل کنعان اولین ساکنان آن بودند، سپس فینیقی‌ها که منتسب به اهل کنعان بودند، در آنجا اقامت گزیدند. در خلیج، قبیله‌های عربی از قدیمی‌ترین دوران‌ها در آن قدم نهادند. قبیله‌هایی همچون قضاة، ربیعه، ایاده و الأزد - از کهلان - در عمان. فارس‌ها از زمان برپایی اولین امپراطوری خود به دنبال اشغال خلیج و شبه جزیره‌ی عرب بوده‌اند و تلاششان به مناطق زیر متوجه و مصروف بوده است:

بحرین

فارس‌ها نفوذ خود را در بحرین در سال ۶۱۵ میلادی گسترش دادند، در حالی که آنجا سرزمین قبیله‌ی ربیعه بود. بحرین از استعمار ساسانیان، هنگامی که اسلام وارد شد، در سال ۶۲۸ میلادی به دست فرمانده‌ی مسلمان علاء بن حضرمی آزاد شد. بحرین بعد از چند ماه دچار رده (ارتداد) شد، سپس جارود بن القیس به کمک علاء بن حضرمی جزیره را از لوٹ ارتداد پاک کرد.

بحرین بعنوان یک جزیره‌ی مسلمان‌نشین در زمان خلفای راشدین و بنی‌امیه و دولت عباسی زیست. و از توطئه‌ی باطنی وحشتناکی که «صاحب الزنج»^۱ ترتیب داده بود در امان نماند.

۱- علی بن محمد بن عبدالرحیم ملقب به صاحب الزنج (۲۷۰ هـ). او زنگیان (سیاهپوستان و بردگان ساکن بصره و دیگر شهرها و ممالک عرب) را دور خود جمع نمود و در زمان «المهتدی بالله العباسی» بر علیه عباسیان قیام نمود و پس از حدود پانزده سال فتنه و آشوب و قتل و کشتار و جنایت، بالاخره در زمان «الموفق بالله العباسی» کشته شد.

در سال ۱۵۲۱ تا سال ۱۶۰۲، پرتغالی‌ها بحرین را اشغال کردند. سپس فارس‌ها از سال ۱۶۰۲ تا ۱۷۸۳ با شکست پرتغالی‌ها بر آن تسلط یافتند و این در زمانی بود که اعراب عتبه بر جزیره تسلط یافتند و فارس‌ها را از آنجا رانده و در حکومت آنجا به استقلال رسیدند.

شایان ذکر است که فارس‌ها به طور مستقیم از سال ۱۶۰۲ تا ۱۷۸۳ میلادی بر بحرین حکومت نکرده‌اند و تنها از سوی اعرابی بر آنجا حکومت می‌شد که اسماً تابع دولت فارس بودند.

در سال ۱۸۲۰ میلادی، بریتانیا استعمار خلیج را آغاز نمود و به دنبال آن ایران خواستار تملک بحرین از سال ۱۸۳۲ شد و حاکم شیراز با ویلیام بروس حاکم انگلیسی در خلیج توافقی کردند که بر مبنای آن حاکم انگلیسی اذعان کرد، بحرین تابع ایران است. اما این معاهده قبل از اینکه عملی شود، در نطفه خفه شد، چرا که شاه و حکومت بمبئی^۱ آن را امضا نکردند.

ایران دوباره در سال ۱۸۴۰ - به رغم اینکه بحرین جزیره‌ای عربی بود و آل خلیفه که منتسب به عتبه بودند بر آن حکومت می‌کردند - ادعای تملک بحرین را نمود. به دنبال آن لابردين وزير خارجه‌ی بریتانیا با رد این مطلب صراحتاً هرگونه شایستگی و حق به جانب بودن ایران در خلیج یا بحرین را انکار کرد. حلنجی میرزا نخست‌وزیر ایران نیز گفتگویی ترتیب داد و در جواب لابردين اینگونه گفت:

«احساس بزرگ و مهم نزد تمامی حکومت‌های متوالی و پی‌درپی فارس‌ها این است که خلیج فارس از ابتدای شط العرب تا مسقط [در عمان] با تمامی جزایر و سواحل و اسکله‌هایش، بدون استثنا از آن فارس‌هاست، چرا که این خلیج، فارسی است نه عربی.» و در ۱۹۵۷/۱۱/۱۱ ایران الحاق بحرین به تضمیمات کشوری خود به عنوان استان چهاردهم را اعلام کرد.

در سال ۱۹۵۸ دو کرسی از مجلس بحرین به عبدالله الزبره و عبدالحمیدالعلیوات که ایرانیانی بودند که بحرین را دچار دردسر کرده بودند، اختصاص یافت. ایران در ممانعت از عضویت بحرین در سازمان کشورهای صادرکننده نفت، اُپک، موفق شد. و همواره گذرنامه‌های صادره از بحرین برای سفر را به هیچ‌وجه به رسمیت

۱- حکومت تحت قیمیت بریتانیا در بمبئی هندوستان.

نمی‌شناخت. و هرگاه یک بحرینی وارد ایران می‌شد، باید از ایران مجوز سفر می‌گرفت و برکه‌های عبور و مرور داخلی به او داده می‌شد و آن فرد در صورتی که دوره‌ی اجباری سربازی را نگذرانده بود، به هیچ‌وجه حق خروج از ایران را نداشت.

بحرین همواره زیر فشار ایران بود تا اینکه در ۱۹۷۱/۸/۱۴ همه‌پرسی مردمی انجام شد که تمایل بحرینی‌ها برای رسیدن به استقلال را نشان می‌داد. شورای امنیت نیز، نتایج همه‌پرسی را تأیید و ایران نیز آن را قبول کرد. اما ایران به دنبال بدیلی دیگر بود که ماجرایش در ادامه خواهد آمد.

اهواز و شط‌العرب

اهواز بوسیله‌ی کوههای برافراشته‌ی ایران در سلسله جبال زاگرس، از آن جدا شده و به طور طبیعی در امتداد زمین پهناور و هموار عراق قرار می‌گیرد. مسلمانان در سال ۱۷ هجری (برابر ۶۳۸ م) در زمان خلیفه‌ی دوم عمر بن خطاب رضی الله عنه آنجا را فتح و به دولت بصره الحاق کردند. همانطور که صاحب کتاب «المعجم البلدان» می‌گوید، فارس‌ها نام آن را تغییر دادند و آن را «اهواز عراق» نامیدند، چرا که آنها به جای حرف ح [بیشتر] ه را تلفظ می‌کنند. امروزه آن را عربستان می‌نامند و اخیراً اسم فارسی خوزستان بر آن اطلاق می‌شود.

اهواز در زمان عباسی‌ها شهرت زیادی به دست آورد و بارها مورد گزند و تجاوز باطنی‌ها قرار گرفت.

سپس مغول‌ها به آنجا تاختند و نشانه‌های فرهنگ آن را از بین برده و خون فرزندان زیادی از آن دیار را ریختند. سپس بنو‌اسد (فرزندان اسد) امارت و حکومت خود را در قسمت شرقی شط‌العرب در سال ۱۶۹۰ بازسازی کردند و منطقه را از استعمار فارس‌های قاجاری آزاد ساختند.

نزاع و درگیری بین دولت عثمانی و دولت فارس در مورد اهواز و شط‌العرب بالا گرفت و بریتانیا و انگلیس بین دو دولت واسطه شدند و قرارداد ارضروم اول در سال ۱۸۲۱ منعقد شد و سپس ارضروم دوم در سال ۱۸۴۷ به امضا رسید و به موجب آن به ایران شهر المحمره و بندر آن و جزیره‌ی سبز (عبادان [آبادان]) می‌رسید.

همچنین طبق قرارداد، آزادی دریانوردی و کشتیرانی برای کشتی‌های ایرانی در رودخانه‌ی شط‌العرب از دهانه‌ی آن تا نقطه‌ی صفر مرزی دو کشور مقرر شد. اما

ساکنان اهواز استعمار فارس‌ها را نپذیرفتند و انقلابی به رهبری حاج جابر کعبی به پا خواست که دهها سال به طول انجامید و شاه ایران در سال ۱۸۵۷ برخلاف میلش به استقلال اهواز اذعان و اعتراف کرد.

هنگامی که حکومت محمره و اهواز به شیخ خزعلی کعبی رسید، این سرزمین تحت رهبری او متحد و یکپارچه گشت و قراردادهایی با بریتانیا منعقد نمود و در طرف انگلیس ایستاد و با اشاره‌ی بریتانیا در جنگ جهانی اول، از او جانبداری کرد.

بعد از انقلاب و کودتای رضاخان در سال ۱۹۲۱ طمع‌های فارس در اهواز به صورت آشکار مشخص شد. مخصوصاً بعد از پیدا شدن و خروج نفت در ۱۹۰۸ در مسجد سلیمان. انگلستان از زیاد شدن نفوذ کمونیست‌ها بعد از جنگ جهانی اول ترسید و پایه‌های نظامی تازه‌ای برای رضاخان ایجاد کرد و با بی‌شرمی به دوستش شیخ خزعلی پشت کرد و راههای ارتباطی بین او و قبایل عربی در عراق را قطع نمود.

تحت حمایت انگلیس، رضاخان، شاه جدید ارتشی را به فرماندهی ژنرال فضل‌الله روانه‌ی اهواز کرد و او نیز منطقه را اشغال نمود و با خیانت به شیخ خزعلی او را به زندان تهران منتقل کرد و او نیز در آنجا مرد.

شایان ذکر است که شیخ خزعلی فردی شیعه‌ی رافضی بود و ایران هم بر اهواز اسم خوزستان را برگزید. هر چند مدتی قبل از آن، آن را عربستان می‌نامیدند. این رویداد در سال ۱۹۲۵ میلادی اتفاق افتاد. از سال ۱۹۲۵ تا به امروز اهواز زیر یوغ استعمار فارس، آه و ناله می‌کند. فارسی که در قبال اعراب آنجا سیاست‌های زیر را اتخاذ کرده است:

- جنگ با زبان عربی. و در مقابل زبان فارسی را بر ساکنان منطقه اجباری کرده است.
 - انتشار مذهب تشیع بین ساکنان آن و فشار بر اهل سنت، تا جایی که مساجد را محدود کرده‌اند و اجازه‌ی ساختن مسجد در روستاها و شهرهای اهل سنت را نمی‌دهند.
 - ساکنان عرب با زندگی عقب‌مانده، محرومیت، فقر و بیچارگی روبرو هستند و این در حالی است که منطقه‌ی اصلی برای اقتصاد ایران در زمینه‌ی نفت و صادرات آن در اهواز است.

- ایران به بلعیدن اهواز اکتفا نکرد، بلکه به شط‌العرب نیز طمع ورزید و دوباره به دنبال مطالبه‌ی آن رفت و مطابق این قاعده عمل نمود: بگیر و مطالبه کن.

بعد از قرار داد ارضروم دوم در سال ۱۸۴۷ م بین دو کشور طرف قرار داد، پروتکل تهران در سال ۱۹۱۱ منعقد گردید و سپس پروتکل قسطنطنیه در سال ۱۹۱۳ در مقابل حرص و طمع ایران که پایانی نداشت، عراق موضوعی را خطاب به تعدادی از کشورهای سازمان ملل متحد مبنی بر حل مسئله از طریق گفتگوهای مستقیم، پیشنهاد کرد.

با نوشتن و انعقاد قرار دادی در سال ۱۹۳۷ بین دو کشور ایران و عراق و به موجب قرار داد جدید، ایران محل کسب جدید به دست آورد و هفت کیلومتر از خاک آبادان [آبادان] را به همراه پایبندی و حفظ معاهدات قبلی به دست آورد. نتیجه‌ی این قرارداد شکل‌گیری نهایی مرزهای بین دو کشور بود.

در ۱۹۶۹/۴/۱۹ ایران به طور یک‌جانبه نقض قرار داد ۱۹۳۷ را اعلام کرد و تهدید کرد که اگر مطالباتش برآورده نشود، از قدرت نظامی خود استفاده می‌کند. همچنان این مشکل بین دو کشور برقرار بوده است. حتی اگر ایران مناطق جدیدی را در شط‌العرب به دست آورد مسئله هرگز تمام نمی‌شود، چرا که حاکمان تهران گاهی به صراحت و گاهی با اشاره و به طور ضمنی بیان می‌کنند که مرز کنونی بین ایران و عراق رودخانه‌ی دجله است، و [ادعا می‌کنند] کل جنوب عراق از آن آنها است، چرا که در آن عتبات عالیات و مقدساتشان قرار دارد!!

جزایر عربی اشغال شده

در ۱۹۷۱/۸/۱۳ ایران بر استقلال بحرین موافقت کرد و از مطالبه‌ی آن چشم‌پوشی کرد. در ۱۹۷۱/۱۱/۳۰ ایران جنگی نظامی را تحت حمایت بریتانیا به راه انداخت و سه جزیره‌ی عربی تنب بزرگ و تنب کوچک که تابع امارت رأس‌الخیمه و جزیره‌ی ابوموسی را که تابع امارت شارقه [شارجه] بودند، اشغال کرد و ساکنان آنها را به امارات و ساحل عمان فرستاد.

اشغال این جزایر سه‌گانه از سوی ایران بعد از سه ماه از چشم‌پوشی‌اش از مطالبه‌ی بحرین، نشانه‌ی آشکاری بر این مطلب است که ایران تنها معامله‌ای را با معامله‌ای دیگر عوض کرد. اشغال این جزایر فقط ۴۸ ساعت قبل از عقب‌نشینی انگلیس از خلیج روی داد.

اهمیت این جزایر در وسعت و جمعیت ساکنان آن نیست، بلکه این جزایر موقعیتی استراتژیک در تنگه‌ی هرمز دارند. شایان ذکر است که ۷۵٪ نفت جهان از تنگه‌ی هرمز عبور می‌کند که ۱۸٪ آن مورد مصرف ایالات متحده‌ی آمریکا، ۵۲٪ مورد مصرف اروپا و ۵٪ مورد مصرف ژاپن است.

در تمام ۱۱ دقیقه‌ای که هریک از نفتکش‌ها و کشتی‌های بزرگ از این تنگه عبور می‌کنند، تحت کنترل واحدهای توپخانه‌ای ایران هستند. عرض تنگه‌ی هرمز بیش از ۲۰ مایل نیست و از این تنگه علاوه بر نفت ایران، نفتکش‌های عراقی، کویتی، سعودی، قطری و نفت ابوظبی عبور داده می‌شوند.

از اینجا اهمیت اشغال جزایر عربی از سوی ایران مشخص می‌شود. آنها همچنین بدون انتشار و اعلام استیلا و تسلط خود بر جزیره‌ی صری در سال ۱۹۶۴ که بین ابوظبی و شارجه [شارجه] واقع است، در حقیقت نقشه‌ی جنگی و نظامی مهمی در آنجا برپا کردند و جزیره‌ی هنگام را که نزدیک رأس‌الخیمه است نیز در سال ۱۹۵۰ تصرف کردند، در حالی که حاکم آن احمد بن عبید بن جمعه‌المکتوم بود و تعداد ساکنانش شش هزار نفر بودند که بعضی از آنها به رأس‌الخیمه و مابقی به دبی و بحرین رفتند.

ایران همچنین جزیره‌ی الغنم که تابع عمان است را به این دلیل که در تنگه‌ی هرمز است، به اشغال خود درآورد. همچنین خواستار سه جزیره از کویت شد و دید که مرزهای آن جزایر با عراق و کویت و عربستان سعودی نهایی نشده است. در سال ۱۹۶۶ نزاع‌هایی به خاطر سواحل قاری و جزایر کویتی بین ایران از یک سو و عربستان سعودی و کویت از سوی دیگر رخ داد و ایران خواستار تملک آنها بود.^۱

بعد از این گذر تاریخی از روابط ایران و اعراب می‌خواهیم، ملاحظات زیر را بیان کنیم:

۱- انگلیس در رأس هر بلا و مصیبتی در تاریخ معاصر امت ما است. آنها بودند که به ایران آمدند و بر طبق معاهداتی در بحرین نسبت به ایران [در دادن مناطق خلیج] دست و دلبازی کردند و آنها بودند که به ایران کمک کردند تا جزایر

۱- در این مطالب تاریخی گفته شده تکیه ما بر کتب تاریخ اسلامی و معلومات خود و سپس کتاب‌های «أضواء علی الخلیج العربی» از دکتر ابراهیم الشریقی، «أزمه شط العرب» از عباس عبود عباس، «الخلیج العربی فی ماضیه و حاضره» از دکتر خالد الغری، «ماذا یجری فی خلیجنا-الاتحاد الوطنی» از دانشجویان کویت ۱۹۷۶، «عربستان..اندلس خلیج العربی» قدری قلعبجی، در مقاله‌ای که «الحوادث» در ۱۹۷۹ منتشر ساخت.

عربی سه‌گانه را ۴۸ ساعت قبل از عقب‌نشینی خود به اشغال خود درآورد و آنها بودند که به مزدور خود، شیخ خزعلی پشت کردند و با خیانت به او، نوکر خود، رضاخان را قادر به اشغال اهواز کردند. آنها بودند که با حمایت از ایران، مطالبات مورد درخواست ایران در شطالعرب را بر طبق معاهده‌ی ارضروم در سال‌های ۱۸۴۷ و ۱۹۳۷ به وی اعطا کردند.

انگلیس در فلسطین نیز همان نقشی را که در ایران بازی می‌کرد ایفا نمود، او با حمایت از یهود، به موجب پیمان بلفور، فلسطین را به آنها بخشید و بر مسلمانان و فرزندان فلسطینی با استفاده از سیاست خشم و زور و شکنجه، فشار وارد آورد تا اینکه کاری را انجام ندهند که یهود را دچار ناراحتی کند و خللی در مستعمراتش که مانند قلعه‌هایی در هر سوی فلسطین بنا شده بود، وارد نیاید. او همچنین سلامت مهاجرین یهودی را که به فلسطین آمدند، تضمین کرد.

انگلیس در حالی سرزمین ما را ترک کرد و آن را برای داعیان قومیت و وطن‌پرستی به جا گذاشت که اینان برای او وفادار بودند. معاهداتشان و توافقاتشان را که با فارس یا یهود بسته بودند محترم می‌شمردند.

این حاکمان سیاست سکوت رسانه‌ای را بر جزایر و سرزمین‌هایی که دشمنان از ما ربودند، در پیش گرفتند. سپس ایالات متحده‌ی آمریکا آمد تا وارث سیاست‌های بریتانیا در منطقه باشد، اما با شیوه‌ای مکارانه‌تر و پلیدتر.

آمریکا به همراه شوروی، با اختراع سیاست توافق بین‌المللی مناطق نفوذ خود در جهان را [برای خود] تقسیم کردند.

امروز نگاهی به اطرافمان می‌افکنیم و دشمنان را در حالی می‌بینیم که از هر سو ما را کاملاً محاصره کرده‌اند. یهود در فلسطین و آب‌های دریای المتوسط و خلیج عقبه و در گذرگاه‌های آبی، حبشه‌ای‌های صلیبی [اتیوپی] در ساحل دریای سرخ، فارس‌ها در خلیج و شطالعرب و تنگه‌ی هرمز. و جزایر عربی را یکی پس از دیگری به تصرف خود در می‌آورند.^۱

۱- در اینجا این حدیث پیامبر ﷺ برایمان قابل درک می‌شود: «نزدیک است که ملت‌ها از هر سو علیه شما برخیزند، همان طور که حیوانات گوشتخوار به سوی لاشه هجوم می‌برند. اصحاب عرض کردند آیا به خاطر کم بودن تعدادمان در آن روز است که چنین حال و روزی خواهیم داشت؟ پیامبر ﷺ فرمود: بلکه تعداد شما در آن روز زیاد است، ولی شما {مانند} کف روی سیل هستید.

۲- بیشتر مردم سرزمین ما فکر می‌کنند که سیاست تسلط و بلعیدن خلیج، تنها مرتبط به ایران قبل از انقلاب است و این خطر با زوال و سقوط شاه از بین رفته است. این گمان صحیح نیست و هیچ اصل و اساسی ندارد. محمدرضا پهلوی سیاست‌های توسعه‌طلبانه‌ی فارس را که حلنجی میرزا در مذاکراتش با وزیر خارجه‌ی بریتانیا اظهار نمود اجرا می‌کرد:

«احساس بزرگ و مهم نزد تمامی حکومت‌های متوالی و پی‌درپی فارس‌ها این است که خلیج فارس از ابتدای شط‌العرب تا مسقط [در عمان] با تمامی جزایر و سواحل و اسکله‌هایش، بدون استثنا برای فارس‌هاست، چرا که این خلیج فارسی است نه عربی»^۱. پس هنگامی که ایران می‌گوید خلیج فارس و بر این اسم اصرار می‌ورزد، یعنی اینکه جزایر خلیج و دو ساحلش فارسی است، نه عربی. اگر این اختلاف نظرها تنها در لفظ بود شایستگی ایجاد بحران‌های سیاسی را بین ایران و دولت‌های عربی نداشت. هنگامی که دولت مصدق در سال ۱۹۵۱ ملی شدن صنعت نفت را در ایران اعلام کرد، تصمیم خود را برای شرکت‌هایی که در بحرین در زمینه استخراج و بهره‌برداری از نفت فعالیت می‌کردند، معتبر دانست^۲.

در حکومت مصدق ارکان دولت موقت انقلاب اسلامی مثل مهدی بازرگان، کریم سنجابی و از سوی دیگر شاپور بختیار، نخست‌وزیر سابق و رهبر حزب کمونیستی توده و آیت‌الله کاشانی حضور داشتند. و این یعنی تمامی طرف‌ها [در ایران] بر حساب کردن بحرین به عنوان استان چهاردهم تابع ایران، توافق دارند^۳.

حزب توده‌ی ایران هیچ بیانیه‌ای در مخالفت با تجاوز فارس‌ها نسبت به مناطق مجاور عربی صادر نکرد. همچنین «جبهه‌ی آزادی‌گرای ملی» در بحرین و جبهه‌ی مواجهه با حزب کمونیست نیز هیچ بیانیه‌ای در مخالفت با این تجاوز صادر نکردند.

خداوند هیبت شما را از دل دشمنانتان بیرون می‌کشد و ضعف و سستی را در دل‌های شما می‌اندازد. اصحاب پرسیدند ضعف و سستی چیست؟ ایشان فرمود: دوستی دنیا و تنفر از مرگ» مترجم.

۱- «ماذا یجری فی خلیجنا» صفحه‌ی ۱۵ و این صحبت‌ها در سال ۱۸۴۰ گفته شده است.

۲- همان صفحه‌ی ۲۴

۳- «الاتحاد الوطنی» مربوط به دانشجویان کویتی در کتابی که آن را «ماذا یجری به خلیجنا» نامیدند.

مشهور است که بیشتر رهبران و ارکان حزب کمونیستی بحرین، ایرانی هستند و بعضی از آنها از سوی حزب توده‌ی ایران مأمورند تا رهبری کمونیست‌ها در بحرین را به عهده بگیرند.^۱ لازم به ذکر است که گروه الاتحاد الوطنی دانشجویان کویتی با کمونیست‌ها تعاون و همکاری دارد. بنابراین برایمان مشخص شد که سیاست تسلط بر خلیج تنها به شاه مربوط نیست، بلکه سیاستی است که تمامی حکومت‌ها و احزاب و آیات و گروه‌های ایرانی را در پیش می‌گیرند.

نقشه‌های روافض در خلال نیم قرن

ایرانی‌ها از آغاز قرن چهاردهم هجری شروع به جنگ در خلیج کردند و شتابشان بعد از جنگ جهانی دوم شدت گرفت و به خاطر محقق ساختن اهدافشان نقشه‌های زیر را دنبال کردند:

۱- همکاری با انگلیسی‌ها

همکاری آنها با انگلیس ظاهراً در کل خلیج بود، به عنوان مثال رئیس تشکیلات ایرانی‌ها در بحرین فردی به نام «غلام ا.ز» بود که به عنوان آشپز در دارالاعتماد بریتانیایی‌ها مشغول به کار بود. طی بیست‌سال او تبدیل به یکی از بزرگترین تاجران و زمین‌داران بحرین و نماینده‌ی برج‌های دریایی در سواحل سلمان شد. او در سال ۱۹۵۰ وارد بحرین شده بود.

در دبی گروهی از ایرانی‌ها بودند که سرپرستی آنها را می‌جور «لوریمر» انگلیسی به عهده داشت. در قطر نیز مرکزی تحت عنوان تاج وجود داشت که محل جاسوسی و نقشه‌ریزی بود و با دارالاعتماد بریتانیا رابطه داشت.

۲- برقراری روابط قوی با شیخ‌های خلیج

عده‌ی زیادی از ایرانی‌هایی که در خلیج کار می‌کنند، تاجر و یا صاحب سرمایه هستند و کارهایی را که شیخ‌های خلیج به آنها رغبت دارند، می‌شناسند. بنابراین شریک و نماینده‌ی آنها در تجارت و کارهایشان هستند. از بزرگترین تاجرانی که در این زمینه در خلیج سرآمد هستند می‌توان به: بهبهانی، کاظمی، مزیدی، سلیمان حاجی

حیدر - لاری و فرزندش، عبدالرضا اسماعیل اشکانی، محمد صادق خلیل لاری، اکبر رضا، فریدونی، قبا زرد، معرفی، بوشهری و دشتی و ... اشاره کرد. درست است که این‌ها به دنبال درآمدهای مادی از طریق روابطشان با شیوخ هستند، اما مهم‌تر از این، استفاده‌های سیاسی است که تعداد زیادی از آنها به خاطر آن به آنجا رفته‌اند.

۳- نیروی تأثیرگذار و عملیاتی

تعداد زیادی از نیروهای عملیاتی ایران به منطقه‌ی خلیج روانه شده‌اند. بعضی از آنها از طریق راه‌های مشروع رفته و تاجران ایران نیز در اقامتشان به آنها کمک کرده‌اند، بطوری که به شهروندانی خلیجی و بلکه شرکا و نمایندگان برای شیوخ تبدیل شده‌اند. بعضی دیگر از آنها نیز از طریق دریا نفوذ کرده‌اند و راه برای آنان امن بوده است، چرا که بیشتر نیروهای امنیتی دریا، شیعه هستند. عمال ایران از خلأ به وجود آمده در منطقه‌ی خلیج بعد از جنگ جهانی دوم استفاده کرده و اوضاع مادی خود را نیز بهبود بخشیدند و در این راه از کمک و همکاری کامل تاجران بزرگ بهره بردند. در قطر بیشتر تاجران بزرگ ایرانیانی هستند که به هر ایرانی تازه وارد مبلغ ۳۰۰۰ روپیه، قرض می‌دهند و این مبلغ برای تأسیس محله‌های کوچک کافی است.

۴- احتکار برخی کالاها

تاجران ایرانی بر بیشتر شرکت‌ها تسلط دارند که بارزترین آنها شرکت‌های وارد کننده‌ی مواد غذایی، شرکت‌های وارد کننده‌ی سبزیجات و صرافی‌ها هستند. این تسلط تلاش دارد تا بر کل تجارت و واردات سایه بیفکند، همانطور که بر نانوائی‌های قدیمی و بیشتر بازارهای بقالی سایه افکنده است. آنها تلاش می‌کنند تا بیشترین مساحت ممکن از زمین‌های مسکونی و کشاورزی و نیز تجارت در زمینه‌ی درودگری و سجاده‌بافی را به تملک خود درآورند. انسان یک دور کامل که در بازارهای خلیج می‌زند، حتی یک عرب را نمی‌بیند که با ایرانی‌ها رقابت کند، بلکه انسان به تنهایی نمی‌تواند با آنها رقابت کند، چرا که خود را در برابر نقشه‌ای می‌بیند که طاقت تحملش را ندارد. همچنین ملاحظه می‌شود که میزان ارتباط بین تاجران ایرانی چقدر زیاد است.

مثلاً در اعلام قیمت کالایی از ضروریات از اول تا انتهای بازار تنها بر یک قیمت توافق می‌کنند که این در نتیجه‌ی توافق حاصله بین آنها و نیز حکمرانی و تسلط آنها بر غذای مردم و ضروریات زندگی آنها است.

۵- مسلح شدن

شهروندان ایرانی در خلیج، شروع به تجارت اسلحه کرده‌اند و با هم‌کیشانان خرید و تمرین و یادگیری آن را انجام می‌دهند، که این مسئله را اهالی خلیج می‌دانند و در خلال نصف قرن همچنان صورت گرفته است.

در بحرین حکومت در سال ۱۹۶۱، مقادیر زیادی اسلحه در خانه‌ی سرداری ایرانی کشف کرد. سپس در منزل ایرانی دیگری که مشغول ساخت و ساز خانه بود، مشخص شد که آن فرد [صاحبخانه] افسر ارتش ایران است و این اتفاق در سال ۱۹۶۱ افتاد. در تاریخ ۱۹۶۵/۱/۲۵ از چهار ایرانی، هنگام ورودشان به قطر اسلحه کشف شد و این قضیه پوشیده باقی ماند، چرا که اسلحه از سوی بعضی تاجران ایرانی که جنسیت قطری برای خود به دست آورده بودند، وارد شده بود و آن تاجران نزد قوم و قبیله‌های بزرگ، شأن و منزلت مهمی داشتند.

در کویت نیز حکومت مقادیر زیادی اسلحه کشف کرد که مهمترین آنها بدین ترتیب بود:

در اثر انفجار در یک نانوایی ایرانی، اسلحه از داخل آن در سال ۱۹۶۵ کشف شد. همچنین حکومت، یک محل نگهداری اسلحه در یک نانوایی ایرانی در مرقاب را کشف کرد. جای تعجب نیست که اسلحه‌ی قاچاق از طریق دریا آمده است، اما مقدار کمتر آن صادر می‌شود و بیشتر آن داخل خلیج شده و توزیع می‌گردد. چرا که بیشتر نیروهای امنیتی دریایی، عموماً شیعی و خاصتاً ایرانی هستند.

در دبی اسلحه داخل صندوق ادویه‌جات ارسال شده از ایران برای پزشکان مشهور در دبی، قاچاق می‌شد و در بیشتر مناطق خلیج از طریق صندوق ادویه‌جات، اسلحه قاچاق می‌کردند!!

در سال ۱۹۶۴، حکومت بحرین اسلحه‌هایی را در صندوق ادویه‌ی ارسالی برای داروخانه‌ی جعفر در منامه کشف کرد و بار دوم نیز اسلحه‌ها برای تاجر معروف ع.دشتی، ارسال شده بود.

۶- تشکیلات و سازمان سِری

ایرانی‌ها نقش خود را در خلیج به شکلی کاملاً منظم و سازمان یافته، ایفا می‌کنند. از صورت‌های این سازمان‌یافتگی، روابط قوی آنها با شیوخ خلیج و تسلطشان بیشتر بر تجارت است، همانگونه که پیش از این گفتیم. در اینجا صورت دیگری از فعالیت‌ها و سازمان‌دهی آنها را ذکر می‌کنیم:

الف) نفوذ ایرانی‌ها به دستگاه‌های

حساس حکومتی خلیج: مانند سازمان‌های مسافرت و اقامت و سازمان‌های مربوط به دادن مجوز و جنسیت کشور به افراد وارد شده به آن کشور. همچنین دستگاه‌های امنیتی و پلیس، چه در قسمت‌های جنایی و یا در قسمت‌های سیاسی و نیز سازمان‌های شهرداری مخصوصاً قسمت نقشه‌برداری، اداره‌ی گمرک، شرکت‌های مهم نفتی و رسانه‌ها و ارتش.

ب) فعالیت‌های گروهی پنهانی و سِری:

این فعالیت‌ها شامل تمام ایرانی‌ها با هر شغلی می‌شود. انسان حضور و همکاری آنها در هر مؤسسه و یا وزارتی را حس می‌کند. از مستخدم گرفته تا وزیر، در آنجا یافت می‌شوند.

از جمله آشیانه‌های آنها که در سال ۱۹۶۴ کشف شد، مزرعه‌ای بود در رأس‌الخیمه که ملک یک پزشک ایرانی بود. ایرانی‌ها از سوی سواحل مختلف عمان در این مزرعه تشکیل جلسه داده و نشست‌های منظم برگزار می‌کردند. تعدادشان به ۱۵۰ نفر می‌رسید که تحت نگرهبانی شدید و مخفی و پنهانی قرار داشتند. در زمینه‌ی نظامی نیز به صورت هرمی تنظیمات خود را شکل داده بودند. دو افسر ایرانی به نام‌های رستم و بختیاری در سواحل عمان، وظیفه‌ی آموزش نظامی را بر عهده داشتند و گاهی نیز کار خود را در نزدیکی فرودگاه قدیمی دبی انجام می‌دادند. علی‌رغم آگاهی حکومت نسبت به این قضایا، این فعالیت‌ها متوقف نشد، چرا که الویمر، می‌جور انگلیسی، رابطه‌ای قوی با ایرانیان داشت و آنها را با کمک‌های مادی و معنوی حمایت می‌کرد. این مسائل مربوط به سال ۱۹۶۴ بود.

ج) نقش حسینیه‌ها:

ایرانی‌ها از حسینیه‌ها به عنوان مرکزی برای فعالیت‌های مشکوک خود استفاده می‌کنند. و آن را به شکل قلعه می‌سازند. در ماه چهارم ۱۹۶۵، پلیس قطر نیمه‌شب به

حسینیه‌ی الجهرمیه هجوم برد و در آن بیش از ۱۲۰ ایرانی را یافت که مشغول فراگیری جنگ شهری و چریکی بودند و همچنین از آنها مقادیر زیادی اسلحه کشف کردند. اما حکومت علیه آنها هیچ کاری نکرد.

د) املاک و زمین:

ایرانی‌ها و شیعیان به طور کلی برای خرید زمین و املاک اهتمام می‌ورزند و مناطق و اماکن حساس داخل شهرها را انتخاب می‌کنند. وقتی که [به دلیل قبول نکردن صاحب ملک و یا به هر دلیلی] نمی‌توانند خانه‌ای را بخرند، خانه را به آتش می‌کشند تا صاحب آن را به فروش، مجبور سازند. در سال ۱۹۶۴ حکومت در سواحل عمان گروهی را که برای سوزاندن خانه‌ها تحت رهبری میجور انگلیسی (الویمر) بودند کشف کرد. همچنین افرادی از پلیس سِری ایران در سواحل عمان در آن عضویت داشتند. در بین ایرانیانی که حکومت دستگیر کرد فردی به نام یعقوب حاجی داوود حضور داشت. او در حالی دستگیر شد که سعی در برافروختن آتش در خیابانی نزدیک زندان نایف در دبی داشت. همراه او یک شیشه نفت و کبریت بود. او تنها یک روز در زندان ماند و سپس آزاد شد.

گام اول آنها خرید املاک و بناها است. و گام بعدی بدست آوردن محله‌ها و مستقل شدن در آنها است. به همین دلیل منازل اهل سنت را با قیمت‌های بالا می‌خرند، یا معامله‌ی خانه به خانه در محله‌ای بهتر کرده و مقداری نیز سر می‌دهند. آنها برای رسیدن به این هدف خود از تمام راه‌های مشروع و غیرمشروع بهره می‌برند. هم‌اکنون آنها در برخی محله‌ها که سال‌ها قبل در آنجا غریب بودند، مستقل شده و آنجا را در دست گرفته‌اند. و همچنان در پی لشکرکشی [و زیاد کردن تعداد خود] و آمادگی برای مقابله‌اند.

همین روش را یهود در فلسطین و موآرنه در لبنان و نصیری‌ها در سواحل سرزمین شام و شهر حمص در پیش گرفتند. بنده نمی‌گویم که مسلمانان فقط خوابند، بلکه بیشترشان تبدیل به ابزار و وسایلی شده‌اند که دشمنان اسلام برای رسیدن به اهدافشان از آنها استفاده می‌کنند.

ه) هویت:

نقشه‌های ایرانی‌ها و روافض به طور کلی بر به دست آوردن هویت در خلیج، مبتنی بوده است. آنها هرکاری که می‌خواستند انجام دادند، چرا که از خلأ به وجود آمده در

منطقه بعد از جنگ جهانی دوم استفاده کردند. همانگونه که آنها به دنبال افزایش نیروهای کاری و عملیاتی خود در منطقه هستند، منطقه نیز نیازمند افزایش ساکنان است.

شیوخ خلیج در دادن هویت [به هرکسی] زیاده‌روی کردند و هر فردی می‌توانست با مبلغی پول هویت آن کشور را بخرد. معروف است که قیمت هویت در ساحل عمان بین ۵۰ تا ۵۰۰ روپیه بود. نمی‌خواهیم به زمان بعد از جنگ جهانی دوم برگردیم، اما به آغاز دهه‌ی هفتاد میلاد] می‌رویم:

روزنامه‌ی جمهوری عراق در تاریخ ۱۹۷۱/۵/۲۵ این خبر را درج نمود:

«نشریه‌ی خلیج، صادره از کویت در تاریخ ۱۹۷۱/۵/۲۴ گزارش داد که یکی از کشورهای عربی چهارهزار ویزای سفر با هر شرایطی را به یکی از کشورهای همسایه که مخالف با قضایای عربی - یعنی ایران - است، فروخت. و بیان کرد که این اقدام در نتیجه‌ی تعامل آشکار با حکومت‌های منطقه برای آماده شدن جهت یک جنگ انسانی در منطقه، در راستای منافع آن کشور [ایران] است».

همچنین این نشریه گزارش داد که نسبت ایرانی‌ها در دبی، حدوداً به ۷۰٪ کل جمعیت آنجا که به صد هزار نفر می‌رسد، است.

دبی از نظر جمعیت ساکنان آن، بزرگترین شهر در خلیج عربی است. هنگامی که این هویت‌ها در دهه‌ی هفتاد به هزاران نفر فروخته شد و شیوخ خلیج نیز ثروتمند بودند، پس وضعیت در دهه‌های چهل و پنجاه چگونه بوده است که انگلیسی‌ها همراه با ایران به منطقه تسلط داشتند؟!.

منابع آگاه بیان می‌دارند که بزودی و در آینده‌ای نزدیک، حکومت در دبی از هویت کسی که وارد کشور می‌شود پرس و جو نمی‌کند و تنها به رسوم مورد خواست توجه می‌شود. از این طریق و طرق دیگر، تعداد زیادی از ایرانی‌ها توانستند در سرزمین‌های خلیج، هویت آنجا را بگیرند. در این‌صورت خیلی طبیعی می‌نماید که انسان، ماشینی زیبا یا مسئولی بلندپایه یا تعدادی از فرزندان خلیج را دور هم در حالی ببیند که صدای رادیو از پخش رادیو فارسی تهران برایشان برنامه پخش کند. آنها بدن‌هایشان در خلیج اما قلب‌هایشان در تهران است!!.

علی‌رغم تمام اتفاقات رخ داده از سوی این افراد، همچنان دادن هویت ادامه دارد. چرا که آنها در اداره‌ی مهاجرین و گذرنامه حضور و نفوذ دارند و یارانی در قسمتِ دادن هویت دارند و نزد بزرگان هر قوم نیز واسطه‌هایی دارند.

به دلیل نقشه‌های گذشته، آنان، نسبتی از جمعیت را به دست آورده‌اند که نمی‌توان به سادگی از کنار آن گذشت. درست است که سرشماری‌های دقیقی صورت نگرفته، اما می‌توانیم نسبت آنها را بر حسب معلومات زیادی به ترتیب زیر دسته‌بندی کنیم:

در بحرین نسبت آنها نزدیک به ۵۰٪ است. در دبی این نسبت به ۷۰٪، در شارجه [شارجه] نزدیک ۵۰٪، در رأس‌الخیمه نزدیک ۲۰٪ و در کویت نیز نزدیک ۲۰٪ است. در قطر نیز تعدادشان کم نیست، اگرچه ما نمی‌توانیم نسبت آنها را مشخص کنیم، اما در امارت عجمان و أم القیوین و فجیره نسبت شهروندان ایرانی بسیار کم است. نسبت رافضه در عراق به ۵۰٪ می‌رسد. همچنین در مملکت سعودی، روافض در بعضی شهرهای مناطق شرقی، یافت می‌شوند.

اگر آنها در مناطق نفت‌خیز که نزدیک خلیج است، نبودند، نسبتشان در عربستان بسیار کم می‌ماند.

شایان ذکر است که رافضه از ۱۵۰ سال پیش توانسته است دعوت خود را در میان اهل سنت نشر بدهد و در این راستا توانایی تشکیلاتی و ایجاد سازمان‌های مخفی و امکانات مادی و تبلیغی‌شان و نیز ضعف اهل سنت و مخصوصاً قبایل اعراب، آنها را کمک کرده است.

از جمله قبایل عراقی که شیعه شده‌اند می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: الخزاعل (از ۱۵۰ سال پیش)، تمیم (از ۶۰ سال پیش)، زبید (از ۶۰ سال پیش)، کعب (از ۱۰۰ سال پیش) و ربیعه (از ۷۰ سال پیش). همچنین از قبایل دیگری نیز شیعه شده‌اند. همچون: أبو‌محمد، بنو عمیر، الخزرج، شمر طوجا، دفاغه، بنولام، آل أقرع، البدیر، عفق، جبور و الشلیحات.^۱

۱ - «دور الشيعة في تطور العراق». (کتاب نقش شیعه در تغییرات عراق) صفحه ۶۹ عن کتاب عنوان المجلد صفحه ۳ از حدیری

فعالیت‌های شیعه به قبایل بدوی محدود نشد، بلکه بر شهرها نیز تمرکز کردند. آنها محله‌های زیادی را در بغداد به دست آورده‌اند، در صورتی که قبلاً خیلی کم بودند. برای هر کسی که از عراق دیدن می‌کند به سادگی قابل فهم است که جوانانی از خانواده‌های اهل سنت، کمتر از ۱۰۰ سال پیش شیعه شده‌اند.

شواهد و مدارکی در کویت

هرکسی که فعالیت‌های رافضه در کویت را پیگیری کند، مدارک و مستندات دال بر همسویی نقشه‌ی آنان در کویت با نقشه‌ای که در نیم قرن گذشته در خلیج داشته‌اند، مشاهده می‌کند. فعالیت رافضه در کویت، به طور مشخص بیانگر نقشه‌ها و طرح‌های آنان می‌باشد. در ادامه بعضی از این مدارک و شواهد را می‌آوریم:

اول - مساجد: آنان در کویت مساجد زیر را در اختیار دارند

ردیف	نام مسجد	موقعیت	ردیف	نام مسجد	موقعیت
۱	الصحاف	شرق	۱۲	المزیدی	شرق
۲	الحیاء	شرق	۱۳	محمد الموسوي	شرق
۳	الغضنفری	شرق	۱۴	حاج عبد البلوش	شرق
۴	مراد معرفي	شرق	۱۵	الأستاذ	شرق
۵	الامام الحسين	شرق	۱۶	یوسف بهبهانی	شرق
۶	الحاج عباس میرزا سمو الأمیر [حضرت]	بنید القار	۱۷	مقامس سیدحسن	الدسمه
۷	امیر]	الشعب	۱۸	ابراهیم	الدعیه
۸	جعفرین أبي طالب	الصليخات میدان	۱۹	اشکنانی	میدان حولی
۹	ابراهیم القلاف	حولی	۲۰	مسجد العمريه	العمريه
۱۰	زين العابدین	السالمیه	۲۱	البحارنه	الدعیه
۱۱	الغضنفری	السالمیه	۲۲	ابن نخي	شرق

شایان ذکر است که وزارت اوقاف حق اشراف [و نظارت] بر مساجد رقم‌های ۱۲ تا ۲۰ را ندارد.

مسجد نزد شیعه شأن و جایگاه دیگری [غیر از عبادت] دارد. آنجا برای آنها محل برگزاری جلسات، کتابخانه و جایی برای انتشار کتاب بوده و در آن گروه و هیئت‌های متعددی برای اداره‌ی امور مسجد وجود دارد. از سوی مسجد الصحاف، گروه برگزاری جشن‌ها و مراسمات دینی، به تنهایی مجموعه کتاب‌هایی به صورت مجانی توزیع شد. از جمله کتاب «دین از دید سؤال کننده و جواب دهنده» اثر میرزا حسن حائری احقاقی. که در این کتاب، نویسنده بیان می‌کند، در قرآن کم و کاست و اضافه بر آن وجود دارد [العیاذ بالله]. و اینکه مصحفی به نام مصحف فاطمه وجود دارد که حتی یک آیه از این قرآن در آن نیست و با ظهور امام غائب آشکار خواهد شد.

هزینه‌های این کتاب را عبدالله علی النجاده و علی طاهر محمد حسن که دو نفر از ثروتمندانشان بودند، تقبل کردند. در کتابخانه‌ی این مسجد کتاب مشهور آنان «فصل الخطاب فی تحریف کتاب رب الارباب». (حرف آخر درباره‌ی تحریف کتاب پروردگار عالمیان) اثر طبرسی وجود دارد.

شیعه در کویت از مدت‌ها قبل مسجد می‌ساخت. آنها در شهرداری افرادی دارند که در ساختن مساجد در دست احداث در مناطق الصباحیه - قطعه‌ی شماره‌ی ۱-، الرقه، سلوی - قطعه‌ی شماره‌ی ۱- کمکشان می‌کنند.

همانگونه که پیش از این گفته شد، برخی از آنان در وزارت اوقاف بطور داوطلبانه و بدون هیچ چشم‌داشتی در ساختن مساجد جعفریه همکاری می‌کنند. از جمله؛ حییت عبدالمجید النقی، در منطقه‌ی بیان، علی احمد عبدالسلام، در منطقه‌ی الصلیبخت، گروه مذهبی جعفریه در منطقه‌ی العمریه ق/۱، عبدالصمد عبدالله معرفی، در منطقه‌ی سلوی ق/۴

مساجد دیگری هم هستند که وزارت اوقاف با ساختن آنها موافقت کرده است. از جمله:

ردیف	نام فرد داوطلب برای ساختن آن	منطقه
۱	سید علی سید اسماعیل	الرقه
۲	عبد الهادی عبد الحمید الصالح	خیطان
۳	حسین القطان	بیان / ق / ۵

۴ عامر فیصل العسکر الصباحیه قطعه‌ی شماره (۱)

الشویخ _ المیناء _ قسمت

قدیم

۵ محمود أبل

۶ یوسف عباس ومقامی عباس الرمیثیه _ قطعه / ۴

ساخت برخی از این مساجد با تأخیر همراه بوده و غیر از این تأخیر مشکل دیگری برایشان وجود نداشته است.

از منبع مهمی در وزارت اوقاف سؤال شد که راز ایجاد این مساجد، در حالی که هیچ احتیاجی به آنها نیست، چیست؟ که وی جواب داد: این دستور از بالا است و ما حق اعتراض نداریم و رأی و نظر ما نیز تأثیر ندارد!! دستور از بالا از سوی شریک بهیمانی صادر شده است!!!

اهل تشیع در مناطق سنی‌نشین مسجد می‌سازند، در حالیکه در این مناطق شیعه‌ای یافت نمی‌شود. اگر هم باشند یک یا قسمتی از یک خانواده‌اند، که برای انجام هدفی مشخص به آنجا رفته‌اند. آنها همچنین توانسته‌اند مساجدی را بسازند که مجوزی از شهرداری ندارد. در بعضی مناطق به صورت پنهانی و در برخی دیگر به صورت آشکار عمل می‌کنند.

دوم - حسینه‌ها

مساجد شیعه در کویت به رغم فراوانی‌اش، طمع آنها را سیر نکرده است. پس به دنبال احداث حسینه‌هایی به شکل قلعه رفتند که سرداب‌هایی در آن وجود دارد. شهرداری به این اقدام آنها که بدون گرفتن مجوز انجام داده بودند اعتراض کرد. چرا که آنها بناهایی را می‌ساختند که قبل از آن هیچ اجازه‌ای از آنها نگرفته‌اند. از علل اعتراض شهرداری مصرف برق نیز بود. اما این اعتراض شهرداری اهمیتی برای آنها نداشت.

مهمترین این حسینه‌ها عبارتند از:

نام منطقه	نام حسینه	نام منطقه	نام حسینه
المنصوریه	عبد المحسن الحرز	منطقه الدعیه قطعه ۱/	ناصر خضر
شرق خیابان عبد الله الأحمر - شرق	ناصر عبد الوهاب حجی	خیابان ۱۰/	الرس
به مالکیت عبد الحسین وحجیبود	حسینیه العراقیه	منطقه الدعیه ق/۴	حجی حسین
		خیابان / مرضی	حجی
		منطقه الدعیه ق/۴	جاسم محمد
		مرضی برای زنان	الصراف

٣٤	حسن القطان	شرق _ الصوابر	٤	حجي أحمد	منطقه الدعيه ق/٤
٣٥	بهشق محمد عيد علي	شرق _ منطقه البلوش	٥	بن نعمه	٤٧ خيابان
٣٦	مسجد ششتری	شرق خيابان عبد الله الجابر	٦	عبد الله	منطقه الدعيه ق/٤
٣٧	حسينيه ي بنخي	شرق خيابان عبد الله الجابر	٧	السماك	٤٢/ خيابان
٣٨	حسينيه ي العتبات	شرق خيابان أحمد الجابر	٨	ملا علي الأمير	منطقه الدعيه ق/٣
٣٩	مرتضى سيد مرتضى	شرق خيابان (أبو عبیده)	٩	سيد ابراهيم	منطقه الدعيه ق/٣
٤٠	حسينيه ي معرفي	شرق خيابان (أبو عبیده) براي زنان	١٠	سيد حسن	٣/ خيابان / الترمذي
٤١	عسكر زمان	شرق الصوابر	١١	حسين عبد	منطقه ي الدعيه ق/٤
٤٢	عباس مكي طه	شرق خيابان نزديك حسينيه معرفي	١٢	الله علي	٤/ خيابان / القرطبي
٤٣	أحمد علي محمد علي	شرق خيابان / عبد الله الأحمر	١٣	رازيه درويش	منطقه الدعيه ق/٤
٤٤	حسينيه ي الخزعليه	شرق روبروي بانك مركزي شرق خابان أحمد جابر نزديك الاشاره	١٤	حسيب	٤٣/ خيابان / براي زنان
٤٥	حسينيه ي الجعفره	شرق خيابان / عبد الله الأحمر	١٥	العليان	منطقه ي الدعيه ق/٤
٤٦	حسينيه ي الهنديه	شرق خيابان / عبد الله الأحمر	١٦	حجي أحمد	٤/ منطقه بنيد
٤٧	محمد عبد الله الجراف	شرق نزديك مدرسه كاظمه	١٧	تمال	٤١ الفارخ/ بور سعيد منزل / ٣٩
٤٨	محمد يوسف حجي	الصلبيخات قطعه ي ٣/	١٨	أحمد حسن	منطقه ي بنيد القار
٤٩	أبو الحسن جمال	الصلبيخات ق/ ٥/ بلوك ١٣/	١٩	عاشور	منطقه ي بنيد القار
٥٠	حجي ضحي قذافه	الصلبيخات	٢٠	سيد	منطقه بنيد القار
٥١	أحمد حسن مهدي	الصلبيخات	٢١	محمد	٢١/ خيابان / منزل ٧١/
٥٢	محيسن فهد النجدي	الصلبيخات براي زنان	٢٢	الحسين	٢١/ منطقه ي بنيد القار
				محمد علي	٢١/ منطقه ي بنيد القار
				الأريش	٢١/ منطقه ي بنيد القار
				سيد عمران	منطقه بنيد القار
				سيد أحمد	٩٢/ خيابان
				حجي علي	منطقه بنيد القار
				حسين	٧٢/ خيابان
				مجيد عباس	منطقه بنيد القار
				طيه سيد	٧٦/ خيابان
				حسن	منطقه بنيد القار
				علويه يبيي	٧٢/ خيابان / براي زنان
				رباب	منطقه بنيد القار
				ابراهيم جمال	٣٥/ خيابان
				الدين	ضاحيه عبد الله
				علي أحمد	السالم
				الشواف	قطعته / ١/ خيابان / ١٢
				الياسين	ضاحيه عبد الله السالم
					ق/ ٢/ ش/ ٢١
					المنصوره ق/ ٢/

			خیابان/۲۹	
		۵۳	المنصوریه ق/۲	۲۳
الصلیبخت برای زنان	محسن فهد النجدي		خیابان / ۲۸	العباسیه
الصلیبخت قطعه ی ۲/ برای		۵۴	المنصوریه ق/۱	عباس حسن
زنان	عثمان علي السيد		المنصوریه ق/۱	المطوع
الصلیبخت قطعه ی ۲/ برای		۵۵	خیابان / ۱۴	عون المطوع
زنان	عبد الله علي		المنصوریه ق/۱	محمد الاریش
الصلیبخت	ابراهيم ملا حسن	۵۶	خیابان / ۱۱	
		۵۷	المنصوریه ق/۱	الهزیم
الصلیبخت	علي حسن مشاري		خیابان / المغرب	
	اسماعيل سرور	۵۸	المنصوریه ق/۱	
الصلیبخت	اسماعيل		خیابان ۱۳/ برای زنان	ملایه زهره
الصلیبخت	صحي حسين	۵۹	المنصوریه ق/۱	خلیل فردان
منطقه ی الشامیه ق/۶ خیابان	عباس عبد الله عبد	۶۰	المنصوریه خیابان	
۶۲/	العزيز		المغرب	المشموم

در بیشتر مساجد و حسینیه‌های رافضه در کویت، کتاب‌سراهایی وجود دارد که به طور رایگان کتاب پخش می‌کنند و غرفه‌هایی در آن هست که شیعیان کویتی، مخصوصاً آنهایی که از عراق، تحت فشارها و اعدام‌های حکومت عراق فرار کردند در آنجا ساکن هستند. این جوانان با سرپرستی و تسلط بر سازمان‌های جوانان شیعه در کویت، فعالیت می‌کنند. این در صورتی است که تعداد حسینیه‌های مذکور در کویت، شامل تمام آنها نیست و این تنها تعدادی است که ما توانستیم آنها را حساب کنیم. می‌توانیم طبق این داده‌ها بگوییم که آنها ۶۰ مرکز دارند که ۹ تا ی آن مخصوص زنان است. آیا مسلمانان اهل سنت این چنین مراکزی در اختیار دارند؟!.

حقیقت این است که مسلمانان اهل سنت حتی تملک و سرپرستی مساجد را نیز در اختیار ندارند، چرا که آنها ملک وزارت اوقاف است. پس این وزارت اوقاف است که واعظان و خطبا و خادمین را تعیین می‌کند و آنان هستند که تعداد نماز تراویح را تعیین می‌کند، اگرچه تعیین آن مخالف با سنت است و کسی که دلیل شرعی‌ای را که وزارت اوقاف با آن مخالف است و دلیل اعمالی که به وسیله آن خداوند عز و جل عبادت می‌شود، بپرسد جوابش را با احضار، انتقال و سپس توییح و نهایتاً اخراج [از کشور] می‌دهند. اما در مورد حسینیه‌های روافض و بیشتر مساجدشان، اوقاف هیچ تسلط و اشراف [و حق دخالتی] ندارد، آنها می‌توانند که نشست و جلسات برگزار کرده و به نقد و هجوم به هرکسی که می‌خواهند بپردازند، بدون اینکه نگهبان مسجد و یا نیروی

کنترل مسجد، که وزارت‌خانه آنها را به عنوان جاسوس افراد مسجد، به کار گرفته، آنها را طرد [و یا دستگیر] کند.

مساجد و حسینیه‌های روافض برخلاف خواست مسئولین مهم وزارت اوقاف و یا شهرداری ساخته شده است، بدون رعایت هرگونه قوانین اجرایی عادی، که هرکسی که قصد ساختن خانه را دارد، باید به آن گردن نهد.

دوباره این سؤال را می‌پرسیم: «آیا اهل سنت در کویت ۹ مرکز مخصوص زنان دارد؟!».
جواب: آنها حتی یک مرکز را هم در اختیار ندارند.

- آیا مسلمانان اهل سنت می‌دانند که تنها در این کشور کوچک - کویت - بیش از صد مرکز در اختیار رافضه قرار دارد؟! و [آیا می‌دانند] توجیه کردن و ریختن نقشه و برنامه‌ریزی برای این مراکز، در قم صورت پذیرفته و می‌پذیرد؟!.

این در کشوری روی می‌دهد که نسبت شهروندان شیعه‌ی آن از ۲۰٪ تجاوز نمی‌کند. آنها هویت [کویت] را از طریق راه‌های غیرقانونی به دست آورده‌اند، در حالی که آنها عجم [غیر عرب] هستند!!

سپس کسی می‌آید و می‌گوید: «فقط شاه سبب تیرگی روابط دولت ایران و دولت‌های خلیج بود.» این سخن صحیح نیست. تیرگی روابط بعد از قیام انقلاب خمینی رو به فزونی نهاد. خطر از این مراکز منتشر شده و بیرون می‌آید و در این اماکن تمام گروه‌های رافضی با همدیگر دیدار می‌کنند.

این اماکن تابع حوزه‌های علمیه در قم هستند، نه شاه - قبلاً اینگونه بوده و امروز هم همینطور است - و کشیدن این نقشه‌ها [برای این مناطق] قبل از قیام انقلاب خمینی، صورت گرفته است. در همین راستا احمد عباس مهدی آمد و تهدید کرد و نسبت به این مسئله هشدار داد.

سوم - مؤسسات دینی و شیعی

که مهمترین آنها عبارتند از: جمعیت فرهنگی - اجتماعی در میدان حولی و سرپرستی این جمعیت را سازمان جوانان و فرهنگیان کویت بر عهده دارند. این سازمان شرکت دانشجویان ایرانی در انتخابات گروه اتحاد وطنی برای دانشجویان مستقل کویتی را ترتیب داد و همین جمعیت بود که سازمان‌دهی دانشجویان در

معاهد و دبیرستان‌ها و... را بر عهده داشت و کارمندان و فرهنگیان و اساتید و مهندسين و پزشکان را سازماندهی نمود.

آنها یک انتشاراتی تحت عنوان دارالتوحید در خیابان استقلال دارند که رساله‌هایی را به صورت رایگان در سراسر جهان اسلام منتشر می‌سازد. همچنین آنها کتاب‌سراهایی تجاری، نظیر کتابسرای امل در خیابان جهرآ و کتابسرای امیر، کنار دروازه عبدالرزاق دارند که در این کتابسرا تعدادی از بزرگترین کتبی که صحابه رضی الله عنهم را مورد تهاجم قرار می‌دهد و همچنین مملو از شرکتی است و دعوت به بت‌پرستی می‌کند، وجود دارد. همچنین از بزرگترین کتابسراهای تجاری در کویت می‌توان به کتابسرای «الکویت المتحدہ للتوزیع» در خیابان فهد سالم و کتابسرای خبرگزاری مطبوعات در خیابان فهد سالم اشاره کرد. آنها همچنین مدارس نظیر جعفریه و مدارس دیگری برای گردشگران ایرانی دارند.

چهارم - وضع اجتماعی و سیاسی آنها

اهل تشیع از ابتدای حضور خود در کویت به دنبال استقلال در بعضی مناطق بودند، مانند: الشرق، قادیسیه، دسمه و الدعیه.

جهت رسیدن به این هدف آنها خانه‌های این مناطق را با قیمت بالا می‌خریدند و کسانی که فروش منزل خود را با پول نقد نمی‌پذیرفتند، با چیزهای دیگر آنها را تطمیع می‌کردند. مثلاً خانه‌ی مورد نظر را با خانه‌ای دیگر که در محله‌ای بهتر قرار داشت و گران‌تر بود عوض می‌کردند.

آنها در تسلط بر این مناطق موفق شدند و اکثریت را در مناطق الشرق، دسمه، دعیه و بنید قار به دست گرفتند. تسلط بر این مناطق قبل از انتخابات مجلس بود و آنها توانستند سه کرسی را در مجلس اول و هفت کرسی را در مجلس دوم بدست آورند.

در مجلس اخیر تعداد آنها به ۱۸ نفر رسیده و این عدد با تعداد آنان تناسب ندارد. اما این نتیجه‌ی نقشه و نیرنگ آنها است. بعضی از آنان به طریق اسلامی فعالیت می‌کنند. مانند تحریم شراب و بیع آن و درخواست برای حکم کردن به شریعت اسلام و از این عبارت ایرانی [درباره‌ی کویت] بهره می‌برند، که می‌گویند: همسایه‌ی دوست مسلمان.

برخی دیگر از آنان از طریق دیدگاه ملی‌گرایانه و سوسیالیستی به فعالیت پرداخته و با ملی‌گرایان سوسیالیست غیر اهل سنت، همکاری می‌کنند و شعارهای چپ‌گراها را که در تمام کشورها مطرح می‌شود، تبلیغ می‌کنند.

دسته‌ی دیگر نیز از طریق دعوت به اطاعت از حکومت فعلی و تأیید کردن آن فعالیت می‌کنند. در همین حال آنها به دنبال گرفتن هستند و نه دادن [هرگونه امتیازی]. کسانی که تظاهر به اسلام می‌کنند، تأیید و حمایت افراد غافل اهل سنت [که بیشترشان اینگونه‌اند] را به دست می‌آورند.

آنانی که تظاهر به ملی‌گرایی و سوسیالیسم می‌کنند، حمایت مردم ملی‌گرای غیر شیعی را حاصل کرده و دسته‌ی دیگر نیز تأیید و حمایت حکومت از خود را جذب می‌کنند.

اما اهل تشیع، هرگز کاندیدای اهل سنت را تأیید و حمایت نمی‌کند، مگر در منطقه‌ای که خود کاندیدایی ندارند. پس کسانی را که می‌توانند در آن مناطق از آنها بهره‌مند شوند، تأیید و حمایت می‌کنند. آنها بر تعمیق و دامن زدن به اختلافات اهل سنت، در مناطقی که آنها بر آن تسلط دارند، می‌پردازند. پس در میدان انتخابات تعداد زیادی [از اهل سنت به عنوان کاندید] مطرح می‌شوند و صدای اهل سنت در این بین گم می‌شود و این در حالی است که صدای شیعه و توجهشان به تعداد معین و محدودی متمرکز می‌شود.

طمع‌های شیعه به مناطقی که بر آن تسلط دارند، محدود نمی‌شود، بلکه آنها تلاش می‌کنند که بر مناطق جدیدی مانند میدان حولی، میثیه، سلوی، صلیبخات و جابریه مسلط شوند، آنها در این هدفشان دارند موفق هم می‌شوند، چرا که آنها برنامه‌ریزی شده عمل می‌کنند و این در حالی است که مسلمانان اهل سنت به گونه‌ای بی‌نظم و بی‌برنامه گام بر می‌دارند.

اهل تشیع در رسیدن به وزارت موفق شد و از خبرهای جدید در کویت این است که آنها وزیری در حکومت دارند. در دولت قبلی عبدالمطلب کاظمی - وزیر نفت - از آنان بود و از وزارت نفت تا اینکه مَهر طایفه‌اش [شیعه] را در آنجا کوید و فردی شیعه را آورد تا یکی از معاونین و نمایندگان وزارت باشد. در رأس شرکت نفت یکی از شیعیان را منصوب کرد و همچنین رؤسای ادارات و مدیریت‌های کلان را به آنان سپرد.

در دولت فعلی، عبدالعزیز محمود بوشهری، که فردی ایرانی و رافضی است، سرپرستی وزارت امور اجتماعی را به عهده دارد.

ایرانیان شیعه به سرعت در دستگاه‌های مختلف حکومتی نفوذ می‌کنند. معاون وزارت اطلاعات رسانی و بیشتر مسئولین این وزارتخانه از آنان هستند. علاوه بر آن همانگونه که پیش از این نیز گفتیم بر وزارت نفت نیز تسلط دارند. در وزارت کشور، نسبت آنها در پلیس و دستگاه تحقیق و گذرنامه به ۵۰٪ می‌رسد و همچنین افراد مهمی در قسمت اعطای هویت (تابعیت) دارند.

جاسوسان و بازپرسین شیعه با طرد و اخراج دشمنانشان از کویت، نقش جدیدی را ایفا می‌کنند. همان نقشی را که برادرانشان در قسمت اعطای هویت، در دادن هویت به فارس‌ها، اجرا می‌کنند و کارکنان و کارمندان آنها در دادن مجوز اقامت به ایرانی‌ها و شیعه، به طور وسیع‌تری از ایران، عراق و جنوب لبنان مشارکت دارند. در زمینه‌ی شرکت‌های هواپیمایی نسبت شیعه در این سازمان‌ها به ۴۰٪ می‌رسد، بطوری‌که کارکنان آن شرکت‌ها و فرودگاه‌ها می‌توانند، از هرکسی که می‌خواهند بدون اطلاع حکومت استقبال و دعوت کنند.

در ارتش بطور کلی نسبت آنها به حدود ۳۰٪ می‌رسد و در قسمت افسران، این نسبت بیشتر است. هنگام دگرگونی روابط کویت و ایران، هنگامی‌که وزیر دفاع از افسران ارشد خواست تا احتمال دخالت ایران در امور کویت را بررسی کنند، مسئولین در تنگنای سختی قرار گرفتند، چرا که متوجه شدند که نسبت بزرگی از این افسران، از ریشه و بن اهل تشیع و ایرانی هستند.

در هیئت وزیران، ایران یک جاسوس - وزیر امور اجتماعی - و بیشتر پلیس‌های بلند مرتبه را در اختیار دارد که تظاهرکنندگان و اخلاص‌گران را متفرق می‌کنند. عده‌ی زیادی از افراد اطلاعاتی از آنها هستند و نقش نیروهای اطلاعاتی در شرایطی دشوار و این‌چنینی، کاملاً مشخص است.

در میان روزنامه‌ها نیز آنها دو هفته‌نامه‌ی یقین‌نامه و صوت خلیج را در اختیار دارند و فعالیت آنها در این زمینه به این دو هفته‌نامه محدود نمی‌شود. بلکه آنها فعالیت‌های گسترده‌ای دارند که بیشتر روزنامه‌ها را شامل می‌شود.

حتی روزنامه‌ی «القبس» به قاصد و پیام‌رسانی برای آنان، از طریق مدیر تحریریه‌ی آن، «رئوف شهوری» تبدیل شده است. با علم به اینکه تجار صاحب این روزنامه از فعالیت‌های روز افزون شیعه در کویت به ستوه آمده‌اند.

پنجم - اوضاع اقتصادی آنها

چند سال پیش به کویت رفتم و از سروصدای ایرانیان می‌شنیدم و [در نوشته‌ها] می‌خواندم که چگونه در زندگی اقتصادی اهل خلیج نقش دارند و فرصت را مناسب دانستم تا این مسائل و اتفاقات واقعی را از نزدیک رصد کنم. از دوست کویتی‌ام خواستم تا مرا در این زمینه راهنمایی کند. او بر صحت آنچه شنیده و خوانده بودم تأکید کرد.

به او گفتم چطور مرا در دیدن این مسائل کمک می‌کنی؟ که به من گفت این کار بسیار ساده است. کافی است در بازار و محله‌های تجاری دوری بزنیم.

با نظرش موافقت کردم و گردش ما از بازار صرافی شروع شد. مدت نسبتاً زیادی در آنجا ماندیم و از هیچ مغازه‌ای عبور نکردیم مگر اینکه جلوی آن توقف کردیم. تأکید می‌کنم که آنها به طور کامل بر بازار تسلط دارند. از لهجه، ظاهر و چهره‌هایشان معلوم است که عجم هستند گاهی مسافری یک فروشنده‌ی عرب را می‌بیند، اما کمی با دقت نظر و سؤال، متوجه می‌شود که او تنها منشی صاحب ایرانی مغازه است. بازار صرافی نزدیک بازار جواهرات در شهر قدیمی کویت بود. به آنجا رفتیم و متوجه شدیم که نسبت آنها در آن بازار بسیار بالا است.

از بازار خرید و فروش جواهرات، به بازار فروش مواد غذایی در منطقه‌ی الشیوخ سرزدیم. در این بازار از ابتدا تا انتهایش رفتم و دانستم که آنها بر این بازار نیز تسلط داشته و نسبتشان بالای ۹۰٪ است.

مطمئن شدم که آنان بر مردم، قیمت‌های معینی را تحمیل می‌کنند و هیچ تاجری توان مقابله و رقابت با آنها را ندارد. مشخص شد که آنها بین خود، بر قیمت‌ها توافق می‌کنند و این توافق نتیجه ارتباط و سازمان‌یافتگی بین آنهاست.

بعد از آن از بازار سبزیجات که مجاور بازار فروش مواد غذایی است، دیدن کردیم و دیدیم که همه‌ی سبزی‌فروشی‌ها ایرانی هستند. هرکس از این بازار دیدن کند، می‌بیند که هر فروشنده یک رادیوی کوچک در دست گرفته و پیوسته به پخش رادیو

تهران گوش می‌دهد، که به زبان فارسی پخش می‌شود. این وضعیتشان در خرده‌فروشی‌هاست؛ در عمده‌فروشی‌ها نیز حضور دارند و نسبتشان کم نیست. به دوستم گفتم: تنها بر این قسمت‌ها تسلط دارند؟ که جواب داد، این تنها بعضی از این جاها است. جاهای دیگری هست که تو ندیده‌ای. مانند نانواپی‌ها که مطلقاً دست خودشان است و نانی می‌پزند که کویتی‌ها آن نان را بر بقیه‌ی انواع نان ترجیح می‌دهند. محله‌های فروش سجاده که اکثرش مال آنها است. چه بصورت خرده‌فروشی و چه عمده‌فروشی.

بقالی و سوپر مارکت‌های کوچک در محله‌ها و شهرها، بیشترش از آن ایرانی‌هاست. آنها در این کارها از دیگران موفق‌ترند، چرا که خود ایرانی‌ها در واردات مواد غذایی دست دارند و هر تاجری به قوم خود، قیمت‌ها را کمتر از دیگران می‌دهد. بیشتر محله‌های نجاری مال آنها است. بر اسکله و کارکنان آن تسلط دارند. در نمایندگی‌ها نیز همین‌طور. بعنوان مثال نمایندگی ماشین، نمایندگی مواد غذایی، نمایندگی املاک و خانه و مزارع و شرکت‌های شیوخ.

دوستم همچنین گفت: «می‌دانی که تاجری چون بهبهانی بیش از ۴۰۰ نمایندگی واردات و پخش مواد لوکس و تزیینی و مواد ضروری در اختیار دارد؟ او از بزرگترین تاجران در کشورهای عربی است. در هریک از منازل و مکاتیش، قسمتی برای روابط خارجی وجود دارد که بدون رفتن به وزارت تبادلات، از آن بهره می‌برد. نمایندگی‌های این تاجر در کشورهای خارجی، نزدیک است که به سفارتخانه‌های تابع او تبدیل شود. علاوه بر این، او شریک امیر و نماینده و وکیل املاکش می‌باشد. که این نمایندگی نفوذ سیاسی را، علاوه بر نفوذ و قدرت اقتصادی به وی عطا نموده است. تمام امکانات وی در خدمت مسافرین و مهاجرین ایرانی است. چه کسانی که هویت کویتی اخذ کرده‌اند و چه کسانی که آن هویت را نگرفته‌اند».

به دوستم گفتم: «شاید بهبهانی به صورت استثنا اینگونه باشد و از روی موارد استثنا نمی‌توان حکم [کلی] داد»!! که جواب داد:

«خانواده‌های ایرانی زیادی هستند که در زندگی اقتصادی ما نقش دارند، از جمله: قبازرد، کاظمی، معرفی، هزیم، بهمن، بوشهری، مزیدی، مقامس، مکی، دشتی و صراف. و می‌توانی اثرگذاری شیعه در حیات اقتصادی آنجا را هنگامی ببینی که روز

عاشورا در بازارها یک چرخ بزنی. خواهی دید که بیشتر بازارها تعطیل است، انگار آنجا تعطیل رسمی است».

به دوستم گفتم قضیه خیلی پیچیده است. مسلمانان در کشور شما در این نقشه‌ی ترسناک کجا هستند؟ [چه می‌کنند]؟

که جواب داد: «بیشتر آنان اموال و فرزندانشان، مشغولشان کرده است. برخی از آنان چنان فکر می‌کنند که درونشان از درون مادر موسی مشغول‌تر است. تعداد کمی هم که حقیقت را درک می‌کنند، نمی‌توانند هیچ کاری بکنند.» با دوستم خداحافظی کردم و به او گفتم: «آندلس آخرین مصیبت در تاریخ امت ما نیست»!!

خلیج و انقلاب خمینی

آیت‌الله صادق روحانی، تهدیدهای معروف خود را مبنی بر انضمام بحرین به ایران، بروز داد. روزنامه‌های محلی ایران و خبرگزاری‌ها و روزنامه‌های جهان، این تصریحات را با بررسی و تحلیل، گزارش کردند و روابط ایران با دولت‌های خلیج تیره‌تر شد و بعد از چند هفته از صحبت‌های صریح روحانی، مسئولین ایرانی گفتند که صادق روحانی تنها از جانب خود سخن می‌گوید و سخنان او ارزش رسمی ندارد. سپس دولت ایران سفیرش را در بحرین تعیین نمود تا دولت‌های خلیج مطمئن شوند و حسن نیتش ثابت شود. سپس صادق طباطبایی سخنگوی دولت و معاون نخست‌وزیر به بحرین رفت و به مسئولین بحرینی در منامه تأکید کرد که حکومتش نه به بحرین و نه هیچ دولتی از خلیج، هیچگونه طمع و چشم‌داشتی ندارد.

تندباد و بحران به وجود آمده تا حدی فروکش کرد و ایران سیاست پاشیدن خاکستر به چشم [دشمن] را متوقف کرد و خواستار برقراری روابط حسنه با دولت‌های خلیج شد.

این قضیه چند سؤال را مطرح می‌سازد:

- آیا ایران، برنامه‌ای برای آنچه که می‌گوید، در نظر دارد؟ بطور واضح‌تر، آیا صحیح است که ایران طمعی در دولت‌های خلیج ندارد؟!.

- آیا درست است که تصریحات صادق روحانی هیچ ارزش رسمی ندارد؟ و اینکه او مزدور و گماشته‌ی ساواک است و می‌خواهد روابط حکومت ایران با دولت‌های دوستش در خلیج را خدشه‌دار و تیره سازد؟!.

برای جواب به این سؤال‌ها و ارائه‌ی حقیقت کامل برای خوانندگان، باید مواضع خمینی را در مورد خلیج، از زمانی که در نوفل لوشاتو ساکن بود، تا تاریخ نوشتن این کتاب بررسی و دنبال کنیم.

از نوفل لوشاتو تا تشکیل دولت بازرگان

تصریحات [مجله‌ی] شهید: «این سروصداها به منظور توجیه مواضع خائنانه‌ی حکومت‌های واپس‌گرا و عقب‌مانده‌ای مانند عربستان سعودی، عراق و حکومت‌های خلیج است که با شاه همکاری می‌کردند. و نیز نیروهای پشتیبان شاه از جمله قدرت‌های امپریالیستی و صهیونیستی و مواضع خائنانه‌ی آنان در قبال انقلاب مردم ایران را توجیه می‌کند»^۱.

آنها انقلابشان را انقلابی فراگیر می‌دانند که دولت‌های خلیج و عراق را منفجر خواهد کرد.

«... بنابراین انقلاب اسلامی در ایران، تنها شعله‌ی اول است و کل منطقه را منفجر خواهد کرد. منطقه‌ای که به نام دین، در تنگنای زیاده‌طلبان قرار دارد»^۲.

منظور آنها [از عبارت زیاده‌طلبان] در عبارت اخیر، کشور عربستان سعودی است. به مناسبت فرا رسیدن ماه محرم سال ۱۳۹۹ مهدی حسینی، گفتگویی را تحت عنوان «امام حسین و انقلاب فردا» انجام داد و مانند یک بیانیه‌ی رسمی از سوی انقلابیون ایران، توزیع گردید. از جمله در این گفتگو بیان نمود که:

«... و در عراق، حرکت اسلامی [بخوانید رافضی] به صورت تصاعدی، پیشرفت می‌کند. از نوه‌ی شهید، درس انقلاب و مبارزه و جنگ با علمای خائن صدام را فرا می‌گیرد. صدامی که زمان حجاج و ابن زیاد را اعاده و تکرار کرد و ما را به یاد ایام مغول انداخت. این حرکت که با مقاومت در برابر پرچم سرخ در زمان عبدالکریم قاسم روبرو شد، با عبدالسلام عارف نیز به مقابله برخاست و اکنون نیز با مزدوران و گماشتگان بریتانیا، یعنی صدام و دستگاه حکومتی خائنش، به مقابله می‌پردازد».

۱- «شهید» نشریاتی دوره‌ای بود که حرکت آزادی اسلامی در ایران آن را منتشر می‌نمود و شامل بیانیه‌های این حرکت و اخبار انقلابی ضد شاه و بیانیه‌های صادره از سوی خمینی بود. مجله‌ی شهید: شماره‌ی ۱۳ صادره در تاریخ ۱۳۹۹/۲/۱۴ برابر با ۱۹۷۹/۱/۱۲.

۲- مجله‌ی شهید شماره ۱۲ مورخ ۱۹۷۸/۱۲/۱۲

و پاکستان را ستود و گفت: «... مردم پاکستان نباید به عربستان به عنوان رهبر امت اسلامی نگاه کنند...»

و از کتاب استاد مودودی رحمته «خلافت و پادشاهی» تقدیر و ستایش کرد، چرا که او در آن از خلیفه‌ی سوم رضی الله عنه انتقاد کرده بود. او گفت:

«بیکان این کتاب که جوانان پاکستان با فراغ بال از آن استقبال کردند، در وهله‌ی اول، بر ضد حکومت مزدور در عربستان سعودی، این حکومت پادشاهی متعفن است». در قسمت دیگری از این گفتگو، مؤلف، بین شیوخ مناطق نفت‌خیز در خلیج و شاه ایران و صهیونیست‌ها و موارد ارتباط برقرار کرده و خواستار نابودی آنها می‌شود.

رهبران ایران از احساسات و عواطف مردم مسلمان سوءاستفاده می‌کنند و با شعارهای اسلامی آنها را بیهوش می‌کنند و به خواب غفلت می‌برند تا اینکه سوءاستفاده‌ی آنها از سرزمین‌مان، به اسم آزادی و رهایی از حکومت‌های مسلط، فراموش شود. آنها در ادعای خود دروغ می‌گویند.

آنها چگونه بین حکومت‌های خلیج و عراق با حکومت نصیری در سوریه فرق قائل می‌شوند؟! اولی را مورد هجوم شدید قرار داده و در مورد دومی سکوت اختیار می‌کنند و اگر هم نامی از آن ببرند، با تقدیر و احترام و ستایش، از آن بحث می‌کنند!

حکومت دروغگو و بی‌دین نصیری، نزد رهبران انقلاب خمینی، حکومتی میهن‌پرست، پیشرفته و اسلامی است!! هر چند این حکومت حرمت مساجد را زیر پا گذاشته و آنها را ویران کرده باشد و اختلاط [بین زن و مرد] را شایع کرده و خون داعیان به‌سوی الله عز و جل را ریخته باشد.

با تمام تأسف انقلابیون خمینی، تمام حکومت‌ها [ی عربی] را مورد حمله و هجوم قرار می‌دهند، به جز حکومت سوریه. چرا که این حکومت، باطنی و قرامطه‌ای و مجوسی است!!

این فرد که گفتگوی او را آوردیم و گفتگوی او را انقلابیون خمینی در آمریکا، اروپا و کشورهای عربی پخش کردند، از دعوت به مذهب‌گرایی سیاه و پلید، هیچ حیا و ابائی ندارد چرا که می‌گوید:

«این حقیقتی است که شکی در آن وجود ندارد، اگر چه افراد و مردم ساده لوح در مورد آن به شک بیفتند. این بدان خاطر است که انقلابی را که خداوند می‌خواهد، یک انقلاب شیعی با رنگ و بوی اسلامی است که اهدافی عالم‌گیر دارد»!!

اما مردم ساده لوح همچنان می‌گویند که انقلاب خمینی، اسلامی است و نه مذهبی. هر چند خود مسئولین این انقلاب تصریح کنند که آن، انقلابی شیعی است!!

فعالیت شیعیان خلیج

انقلاب ضد شاه در ایران، فعال شدن و تحریک شیعیان در تمام نواحی شبه‌جزیره‌ی عربی را به همراه داشت. این تحریک از سوی یاران خمینی، که اصالتاً فارس هستند، رهبری و هدایت می‌شود.

این تحریک شیعیان در شبه‌جزیره‌ی عربی، چیز مخفی و پنهانی نیست. بلکه حاکمان منطقه نیز از آن آگاهی دارند و شهروندان عادی نیز آن را می‌دانند. سلیم لوزی رئیس تحریریه‌ی مجله‌ی «حوادث» درباره‌ی این موضوع چنین می‌گوید:

«قبل از انتقال خمینی به پاریس، دستگاه‌های امنیتی خلیج، تحرکاتی مشکوک را در بین طوائف و اقلیت‌ها ملاحظه کردند و گفته شد که مقادیری سلاح، قاچاق شده است که بعضی از آنها کشف شد. مانند اتفاقی که اخیراً در ابوظبی رخ داد». لوزی در جایی دیگر گفت که مقادیر زیادی اسلحه به مناطق شرقی در کشور و امارات متحده عربی قاچاق شده است.^۱

مشخص شد که قاچاق سلاح به سوی خلیج متوقف نشده است. روزنامه‌ی «الوطن العربی» صادره از فرانسه از مسئولین سوری چنین گزارش داد که به رئیس جمهور لبنان گفته بودند: «تلاش‌هایی سیاسی وجود دارد که قوای سیاسی در لبنان را صورت می‌دهند تا با روابط بین‌المللی، قاچاق اسلحه به بعضی از دولت‌های خلیج از طریق سوریه، زیر پوشش کالاهای آماده برای صادرات، صورت بگیرد. که بعضی از این تلاش‌ها کشف شده است. اما گزارش‌های نظامی نشان می‌دهد که ۳۶ هزار قطعه اسلحه، از طریق این شبکه‌ها به خلیج وارد شده است».^۲

هنگامی که خمینی عراق را ترک و به کویت رفت، حکومت کویت از ورودش به آن کشور جلوگیری کرد. که این ممانعت عکس‌العمل شیعیان کویت را دربر داشت و بیانی‌ی زیر را [علیه این تصمیم حکومت کویت] توزیع کردند.

۱- «الحوادث» شماره ۱۱۵۶ در ۱۲/۲۹/۱۹۷۸.

۲- «الوطن العربی» شماره ۴۳۹ تاریخ ۱۱ تا ۱۷/۱۰/۱۹۷۸.

هنگامی که کویت حامی ایران [حکومت شاه] می‌شود

«مردم کویت برای حمایت از استقلال کشورشان چه کار کرده‌اند؟ تا حامی ایران [حکومت شاه] نشوند و جابر احمد مزدور و جاسوس دربار شاهانشاهی ایران نباشد. در کویت مجلسی که با این مسئله مخالفتی کند وجود ندارد. و هیچ روزنامه‌ی آزادی که مردم را از پشت پرده‌ی جریانات آگاه سازد و نیز هیئت واقعی وزیران که بتواند در مسائل مناقشه بکند وجود ندارد.

فقط تعدادی از نزدیکان و کارمندان شیخ بدوی، جابر احمد، کسی که خاطرات بدوی بودنش، او را بر آن داشته که به حکم برادرانش در حکومت، عمل کند و دستور دهد، [همه‌کاره هستند] گرچه آنها افرادی سرکش و دارای فساد اخلاقی باشند.

همه‌ی اینها باعث تشکیل جلسه‌ی کم‌نظیر شد که در آن هیئت وزیران در چهارشنبه ۴ اکتبر تصمیم گرفت که رهبر بزرگ انقلاب ایران، امام خمینی را به آنجا راه ندهند.

فقط یک اجماع و جلسه‌ی اداری، که به نظرات برادران و نزدیکان و بردگان شیخ بدوی گوش می‌دهد، این تصمیم را گرفته است و آنها به زبان یگانه‌ی پدرشان در خانواده‌ی حکومتی و با لحن دستوری، چنان صحبت می‌کنند که هیچ برو برگشتی ندارد. بنابراین هیچ یک از اعضای هیئت وزیران احساس نکرد که با این تصمیم، تحولی عمیق و مهم بوجود خواهد آمد. چرا که آنها در میان جلساتی تصمیم‌گیری می‌کنند که راهی جز فهمیدن مسائل، جز آنگونه که شیخ بدوی می‌فهمد، ندارند. پس با این وجود، چگونه می‌توان انتظار تفکر و تعقل را داشت؟ روزنامه نیز آنچه را که جابر و برادرانش خواسته بودند، چاپ کردند.

آنها نوشتند که جابر در این جلسات، در مورد قومی و مذهبی بودن این مسائل صحبت کرده است، اما مسئله فقط یک چیز است: گرفتن تصمیمی خارج از دیپلوماسی و ادب و ارزش‌های استقلال‌خواهانه و خلق و خوی عربی و اسلامی و آن منع امام خمینی از ورود به کشور است که باعث شد، کویت به حامی ایران [حکومت شاه] تبدیل شود. چرا که:

۱- امام خمینی قبلاً دعوت‌نامه از سوی برخی دستگاه‌های خاص در کویت گرفته بود، اما با این وجود از ورود او به کشور بخاطر استجابت درخواست نماینده‌ی بلند پایه‌ی ایرانی (سفیر ایران در کویت) و در مخالفت با تمام دستگاه‌های حکومتی که در کشور هستند، ممانعت کرد. و جابر احمد معاون

وزارت داخلی، سلیمان مشعان را موظف کرد که به مرزهای عراق و کویت برود تا بر ممانعت ورود خمینی نظارت داشته باشد.

۲- امام خمینی مرجع بزرگ مذهب شیعه است و نصف مردم کویت را شیعیان تشکیل می‌دهند و ایشان در بنای آن و شکوفایی و درخشش [مذهب شیعه] مشارکت داشته است. پس ممانعت از ورود آن حضرت به این روش، توهینی به کرامت مذهب شیعه است و دلیلی دیگر است بر طبیعت و سرشت حکومت فردی ساده [و بی‌سیاست، یعنی حاکم کویت].

۳- امروز امام خمینی قلب‌های ده‌ها میلیون نفر از مردم ایران و ملت‌های یاری دهنده‌ی او در مبارزه‌اش با طاغوت ایران و مقاومت با سرسختی صهیونیست‌های داخل ایران و مقابله با گسترش اسرائیل در سرزمین‌های عربی را در اختیار دارد. توهین به امام خمینی، توهین به میلیون‌ها نفر است که در نتیجه‌ی آن، چهره‌ی کویت بعنوان کشوری مستقل در نظر تمامی آنان، مخدوش می‌شود.

مردم ایران که دیر یا زود به هدف خود خواهند رسید، به کویت به عنوان حکومتی می‌نگرند که عده‌ای کم‌ادب در آن حکومت می‌کنند. کسانی که اراده‌ی ضعیفی دارند و با یک تماس تلفنی از سوی سفیر ایران، به لرزه می‌افتند و با کویت همانگونه که جابر احمد عمل کرد، عمل خواهد شد.

جابر احمد به فرزندان کویتی که چهره‌شان در سرزمینی آزاد که مملو از نفت است، خدشه‌دار شده چه جوابی خواهد داد؟ [آیا می‌گوید که] ادبشان کم است، همانطور که جیب‌هایشان پر از پول است، در این صورت ارزش‌های عربی و اسلامی و انسانی کجا می‌رود؟

جابر به حکومتی مردمی که در ایران و بین یاران خمینی برپا می‌شود و وقتی که آنان در مورد این بی‌ادبی و توهین سؤال کنند، چه خواهد گفت؟

آیا کافی است که بگوید: من همچنان شیخ قبيله هستم و فنون دیپلماسی را بلد نیستم. یا اینکه بگوید: «من دیکتاتورم و طبق افکار ساده‌ی خود عمل می‌کنم و یا بگوید: من فقط کارمندی از دربار شاهنشاهی ایران هستم یا چه»!!

امضاء: یاران امام خمینی

این اولین بار بود که ایرانی‌ها و بطور کلی روافض، جرأت پیدا کردند که بیانیه‌ای را ضد حکومت منتشر کنند. با علم به اینکه این بیانیه به شکل پنهانی و سرّی و در جاهای بسته توزیع شد و هر کدام از آنها که توسط دستگاه‌های امنیتی بازداشت و بازجویی شد این مسئله را رد کرد.

اقدام آنها در توزیع این بیانیه، علی‌رغم ترس شناخته‌شده‌ی آنها، نشانه‌ای بر این بود که انقلاب خمینی در آنها کینه‌ای را ایجاد کرده است که دست به چنین عملی زده‌اند. از سویی دیگر می‌دانیم که این بیانیه قبل از سقوط شاه و محقق شدن اهداف انقلاب، توزیع شده است.

اما این سخنان که نیمی از مردم کویت شیعه هستند، دروغی است که در هرجا و هر سرزمینی که وجود داشته باشند، از آن استفاده می‌کنند.

روابط ایران و دولت‌های خلیج بعد از تشکیل دولت بازرگان

دولت‌های خلیج به انقلاب خمینی اعتراف کرده و رؤسای این حکومت‌ها، برای این حکومت و رهبرش پیام تبریک فرستادند و هیئت‌هایی رسمی از آن کشورها، از تهران و قم دیدن کردند. از جمله: عبدالله بن عبدالعزیز معاون دوم رئیس هیئت وزیران عربستان سعودی، که در آن نامه‌ای از برادرش خالد را به خمینی تسلیم کرد که در آن از او برای اتحاد دولت‌های اسلامی دعوت کرده بود^۱.

در ۱۹۷۹/۴/۱۵ گروهی از سوی مجلس اعلای مساجد، به ایران رفت و این هیئت، اعضای از دولت‌های مختلف خلیج را شامل می‌شد. آنها با خمینی در قم جلسه‌ای را تشکیل داده و به خاطر پیروزی انقلابش به او تبریک گفتند^۲.

همچنین هیئتی دیگر از رابطه العالم الاسلامی به ایران رفت و به خمینی تبریک گفت. اما خمینی با سردی و تکبر و غرور با آنها دیدار کرد و با تحقیق دانستم که هیئتی رسمی، که متشکل از دولت‌های خلیج و همسایه‌ی ایران بود، خواستند که خمینی را نصیحت کنند، که مردم را نکشد و موضع رسول الله ﷺ را در فتح مکه به یادش آوردند که چگونه به قریش گفت: «بروید شما آزادید».

۱- رادیو تهران در ۱۹۷۹/۴/۱۸.

۲- از خبرگزاریها.

اما خمینی به این هیئت توهین کرد و به آنها گفت که شما شایستگی دخالت در این مسائل را ندارید. - با توجه به اینکه تمام اعضای این هیئت از علما بودند - و او آنها را به مسائل جانبی مشغول کرد.

و در روایت دیگری از این ماجرا که از یکی از اعضای این هیئت گفته شده، خمینی جلسه را ترک کرد و از آنجا خارج شد و به دنبال آن سایر افراد نیز خارج شدند. بنابراین رد و انکار انقلابیون خمینی بر دولت‌های خلیج، یک انکار سلبی است. به عنوان مثال:

در ۱۹۷۹/۳/۱۷ جشن رسمی و مردمی در آبادان، در تأیید برپایی جمهوری اسلامی برگزار شد و رادیو آبادان اعلام کرد که این مراسم باشکوه برگزار شده است و گزارش آن به طور کامل به دو زبان فارسی و عربی پخش شد. شایان ذکر است که خطیبی در یکی از مراکز اهواز، سخن می‌گفت و تلاش می‌کرد تا تعصب عربی را از قلب نمایندگان بزدايد و آنها را به متحد شدن، تحت اسلام خمینی فرا می‌خواند.

در ادامه گوشه‌هایی از متن سخنرانی دکتر محمد مهدی را که صدای انقلاب اسلامی از آبادان در ساعت ۱۲ ظهر روز ۱۹۷۹/۳/۱۷ آن را پخش کرد، می‌آوریم:

«... ای برادران مسلمان عرب ما، به عرب بودن یا مدینه‌ای بودن خود مغرور نشده و فریب نخورید. به خاطر بودنتان در شهر رسول الله یا در زمان رسول الله مغرور نشوید. معیار، همراهی با محمد نیست، مگر اینکه رسالت و دین آسمانی را حمل کنید. او فرمود عرب هیچ برتری بر عجم و عجم هیچ برتری بر عرب و سیاه و یا سفید نیز هیچ یک بر دیگری برتری ندارند، مگر با داشتن تقوای الله ..

رسول الله به‌سوی شما نیامده است تا در مکه و مدینه در زمان خود حکومت کند. و یا در عراق در زمان ما. او آمده است تا اسلام و قرآن را عالم‌گیر کند. اما ما مسلمانان با کوتاهی و تذلل و تنبلی خودمان در این زمینه قصور کرده و واجب بلند مرتبه‌ی اسلامی خود را انجام نداده‌ایم. تا جایی که در تمام جهان هیچ کشور [حکومت] اسلامی نمی‌یابیم. چرا رهبر انقلاب اسلامی، امام خمینی، روح الله والفدا از عراق به کویت و از آنجا به پاریس می‌رود؟ برای اینکه در تمام جهان، تنها یک کشور که از این رهبر بزرگ حفاظت کند وجود ندارد. تا اینکه مسلمانان جمع شدند و خواسته‌ی خود را به کرسی نشاندند و تمام امکانات خود را برای نابودی حکومت شاهنشاهی پهلوی به کار گرفتند.

بله، عراق و کویت و حجاز و... مسلمان نیستند. من نمی‌خواهم اسلام آنها را نفی کنم، اما آنها به طور کامل تسلیم دین خداوند نیستند، اگرچه در بعضی از آنها اسلام یافت شود. اما اسلام مراتب دارد. بنابراین خورشید دعوت اسلامی از مغرب طلوع کرد. همانطور که در زمان امام مهدی، طبق احادیث صحیح، خورشید از مغرب طلوع می‌کند. شاید این قضیه عینیت یافته باشد.

امام، رهبر انقلاب، این انقلاب را از غرب، از پاریس به ثمر رسانید تا اینکه، پیروزمندانه و عزیز و توانمند، به کشورش بازگشت. ما تا پیروزی نهایی با او خواهیم بود و خود را نیز حاضر و آماده می‌کنیم، برای اینکه شهید تقدیم کنیم. خون شهیدان نهایتاً باعث می‌شود که ما به آزادی و استقلال و جمهوری اسلامی و نه غیر آن، برسیم».

سپس این خطیب از نیت‌های تجاوزکارانه‌ی قومش سخن به میان می‌آورد و می‌گوید: «... شما دو گام مبارک در پیش دارید. گام اول برپایی و استقرار انقلاب اسلامی از نظر سیاسی، اقتصادی، اخلاقی و عقیدتی چه در داخل و چه در خارج. پس از این ما دو گام محکم و قاطع داریم: گام اول این است که جمهوری اسلامی را در ایران مستقر سازیم و حوادث و پیچیدگی‌ها و بحران‌ها را که مانع محقق شدن امنیت می‌شود از بین ببریم. جمهوری اسلامی باعث محقق شدن امنیت ما می‌گردد.

بعد از اینکه این مسئله کامل شد و بعد از اینکه مستقر شده و روی پای خود ایستادیم، مجاهدان مسلمان به قدس و مکه مکرمه و افغانستان و کشورهای مختلف اعزام خواهند شد تا امنیت رسول الله ﷺ محقق شود.. (ان الملك ان الحكم الا لله الحق فهو خير الفاصلین)».

چون این سخنرانی در مراسمی در اهواز عرب برگزار می‌شد، سخنران عرب از آنها خواست که به دنبال جدایی از جمهوری اسلامی نروند، چرا که گمان می‌کند این حکومت اسلامی و محمدی است، نه عربی یا عجمی.

او سخنانش را اینگونه پایان داد:

«... ای برادران مسلمانم در شرق و غرب زمین، به صراحت می‌گویم، مکه‌ی مکرمه حرم امن الهی است که عده‌ای بدتر از یهود بر آن حکومت می‌کنند. چرا که آنها در این سرزمین حرام [سرزمینی که ریختن خون در آن حرام است] و در ماه حرام ذی القعدة گذشته به تکارنه که مسلمانند حمله کردند و آنها را از مکه‌ی مکرمه و سرزمین حجاز بیرون راندند و آنها می‌گفتند: ما و پدرانمان از فرزندان این کشور و

سرزمین گرامی بوده‌ایم، چرا ما را اخراج می‌کنید، در حالی که الله سبحانه و تعالی می‌گوید، این سرزمین امن است.

افراد وحشی حکومت سعودی، به زنانشان حمله کرده و به ناموسشان تجاوز کردند. به ناموس این شهروندان آواره شده در مکه‌ی مکرمه، تجاوز کردند. آنها از خودشان دفاع کردند و یکی از ماشین‌های آنان را سوزاندند، سپس این مهاجمان نزد امیر مکه رفتند و دستور تیرباران آنها را با سلاح سنگین از ۱۲ هلیکوپتر گرفتند و با تانک منزلشان را ویران کردند. این رفتار با مسلمانان از سوی چه کسی انجام می‌شود؟ در میان این افراد مورد حمله قرار گرفته، قاری قرآن و نگهبان بیت الله الحرام وجود داشتند.

هرگز [وضع اینگونه نخواهد ماند و] ما به فلسطینمان، مکه و مدینه‌مان باز خواهیم گشت و قرآن را در این سرزمین‌های مقدس اشغال شده، حاکم خواهیم گردانید». [انتهای سخنان خطیب].

این تنها گوشه‌هایی از این سخنرانی رسمی بود که به دو زبان فارسی و عربی از رادیو آبادان پخش شد. در تاریخ ۱۹۷۹/۳/۲۰ روزنامه‌ی الوطن کویت، از منابع اختصاصی خود گزارش داد که یک سخنگوی رسمی در تهران از صحبت‌های تأسف برانگیزی که رادیو آبادان، از او در عراق نقل کرده است، عذرخواهی کرد. اما این سخنگو از صحبت‌هایی که در مورد سعودی و کویت گفته شده بود، عذرخواهی نکرد. ملاحظات ما در مورد سخنرانی دکتر محمد مهدی صادقی زیاد است و تنها قسمتی از آن را می‌آوریم:

۱- اشتباهات در آن زیاد است. ما بدون تصحیح آن را نقل کردیم. او در استدلال به قرآن، تقوای الهی را رعایت نکرد و گفت: «ان الحکم الا لله الحق وهو خیر الفاصلین» در حالی که صحیح آن چنین می‌باشد: ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ يَفُصُّ الْحَقُّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ﴾ [الأنعام: ۵۷]. «فرمان جز در دست خدا نیست. خدا به دنبال حق می‌رود (و کارهایش برابر حکمت انجام می‌شود. لذا اگر خواست عذاب واقع می‌گردد و اگر نخواست عذاب واقع نمی‌شود) و او بهترین (قاضی میان من و شما و) جدا کننده (حق از باطل) است».

۲- هنگامی که مراسم و سخنرانی رسمی است و رادیو آن را پخش کرده و هیچ معذرت خواهی از سوی حکومت در مورد سخنان گفته شده درباره‌ی خلیج، بعد از پخش سخنان صورت نگرفت، نتیجه می‌گیریم که این نظر رسمی

حکومت و دولت است. در این صحبت‌ها آمده بود که مجاهدین (ایرانی‌ها) قدس را - که ذکر قدس فقط برای سرپوش اماکن بعدی است - و مکه‌ی مکرمه را آزاد خواهند کرد. پس انقلابیون ایران، انقلاب خود را به خارج از ایران صادر می‌کنند. به‌سوی مکه و مدینه و عراق و کویت و افغانستان. این سخنران امامش، خمینی را اینگونه توصیف کرد: امام تمام مسلمین. پس تنها مخصوص ایرانی‌ها نیست. در تصریحات وزیر خارجه، ابراهیم یزدی نیز آمده بود که خمینی، رهبر تمام شیعیان جهان است^۱.

۳- سخنران برای عده‌ای از تکارنه که حکومت با زور آنها را از مکه اخراج کرده است، آه و ناله سر می‌دهد، در حالی که خمینی، هزار مسلمان اهل سنت را فقط در اهواز، که او در آن سخنرانی می‌کرد از بین برد و همچنین در کردستان و بلوچستان.

آیا کشتن اهل سنت از سوی آنها یک عمل اسلامی است و اخراج گروهی در مکه جرم است؟!.

و به این خاطر وعده‌ی فتح مکه را می‌دهد، اما سکوت می‌کند و به سرقت حجرالاسود، همانگونه که اجدادش قبلاً دست به آن کار زده بودند، تهدید نمی‌کند.

تصریحات روحانی

دلایل زیادی مبنی بر اینکه انقلابیون خمینی، به دنبال درهم کوبیدن و نابودی [و تسلط] بر خلیج هستند، آورده شد و مدارک زیادی را در صفحات گذشته بیان کردیم که از جمله‌ی آن می‌توان به سلاح‌هایی که از شیعیان در مناطق مختلف خلیج کشف شد اشاره کرد. همچنین بیانیه‌هایی که آنها هر از چندگاهی آن را پخش می‌کنند. که بیانیه‌ی یاران خمینی در کویت از آن جمله بود. و نیز سخنرانی رسمی دکتر محمد مهدی صادقی در اهواز در تاریخ ۱۹۷۹/۳/۱۷ که رادیو آبادان به دو زبان فارسی و عربی آن را پخش کرد. در این سخنرانی او ندای آزاد کردن مکه و مدینه، قبل از قدس را سر داد.

در این میان، در تاریخ ۱۹۷۹/۷/۱۷، روزنامه‌های داخلی ایران، گفتگو با فردی به نام آیت‌الله صادق روحانی را منتشر کردند که خواستار انضمام و پیوستن بحرین به

ایران شده بود و مکرراً گفته بود که ۸۵٪ از مردم بحرین شیعه هستند، اما نقشی در حکومت ندارند.

او همچنین اضافه کرد که ۱۲ عالم دینی در بحرین، سه روز پیش، پیشنهادهاتی را به شیخ عیسی بن سلیمان آل خلیفه، امیر بحرین دادند. روحانی که باورها بر این است که عضو مجلس سزّی و پنهانی انقلاب ایران است، نگفت که این پیشنهادات چه بوده است. او گفت: همچنین برای شیخ بحرین نوشته شده است که او باید در برابر قوانین اسلامی خاضع باشد و دست از فشار بر مردمش بردارد، در غیر این صورت ما مطالبات [وخواست‌های] خود در بحرین را پیگیری می‌کنیم.

روزنامه‌های خلیج این تصریحات را به نقل از خبرگزاری رویتر از تهران در ۱۹۷۹/۷/۱۷ درج کردند. در حالی که روحانی صحبت خود درباره‌ی بحرین را در اواخر ژوئن سال ۱۹۷۹ بیان کرده بود. و این نتیجه‌ی تصریحات او بود که شیعیان خلیج، بعد از تصریحات روحانی به نابودی امنیت، در گوشه و کنار منطقه تحریک می‌شدند.

بنابراین در بحرین ۱۲ عالم دینی از شیعه - همانطور که گفته شد - پیشنهادات بدیع و جدیدی به امیر بحرین می‌دهند. در همین راستا محمد علی عقری شروع به اخلاص و آشوبگری کرد و شهروندان را به اعتصاب دعوت کرد، که حکومت او را، هنگام بازگشتش از تهران در روز عید فطر به علی که گفته نشد، در فرودگاه منامه بازداشت کرد.

بازداشت این شیخ شیعه باعث به راه افتادن تظاهرات در خیابان‌های منامه شد و تظاهرکنندگان خواستار آزادی او بودند. همچنین پس از آن، شیعیان اقدام به سوزاندن بزرگترین سالن سینمای منامه هنگامی که کسی در آن نبود، کردند که تلفات جانی در برنداشت.

در نتیجه‌ی این اعتصابات، حکومت بحرین تعدادی از عوامل آشوب را بازداشت کرد. بخصوص بعد از تظاهراتی که به مناسبت روز قدس، به دعوت خمینی در تاریخ ۱۹۷۹/۸/۱۸ برگزار شد.

آیات قم و تهران شروع به سخن گفتن از فشار وارده به افراد دینی شیعه در بحرین کردند. که در رأسشان سیدهای مدرسی، نماینده‌ی مخصوص خمینی قرار داشت.

مدرسی فردی فارس بود که می‌خواست از سوی خودش، جانشینی در بحرین قرار دهد. آیت‌الله حسین منتظری، رئیس مجلس خبرگان، نمایندگانی را در اعتراض به حکومت بحرین برای آزادی فوری سیدهای مدرسی، به آنجا فرستاد و مدرسی را به

عنوان نماینده‌ی امام خمینی در بحرین معرفی نمود. رادیو تهران سخنان منتظری را در ۱۹۷۹/۸/۳۰ پخش کرد.

مشخص شد که حکومت بحرین، مدرسی را بازداشت نکرده، بلکه او را از منطقه‌ی شارجه اخراج کرده است. او نیز چند روزی از انظار عمومی پنهان شد، تا اینگونه القا و گفته شود که او بازداشت و یا ربوده شده است.

مسئولین شارجه به حضور او در منطقه‌ی شارجه اشاره کردند. او نیز مجبور شد نامه‌ای به منتظری بنویسد که در آن بگوید، ابتدا بازداشت و سپس از بحرین اخراج شده است.^۱

در کویت نیز حوادثی مشابه از نظر زمانی و موضوعی، با آنچه که در بحرین روی داده بود، اتفاق افتاد. احمد عباس مه‌ری، اقدام به برگزاری جلساتی در مساجد شیعه در کویت کرد و مسائلی سیاسی و اجتماعی را در این جلسات مطرح کرد. از جمله: حقوق زن، درخواست برخورد منصفانه با شیعیان، انتقاد از حکومت و مسائل مربوط به اسکان. چپ‌گراها و ملی‌گرایان ثروتمند، در کنار مه‌ری ایستادند و تعداد کسانی که در جلسات دوره‌ای شرکت می‌کردند، رو به فزونی نهاد. حکومت مجبور به بازداشت او به مدت چند روز شد. و آیات دوباره اعتراض کردند. در اوامر خمینی خطاب به پدر احمد عباس مه‌ری با این نام او خوانده می‌شد: نماینده‌ی مخصوص خمینی در کویت و مسئول نماز جمعه در آنجا.

سپس تصریحات منتظری آغاز شد که یکبار از نگرانی‌هایش، از تنگنا و سختی به وجود آمده برای نماینده‌ی امام خمینی سخن می‌گفت و بار دیگر خواستار آزادی پسرش (عباس مه‌ری)، که می‌گفت زیر شکنجه در زندان کویت قرار دارد، می‌شد. چند روز پس از بازداشت احمد عباس مه‌ری، وزارت کشور کویت تابعیت ۱۷ نفر از خانواده‌ی مه‌ری را ابطال و آنها را به ایران فرستاد.

حکومت مانع از برپایی تظاهرات شد و از ورود شیعیان به مسجد، در زمان‌های مقرر برای تشکیل جلسه، پس از بازداشت مه‌ری جلوگیری کرد.

۱- «خبرگزاری» رویتر در تاریخ ۱۹۷۹/۹/۱ از خبرگزاری پاریس ایران.

مه‌ری، داماد خمینی و فردی فارس بود که هویت کوبیتی خود را در اوایل دهه‌ی شصت، بدون هیچگونه حقی به دست آورده بود. او در رأس گروه مردمی بود که پس از پیروزی انقلاب خمینی، با هواپیما از کویت به ایران، برای تبریک گفتن به خمینی رفتند. او کسی بود که تلاش کرد، مجوز دیدار با خمینی، هنگامی که می‌خواست بعد از ترک عراق، وارد کویت بشود را بگیرد. او همچنین، با اینکه در کویت اقامت داشت از رهبران جنبش آزادی بخش اهواز در زمان شاه بود.

حاکمان خلیج تصریحات ایرانیان را به دید نماینده‌ی آنان نگاه می‌کردند. در عراق تصریحات شدیدالحنی انتشار یافت و روابط و دیدارها بین مسئولین عرب در خلیج شکل گرفت. خبرگزاری‌ها از ورود گروه‌هایی از ارتش عربستان سعودی، به بحرین خبر دادند و پیگیری‌کنندگان و کارشناسان، از احتمال وقوع درگیری ایران و اعراب سخن گفتند. تا اینکه دولت بازرگان تأکید کرد که روحانی از جانب خودش سخن گفته و نماینده‌ی هیچ گروه رسمی در ایران نیست. حکومت سوریه بین دو طرف میانجی‌گری کرد و طباطبایی به دمشق رفت و با بحرین ابراز دوستی نمود و خصومت از بین رفت و پایان پذیرفت و اوضاع به حالت قبلی برگشت. اما این قضیه همچنان قابل انفجار است.

حقیقت این است که تصریحات روحانی، سرابی در صحرا نبود [بی‌خود و بی‌جهت نبود] حجم توطئه‌هایی که شیعیان خلیج در نظر داشتند و تحرکات مشکوکی که از سوی آنها بعد از رفتن خمینی از عراق، رو به فزونی نهاده بود، آشکار بود. روحانی یکی از سخنان خود را در یکی از مساجد قم، برای مردم ارائه نمود و خمینی، رهبر انقلاب ایران نیز، یکی از مستمعین او در آن مسجد بود. او می‌توانست این حرف روحانی را انکار کرده و آن را رد کند و او را به خاطر سخنانش مجازات کند. اما او سکوت کرد. کارشناسان سکوت او را به معنای اقرار و موافقت او با آن سخنان تفسیر کردند.

اگر روحانی تنها از جانب خودش حرف می‌زد - همانطور که می‌گویند - آیت‌الله حسین منتظری، که رئیس مجلس خبرگان قانونگذاری و امام جمعه‌ی تهران و بعنوان

جانشینی برای طالقانی بود، در تاریخ ۱۹۷۹/۹/۱۵ از صدور انقلاب ایران به دولت‌های منطقه سخن گفت. و اینکه این دولت‌ها، توان مقاومت ندارند و از شاه ضعیف‌ترند^۱.

او چند ماه پس از صحبت‌های اول خود، از آن برگشت و گفت: ایران هیچ طمعی حتی به یک وجب از خاک کویت یا بحرین یا عراق یا... ندارد. اما عراق باید بداند که ایران، اگر بخواهد کشوری در خلیج و یا عراق را اشغال کند، ارتش ایران با توانایی خود می‌تواند این کار را به سهولت و آسانی انجام بدهد.^۲ در این میان، ایران مشغول به برپایی پایگاه دریایی خود در خرمشهر در نزدیکی مرزهای عراق شد. که از بیست سال پیش عملیات آن انجام شده بود. مسئولین در تهران در مورد این قضیه، همانند عادتشان به تناقض‌گویی پرداختند:

«این تمرینی مخصوص در دریا است، هر چهار یا پنج هفته یکبار انجام خواهد شد، انجام آن هیچ ارتباطی به کشورهای همسایه ندارد.» که [همه‌ی این‌ها] در تصریحات طباطبایی، در دیدارش با روزنامه‌ی کویتی القبس در تاریخ ۱۹۷۹/۱۰/۱۵ صورت گرفت. دکتر چمران، وزیر دفاع، گفت: تهدیدهایی نظامی علیه ایران، از سوی یکی از کشورهای عربی وجود دارد و حکومت ایران می‌خواهد ثابت کند که توان دفاع از اراضی خود را در صورتی که در معرض هرگونه حمله‌ی نظامی خارجی یا هر توطئه‌ای از سوی بیگانگان قرار گیرد، دارد.^۳

همین‌طور حقایق بین مسئولین تهران تکذیب می‌شد، اما جواب وزیر دفاع به حقیقت نزدیک‌تر بود. چرا که او مسئول اول در رابطه با این تحرکات بود. اما تصریحات طباطبایی به بحرین اشاره داشت و در راستای ترمیم اختلافات و شکاف‌های بوجود آمده و آرامش بخشیدن [در روابط دو کشور] بود و به مصلحت نبود که او حقیقت را بگوید. انقلابیون کوشیدند که روابط خوبی با دولت‌های خلیج و شبه‌جزیره‌ی عرب برقرار کنند و به طرف‌های متعددی متوسل شدند، از جمله: سوریه، الجزایر و سازمان آزادی‌بخش فلسطین. اما آنها به هیچ عهد و پیمانی وفادار نیستند و اعتمادسازی از سوی آنها و وعده دادن شان هیچ ارزشی ندارد.

۱- کونا در ۱۹۷۹/۹/۱۵.

۲- ۱۹۷۹/۱۰/۲۰ روزنامه‌ها به نقل از رادیو تهران.

۳- خبرگزاریها در تاریخ ۱۹۷۹/۱۰/۲ به نقل از روزنامه لبنانی النهار

آنها از حوادث رخ داده در حرم مکی در ابتدای محرم سال ۱۴۰۰ سوءاستفاده کردند و در منطقه‌ی شرق عربستان تظاهراتی به مناسبت دهم ماه محرم به راه انداختند و تعدادی از نیروهای امنیتی را در قطیف کشتند. رادیو تهران شروع به سوءاستفاده از این تظاهرات کرد و خواستار برخورد منصفانه با شیعیان آنجا و رفع ظلم و ستم شد و اینگونه وانمود کرد که آنها به خاطر آوارگی، محرومیت و گرسنگی اعتراض کرده‌اند.

توقف و نقدی بر سیاست آنها در خلیج

ملاحظات خود در مورد سیاست انقلاب ایران در خلیج را می‌توانیم در موارد زیر معین کنیم:

۱- هشدار درباره‌ی اشتباهات رخ داده

هنگامی که روابط ایران و خلیج به تیرگی گرایید و نزدیک بود بین این دو سرزمین، جنگ درگیرد، تفاوت‌هایی بین این دو طرف وجود داشت: شیعیان به سرعت دست به مکر و خیانت زدند و به دستوراتی که از قم صادر می‌شد ملتزم شدند. و هرگاه یکی از آنان غیر از این را تظاهر می‌نمود، به خاطر دنبال کردن این قاعده‌ی معروف بود: «الحرب الخدعه» یعنی: «جنگ خدعه و مکر است».

اما اهل سنت مواضع متفاوتی داشتند: از عده‌ی زیادی از کسانی که بعنوان نیروی کار خارجی کار می‌کردند، شنیدم که نظر زیر را داشتند:

«چه اتفاقی می‌افتد، اگر ایران خلیج را اشغال کند؟ اصلاً معامله با فارس‌ها که بدتر از معامله با اهل خلیج نیست. اهل خلیجی که معتقدند ما برده‌های آنها هستیم و ما جز برای خدمت و راحت‌طلبی آنان نیامده‌ایم. حقوق ماهیانه‌ی ما، در برابر رنج و سختی‌هایی را که برای آن می‌کشیم، ما را کفایت نمی‌کند و حرص و طمع تجار و قیمت بالای کالاها، نزدیک است ما را ببلعد و بالاتر از همه اینکه، آنها حکومت‌هایی برای ما درست کرده‌اند که هیچ دلیل و برهانی از سوی خداوند ﷻ ندارد. بعنوان مثال:

ممنوعیت حضور زن و ممنوع بودن دیدار برادر با برادرش و احياناً مادر با فرزندش یا دیدار پدر با پسرش.

آیا قوانین مجوز ملاقات و دیدار و مشکلات و سختی بسیار آنها را فراموش کرده‌ایم؟! آیا تفرقه‌ی بین اهالی خلیج و دیگران را در مورد حقوق و منزل و معاملات

فراموش کرده‌ایم؟! آیا فراموش کرده‌ایم که اگر یکی از ما در خلیج بمیرد، فرزندان کوچکش را به کشورش باز می‌گردانند و آنها کسی را برای تأمین مخارج زندگی خود نمی‌یابند و مجبور به گدایی می‌شوند؟!.

سوگند به الله ﷻ این‌ها گناہانی است که قلب‌های ما را به درد می‌آورد، وقتی که می‌بینیم که اهالی خلیج از سوی فارس و غیر فارس مورد استعمار و بردگی قرار می‌گیرند.

کسانی که این نظرات را دارند، از دید و منظر شهوت و هوی و هوس، به مسائل نگاه و فکر می‌کنند. اینگونه افکار و نظرات از مسلمانان صادق، که از دیدی اعتقادی و معیارهای اسلامی به مسائل حکم می‌کنند، صادر نمی‌شود.

اما [از سوی دیگر] جایز هم نیست که نظرات آنها را به دیوار بچسبانیم، چرا که حرص و طمع و سوءاستفاده از امور و احتکار ارزاق و مواد لازم و بالا رفتن قیمت و به بردگی کشاندن کارگران مسلمان در خلیج، زمینه‌ی به وجود آمدن هر نوع شر و بدی را فراهم می‌کند. به نظر من، مفکرین صادق و درست‌کار و تاجران مسلمان و سایر داعیان به‌سوی خداوند ﷻ از اهالی خلیج، باید قیام کرده و برای حل این مشکل، کاری کنند و از اساس در شیوه‌ی برخورد با برادرانشان، که در آنجا برای کار رفته‌اند، تجدید نظر کنند. و تاجران خلیج تقوای الله ﷻ را پیشه ساخته و به دنیا میل نکرده و به آن دل نبندند و مردم را از عواقب وخیم روا داشتن ظلم و ستم بر حذر دارند.

مردم می‌گویند: «انقلاب اسلامی در تهران که ندای حکم کردن به شریعت خداوند ﷻ را سر می‌دهد و به خاطر محقق ساختن وحدت اسلامی تلاش می‌کند، از طغیان و ظلمی که در خلیج و غیر آن می‌بینیم، و با آن زندگی می‌کنیم، بهتر است».

ما به آنان می‌گوییم: صحبت از طاغوت‌ها و قوانین و حکومتشان، جا و مجال دیگر می‌طلبد. اما اینکه انقلاب خمینی، اسلامی است، خیر. ما در فصل‌های پیشین موضع آنها را در مورد قرآن کریم و سنت رسول الله ﷺ بیان کردیم و کینه‌ی قدیمی آنها از صحابه‌ی بزرگوار ﷺ را آشکار ساختیم.

از سوی دیگر از فساد عقیده و ایمانشان به عصمت و معصوم بودن آل بیت رسول الله ﷻ و اعتقادشان به رجعت، تقیه [و نفاق] و متعه [صیغه] بحث کردیم.

انقلاب خمینی، مجوسی و نه اسلامی، عجمی و نه عربی و کسرایبی و نه محمدی است.

خمینی عزم خود را جزم کرده که شبه جزیره‌ی عربستان را از دست طاغوتیان آزاد سازد. آیا در کویت فردی غیر از مه‌ری وجود ندارد که خمینی به او تکیه کند؟! در حالیکه مه‌ری تاجر حریصی است که اصلاً شایستگی مقام رهبری [در کویت] را ندارد و فقط اصل و نصب فارسی و اینکه داماد خمینی است، باعث شده که به این مقام برسد. خمینی تشکیلات و سازمان مخفی خود را در داخل و خارج ایران، به کمک فرزندان شیعه و تحت رهبری فارس‌های عجمی برپا کرده است. کسانی همچون: مه‌ری در کویت، مدرسی در بحرین، محمد باقر صدر در عراق و موسی صدر در لبنان. ممکن است کسی بگوید: بین خمینی و رهبران برخی جماعت‌های سنی، رابطه و همکاری وجود دارد. ما در جواب می‌گوییم:

«رهبران این جماعت‌ها خمینی را تأیید کرده و به او کاملاً اعتماد کردند. در حالی که او با این تأییدات، با سردی و بی‌توجهی رفتار کرد. همانگونه که در خلیج روی داد. در بلاد شام نیز او تأییدات اسلامی‌ها را با تأیید کردن دشمن آنها از طائفه‌ی نصیری، جواب داد».

هیچ چیز باعث نشد که انقلابیون خمینی به صراحت درباره‌ی نظرات و اهداف خود در حرکت به سوی خلیج، بحث نکنند: آیت‌الله روحانی خواستار پیوستن بحرین به ایران می‌شود، به این دلیل که نسبت شیعه در آن ۸۵٪ است و حقوق آنان ضایع شده و از سوی امیر سنی — طبق قول او — مورد محاکمه قرار گرفته‌اند.

مهدی حسینی در گفتگوی خود می‌گوید که انقلابی که الله می‌خواهد!! یک انقلاب، با رنگ و بوی شیعی است. و یاران خمینی نیز می‌گویند که نسبت آنها در کویت ۵۰٪ است و حقوقشان ضایع گردیده است.

در تمامی تصریحات شیعیان، بر ضرورت برپایی وحدت اسلامی، به رهبری خمینی، اجماع وجود دارد. اگر این‌گونه است، پس فرق بین کورش و منتظری و رستم و مدنی، یا کسری و خمینی و یا روحانی و شاه چیست؟!.

کورش جدید، فرقی به جز بر سر گذاشتن عمامه و کسرای جدید نیز تفاوتی جز اضافه شدن لقب آیت‌الله به خود ندارد.

نسبت مسلمانان اهل سنت در ایران بیش از ۳۵٪ است. نسبت آنها در حکومت خمینی چقدر است؟! و میزان همکاری خمینی با آنان، چقدر است!؟.

خمینی کشتارگاه‌هایی را در هر قسمت از مناطقاشان در هر شهر و روستایی برپا کرد و شدیدترین شکنجه‌ها را به آنها روا داشت. پس هرگاه این طاغوت، خلیج را اشغال کند، با فرزندان اهل سنت، همانطور رفتار می‌کند که با برادرانشان در ایران مصیبت زده رفتار کرد.

ای کاش این کسانی که آرزوی اشغال خلیج، توسط خمینی را می‌کنند، فقط با احساسات به این موضوع نگاه نمی‌کردند و ای کاش با عقل خود به آن فکر کنند. انقلابیون خمینی، ندای اشغال مکه، قبل از قدس را سر می‌دهند تا اجداد قرامطه و عبیدی و زنجی خود را دوباره بازگردانند و از محمدبن عبدالوهاب رحمته الله علیه و بلکه عمرین خطاب رحمته الله علیه که کسری را شکست، انتقام بگیرند. قرامطیان در ابتدای دعوت خود تظاهر به زهد و تقوی کردند و خود را به عنوان داعیان به سوی خداوند عز و جلاله و انقلابیونی در برابر طغیان عباسیان جازدند.

۲- نابود کردن منطقه

آنهایی که بر اهالی خلیج آتش می‌گشایند، آیا وضع ایران برایشان سامان یافته است که پس از آن، به جای دیگر نظر بیفکنند [و به فکر صدور انقلاب خود و تصرف سایر جاها باشند]؟! آیا یاران خمینی، شعله‌های آتش را در کردستان، آذربایجان، بلوچستان و اهواز خاموش کرده‌اند؟! آیا درگیریهای بین خمینی و شریعتمداری و نیز بین خمینی و طالقانی پایان پذیرفته است؟! آیا درگیریهای آنها با علمانی‌ها [سکولارها] از یک سو و تشکیلات و احزاب چپ‌گرا، از سوی دیگر پایان پذیرفته است!؟

یاران خمینی اعلام کردند که آنها به جنگ با عراق، خلیج، اسرائیل و موارنه در لبنان خواهند پرداخت و بعد از اینها به جنگ با آمریکا خواهند رفت.

این تحرکات آنها در خلیج، در زمانی روی می‌دهد که آمریکا از تکمیل نیروهای نظامی خود، برای فرستادن به خلیج و انجام وظایف مورد نظر بحث می‌کند. در همان زمان، آن مرد خوش آب و رنگ از تصمیمش برای تعاون و همکاری، بین دولت‌های خلیج و ایالات متحده‌ی آمریکا، به خاطر به سلامت گذشتن کشتی‌های نفتی عبوری از تنگه‌ی هرمز، صحبت می‌کند. همچنین در همان وقت ۲۳ ناو ایرانی، یک مانور دریایی را بطور ناگهانی در تنگه‌ی هرمز، به فرماندهی دریاسالار احمد مدنی برگزار می‌کنند که از ۲۳ تا ۲۶ ماه سپتامبر به طول می‌انجامد.

آیا با همه‌ی این‌ها؛ ما حق نداریم که بگوییم: «انقلابیون خمینی ناتوانی خود را در این معرکه‌هایی که از آن بحث می‌کردند و می‌خواستند داخل آن شوند، می‌دانستند، بلکه برای آنها، اینکه در تمام سرزمین ایران مستقر شوند، کار ساده‌ای نیست».

در پشت‌پرده‌ی تلاش آنها برای نابودی منطقه، چیزی جز تجزیه‌ی منطقه، به دولت‌های مذهبی و طایفه‌ای ستیزه‌جو نیست. آنها با دانستن این قضیه، به دنبال اجرای نقشه‌های خود، زیر پوشش و شعاری هستند که همواره به آن مباحث می‌کنند: «از بین بردن نقشه و توطئه‌های استعمارگران».

۳- توهین به اسلام

مهدی بازرگان، رئیس دولت موقت می‌گوید: ما هیچ طمعی در خلیج نداریم و روحانی تنها از سوی خودش حرف می‌زند.

رئیس مجلس کارشناسان قانون‌گذاری، آیت‌الله حسین منتظری می‌گوید: «انقلابمان را به دولت‌های خلیج و عراق صادر خواهیم کرد».

این دو، افرادی رسمی بودند که اقوال متناقضی را در یک قضیه گفتند. در حالی که خمینی، عمداً سکوت کرد. حال ما چه کسی را تصدیق کنیم؟!.

حتی از یک مسئول، اقوال متناقض و متضاد با هم در یک قضیه‌ی مشخص، صادر شده است. آیا این کارها ناشی از اخلاق و خلق و خوی اسلامی است؟!.

وعده می‌دهند، سپس خلف وعده می‌کنند و عهد می‌بندند و سپس خیانت می‌کنند و هیچ وقت آنها در مسئله‌ای، امانت‌داری را رعایت نمی‌کنند.

امروز حقیقت در تهران پایمال می‌شود و انسان نمی‌داند که معلومات را از چه کسی بگیرد. آیاتی که صحبت می‌کنند و حکم و فتوی سر می‌دهند، تعدادشان بیش از ۶۰۰ نفر است. وزیران می‌گویند که تنها آنها هستند که رسماً، حق بیان دیدگاه‌های حکومت را دارند. دانشجویان و طلاب خمینی نیز مانند سیاهی‌لشکر قذافی هستند. و مجلس انقلاب که در رأس همه‌ی این مؤسسات است، مؤسسه‌ای دیگر او را متهم به تناقض می‌کند.

چه توهینی بزرگتر از این به اسلام وجود دارد؟! آیا این مجوسیان، از تظاهرشان از عمل به اسلام، می‌خواهند این را به مردم ثابت کنند که اسلام، دین بی‌نظمی است؟! و هنگامی که به آنها گفته می‌شود: درست است که روحانی تنها از جانب خودش حرف

می‌زند، اما چرا شما علیه او کاری نکردید، تا اینکه او و امثالش بر تیره کردن روابط شما با دولت‌های خلیج، استمرار نورزند؟!.

آنها این‌گونه جواب می‌دهند که انقلاب ما دموکراتیک است و از روز اول خود، متعهد شده که از آزادی نظر هر شهروند حمایت کند و ما حق نداریم روحانی را از اظهار نظر خود منع کنیم. باز هم، مثل عادت همیشگی خود، دروغ می‌گویند. آیا مردم اهواز و کردستان، نباید آزادی اظهار نظر داشته باشند؟!

اگر این حق به اهل سنت داده می‌شد، مناطقشان محاصره نمی‌شد [و محروم نمی‌ماند] و زنانشان بیوه و کودکانشان یتیم نمی‌شدند. کسانی که خون هزاران شهروند را ریخته‌اند، حق ندارند دم از آزادی بیان بزنند.

۴- همکاری با دشمنان اسلام

هنگامی که مهری جلسات هفتگی خود را در مساجد شیعه در کویت برگزار می‌کرد، اولین کسانی که دعوت او را اجابت کردند، کمونیست‌ها و علمانی‌ها [سکولاره] بی‌دین و ملی‌گراها و سایر گروه‌های چپ‌گرا بودند. آنچه در بحرین نیز روی داد، مشابه همان چیزی بود که در عراق رخ داده بود.

روزنامه‌های چپ‌گرا نیز نام گروه مهری را بلند کردند و آنها را به دموکراسی خواه و پیشرفته بودن توصیف نمودند. و مساجد اهل سنت را مورد حمله قرار دادند که چرا شما، قضایای مطرح شده در مساجد شیعه را مطرح نمی‌کنید.

سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که چه چیزی مسلمانان پیرو خمینی و کافران ملحد کمونیست را با هم مرتبط می‌سازد؟! اگر مهری به خاطر خداوند ﷻ این کار را کرد، باید از علمای اهل سنت و جماعت دعوت می‌کرد تا با یکدیگر، برای خدمت به مصالح اسلام توافق حاصل کنند. اما اینکه این همکاری با کمونیست‌ها صورت می‌گیرد، علتی جز وجود ریشه‌ها و اصل و نسب مزدکی که بین این دو دین است، ندارد.

یاران خمینی در ایران با حزب توده و سایر گروه‌های چپ‌گرا، همکاری داشتند و تا به امروز آنها به روزنامه‌های کمونیستی اجازه‌ی نشر داده‌اند. همانطور که به حزب توده اجازه دادند تا بیشتر فعالیت‌های خود را ادامه دهد. در دین اسلام بر این مسئله اجماع وجود دارد که مسلمانانی که از دین اسلام برگشته و مرتد شدند و زیر پرچم

حزبی کافر مانند کمونیست‌ها رفتند، جایز نیست که هرگونه فعالیت فکری و سیاسی با آنها [از سوی مسلمانان] وجود داشته باشد. و بین علما تنها اختلاف در جایز بودن استتابه از آنها و یا کشتن آنها بدون استتابه وجود دارد. ما دین خود را داریم و خمینی نیز دین خودش را. [و این دو هیچ ربطی به هم ندارند]

طمع‌های رافضه در عراق

بطور کلی عراق برای رافضه اهمیت زیادی دارد، مخصوصاً نزد روافض ایران. دلیل‌های زیر را می‌توان برای آن ذکر نمود:

۱- تاریخ عراق در تاریخ ایران داخل شده است، چرا که پادشاهان ایرانی معتقد بودند که عراق امتداد طبیعی کشورشان است و عرب را به دید افراد ذلیل و خواری نگاه می‌کردند که خداوند ﷻ آنها را جز برای خدمت کردن به فارس‌ها نیافریده است.

۲- امروز اهل تشیع اعتقاد دارند که نسبت شیعه در عراق بیش از ۷۰٪ است، اما با این حال تحت حکومت بعثی و حکومت قبل از آن دچار محرومیت بوده‌اند.^۱ و [می‌گویند] بر شیعیان عراق واجب است که از رهبری اهل سنت، که از زمان‌های قبل تحت آن بوده‌اند، خود را نجات دهند.

۳- در جنوب عراق قبرها و اماکن مقدس شیعی وجود دارد که از تمام نقاط جهان اسلام به آنجا سفر می‌کنند. مانند قبر علی بن ابی طالب ﷺ در نجف و قبر حسین ﷺ در کربلا.^۲

این ادعا، قداست خاصی به این اماکن نزد همه شیعیان می‌بخشد، چرا که خیلی از آنان معتقدند که زیارت این اماکن از حج در مکه‌ی مکرمه برتر است! و آنها مادامی که این اماکن، تحت سلطه‌ی حاکمی غیر شیعی باشد، آرام و قرار ندارند.

۴- هنگامی که عراق، خارج از نفوذ ایران باشد، جایی برای اضطراب و پریشانی آنها است، چرا که اهواز جزء جدایی‌ناپذیر عراق است و عراق همچنان، مرکز

۱- مراجعه کنید به «السیاسة الكویتية» در ۱۹۷۸/۶/۲۶ در دیداری که رهبر شیعی، آیت‌الله کاظم شریعتمداری ترتیب داده بود.

۲- آنها اینگونه تصور می‌کنند که قبر امام علی ﷺ در نجف است. در حالی که این مسئله و حتی بودن قبر امام حسین در کربلا ثابت نشده است.

قدرت اهالی اهواز باقی می‌ماند. همین‌طور کنترل کردهای ایران، در صورتی که کردهای عراق، تحت سلطه‌ی ایران نباشند، دشوار است. از سوی دیگر مرزهای عراق با ایران بسیار گسترده است و عراق به عنوان سدی است که ایرانیان را از برادران نصیریشان در سرزمین شام و برادران شیعه‌شان در جنوب لبنان و دشت بقاع جدا می‌سازد.

اخیراً عراق تبدیل به قدرتی شده است که نمی‌توان آن را نادیده گرفت [این کتاب سالها قبل از سقوط صدام نوشته شده است] و بسیار دشوار است که ایرانی‌ها با وجود دشمنی همچون عراق بتوانند بر خلیج تسلط یابند. در حالیکه سقوط عراق به معنای سقوط خلیج و شبه‌جزیره‌ی عربستان و تمام کشورهای عربی، به استثنای مصر و کشور مغرب عربی خواهد بود.

به همین خاطر عراق، میدانی برای تظاهرات و درگیری‌های مسلحانه، بین شیعیان از یک سو و حکومت‌هایی که پی‌درپی بر عراق حاکم بوده‌اند، از سوی دیگر بوده است. شیعیان نه در عراق و نه در جاهای دیگر، داعی حکم کردن به اسلام و محقق ساختن وحدت مسلمانان نبوده‌اند. آنها فقط داعیانی به‌سوی مذهب‌گرایی و تجدید دوباره اختلافات و برافروختن آتش فتنه بوده‌اند و همواره همت گماشته‌اند که کسری، دوباره از نو سربرآورد. و فقط لباس اسلامی بر تنش پوشانده‌اند، در حالی که از اسلام چیزی جز اسم آن را ندارد.

در بیانیه‌هایی که قبل از پیروزی خمینی توزیع می‌گردید، اشاره‌های روشنی به درگیری‌های شیعه در تمامی حکومت‌ها که عراق شاهد آن بوده است، می‌شد و ما هنگام بحثمان درباره‌ی طمع‌های آنها در خلیج، بعضی از آنها را نقل کردیم.

در تاریخ ۱۹۷۷/۲/۲۵ شیعیان با استفاده از مراسم اربعین، تظاهرات و آشوب‌هایی را به راه انداختند و در روز ششم، تظاهراتشان، بیشتر شهرها در جنوب عراق را فراگرفت و به پاسگاه پلیس در ناحیه‌ی حیدریه (استان نجف) حمله کردند.

حکومت عراق اعلام کرد که حاکمان دمشق پشت این تظاهرات بوده‌اند و آنها - حاکمان دمشق - تلاش داشتند تا چند بمب را در صحن امام حسین منفجر سازند. در نتیجه‌ی این درگیری‌ها دادگاهی انقلابی به ریاست دکتر عزت مصطفی، وزیر کشور و با معاونت فلیح حسین جاسم، وزیر دولت تشکیل شد و حکم اعدام هشت تن از

متهمین صادر و اجرا گردید. و نیز حکم زندان ابد برای ۱۵ متهم دیگر صادر شد که در بین محکومین نوهی رهبر شیعی یعنی محمد حکیم وجود داشت.

حکومت عراق، دکتر عزت مصطفی و معاونش فلیح حسین جاسم را از حزب و حکومت، به این دلیل که در صدور حکم تخاذل کرده و ترسیده‌اند، اخراج کرد. اما درباره‌ی نقش سوریه‌ی نصیری، حکومت رسماً در مورد آن موضع گرفت، اما درباره‌ی نقش ایران سکوت کرد، چرا که تجدید اختلافاتش با شاه، بعد از صلح الجزایر جایز نبود.

هرچند که روزنامه‌های طرفدار عراق در ایران، از نقش ایران بحث کردند. اما در مورد آن دو مسئول یعنی عزت مصطفی و فلیح حسین جاسم، این را که شیعه یا طرفدار حکومت سوریه بوده‌اند نمی‌دانیم. اما این سخن که آنها تخاذل کرده و کوتاهی به خرج دادند، کافی نیست.

بنابراین مشخص شد که مسئله فراتر از تظاهرات و درگیری بوده است. شیعیان نشریاتی دوره‌ای در عراق و خلیج، تحت عنوان عراق آزاد و صدای ملت ستم دیده منتشر می‌کردند و در این نشریات دعوت به انقلاب علیه حاکمان عراق می‌کردند. هرکس این نشریه‌ها را می‌خواند، خیلی زود متوجه می‌شد که یک نشریه‌ی شیعی است. آنها هنگامی که می‌خواستند، ظلم حاکمان عراق را توصیف کنند، آنها را به هارون الرشید یا حاکمان عصر اموی تشبیه می‌کردند. و بعد از حوادث نجف و کربلا، شیعیان، «جبهه‌ی ملی اسلامی در عراق» را تأسیس کردند و کتابی را تحت عنوان «برنامه‌ی جبهه‌ی ملی» در تاریخ ۱۹۷۷/۲/۲۲ منتشر ساختند. یعنی دو هفته بعد از حوادث.

شرکت‌کنندگان در حوادث نجف زیاد بودند و بسیاری از آنها توانستند از طریق عرعر به عربستان سعودی و از آنجا به کویت بگریزند. در آنجا، آنها از طرف شیعیان کویت، منزل و کار و کمک‌های مختلف دریافت کردند و بعضی از آنها مسئول اداره کردن تشکیلات جوانان شیعه در کویت شدند و در دانشگاه‌ها و دبیرستان‌ها و مساجد و حسینیه‌ها مشغول فعالیت شدند. کویت به مرکز مهمی برای آنها تبدیل شده که برای اداره‌ی فعالیت‌هایشان در جنوب لبنان نیز، بر آنجا تکیه می‌کنند.

بعد از پیروزی انقلاب ایران، عراق جلودار کشورهای قرار گرفت که انقلاب را تأیید و به آن تبریک گفت و خواستار برقراری روابط حسنه شد. اما انقلابیون خمینی جواب این

اعتراف و تأیید را با حمله و دشنام به حاکمان بغداد دادند. روزنامه‌های ایران شروع به زمینه‌سازی برای انقلاب در عراق و برپایی حکومت محرومین و یا مستضعفین کردند. (حکومت محرومین عبارتی است که موسی صدر برای شیعیان لبنان به کار برد).

شیعیان عراق، پس از پیروزی انقلابشان در ایران، فعال شدند و تظاهرات به راه انداخته و شروع به توزیع نشریات کردند. اما حکومت عراق بر آنها سبقت گرفت و تعداد زیادی از آنان را زندانی کرد که در بین آنها دو جوان بودند که به همین منظور از کویت به عراق آمده بودند. یکی از آن دو، پسر کاظمی، صاحب نمایندگی ماشین (مسیدس) در کویت بود و دیگری پسر برادر عبدالمطلب کاظمی وزیر سابق نفت بود. شیعیان عراق، خمینی دیگری را تقدیم کردند و او نویسنده‌ی معروف، محمد باقر صدر بود. او را به عنوان آیتی از آیات و احیا کننده و مرجعی اسلامی معرفی کردند. اما حکومت عراق، به سرعت او را بازداشت کرده و به دستانش دست‌بند زد و آشوب پایان پذیرفت.

رادیو تهران و یا آبادان ما را به یاد احمدسعید و شیوه‌ی غوغایی‌اش در صدای عربی می‌اندازد. نه، حتی احمدسعید نیز از انجام کارهای آنان ناتوان است. چرا که آنها در طول تاریخ به این مهارت [برانگیختن احساسات] دست یافته‌اند و صنعت گریه و نوحه‌سرایی را پایه‌ریزی و خلق کرده‌اند. هر روز که یکی از آنان کشته می‌شود، یادی از کشته شدن حسین علیه السلام می‌کنند. حسینی که خودشان با مکر از مکه خارج ساختند و هنگامی که در معرض حمله قرار گرفتند، دور و برش را خالی کردند.

امروز رادیوی آنها، شیعیان عراق را به انقلاب و برچیدن حکومت [صدام] دعوت می‌کند. یک بار با روش مورد علاقه‌ی عراقی‌ها، بار دیگر به وسیله‌ی شعر و گاهی نیز صدمات وارده از سوی حکومت را به کار می‌گیرند و در خلال برنامه، موسیقی حزن‌انگیز پخش می‌کنند. آنها برای درگیری با حکومت عراق آماده می‌شوند و از هر فرصتی برای بلعیدن عراق استفاده می‌کنند. [و اینگونه القا می‌کنند که] عراق پشت انقلاب اعراب در اهواز و کردها قرار دارد.

خبرگزاری‌ها در تاریخ ۱۹۷۹/۶/۲۳ تصریحات ژنرال سیف امیر رحیمی، رئیس پلیس جنگ را نقل کردند که گفته بود: «ایران به خرید فراوان اسلحه‌های پیشرفته برای مقابله با حمله‌ی هوایی عراق نیاز دارد»!! این رئیس پلیسشان است که اعتراف می‌کند، آنها می‌خواهند اسلحه‌ی پیشرفته برای مقابله با عراق خریداری کنند. نه

مقابله با شوروی یا آمریکا، و یا دفاع از مسلمانان در افغانستان و فیلیپین و اریتره یا آزادی فلسطین، همانطور که ادعای آن را دارند!!

از دکتر مصطفی چمران، وزیر دفاع، درباره‌ی ایجاد پایگاه دریایی در خرمشهر، نزدیک مرز با عراق سؤال شد، که این‌گونه جواب داد:

«تهدیداتی نظامی علیه ایران، از سوی یکی از دولت‌های عربی وجود دارد و حکومت ایران می‌خواهد ثابت کند که می‌تواند از اراضی خود، در صورت هرگونه هجوم خارجی بیگانگان یا هر توطئه‌ای از سوی آنان، دفاع کند»^۱.

سخن وزیر دفاع و رئیس پلیس جنگ، که ایران مورد تهدید از سوی عراق است، صحیح نیست. چرا که عراق به دنبال صلح با شاه رفت و به خاطر آن از جزئی از کشور خود، نزدیک شط‌العرب، چشم‌پوشی کرد و اگر او ترس و خطری احساس می‌کرد، اقدام به این صلح نمی‌کرد. این سخن صحیحی نیست، چرا که عراق به سرعت انقلاب ایران را تأیید و به آن اعتراف کرد و از انقلابیون خمینی خواست که صفحه‌ی جدیدی [در روابط دو کشور] بکشایند. اما خمینی، سلام و تحیت او را با بدترین شکل جواب داد.

عراق می‌داند که این ایران است که شیعیان عراق را تحریک و با عواطف و احساساتشان بازی می‌کند. نسبت شیعه در عراق کمتر از نصف و یا در همین حدود است.

کودتای ۱۹۷۹

در ماه هشتم سال ۱۹۷۹ حکومت عراق اعلام کرد که کودتایی را برای براندازی نظام بعث و حکومتش در بغداد کشف کرده است. و شخصیت‌های حزبی بزرگی، رهبری این کودتا را بر عهده داشتند. که عبارتند از:

- ۱- محی عبدالحسین مشهدی، رئیس مخفی مجلس رهبری انقلاب و وزیر سابق.
- ۲- عدنان حسین، نخست وزیر.
- ۳- محمد عایش، وزیر صنعت و رئیس سندیکا (اتحادیه‌ی) کارگران عراق.
- ۴- محمد محجوب، وزیر تعلیم و تربیت.
- ۵- غانم عبدالجلیل، وزیر دولت.

به این اسم‌ها شخصیت‌های دیگری نیز اضافه شد که در سطح رئیس دانشگاه و افسران ارشد قرار داشتند و همگی آنها از رهبران حزب حاکم بعث بودند.

۱- خبرگزاریها در ۱۹۷۹/۱۰/۲ از روزنامه‌ی لبنانی النهار

در بیانیه‌ی رهبر قطری حزب بعث عراق و رئیس مجلس انقلاب آمده بود که کودتاچیان با خارج ارتباط داشتند و [از قبل، حکومت از آن مطلع بود]. رهبری [حزب] به مصلحت ندید که آن موقع آن را کشف کند. اما معلوماتی به روزنامه‌های تابع آن، در خارج عراق درز کرد، که مشهدی در آن بیان کرده بود که [برنامه‌ریزی] کودتا از سال ۱۹۷۵ شروع شده بود و هدف از آن براندازی رئیس جمهور، حسن البکر و معاونش صدام و همچنین، اعلام دولت جدید واحد بین سوریه و عراق که ریاست آن حافظ اسد و پایتختش بغداد باشد، بود.

مشهدی اضافه کرد: محمد عایش روابط قدیمی با رئیس جمهوری سوریه، حافظ اسد، داشت و (طبق گفته‌ی او) شرایط و مسائل قدیمی، بین آنها ارتباط برقرار کرده بود. اما نگفت که شکل و صورت این مسائل و شرایط آن چگونه بوده است.

اما مشهدی درباره‌ی روابطشان با حافظ اسد گفت: کودتاچیان برای کارهای رسمی و مهم به موصل در شمال عراق می‌رفتند و در تاریکی شب به مرز با سوریه رفته و با هیئت‌های فرستاده شده از سوی اسد، دیدار می‌کردند. بعد از اعلام هدف وحدت، برای کودتاچیان آسان بود که با حافظ اسد و اطلاعات سوریه، رابطه برقرار کنند، چرا که آنها به صورت رسمی به خاطر برقراری وحدت به دمشق می‌رفتند!!

مشهدی اعتراف کرد که محمد عایش - مسئول رابطه با سوریه - در مرحله‌ی اول، بیست هزار دینار از سوریه گرفت و اسد از آنها خواست که هرچه سریع‌تر انقلاب کنند. و اسد متعهد شد که در شب انقلاب تعداد زیادی چترباز را در لباس نظامی عراق [به کمک آنها] بفرستد.

حکومت عراق جلوی این کودتا را گرفت و سرانجام ۲۱ متهم را محکوم به اعدام نموده و به ۲۰ نفر دیگر حکم زندان از ۷ تا ۱۵ سال داد. و یک نوار را از اعتراف کودتاچیان ضبط و برای حاکمان سوریه فرستاد. به دنبال کشف کودتا روابط دو کشور قطع گردید و اسد و صدام که هردو به تونس رفته بودند به یکدیگر سلام نکردند و مشخص شد که حکومت سعودی قبل از برپایی کنگره و در خلال آن، بین دو کشور میانجی‌گری کرده بود، اما در این کار موفق نشد.

بار دیگر می‌گوییم که دستیابی به کل حقیقت، جداً سخت و مشکل است. از خلال اخبار پخش شده از این کودتا، می‌توانیم با قطعیت بگوییم که سوریه یک طرف اصلی این

کودتا بوده است. و هنگامی که حافظ اسد با صدام حسین در بغداد مصاحفه می‌کرد و با او دست می‌داد، تلاش می‌کرد با دست دیگرش به او ضربه بزند. [به دنبال توطئه بود].
بله، همان وقت که رهبران دو کشور، هر دو، هدف وحدت را اعلام می‌کردند، حافظ اسد نقشه‌ی کودتایی هولناک را برای رفیقانش و شرکایش در حزب می‌چید. و این خلق و خوی اصیلی است که حافظ اسد بر آن پرورش یافته است.
اما در طرف دیگر این کودتا، رئیس مجلس رهبری انقلاب، محی عبدالحسین مشهدی قرار داشت که فردی شیعی و ایرانی و فارس بود.

او در حین تظاهرات و درگیریهای شیعه در جنوب عراق بازداشت شد. و بعد مشخص شد که بازداشت او اشتباهی و بدون برنامه‌ریزی بوده است. او در اثر بازداشت، توان و قدرتش را از دست داد و گمان کرد که کودتا کشف شده است. سپس یک بازجوی حزب را درخواست نمود تا در مقابلش اعتراف کند.

مشهدی وزارت دولت را از فلیح حسین جاسم، که به خاطر توطئه‌هایش با شیعیان [علیه عراق] در سال ۱۹۷۷ اخراج شده بود، به ارث برده و با این که فارس بود، رئیس مجلس رهبری انقلاب در حزب ملی‌گرای عربی شده بود. چقدر نادان و بی‌خبریدای ملی‌گراها !!!

با اعلام اسامی کودتاچیان متوجه می‌شویم که تعداد زیادی از آنها از خانواده‌های شیعه هستند. و زمان کودتا با تیرگی روابط ایران و عراق از یک سو و قوی شدن روابط ایران با سوریه، از سوی دیگر همراه شده بود.

علاوه بر این، قدرت شیعه در نفوذ به احزاب، به منظور درهم‌کوبیدن آن، مخصوصاً حزب بعث مشخص می‌شود. همانگونه که این اتفاق در سوریه افتاد. اما همچنان رهبران بعث عراق به حیات خود ادامه می‌دهند و هنوز اجلشان فرا نرسیده است.

این دومین کودتایی بود که بعثی‌های نصیری سوریه علیه بعثی‌های عراقی ترتیب می‌دادند. اولین کودتا در سال ۱۹۷۷ بود که محمد عمار از جمله‌ی متهمین آن بود. کسی که به خاطر حوادث مشهور جاسوسی برای اسرائیل در سال ۱۹۶۸ مجازات شده بود.

بعد از کودتای ۱۹۷۹ تعدادی از رهبران ایران به سوریه و لبنان رفتند و از دمشق شدیدترین حمله‌ها و دشنام‌ها و اتهامات را نثار حاکمان عراق می‌کردند.

حسین خمینی، نوه‌ی خمینی تصریح کرد که بر ایران لازم است که با همکاری برخی از دولت‌های منطقه، به خاطر تحقیر و اذیت حکومت عراق، ضد مردمش، آن را

از بین ببرند. زیرا او از کارهایی که شاه انجام می‌داد، خیلی شدیدتر و هولناک‌تر عمل می‌کند.^۱

حسین خمینی از جمله جوانانی بود که مسائل سیاسی را دنبال می‌کرد و جایگاه خیره‌کننده‌ای نزد جدش، رهبر انقلاب ایران داشت و دیدارش از سوریه نیز بعد از اینکه حکومت سوریه بیش از ۱۵ داعی را در یک روز اعدام کرد، اتفاق افتاد. آیا در هنگام دیدارش از علت اعدام این داعیان از اسد، سؤالی کرد؟! آیا حسین خمینی تلاش کرد تا از زندان‌های سوریه و ساختمان اطلاعات دیداری داشته باشد تا با چشم خود آنچه که نصیری‌ها بر سر داعیان و سربازان الله ﷺ می‌آوردند، ببیند؟!.

نوهی خمینی به خوبی می‌داند که نصیری‌ها با اسلام می‌جنگند و علمانیت [سکولاریسم و بی‌دینی] و الحاد را تبلیغ می‌کنند و برای هر فساد اخلاقی حریص هستند. پس چطور [پس از هم‌پیمانی آنان با یکدیگر] بیاید و حکومت سوریه و سیاست حافظ اسد را افشا و او را متهم می‌سازد؟!.

و چگونه وظیفه‌ی اصلی را که به خاطر آن به سوریه رفته بود، توضیح می‌دهد. او می‌گوید بر ایران واجب است که با همکاری برخی دولت‌های منطقه، حکومت عراق را از بین ببرد. بعضی از دولت‌های منطقه یعنی سوریه. اما نوهی خمینی نگفت که این نقشه، چه زمانی برای عراق اجرا خواهد شد، آیا بعد از اسرائیل یا قبل از آن؟!.

به خدا قسم، ما می‌دانیم که خطر حاکمان تهران برای اسلام از خطر یهود بیشتر است. و انتظار هیچ خیری از آنان نداریم. و به خوبی می‌دانیم که آنان با یهود در جنگ علیه مسلمین، همکاری می‌کنند و کسانی که زبان به تأمر و دستور به [اهالی] خلیج می‌گشایند، هرگز علیه اسرائیل نمی‌جنگند. اما ما این معلومات را برای رهبران جوان بازداشت شده در زندان‌های نصیری می‌آوریم، کسانی که علی‌رغم تمام این کارهای رخ داده از سوی خمینی، برای او دست می‌زنند و تشویقش می‌کنند. به همین مقدار معلومات بسنده می‌کنیم و از تصریحات روحانی عبور می‌کنیم که هر هفته در رادیو تهران می‌گوید: «ایران اگر بخواهد می‌تواند عراق را به اشغال خود درآورد».

و یا اخباری مبنی بر اینکه حکومت عراق مقادیری اسلحه را از یک کشتی بزرگ، کشف کرده که به سوی یکی از دولت‌های خلیج در حال حرکت بود.^۱

از اینها و سایر معلومات عبور می‌کنیم، چرا که مطالبی که بیان کردیم، برای هر فرد منصفی واضح است.

چرا یاران خمینی از تصریحات روحانی برائت می‌جویند

هنگام بحثمان از طمع‌های رافضه در خلیج، بیان کردیم که آنها این طمع‌ها را از اجداد مجوسی خود به ارث برده‌اند و این طمع‌ها ریشه‌های عمیق [در وجود آنان] دوانیده است. و نقشه‌ای که آنها در خلال نیم قرن گذشته داشته‌اند، از سوی آیات قم و نجف رهبری و برنامه‌ریزی شده است، نه از سوی شاه همانطور که خود آنها شایعه می‌کنند.

دلایل اینکه شیعیان خلیج، بطور قابل ملاحظه‌ای بعد از آغاز انقلاب خمینی فعال شده‌اند را نیز آوردیم. بدنبال این انقلاب، آنها صفوف خود را از نو سازماندهی کردند و به توزیع سلاح پرداختند و رادیو آبادان خواستار آزادی مکه، قبل از آزادی قدس شد و حکومت بازرگان نیز، از دست برداشتن از جزایر [سه گانه] عربی اشغال شده سرباز زد و مسئولین ایران تأکید کردند که این خلیج، خلیج فارس است و تفاسیر تاریخی آنها از این کلمه نشان می‌داد که تمام اسکله‌ها و سواحل در دو ساحل [جنوبی و شمالی] خلیج، از شرق تا غرب فارسی است. [یعنی تمام آن را می‌خواهند].

و کسانی که حوادث کویت و بحرین را تحریک می‌کردند نمایندگان خمینی بودند و نه نماینده‌ی روحانی. تنها روحانی نبود که این تصریحات را بیان داشت، بلکه سایر شخصیت‌های مسئول از جمله آیت‌الله حسین منتظری، رئیس مجلس قانونگذاران و خطیب جمعه‌ی شهر تهران نیز این تصریحات را بیان کرد.

بعد از اینکه جوّ سیاسی بین ایران و دولت‌های خلیج، تیره شد و نزدیک بود که اتفاقاتی بیفتد، مسئولین ایرانی به سرعت خود را از تصریحات روحانی، جدا کردند و سوریه را در این اختلاف میانجی و سفیری را نیز در بحرین معین کردند. و صادق طباطبایی معاون نخست‌وزیر به دیدار بحرین رفت تا آرامش و اطمینان خاطر آنان را جلب کند و اوضاع را به حالت عادی برگرداند.

سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود، این است که: چرا یاران خمینی از تصریحات روحانی برائت جستند؟!.

دستگاه‌های اطلاع‌رسانی در جواب این سؤال، اختلاف نظر دارند.

روزنامه‌های پیرو عراق گفتند: «ایران در برابر تهدیدهای شجاعانه‌ی عراق، این کار را کرده و عراق می‌داند که چه بگوید».

اما روزنامه‌هایی که دولت‌های خلیج و شبه جزیره‌ی عربستان، آن را اداره می‌کنند، گفتند: «عربستان سعودی و دولت‌های خلیج تلاش کردند که یک دولت و ارتش واحد تشکیل دهند و مانورهای نظامی در این دولت‌ها برگزار شد و موضع تفاهم و همکاری و ارتباط بین دولت‌های خلیج و عراق، بیش از حد شد. و ایران انتظار این چنین موضعی را نداشت».

اما روزنامه‌های تحت حمایت ایران و سوریه گفتند که انقلاب ایران از این تصریحات برائت می‌جوید و روحانی مسئول نیست و هیچ ارتباطی به حکومت [ایران] ندارد و در فضای آزاد و دموکراتیک، هر انسانی هر آنچه را که اعتقاد و به آن ایمان دارد، بدون ترس و لرز بیان می‌کند.

تمامی این گفته‌ها قانع کننده نیست و در هیچ کدام، دلیلی که نفس و درون انسان را به آرامش و اطمینان برساند وجود ندارد. هنگامی که انقلاب ایران بر سرکار آمد، با تندی و شدت با دولت‌های خلیج شروع به صحبت کرد و می‌دانست که حکومت سعودی نزد دولت‌های خلیج، حکم مادر مهربان را دارد و روابط سعودی با خلیج از یک سو و سعودی با عراق، از سوی دیگر، بسیار قوی است.

خمینی می‌داند که این دولت‌ها هرگز دست روی دست نمی‌گذارند و به عنوان مثال تجاوز به بحرین، به معنای تجاوز به عربستان سعودی، عراق، کویت و سایر دولت‌های خلیج خواهد بود و بیشتر کشورهای عربی، با دولت‌های خلیج، ضد ایران خواهند ایستاد. ایران به طرق گوناگون این را می‌دانست. از جمله از طریق شیعیان خلیج که مناصب مهمی را در وزارت دفاع و امور خارجه و کشور، در این دولت‌ها بر عهده داشتند. و نیز تاجران ایرانی که شریک امیران و شیوخ و نمایندگانشان بودند، بعد از اینکه توانسته بودند هویت خلیجی را برای خود به دست آورند. و نیز از طریق منابع دیپلماتیک خود و هم‌پیمانانشان از حکام عرب این مطلب را می‌دانستند. ایران حقیقتاً بر ضد خلیج، شروع به فعالیت کرد و برای جهان این قضیه آشکار نبود. خمینی نماینده‌ای از سوی خود در بحرین و کویت تعیین نمود و شیعیان خلیج را به شکل منظم و همزمان تحریک می‌کرد. تا اینکه حادثه‌ای رخ داد که تهران حسابش را نکرده بود. ناگهان بعد از اولین تصریحاتی که روحانی در ماه ششم سال ۱۹۷۹ انجام داده بود، افراد مسلح به دانشکده‌ی

افسری در شهر حلب سوریه حمله کرده و با همکاری جانشین فرماندهی مسئول دانشکده‌ی نظامی، عده‌ای از دانشجویان نصیری را کشتند. بعد از این حادثه گروه‌هایی به طور منظم [و برنامه‌ریزی شده] اقدام به ترور تعداد زیادی از رهبران نصیری ارتش و دانشگاه‌ها و وزارتخانه‌ها و سایر مؤسسات همسو با دولت کردند.

حکومت نصیری موضعی تند و شدید اتخاذ کرد و بیش از ۱۵ جوان از جوانان دعوت اسلامی را اعدام کرد و صدها نفر از آنها را بازداشت و در زندان‌ها و قسمت‌هایی که زندان‌های ساواک و بازداشتگاه‌های باستیل^۱، در مقابلش چیزی نبودند، شکنجه نمود. آنها فکر می‌کردند که شدت آنها حوادث را تحت کنترل در خواهد آورد و مانع درگیری و بحران می‌شود. اما وضع داخلی سوریه همچنان بحرانی‌تر می‌شد و ترورها به شیوه‌ای برنامه‌ریزی شده و عجیب و غریب و دهشتناک صورت می‌پذیرفت. در ابتدا فردی را که می‌خواستند ترور کنند، تهدید می‌کردند و سپس در زمان معین او را کشته و از انظار عمومی متواری می‌شدند. حکومت خود را برای متوقف کردن این سلسله حوادث، عاجز و ناتوان یافت. امور نابسامان شد و حکومت سوریه -همانگونه که خودشان می‌گویند - تلسم شده بود.

ساقط کردن حکومت سوریه به دلایل زیر، به معنای ضربه‌ای شکننده برای یاران خمینی است:

به موجب سند صادر شده از رهبران نصیری و شیعه در تاریخ ۱۳۹۲/۷/۳. ق نظام سوریه یک نظام رافضی است.

حکومت سوریه، شیعیان در لبنان را حمایت کرده و طمع‌هایی را که آنها به دنبالش هستند، برایشان محقق می‌سازد.

سقوط حکومت سوریه، به نفع قدرت حکام عراق است و همین‌طور برعکس، یعنی قوت و استمرار این حکومت، ضعفی برای حکومت عراق است، چرا که عراق را بین دو فک گازانبر، که ایران در شرق و سوریه در غربش است، قرار می‌دهد.

سوریه موقعیت جغرافیایی خیلی مهمی دارد و تسلط بر آن به معنای تسلط بر سرزمین شام است و همکاری آن با ایران و شیعیان جهان عرب به معنای مصیبتی به شدت غمناک است. از خداوند عَلَمٌ می‌خواهیم که ما را از شر آنان دور کند. [آمین]

از سوی دیگر ایران نمی‌تواند در جبهه‌های متعدد درگیری داشته باشد. درگیری‌های داخلی با کردها و اعراب و ترک‌ها و بلوچ‌ها از یک سو، درگیری در خلیج و عراق از سوی دیگر و درگیری در سوریه بعنوان جبهه‌ی سوم. و کم کردن فعالیت‌هایش در خلیج. و سقوط نظام سوریه چیزی است که برای حکومت ایران بدیل و جانشینی ندارد و از بقیه مهم‌تر است.

دلایل و شواهد زیر را در دفاع از صحبت‌هایمان می‌آوریم:

دیدار حافظ اسد و یزدی

حافظ اسد ضمن استقبال از ابراهیم یزدی، وزیر امور خارجه‌ی ایران، به مدت یک ساعت با وی دیدار کرد. از آنچه که در جلسه گذشت، چیزی آشکار نشد. جلسه‌ای که عبدالحلیم خدام، وزیر امور خارجه‌ی سوریه در آن حضور نداشت.^۱

یک احتمال برای عدم حضور خدام در این جلسه وجود دارد و آن اینکه او شیعه و یا نصیری نیست و اینکه مباحثات مذهبی و فرقه‌ای است و عاقلانه نیست که او در آن حضور داشته باشد. با علم به اینکه او در دمشق بود و برحسب معلومات خبرگزاری‌ها که خبر او را داده بودند، خود او از وزیر خارجه‌ی ایران استقبال و با او خداحافظی کرده بود. هیچ احتمال دیگری وارد نیست، چرا که خدام یکی از ارکان حکومت سوریه بود و هیچ خبری نباید از او پوشیده و پنهان می‌ماند. مگر اخبار و اطلاعات مربوط به طایفه‌ی نصیری.

ابراهیم یزدی دوست اسلام‌گرایان سنی، و نزد آنها مورد اعتماد بود. آنها هیچ سری را از او پنهان نمی‌کردند و تعدادی از آنها، از جمله حسن‌الترابی با او دیدار می‌کردند. کسی که سخن یزدی را این‌گونه نقل کرد: «نصیری‌ها مسلمانان خوبی هستند. با بدی با این طایفه برخورد نکنید. تمام مصیبت‌ها از سوی حزب بعث است، نه نصیری‌ها».

بنابراین دیدار او از سوریه در اوج درگیری‌ها و بحران‌های داخلی که این کشور تحت حکومت نصیری‌ها شاهدش بود، انجام شد. اسد در ۱۹/۹/۱۹۷۹ با معاون نخست‌وزیر ایران، دکتر طباطبایی دیدار و با روزنامه‌ی تشرین سوریه، مصاحبه‌ای ترتیب داد و در آن گفت:

۱- دمشق خبرگزاری ا.ف.ب (AFB) ۱۰/۹/۱۹۷۹.

«حکومت حافظ اسد، انواع حمایت و دفاع را از انقلاب ایران صورت داد که در پیروزی انقلاب بر حکومت شاه تأثیر داشت». یزدی نیز همانند این سخن را در دیدارش با مجله‌ی ایرانی شهید شماره‌ی ۲۶ در تاریخ ۱۳۹۹/۱۱/۴ ایراد کرد. تصریحات مسئولین ایران به شکل واضح نشان می‌دهد که آنها سوریه را تنها نخواهند گذاشت و علیه مسلمانان، همراه آنها خواهند بود - چرا که حوادث داخلی سوریه، از سوی مسلمانان اهل سنت رخ داده بود - و ایران در این کار خود نسبت به حافظ اسد، مقداری از دینی که به گردن انقلاب ایران بود، ادا کرد.

طباطبایی اعتراف می‌کند

در تاریخ ۱۹۷۹/۱۰/۷ طباطبایی نخست‌وزیر ایران به سوریه رفت و یک دیدار با رسانه‌ها صورت داد - شایان ذکر است که دیدارهای او از سوریه بعد از حوادث دانشکده‌ی افسری در حلب، زیاد شده بود - که در آن گفت:

«[اصلاً] عجیب نیست که رئیس‌جمهور، حافظ اسد به این سطح از تلاش‌ها [و گفتگوهای طرفین] پایبند باشد و صورت درست انقلاب ایران!! را بیان کند. این اولین باری نیست که رئیس‌جمهور، حافظ اسد به خاطر دفاع از انقلاب ایران، این کار [میانجی‌گری بین ایران و دولت‌های خلیج] را به طور داوطلبانه انجام می‌دهد».

و محبت‌های خود را اینگونه پایان داد: «ایرانی‌ها در طرف سوریه خواهند ایستاد و اگر شرایط بطلبد، به آنان خواهند پیوست»^۱.

منظور طباطبایی این بود که اسد نقش مهمی را در میانجی‌گری بین ایران و دولت‌های خلیج ایفا کرده است. در حالی که اگر تصریحات تجاوزکارانه و فعالیت‌های مشکوک اتباع آنها نبود، احتیاجی به میانجی‌گری وجود نداشت و مشکلی بین آنها و دولت‌های خلیج باقی نمی‌ماند و اگر این مسئله صرفاً یک اشتباه بود، می‌توانستند به طور مستقیم، با دولت‌های خلیج تماس برقرار کنند. اما آنها می‌خواستند که چهره‌ی اسد را درخشان و برجسته سازند و او را به عنوان یک قهرمان و مرد مصلح و اینکه دعوت‌گری به سوی صلح، بین طرف‌های درگیر است، معرفی کنند.

مشکل در اینجا نیست، بلکه مشکل در این سخن طباطبایی است: «ایرانی‌ها در طرف سوریه خواهند ایستاد و اگر شرایط بطلبد، به آنان خواهند پیوست.» این صحبت نخست‌وزیر ایران، مطلق و کلی است و متوجه می‌شویم که ایرانی‌ها در کنار حکومت نصیری سوریه خواهند ایستاد. می‌گوییم نصیری، چرا که او در آغاز سخنش اسد نصیری را به بزرگی ذکر کرد و سپس از او تشکر و قدردانی نمود. بنابراین ما می‌گوییم که اگر آنها [سوریه] با اردن، عراق یا لبنان و یا اسرائیل - که این یکی وارد نیست - جنگ کنند، ایرانی‌ها از آنها حمایت می‌کنند و در صورت جنگ داخل سوریه به آنها خواهند پیوست. ما از کلام او این را نتیجه می‌گیریم، چرا که او در کلامش هیچ‌کسی را استثنا نکرد و به طور عام و کلی سخن گفت. همچنین این تصریحات، تهدیدی است علیه هرکسی که بخواهد به حافظ اسد و حکومتش حمله کند. در حقیقت دیدار او از سوریه به خاطر همین هدف بود و میانجی‌گری سوریه، پوشش و یا سرپوشی بود بر این تهدیدات.

دستور خمینی

روابط ایران با سوریه به شکلی سزّی صورت می‌گرفت. بعد از نابسامانی بحران داخلی، دمشق در فاصله‌های زمانی کوتاه از مسئولان ایرانی استقبال می‌کرد: طباطبایی، حسین خمینی، خلخال، منتظری و یزدی. برخی روزنامه‌ها که روابط [و منابع] خاصی داشتند، راز این دیدارها را کشف کردند.

روزنامه‌ی *الحوادث* صادره از لندن، خبر زیر را چاپ نمود:

«حکومت ایران امکان ارسال ده‌ها هزار داوطلب ایرانی به جنوب لبنان را بررسی می‌کند، تا آنچه را که حکومت می‌تواند برای جنوب انجام دهد، در نظر بگیرد. هیئت و گروه مذکور تحت ریاست اصفهانی و تعدادی از نظامی‌ها می‌باشد. و این به خاطر رغبت برخی رهبران شیعه در جنوب است. برخلاف برخی رهبران فلسطینی که علاقه‌ای به این کار ندارند»^۱.

روزنامه‌ی «السیاسیه» کویت نیز خبر زیر را گزارش داد:

«روزنامه‌ی سیاسی‌یه متوجه شده است که حکومت ایران، آمادگی خود را به حکومت سوریه برای تقدیم تمام انواع امکانات و کمک‌های اقتصادی و نظامی برای مقابله با بحران‌ها و درگیری‌های داخلی و هر تهدید نامطلوب خارجی، اعلام نموده است.»
و این مسئله از طریق نامه‌ی نخست‌وزیر و سخنگوی حکومت ایران، سید صادق طباطبایی به رئیس جمهور سوریه، حافظ اسد، در خلال جلسه‌ی اخیرش با او، اعلام شده است.

همچنین روزنامه‌ی سیاسی‌یه می‌داند که دیدار مسئول ایرانی از دمشق در این شرایط، باعث تلاش‌ها و تفسیرهایی از سوی عده‌ی زیادی از کارکنان دستگاه دیپلماسی عربی و خارجی، نسبت به این قضیه می‌شود، چرا که این افراد [قبلاً هم] انتظار داشتند که روابط ویژه‌ای به طور طبیعی، در آینده برپا شود. منابع آگاه اعلام کردند که انقلاب ایران به سرعت آمادگی کمک و حمایت از حکومت سوریه و سپس برقراری ارتباط با برخی افراد دینی در لبنان را دارد. که این مسئله نزد حکومت‌های منطقه به دقت مورد بررسی قرار می‌گیرد»^۱.

در تاریخ ۱۶/۸/۱۹۷۹ روزنامه‌ی سیاسی‌یه‌ی کویت، طبق نامه‌ای خبری که از تهران فرستاده شده بود، اعلام کرد که خمینی، دستور ارسال نیروهای ایرانی برای مرزبانی در سوریه را داده است و خواستار حضور نظامی مستقیم، در مرز با اسرائیل است.
قبل از توضیح این اخبار، باید اهمیت روزنامه‌هایی که آن را منتشر ساختند بررسی کنیم:

صاحب مجله‌ی حوادث روابط پایدار و مستحکمی با تمامی دولت‌های خلیج دارد و اخبار این روزنامه از افراد کوچک و بزرگ در وزارتخانه‌ها گرفته نمی‌شود، بلکه این اخبار از امیران و پادشاهان این حکومت‌ها، دریافت می‌گردد. همچنین وی روابط محکمی با دستگاه‌های اطلاع‌رسانی و خبردهی دنیا دارد.

وقتی که لوزی می‌گوید که حکومت ایران، امکان ارسال ده‌هزار نفر داوطلب ایرانی به جنوب لبنان را بررسی می‌کند و بعد از مدتی منتظری می‌گوید که قرار است ده‌هزار نفر داوطلب ایرانی به جنوب لبنان فرستاده شوند، این یعنی اینکه خبرهای مجله‌ی حوادث دقیق است و در اثر پیشگویی و بطور اتفاقی نبوده است. مخصوصاً اینکه

مجله‌ی حوادث اشاره می‌کند که هیئتی نظامی به ریاست اصفهانی، به همین منظور و به خاطر تمایل شیعیان در جنوب فرستاده شده‌اند.

اما دقت سیاسیة بیشتر از مجله‌ی حوادث است. پس بعید می‌داند که دیدارهای ایران و سوریه، به خاطر میانجی‌گری سوریه، بین ایران و دولت‌های خلیج باشد، بلکه با وضوح تمام مشخص می‌کند که این دیدارها به خاطر ارائه‌ی تمامی امکانات و کمک‌های اقتصادی و نظامی برای مقابله با بحران‌های داخلی و هرگونه تجاوز و تأثیر نامطلوب خارجی - عراق - است. و مشخص شد که السیاسیه بدنبال جلب توجه حکومت‌های کویت، عربستان سعودی و عراق است. مثلاً نگاه کنید که چگونه مسئله را طرح می‌کند.

روزنامه‌ی السیاسیه می‌داند که دیدار مسئول ایرانی از دمشق در این شرایط، باعث تلاش‌ها و تفسیرهایی از سوی عده‌ی زیادی از کارکنان دستگاه دیپلماسی عربی و خارجی نسبت به این قضیه می‌شود. چرا که این افراد [قبلاً هم] انتظار داشتند که روابط ویژه‌ای به طور طبیعی، در آینده بین ایران و سوریه، برپا شود. روابط ویژه و طبیعی، همان وحدت شیعیان ایران با نصیری‌ها در سوریه و شیعیان لبنان است و این همان چیزی است که السیاسیه در این قسمت از مطالبش، اینگونه بیان می‌کند:

«منابع آگاه اعلام کردند که انقلاب ایران به سرعت آماده‌ی کمک و حمایت از حکومت سوریه و سپس برقراری ارتباط با برخی افراد دینی در لبنان می‌شود. که این مسئله، نزد حکومت‌های منطقه به دقت مورد بررسی قرار می‌گیرد».

می‌بینید که روزنامه می‌گوید به نقل از منابع آگاه. و اگر این منابع آگاه، مسئولین ارشد در خلیج نباشند، پس چه کسانی هستند؟! و این قول السیاسیه که می‌گوید: السیاسیه می‌داند (متوجه شده است) این یعنی چه؟! شکی نیست که آنها از منابع آگاه این را می‌دانند.

دولت‌های منطقه که از نقش ارتباطات ایران و سوریه می‌ترسند، عبارتند از: عربستان سعودی، عراق، کویت و سایر دولت‌های خلیج. به همین خاطر، کویت میانجی‌گری سوریه را نپذیرفت، همانگونه که استقبال از صادق طباطبایی، معاون نخست‌وزیر را نیز قبول نکرد.

کویت همچنین موضع محکمی را در برابر سفیر سوریه در کویت اتخاذ کرد. و گفته شده که موضع‌گیری عربستان سعودی در قبال سوریه، بسیار شبیه موضع‌گیری کویت بوده است. به دنبال ارتباط محکم و قوی روزنامه‌ی السیاسیه با حکام خلیج، این روزنامه

اعلام داشت که خمینی دستور ارسال نیروهای ایرانی، برای حفاظت از مرزهای سوریه را صادر کرده است. این خبر سیاسی در تاریخ ۱۶/۸/۱۹۷۹ بود. یعنی بیش از دو و نیم ماه قبل از اینکه منتظری تصمیم خود برای این کار را اعلام کند.

در اینجا مشخص شد که بین خبر اعلامی از سوی حوادث و سیاسی، از این نظر که نیروهای داوطلب ایرانی به کجا می‌روند، اختلاف نظر وجود دارد. حوادث می‌گوید که به جنوب لبنان و سیاسی می‌گوید که به سوریه می‌روند. اما حقیقت این است که حضور نیرو در سوریه، به معنای حضور آنان در لبنان است و بالعکس. و ایرانی‌ها شعار آزادی و یا حفاظت از مرزها به همراه فلسطینی‌ها را در جنوب لبنان سر می‌دهند تا سرپوشی باشد بر حضورشان در سوریه. خلاصه اینکه اختلافی بین اخبار این دو روزنامه [در این خبر] وجود ندارد.

در تمام دیدارهایی که مسئولین ایرانی از سوریه انجام می‌دادند، به لبنان هم می‌رفتند. در یکی از دیدارهای طباطبایی از لبنان در ۱۰/۱۰/۱۹۷۹ خبرگزاری رویتر گزارش داد که او لباس نظامی جنبش شیعی امل را پوشیده بود. طباطبایی قبل از قیام انقلاب ایران در سال قبل، عضو این جنبش بود.

روزنامه‌ی سیاسی‌های کویت در تاریخ ۶/۱۰/۱۹۷۹ گزارش داد که دو مسئول ایرانی که میلیون‌ها دلار به منظور توزیع آن در روستاهای شیعی در جنوب لبنان، با خود داشتند، به همراه پول‌ها مخفی و پنهان شده‌اند. و بیان کرد که رهبر ایران، آیت‌الله خمینی، این پول‌ها را برای شیعیان در جنوب لبنان فرستاده است.

دیدار همزمان با مسئولین شیعه در لبنان و سوریه، نشان داد که آنها در هردو کشور، ایفای مسئولیت می‌کنند. در لبنان با تشکیل جلساتی با فلسطینی‌ها، از طرف شیعیان لبنان با مسئولین ارشد، به عنوان گفتگو کنندگان شیعه دیدار می‌کنند و با تشکیل حلقات و جلساتی، در مناطق شیعه‌نشین هرگونه کمک و مساعدتی را به آنها تقدیم می‌کنند. و بیان کردند که این دیدارها، نقش مؤثری در از بین رفتن اختلافات بین فلسطینی‌ها و شیعیان داشته است. این دیدارها، با دیدار طباطبایی و خدام از بحرین شدت گرفت. گویی آن دو، نماینده‌ی یک حکومت واحد هستند.

اجرای نقشه

فردی به نام آیت‌الله محمد منتظری اعلام کرد که نزد او ده‌هزار داوطلب ایرانی وجود دارند که در چند روز به جنوب لبنان یا مناطق جولان و اردن و صحرای سینا خواهند رفت تا به نفع مردم فلسطین و برای آزادی قدس و فلسطین و سایر مناطق عربی، که یهود در تمام جنگ‌هایش با اعراب، آن را اشغال کرده است، بجنگند. وی اضافه نمود که در صورتی که نیروهای اسرائیلی تعرضی به این نیروها نکنند نیروی هوایی ایران بر جنگنده‌های اسرائیلی غلبه خواهد کرد و آنها علی‌رغم خواست حکومت لبنان که با اسرائیل همکاری دارد، وارد لبنان خواهند شد. و نیروهایش با هرکس که مانع آنها از جهاد و شهادت فی سبیل الله شود - به گمان خود وی - خواهند جنگید. این بمب [خبری] سیاسی که منتظری آن را منفجر ساخت، سؤال‌های زیادی را مطرح می‌سازد.

- آیا ایران می‌تواند از ده‌هزار جنگجو و نیروی نظامی دست بکشد، درحالی که از یک سو مقابله‌ی بین آنها و آمریکا - به قول خودشان - بالا گرفته و از سوی دیگر بین آنها و اعراب در اهواز و کردها و ترک‌ها در آذربایجان و بلوچ‌ها به هم ریخته است؟!.

- آیا شرایط لبنان به طور کلی و شرایط جنوب لبنان به طور اخص، این اجازه را می‌دهد که از تعداد زیادی نیروی نظامی استقبال کند؟! یا اینکه خود این اعلام از سوی منتظری به تنهایی کافی نخواهد بود که اوضاع در لبنان را منفجر کند و آیا عاقلانه است که موارنه در برابر این اتفاق سکوت کند؟!.

- آیا منتظری اجازه یافته که نقشه‌اش را قبل از فرستادن داوطلبان به میادین، اعلام کند؟ و چه چیز مانع از این می‌شود که اسرائیل هوایم‌های حامل داوطلبان را ساقط کند؟! اسرائیل این بهانه را دارد که برای دفاع از خود، ضد ایرانیانی که برای جنگ و نابودی او آمده‌اند، این کار را بکند.

- منتظری می‌گوید که او برای حمایت از فلسطین و سوریه خواهد جنگید. درحالی که کسانی که می‌خواهند در حمایت از آنها بجنگند، خود به دنبال حل مسالمت‌آمیز تحت دولت فلسطین هستند. اگر چه تنها در اریحا باشند. در نتیجه آیا برای آنها مقدور خواهد بود که بدون مشورت با سازمان آزادی‌بخش فلسطین، این تعداد داوطلب، تنها به خاطر رغبتشان در آنجا حضور یابند؟!.

این سؤال‌ها ما را به یقین می‌رساند که عملیات ارسال داوطلبان آن چیزی نیست که در ظاهر از سوی منتظری اعلام شده است، بلکه کاسه‌ای زیر نیم کاسه است. قبلاً نیز نیروهای حافظ اسد، تحت عنوان حمایت از فلسطینی‌ها وارد لبنان شدند و همین نیروها بودند که چنان کشتارگاهی از آنان در پل پاشا، تپه‌ی زعتر و صیدا به وجود آوردند که تعداد آن بیش از جرائم یهود در دیر یاسین و قبیله و غیره بود.

بعد از اینکه منتظری نقشه‌ی خود را اعلام کرد، اجرای عملیات به شکل پیچیده و نامعلوم و غیر قابل هضم و درک آغاز شد. هریک از طرف‌ها در این قبال، موضعی گرفت:

حکومت لبنان به حکومت ایران به خاطر اینکه به منتظری اجازه‌ی ترک ایران را بدهد، هشدار داد. و به نیروهای خود در مرزها و فرودگاه‌ها دستور داد تا مانع وارد شدن داوطلبین به خاک‌های لبنان شوند. و به صراحت بیان کرد که چنین کاری، اوضاع لبنان را منفجر می‌سازد.

اسرائیل نیز از ورود هر داوطلب ایرانی به جنوب لبنان هشدار داد. و سعد حداد تحریک شده و تعدادی از روستاهای جنوب و تعدادی از پایگاه‌های فلسطینی را بمباران کرد.

رهبران شیعه در لبنان، نیز با این فکر مخالفت کردند. عبدالأمیر قبلان، نامه‌ای به خمینی نوشت و از او خواست تا این افراد داوطلب را به جنوب لبنان نفرستد و حسین حسینی، نائب رئیس مجلس اعلای شیعه، محمد منتظری را در دیداری که با «النهار» لبنان داشت (۱۴۰۰/۱/۲۱ هـ) مورد هجوم قرار داد و او را یک فرد کم‌عقل نامید.

اما سازمان آزادی‌بخش فلسطین دو موضع متناقض داشت. موضع اول: اینکه آنها احتیاجی به این افراد ندارند و از ایران، انتظار مال و سلاح دارند و نه افرادی که تدریب و آموزش نظامی را به خوبی بلد نیستند. (الحوادث ۱۹۷۹/۱۰/۱۲ و روزنامه‌های دیگر)

موضع دوم: عبدالمحسن ابومیزر گفت که آمدن نظامیان از سوی ایران امری طبیعی و ضمانت شده است. (خبرگزاری‌ها ۱۹۷۹/۱۲/۲۱).

سوریه در وهله‌ی اول سکوت کرد و روزنامه‌ها اقوال متضادی را از آنها گزارش نمودند. و آنها برای این مسئله برنامه‌ریزی کردند و سپس خبرگزاری رویتر، خبر زیر را از آنها گزارش داد:

«مسئولین سوری هیچ‌گونه توضیحی درباره‌ی مسئله‌ی افراد داوطلب ایرانی ندادند. افرادی که می‌خواهند در جنوب لبنان، با استشهادهای فلسطینی علیه اسرائیل بجنگند. اما آنها گفتند که سوریه، به قراردادهای کنگره و نشست عربی درباره‌ی لبنان که ماه گذشته در تونس منعقد گردید، پایبند هستند».

این موضع، مبهم بود که حکومت حافظ اسد عمداً در تمام امور اینگونه موضع‌گیری می‌کرد. اما خبرگزاری رویتر آن را به این شکل تفسیر نمود: «این یعنی اینکه سوریه با آمدن افراد داوطلب ایرانی به جنوب لبنان مخالف است. چرا که این کار می‌تواند امور را پیچیده کند و هرگونه صلحی را در لبنان به تعویق بیندازد»^۱.

آیت‌الله منتظری پسر، فرد طراحی‌کننده‌ی این نقشه و رهبر جنبش انقلابی و مردمی جمهوری اسلامی، گفت که آیت‌الله خمینی، این نقشه را برای فرستادن افراد داوطلب به جنوب لبنان تأیید و به او به خاطر این نقشه‌اش تبریک گفته و به او گفته که چه کار نیکویی انجام داده‌ای و به جلو پیش رفتی [گامی به جلو برداشتی].

این در تصریحات او که در روزنامه‌های داخلی ایران در ۱۴۰۰/۱/۲۱ منتشر شد، آمده بود. منتظری پسر گفت که اگر خطوط هوایی ایران، پول انتقال داوطلبان را بخواهد، [مشکلی وجود ندارد چرا که] مجلس انقلاب ایران، این هزینه را تأمین می‌کند^۲. اما آیت‌الله منتظری پدر، بدون تلاش برای قانع کردن فرزندش، برای معالجه به قم رفت^۳.

دولت ایران اعلام کرد که با این فکر مخالف است و به داوطلبین هرگز اجازه‌ی ترک ایران را نمی‌دهد و حکومت بوسیله‌ی دکتر چمران به صراحت گفت: فرستادن داوطلبین به معنای به هم ریختن و به وجود آوردن بحران برای حکومت‌های لبنان، سوریه و شیعیان لبنان است. وی اضافه نمود: اسرائیل از حضور داوطلبین بهانه‌ی لازم برای تسلط بر جنوب لبنان را به دست خواهد آورد^۴.

بنابراین دولت ایران، دادن مجوز سفر به داوطلبین را نپذیرفت و خطوط هوایی ایران نیز، انتقال رایگان آنان را نپذیرفت. رهبرشان نیز پولی نداشت که به آنها بدهد.

۱- دمشق - رویتر ۱۴۰۰/۱/۲۲.

۲- خبرگزاریها ۱۴۰۰/۱/۲۲.

۳- خبرگزاریها ۱۹۷۹/۱۲/۲۱.

۴- النهار العربی والدولی، {شماره ۱۳۸، ۳۰- ۱۹۷۹/۱۲/۲۴}.

داوطلبین در فرودگاه تهران اعتصاب کردند و درگیری بین آنها و کارکنان خطوط هوایی ایران که مبلغ ۱۱۰۰۰ دلار [برای انتقال آنان می‌خواستند] صورت گرفت و داوطلبان چند ساعت وزارت امور خارجه‌ی ایران را به اشغال خود درآوردند.

نهایتاً این داستان و بلکه نمایش، پایان پذیرفت، تا خطوط هوایی سوریه داوطلبین را از دمشق منتقل سازد. و در سوریه، نزدیک پایگاه‌های اطاف دمشق به ایرانی‌ها آموزش بدهند. و منابع فلسطینی اعلام کردند که داوطلبان احتیاج به آموزش کامل و طولانی مدت دارند.^۱

در ابتدای گزارش گفتیم که رهبر انقلاب ایران دستور اعزام ۱۰۰۰۰ داوطلب را به سوریه، برای حمایت از حکومت نصیری در برابر مردم مسلمان، صادر کرده است. اما یاران خمینی نتوانستند که حقیقت قصد خود را بیان کنند، بنابراین به یکی از آیت‌الله‌های فراوانشان پناه بردند. همان کاری که در مورد بحرین انجام دادند و روحانی را برای آن برگزیدند. و در اینجا فقط نام تغییر کرد به منتظری.

سپس در تناقضات و دروغ‌های ساختگی خودگیر کردند. و نهایتاً نظر دیوانه بر سایر نظرها فائق آمد!! و بیش از ۶۰۰ نفر داوطلب به دمشق رفت. و منتظری پدر به فرودگاه رفت تا با پسرش که او را به جنون وصف کرده بودند، وداع و خداحافظی کند.

اگر از خمینی سؤال شود که چگونه به منتظری اجازه‌ی سفر دادید، همان جوابی را می‌دهد که در جواب قضیه‌ی روحانی داده بود: به آزادی و دموکراسی و این که هرکس بتواند نظر خود را بگوید، ایمان داریم.

اما آیا دولتی در دنیا وجود دارد که به ده‌هزار داوطلب از مردمش اجازه دهد که در شرایط سخت [خود]، کشور را ترک کنند، تا بدون توافق با میزبان، با دولت دیگری بجنگند!؟

پس اگر رهبر داوطلبین - همانطور که گفته‌اند - دیوانه باشد، چه می‌شود؟! این تازه با این فرض است که بپذیریم هم اکنون در ایران آزادی وجود دارد.

و سوریه که از این نیروها استقبال می‌کند، آیا هم‌اکنون می‌خواهد که با اسرائیل وارد جنگ شود؟! هیچ عاقلی نیست که حافظ اسد را بشناسد و بگوید که با اسرائیل

می‌جنگد. او خود به تنهایی مسئول اعلام سقوط قنیطره است!! و دوست و رفیق کسینجر و دارای سیاستی گام به گام است.

ما به حافظ تحدی می‌کنیم و از او می‌خواهیم که بین ده‌هزار جوان سوری مؤمن که برای مرگ فی سبیل الله، اشتیاق دارند، اسلحه پخش کند. اسد را به مبارزه می‌طلبیم که زندانیان فراوان را، که جوانانی هستند که در زندان‌ها و بازداشتگاه‌های او مورد شکنجه قرار می‌گیرند، آزاد کند.

محمد منتظری از طریق سوریه، وارد لبنان شد و همچنان به دنبال راه‌اندازی فتنه‌ای که هیچ‌چیز و هیچ‌کس را باقی نگذارد. همچنان نیروهایش وارد سوریه می‌شوند و این نیروها به کمک نیروهای نصیری از حکومت سوریه پشتیبانی می‌کنند و جنگ‌هایش متوجه مردم بیچاره می‌شود. و هر وقت از حمایت حکومت اسد می‌بوس شدند، وارد جنوب لبنان می‌شوند. اما نه به خاطر جنگ با اسرائیل، بلکه برای اینکه سرپوشی بگذارند بر اجازه پیدا کردن اسرائیل، برای ورود به لبنان. و این کار این ضرب‌المثل مشهور را محقق می‌سازد: «عَلِيٌّ وَعَلِيٌّ أَعْدَائِي يَا رَبَّ» یعنی: نابودی من (منتظری و دار و دسته‌اش) می‌آرد اگر دشمنم (اهل سنت) نیز نابود شوند.

فصل سوم:

پشت‌پرده‌ی نزدیکی روافض با نصیری‌ها

آغاز روابط و تقارب‌ها

در ابتدای دهه‌ی هفتاد حافظ اسد، به دنبال انقلابی نظامی که خود آن را رهبری می‌کرد و نام «جنبش اصلاحی» را بر آن نهاده بود، به شریکان و همفکرانش در حکومت و کسانی که او را در رهبری حزب بعث سوریه قرار داده بودند، نیرنگ زد و آنها را زندانی نمود.

حافظ اسد نصیری به تنهایی به حکومت سوریه دست یافت و سریعاً درجه‌ی نظامی خود را به مقام ریاست جمهوری تبدیل نمود و این منصب را یکی از افراد غیرمسلمان و غیراهل سنت به عهده گرفت. پس چگونه مسلمانان سرزمین شام یک رئیس نصیری را قبول می‌کنند که علمای اهل سنت به اجماع طائفه‌اش (طائفه‌ی نصیری) را طائفه‌ای کافر و خارج از دین می‌دانند؟! آیا نفاق عده‌ای عالم‌نما که خود را جزء علمای مسلمین نامیده‌اند، به او سودی می‌رساند؟!.

در همین مدت فردی به نام علامه حسن مهدی شیرازی در رأس هیأتی به نمایندگی از علمای شیعه‌ی ایران از مناطق نصیری‌ها در جبالیا و ساحل منکوب که بر بعضی از قسمت‌های آن تسلط داشتند و نیز منطقه‌ی طرابلس شام که بعضی از آنها از جبالیا به آنجا هجرت نموده بودند، دیدن نمود. در خلال این دیدار، شیرازی با علمای نصیری و بزرگان و اهل رأی آنها ملاقات نمود و گفتگوها و تبادل آرایه‌ی صورت گرفت که نتایج زیر را در برداشت:

۱- علویان^۱ همان شیعیان منسوب به ولایت علی ابن ابی طالب علیه السلام هستند. بعضی از آنها به صورت نسبی و ولایی به او منسوب هستند - مانند سایر

۱- اولین کسانی که نام علویان را بر نصیری‌ها نهاد، فرانسویان در هنگام اشغال شام در بیش از نیم قرن پیش بودند و امروز نیز بر عدم ذکر نام صحیح آنها (نصیری) تأکید می‌ورزند.

شیعیان که نسبت عقیدتی آنها به امام علی می‌رسد - و بعضی دیگر نیز تنها از نظر نسبی به او منسوبند.

۲- «علوی» و «شیعه» دو کلمه‌ی مترادف مانند کلمه‌های «الامامیه» و «الجعفریه» هستند. لذا هر شیعه‌ای از نظر عقیده علوی و هر علوی، شیعه مذهب است.

این خلاصه‌ی بیانیه‌ای است که بیش از هفتاد نفر از افراد بزرگ و فُضلا و صاحب جایگاه آنان از قبائل مختلف، ابراز داشتند و این بیانیه تحت عنوان «علویان، شیعیان اهل بیت» از «دارالصادق» در بیروت به چاپ رسید و حسن مهدی شیرازی بیان نمود که او بنا بر اوامری که از قم از سوی امام مجدد، مرجع دینی، سید محمد شیرازی به او رسیده بود به این دیدار مکلف و مأمور شده بود.

حسن شیرازی کیست؟

او فردی با هویت ایرانی است که به لبنان رفت تا همان نقشی را که «موسی صدر» در رفتن به سوی لبنان داشت، به عهده بگیرد و او امروز رئیس جماعت علمای شیعه در لبنان است و گفته شده که او از ایران، از طریق ایالات متحده‌ی آمریکا به عنوان رقیبی برای موسی صدر به لبنان اعزام گشته است. (روزنامه‌ی الانبار کویت، صادره در تاریخ ۷۸/۹/۲۹).

دیدار شیرازی با علمای نصیری، یک دیدار زودگذر و سرسری نبود، بلکه دو طرف - جعفری و نصیری مذهب - قرار همکاری گذاشتند. بنابراین در سال ۱۹۷۴ میلادی موسی صدر قانونی را در لبنان صادر نمود که به موجب آن نصیری‌هایی که در شمال لبنان اقامت گزیده‌اند بودند، شیعه‌ی جعفری می‌شدند و برای آنها یک مفتی مخصوص برگزید. (اخبار ۷۸/۹/۲۹)

شایان ذکر است که حسن شیرازی که با موسی صدر خصومت نموده بود، مخالفتی با همکاری با نصیری‌ها و مخلوط شدن با آنها ننمود.

نصیری‌های امروز، از نظر عقیده، عبادت، منهج و سلوک، مانند نصیری‌های گذشته اند. از جمله‌ی عقاید آنها: تناسخ ارواح [روح یک فرد بعد از مرگ وی وارد فرد یا موجود دیگری می‌گردد] قدیم بودن عالم، انکار زنده و برانگیخته شدن (قیامت) و انکار بهشت و جهنم است.

نماز آنان عبارت است از پنج نام «علی، حسن، حسین، محسن و فاطمه» ذکر این اسم‌ها نزد آنها، از غسل جنابت، وضو و نماز بی‌نیازشان می‌کند و ایمان دارند که علی، همان اله و معبود است.

علمای مسلمانان از جمله: ابوحامد غزالی، ابن جوزی، ابن تیمیه و ابن عابدین، فتوای کفر آنها را صادر نموده‌اند و اینکه برای مسلمان جایز نیست که با آنان به هر شکل وصلت نماید، خوردن ذبائح آنان حلال نیست، بر مردگانشان نماز خوانده نمی‌شود و در قبور مسلمین دفن نمی‌گردند و استخدام آنها در ارتش و وظایف عمومی [در حکومت اسلامی] جایز نمی‌باشد و هیچ عالم مسلمان عادل و مورد اعتمادی را نمی‌شناسیم که با این فتوی مخالف نموده باشد، پس چگونه اینان در یک چشم به هم زدن مورد توجه شیعیان امامی قرار گرفتند؟!.

به برخی از مطلعین شیعه درباره‌ی این معما، تکیه می‌کنیم که می‌گویند: «موسی صدر و محمد و حسن شیرازی در مذهب ما عددی نیستند و ما مراجعی داریم که جز بر آنها اعتماد نمی‌کنیم، از جمله‌ی این مراجع خمینی است که نصیری‌ها را تکفیر نموده است. سپس اینان می‌گویند: کسانی که با نصیری‌ها تعامل می‌کنند، افراد سیاسی و مشبوهی هستند. همچنین مسئول جمعیت فرهنگی - اجتماعی کویت اضافه می‌کند که محمد و برادرش حسن شیرازی افرادی منافق و مزدور می‌باشند». این سخن، هنگامی که برای ما روشن می‌گردد که دشمنی شدیدی بین جمعیت مذکور و محمد شیرازی وجود دارد، ارزشی ندارد. از سوی دیگر تصریحات روافض و سخنانشان، قابل اعتماد نیست، چرا که دینشان، دین تقیه بوده و نفاق و دورویی رکنی اصیل در عقایدشان می‌باشد.

شیرازی در درجه‌ی اول و بعد از آن موسی صدر، نمایندگانی از سوی رهبر سیاسی روافض هستند و اتصال آن دو با نصیری‌ها جزئی از یک نقشه‌ی طولانی و بلند مدت است که ان شاء الله در صفحات آینده‌ی این کتاب به تفصیل درباره‌ی آن بحث می‌کنیم.

در اواخر ماه رجب سال ۱۳۹۹ هـ.ق، محمد شیرازی از کویت به منزلش در قم آمد که خمینی رهبر انقلاب، جزء اولین کسانی بود که به ملاقات او رفت و به خاطر به سلامت بازگشتنش به او تهنیت گفت و از تلاشی که به خاطر انقلاب ایران مبذول داشته بود تشکر و قدردانی نمود.

دو سؤال در اینجا مطرح می‌گردد:

۱- چگونه است که مردم عقیده‌ی نصیری‌ها را طی قرون متمادی نمی‌دانند و یک شیخ ایرانی می‌آید تا کاری را محقق سازد که گذشتگان از جمله علمای سنی و شیعه در حالی که با نصیری‌ها زیسته‌اند از انجام آن ناتوان بوده‌اند [و می‌خواهند مذهب آنان را بپذیرند]؟!.

۲- چرا این کشف [یافتن نصیری‌ها] در شرایطی پیچیده و مرموز و همزمان با به حکومت رسیدن حافظ اسد [نصیری] برای اولین بار در تاریخ در سرزمین شام صورت می‌پذیرد؟ و نیز همزمان با اقدام وی در اعلام بیانیه‌ی مشهور سقوط قنیطره‌ی صورت می‌گیرد؟

شایسته است که گفته شود، گودال شکاف بین شیعیان امامی و نصیری خیلی وسیع نیست و دومی (نصیری) در امتداد اولی است. در تاریخ نیز دلایل فراوانی مبنی بر پیمان‌های سیاسی بین شیعیان در مسائل عقیده‌ای وجود دارد. پس مهم برای آنها پیروزی بر دشمنانشان است. [و در این هنگام پشت یک صف متحد می‌شوند] مثلاً نصیرالدین طوسی یک [شیعه‌ی] اسماعیلی ملحد بود و هنگامی که با شیعیان همکاری نمود و خود را سرباز تحت امر تاتار نمود، شیعیان او را از بزرگان خود دانستند و نام او را در کنار نام حسین ذکر می‌کردند.

خلاصه‌ی سخن اینکه ارتباط اولیه‌ی بین شیعیان و نصیری‌ها از طریق رهبری دینی در قم و نجف صورت گرفت و این ارتباط با بیانیه‌ای که از سوی آنان صادر شد - و به آن اشاره کردیم - قوی و مستحکم شد و ارتباطات سری و پنهانی دیگری نیز بعید نیست که صورت گرفته باشد، اگر چه می‌دانیم که قبل از دیدار شیرازی ارتباطات دیگری نیز بین آنها بوده است.

صفحه‌ای جدید در روابط ایران و سوریه

روابط بین ایران و سوریه به مدت سی سال [قبل از سر کار آمدن حافظ اسد نصیری] به دلایل زیر برقرار نبود:

۱- اذعان و اقرار شاه ایران به کیان صهیونیستی [و به رسمیت شناختن آن] و تبادلات دیپلماسی با اسرائیل و نفوذ و تسلط مخفیانه‌ی یهود در بیشتر مؤسسات اطلاع‌رسانی، تجاری و نظامی در ایران.

۲- تصرف منطقه‌ی اهواز عرب نشین توسط شاه و فشار بر مردم آن دیار و ممانعت از کاربرد زبان عربی در مدارس آن. سپس بحث رودخانه شط‌العرب و تعدیل حدود مرزی ایران و عراق پیش کشیده شد.

۳- شاه کشورش را به انبار مهمات و اسلحه تبدیل نمود و کارشناسان نظامی گفتند که بیشتر اسلحه‌های خریداری شده جز در جنگ‌های بیابانی - یعنی در منطقه‌ی خلیج - کاربرد ندارد. بنابراین شاه ادعای [تملک] بحرین را نمود و سه جزیره‌ی عربی در خلیج را اشغال نمود. همچنین نیروهای نظامی خود را به عمان گسیل داشت. دلایل و شواهد بر این دلالت دارند که شاه فکر جنگ و آشوب با سعودی و عراق و در کل منطقه‌ی خلیج فارس را داشت.

بعد از آمدن حافظ اسد بر سر کار در سوریه و صدور بیانییه‌ی حاصل از تلفیق نصیری‌ها با شیعیان در تاریخ ۱۳۹۲/۷/۳ ه.ق روابط سوریه و ایران به گونه‌ای بهبود یافت که سوریه تا قبل از آن اینگونه روابط و تعهداتی را با کشوری تجربه نکرده بود بعضی از شواهدی که بر این امر دلالت دارند، عبارت است از:

- محمد العمادی وزیر اقتصاد و تجارت سوریه در تاریخ ۱۳۹۴/۵/۹ ه.ق به ایران آمد و حاصل این دیدار تشکیل گروهی مشترک بین دو کشور بود که پیمان بسته بودند هر سال در تهران و دمشق با یکدیگر جلسه داشته باشند و وظیفه‌ی این گروه اشراف داشتن بر قوانین اقتصادی و گردشگری در دو کشور بود. وزیر سوری نیز هنگام امضای این توافق نامه گفت: این توافق نامه منعکس کننده‌ی یکسان بودن نظرات و دیدگاه‌های ایران و سوریه است و روابطی که بین این دو ملت وجود دارد، روابطی ریشه‌ای و عمیق است.
- هوشنگ انصاری وزیر مالی و اقتصادی ایران بعد از چند ماه از دیدار العمادی در تاریخ ۱۳۹۴/۵/۹ به سوریه رفت و امکان محقق ساختن بعضی از قوانین پیشنهادی اقتصادی بین دو کشور را فراهم نمود.
- بعد از جنگ؛ از دهم رمضان سال ۱۳۹۳ ه.ق ایران از تعداد زیادی از مریض‌های سوری استقبال نمود و آنها را برای مداوا به بیمارستان شفا یحیی‌ئیان منتقل نمود.
- بعد از دهم رمضان ۱۳۹۳ همکاری دستگاه‌های اطلاع‌رسانی بین دو کشور شکل گرفت و مدیر روزنامه‌ی ایرانی الاخاء [برادران] بارها به سوریه رفت و

دیدارهایی را با رهبران نظام سوریه از جمله احمد اسکندر - رئیس تحریریه روزنامه‌ی انقلاب سوریه - ترتیب داد.

وزیر اطلاع‌رسانی وقت، محمد حیدر نائب رئیس وزرای مربوط به امور اقتصادی، عطیه جوده مدیر مکتب فرهنگی و عضو مرکز اطلاع‌رسانی حزبی و...، همگی خواستار روابط ایران و سوریه شده و همکاری‌های فرهنگی و اقتصادی دو کشور را تبریک می‌گفتند.

- در مورخه‌ی ۱۹۷۵/۱۰/۷ محمد عمادی وزیر اقتصاد و تجارت سوریه به ایران آمد و این دیدار باعث شد که ایران مبلغ ۱۵۰ میلیون دلار به سوریه قرض دهد. همچنین دو طرف بر اجرای طرح مشترک تولید گوشت در منطقه‌ی سد فرات، به گونه‌ای که بیشتر این گوشت به ایران صادر شود، توافق کردند. علاوه بر آن توافقی نیز برای احداث کارخانه‌ای بزرگ جهت تولید کود شیمیایی در سوریه صورت گرفت. از عجیب‌ترین توافقات، طرح ایجاد خط راه آهن بین تهران و قاملشلی بود. به راستی که این همه تأکید برای اجرای این طرح‌ها و راه‌های نزدیک مرزهای سوریه و عراق برای چه بوده است؟! و به چه علت خط راه آهن در قاملشلی سوریه واقع می‌شود که این منطقه نزدیک عراق و ترکیه است؟! با دانستن این نکته که خطوط راه آهن به خاطر اهداف سیاسی احداث می‌گردد و هنگامی که دشمنان اسلام تصمیم بر نابودی خلافت اسلامی گرفتند، اولین کاری را که انجام دادند، نابودی راه آهن بین مدینه‌ی منوره و استانبول بود.

- در مورخه‌ی ۱۹۷۵/۸/۱۶ عباس علی خلعتبری وزیر امور خارجه‌ی ایران در پاسخ به دعوت عبدالحلیم خدام - که بارها به ایران آمده بود- به سوریه رفت. نخست وزیر سوریه به استقبال وزیر ایرانی آمد و وی نیز نامه‌ی شاه را به رئیس‌جمهور سوریه - حافظ اسد - تقدیم کرد.

- روابط با ایران سبب شد تا رئیس‌جمهور نصیری سوریه - حافظ اسد - در دسامبر سال ۱۹۷۶ میلادی به ایران بیاید. در این دیدار جلسه‌ای پشت درهای بسته بین شاه ایران و وی صورت پذیرفت که هیئت‌های سوری و ایرانی نیز در آن حاضر نبودند. قطعاً مباحث مطرح شده حتماً برای رؤسای دو حکومت نیز در حد بسیار سری و محرمانه بوده است.

این دیدار سبب تعجب دیپلمات‌ها و روزنامه‌نگاران و خبرنگاران شد و به همین دلیل روزنامه‌ی سیاست کویت دیدار با شاه در تاریخ ۱۹۷۶/۱/۲۵ را قلم زد و سؤال زیر را مطرح نمود:

«خدمت مقام همایونی شاه عرض می‌کنم که از برپایی جلسه‌ای طولانی و خصوصی با رئیس‌جمهور سوریه آگاه شدم و اینکه در این جلسه، غیر از مترجم کس دیگری حضور نداشته است. آیا امکان دارد، مباحث مطروحه بیان شود؟»

جواب شاه بدین گونه بود: «از شما پنهان نیست که ما در مورد مسائل زیادی بحث کردیم و این دیدار خصوصی بوده و هیئت سوری و ایرانی در آن حضور نداشتند. در مورد مسائل فراوانی از جمله مسائل مربوط به منطقه‌ی خلیج و خاورمیانه بحث شد. این جلسه، مفید و با اهمیت بود.»

سپس شاه بیان نمود که همراه با اسد، جنگ در لبنان را بررسی کردند و رئیس‌جمهور سوریه نقشه‌ای را برای حل بحران به وجود آمده به او پیشنهاد داده است و شاه نیز با آن موافقت کرده است. اسد بعد از بازگشت از تهران با سلیمان فرنجه جلسه‌ای خصوصی برپا کرد که به موجب آن جنگ در لبنان پایان پذیرفت. اولین کسی که خبرگزاری‌ها از طریق او راز توافق بین اسد و فرنگی را در تاریخ ۱۹۷۶/۱/۱۹ نقل کردند، موسی صدر بود و مشخص شد که این توافق همان بود که اسد به شاه عرضه داشته و شاه نیز با آن موافقت کرده بود.

حافظ اسد هنگام اقامتش در تهران به شاه گفته بود: «ما از دور و با شگفتی زیاد پیشرفت بزرگی را که ایران تحت حاکمیت شاهنشاه آریامهر محقق ساخته است، دنبال می‌کنیم .. سپس دیدارش از ایران را مبدأ تحولی در تاریخ روابط دو کشور ذکر نمود.»

رازی که بیان نشد و تنها روزنامه‌های ایرانی به آن اشاره کردند، اینگونه بود:

«نتایج ملموس گفتگوهای ایران و سوریه طی چند ماه آینده آشکار خواهد شد.»

بعضی از خبرگزاری‌ها گفتگوهای بین سران دو کشور را با عباراتی همچون گمان می‌کنم، احتمال دارد و... بیان نمودند که این خود دلیلی است بر اینکه حقیقت مباحثات آشکار نشد.

در اینجا لازم است اشاره‌ی کوتاهی به مسئله‌ی مهمی که در دیدار حافظ اسد با شاه روی داد، داشته باشیم. دولت‌های عربی اجلاسی را در سطح وزرای امور خارجه‌ی کشورهای عرب برای بحث در مورد جنگ لبنان تشکیل دادند، حافظ اسد رئیس

جمهور سوریه از حضور در این اجلاس که در قاهره برگزار می‌شد سرباز زد. به این بهانه که عربی کردن مشکل لبنان جایز نیست و عربی کردن این مسئله به ضرر حضور فلسطینیان در لبنان است.

کسانی نیز پیدا شدند که صحبت این روباه نصیری را تصدیق نمودند و با او این مسئله را تکرار کردند که عربی کردن این مشکل به مصلحت فلسطینیان نیست و خود او که عربی کردن مشکل لبنان را رد می‌کرد، مسئله را کلاً پیچیده کرد و آن را نزد شاه در جلسه‌ای خصوصی و سپس با سلیمان فرنجه هنگام بازگشت به دمشق مستقیماً بسط داده و مطرح کرد و بنا بر همین توافق بود که حافظ اسد نصیری و مجرم، مرتکب جرائم و جنایات مشهور خود در لبنان شد.

محمدرضا شاه از یک سو از طریق صدر و از سوی دیگر از طریق کمیل شمعون نفوذ زیادی در لبنان داشت و قبل از دیدار اسد از تهران تلاش نمود بحران لبنان را حل کند. او در روزنامه‌ی السیاسه گفت: «ما به خاطر آنچه که برای برادران شیعه در لبنان اتفاق می‌افتد، متأسفیم و می‌خواهیم که با غذا و دارو آنها را کمک نمائیم، اما سؤال اینجاست که چگونه [و از چه راهی] این کار را انجام دهیم»^۱.

• روزنامه‌ی «الوطن العربی» صادره از پاریس در تاریخ ۲۸/۷/۲۸ خبر زیر را درج نمود:

«نویسنده‌ی مسائل دیپلماتیک روزنامه‌ی «الوطن العربی» باخبر شده است که ترکیه مذاکره‌ای شفاهی با سوریه و ایران داشته است که طی آن درخواست نموده است که حفاظی را در مرزهای خود با این کشور قرار دهند تا مانع از عبور مجدد عناصر آشوبگر گُرد به منطقه‌ی جنوب شرقی ترکیه شوند .. و مقداری از اعترافات عناصر کردی که از سوریه و ایران به ترکیه آمده‌اند را ذکر نموده است. همچنین بیان نموده که ترکیه به شدت با هرگونه تلاش برای برهم خوردن امنیت قومی خود برخورد جدی خواهد کرد».

گزارش‌ها از دمشق بر این دلالت دارد که دیپلماسی صورت گرفته بین ایران و سوریه به دلایل فراوانی اهداف مجهول و نامعلومی دارد .. اخیراً تعدادی از کارآگاهان پلیس سیاسی ایران (ساواک) برای تبادل اطلاعات و معلومات به سوریه رفته‌اند.

• تهران - ا.ف.ب - منابع آگاه گفتند که رئیس ساواک (علی موتازید) سفیری را برای ایران در سوریه تعیین نموده است و قبلاً نیز بیان شد که رئیس پلیس سیاسی ایران نعمت الله نصیری را به عنوان سفیر ایران در پاکستان برگزیده است.^۱

این دو خبر اخیر در زمان شاه روی داد و در آن دو به وضوح میزان همکاری‌های امنیتی صورت گرفته بین دو کشور، مشاهده می‌شود.

سخن گروه‌های دیپلماتیک مبنی بر اینکه همکاری ایران و سوریه اهداف نامعلومی دارد، بر این دلالت دارد که این گروه‌ها اگر به ظاهر سخن خود را باور دارند، نسبت به حقایق، بی‌خبر و ناآگاهند. چرا که ترکیه هدفی از اهداف آنان است، همان‌گونه که لبنان هدفی دیگر است و هدف عمومی و کلی آنان بدون شک محقق ساختن طمع‌های باطنی‌ها در عالم اسلامی است و این هدفی است که همواره در خلأهای تاریخ اسلامی به دنبال آن بوده‌اند.

• عباس علی حجاریان مدیر اتفاقات وزارت نیروی ایران در دمشق اعلام کرد که آگاهی و علم فنی سوریه مجالی خواهد بود برای استفاده وسیع فنی ایران جهت اجرای قنات‌های آب در زمین‌های اصفهان.

و مهندس صبحی به عنوان وزیر آب [سوریه] از حجاریان و هیئت فنی همراه وی در مدت اقامتش در سوریه استقبال نمود و رئیس و اعضای این هیئت تعجب زیاد خود را از کارهای فنی صورت گرفته در طرح سد فرات را ابراز نمود.^۲

تذکر:

این اخبار تأکید می‌کند که صفحه‌ی جدیدی از روابط و اعتماد بین دو کشور سوریه و ایران گشوده شده است و شکی نیست که جنبه‌های همکاری فراتر از معلومات و اطلاعات ماست و توافقات و پیمان‌هایی وجود دارد که دو طرف آن را جهت حفظ سریت و کتمان، آشکار ننمودند.

نصیری روباه صفت در مخفی نگاه داشتن روابط خود با شاه از پایگاه‌های حزب بعث سوری و عامه‌ی مردم سوریه موفق شد.

۱- روزنامه‌ی القبس کویت ۱۹۷۸/۷/۶.

۲- خبرگزاریها ۱۹۷۶/۱/۱۱.

حافظ اسد هنگامی دست دوستی را به سوی شاه دراز می‌کرد که جرأت پیدا کرده بود اولین نفت‌کش را از طریق کانال سوئز برای اسرائیل بفرستد. کسانی که تنها ظواهر امور را می‌نگرند، در برابر این رویدادها حیرت زده می‌شوند و خواهند پرسید: چطور اینگونه دیداری بین شاه کهنه‌پرست و واپس‌گرا و آمریکایی با افکار نظام سرمایه‌داری که با امت عرب دشمنی دارد و برای بلعیدن و تصرف خلیج نقشه می‌کشد و بین سوریه‌ی سوسیالیست با تفکرات انقلاب عربی که با اسرائیل دشمنی دارد صورت می‌گیرد؟!.

اما کسانی که به عمق [عقاید] باطنی‌ها پی برده‌اند، می‌دانند که آن سوی تپه چیز دیگری است و شعارهایی که سوریه آنها را اعلام داشته است، تنها برای مصرف کردن و به مزایده گذاشتن است [یعنی به منظور معامله است] در نهایت می‌توانیم این حقیقت را بیان کنیم: «همکاری بین شیعیان و نصیری‌ها از طریق افراد دینی و سپس از طریق رهبران سیاسی در هردو سرزمین آغاز شد».

نام و قبیله‌ی صدر و جنگ لبنان

موسی صدر، قطبی بزرگ در روابط ایران و سوریه بود و روابط مستحکمی با حافظ اسد داشت و نقش اصلی را در جنگ لبنان، در تنظیم روابط با نظام سوریه ایفا می‌کرد و روابط محکمی نیز با تمامی طرف‌ها و هیئت‌ها از جمله: سازمان نویسندگان، موارنه، چپ‌گراها، مسلمانان در لبنان و بیشتر حکام عرب داشت.

لازمه‌ی سخن گفتن از روابط بین نصیری‌ها و روافض، روشن ساختن شخصیت موسی صدر می‌باشد. موسی پسر صدرالدین صدر است، هویت او ایرانی است و در ایران نیز متولد شده است. در سال ۱۹۲۸ میلادی از دانشکده‌ی حقوق و اقتصاد و سیاست دانشگاه تهران فارغ التحصیل شد. از اینجا معلوم می‌گردد که صدر فردی سیاسی بود، نه عالمی از علمای شیعه، اما طرفداران او، این موضوع را این‌گونه رد کرده‌اند که او بعد از اتمام تحصیلاتش از دانشگاه تهران، در نجف درس خوانده است و بعضی نیز می‌گویند در قم تحصیل کرده نه در نجف و شاگرد خمینی بوده است. صدر در سال ۱۹۵۸ میلادی به لبنان رفت و میهمانی آل شرف الدین را در شهر صور پذیرفت و تنها عالم شیعی بود که از نجف برای انجام فعالیت‌های دینی در میان شیعیان فرستاده شده بود.

این چیزی است که ظاهراً او برای انجام آن به لبنان رفته بود، اما حقیقت مسئله چیزی است که یک سیاستمدار ایرانی به نام دکتر موسوی به آن اشاره می‌کند:

«در سال ۱۹۵۸ ژنرال بختیار - نخست وزیر ایران - موسی صدر را به همراه اموال مورد نیازش به لبنان فرستاد .. و ده سال بعد از این تاریخ، این فرد رئیس مجلس اعلای شیعه - در لبنان - شد. حکومت ایران برای به دست گرفتن این منصب بیش از یک میلیون لیره‌ی لبنانی هزینه نمود»^۱.

به محض اینکه صدر به لبنان رسید با کمک‌های همه جانبه‌ی رئیس جمهور وقت لبنان - فؤاد شهاب - مواجه شد و به موجب نامه‌ای از سوی ریاست جمهوری، به وی هویت لبنانی اعطاء شد، در حالی که گرفتن هویت لبنانی برای افراد غیرمسیحی در لبنان، کاری بسیار دشوار است. قبائل و طوائفی لبنانی هستند که از دیرباز در لبنان هستند اما هویت لبنانی ندارند. پس چگونه فؤاد شهاب این بخشش بی‌چون و چرا را نصیب او می‌کند و هویت لبنانی را به فردی ایرانی الاصل که تنها مدتی اندک در لبنان بوده است اعطا می‌کند؟!.

ستاره‌ی [بخت و اقبال] صدر در کل لبنان شروع به درخشیدن نمود. قدرت مارونی‌ها در این میان، با او همراه شد. چرا که پیچیده‌ترین مشکلات از طریق موسی صدر حل و فصل می‌شد و نامه‌ی او از سوی حکومت رد نمی‌شد بنابراین به تأسیس مدارس و انجمن‌ها و حسینیه‌ها در سایر مناطق لبنان پرداخت و آنها را به عنوان مرکزی برای فعالیت سیاسی‌اش قرار داد. از جمله مؤسساتی که او آن را ایجاد نمود: جمعیت خانه‌ی جوانان، مؤسسه‌ی آموزشی فنی و حرفه‌ای، آکادمی درس‌های اسلامی (معهد الدراسات الإسلامیه) و جمعیت نیکوکاری و احسان بود.

در سال ۱۹۶۹، موسی صدر موفق به تشکیل مجلس اعلای شیعه شد و این اولین گام از نقشه‌ای بود که به موجب آن شیعه از اهل سنت در لبنان جدا می‌شد و شیعه تبدیل به طایفه‌ای مستقل مانند اهل سنت و موارنه شد و تشکیل این مجلس به موجب نامه‌ای بود که از سوی ریاست جمهوری صادر گشت.

۱- مراجعه کنید به کتاب «ایران در ربع قرن» اثر دکتر موسی موسوی ص ۱۶۵.

کامل اسعد در سخنی که مجله‌ی لبنانی حوادث در تاریخ ۱۹۷۵/۱/۳، آن را منتشر ساخت، اینگونه می‌گوید: «رؤسای حرکت^۱ - که در پشت قضیه‌ی تشکیل مجلس اعلای شیعه قرار داشتند- تحسین و شادی خود را از تعیین آقای موسی صدر به عنوان رئیس این مجلس ابراز داشتند».

سپس اسعد می‌گوید: «همه بیان نمودند که چگونه موسی صدر در این مدت که چند سال طول کشید، پیرو رئیس حرکت و رهبران آن بوده است.»

همچنین اضافه می‌کند که: «چندین علامت مبهم در مورد نقشه‌ای که آقای موسی صدر و کسانی که او را در داخل و خارج تأیید می‌کنند و در مورد ابعاد این نقشه در لبنان و خارج وجود دارد».

مطالبی را که اسعد در مورد صدر بیان نمود، موافق با تمامی کسانی است که در مورد او سخن گفته‌اند. حکم صادر شده در فرانسه اشاره به همین حقیقت دارد که در ۱۹۷۸/۶/۲۶ و نیز ۱۹۷۸/۹/۱۹ صادر گشت. همچنین خبرگزاری‌های کویتی در ۱۹۷۸/۹/۲۹ به آن اشاره کردند. تمامی این روزنامه‌ها از مشبوه و گمان برانگیز بودن شخصیت صدر سخن گفتند.

در آغاز دهه‌ی هفتاد، صدر حرکت محرومین را ایجاد کرد و شعارهای براقی برای آن وضع نمود، مانند: ایمان به خدا، آزادی، میراث لبنان، عدالت اجتماعی، وطن‌پرستی - مخصوصاً در جنوب - آزاد کردن فلسطین، حرکت محرومین متعلق به همه‌ی محرومین است و نه فقط شیعه.

به همین ترتیب صدر شاخه‌ی نظامی حرکت محرومین را تأسیس و آن را «أمل» نامید و تأکید داشت که به صورت سری و پنهانی بماند، بلکه اینگونه وانمود می‌کرد که حرکت او مخالف نظامی‌گری بوده و در مسجد العاملیه در بیروت علیه نظامی‌گری و گروه‌های مسلح [با این بهانه که مخالف سلاح است] و نیز علیه شعله‌ور شدن جنگ

۱- این حرکت یاران رئیس‌جمهور فؤاد شهاب بودند که بر اطلاعات تسلط داشتند (مکتب دوم). از بارزترین افسران اطلاعات که در دوره‌ی او شاخص بودند می‌توان به امیل البستانی، غابی لحد و سامی الخطیب اشاره کرد. تسلط حرکت در دوره‌ی شهاب و پس از او یعنی شارل الحلو که از یارانش بود، ادامه یافت. نفوذ و تسلط آنان در دوره سلیمان فرنجیه پایان پذیرفت، اما دوباره نفوذ آنان در دوره الیاس سرکیس که افسران مکتب دوم را که در دوره شهاب بودند برگردانده بود، آغاز شد.

دست به اعتصاب زد. اما بعد از گذشت چند روز از وسعت یافتن اعتصابش، یک مین در پایگاه [نظامی‌اش] در جنبش امل در البقاع منفجر شد که سبب کشته شدن ۳۶ نفر و نیز زخمی شدن ۴۳ نفر گردید .. بعد از این فضاحت به بار آمده، صدر تشکیل جنبش امل را در ششم جولای سال ۱۹۷۵ میلادی اعلام کرد.

در سال ۱۹۷۴ روزنامه‌های لبنانی مجموعه‌ای از سخنرانی و خطبه‌های موسی صدر در مناطق گوناگون لبنان را نقل کردند. از جمله وی در این سخنرانی‌ها گفته بود: «انتقام‌خواهی خون ریخته شده در خاک کربلا از بین نرفته است بلکه در مجرای حیات عالم اسلامی جریان دارد».

این سخن در اوایل ماه فوریه (اواخر زمستان) بیان شد و همچنین او گفته بود: «امروز ما فقط شکایت و گریه نمی‌کنیم، چرا که اسم ما المتاوله [به معنی مصیبت و گرفتاری] نیست [یعنی ما اهل بدبختی نیستیم] بلکه نام ما رافضه است، مردان انتقام .. حسین با هفتاد نفر با دشمن مقابله کرد و دشمن تعداد بسیار زیادی بودند، اما امروز ما بیش از هفتاد نفر را آماده می‌کنیم [برای انتقام] و دشمن ما نمی‌تواند یک چهارم ساکنان دنیا را آماده کند».

بیشتر کسانی که در مراسم صدر حضور داشتند، افراد مسلح بودند و گویی او آنها را برای معرکه‌ی دست و پنجه نرم کردن و درگیری با دشمن آماده می‌کرد.

آغاز جنگ لبنان و چگونگی نقشه‌ی صدر

او یک لشکر مسلح داشت (جنبش امل) که در جنوب و بیروت و البقاع مستقر بودند. نیروهای او با نیروهای ملی‌گرا همکاری داشتند و شیعه در ارتش عربی لبنان مورد محبت و علاقه بود، احمد خطیب (یکی از فرماندهان ارتش) از آنها بود. همچنین صدر و پیروانش روابط مستحکمی با سازمان آزادی‌بخش داشتند و گروه‌های متعددی را به نقاط گوناگون - مخصوصاً موارنه - برای گسترش دامنه‌ی جنگ گسیل می‌داشتند.

بیشتر همکاری صدر متوجه حکومت نصیری سوریه بود. در صفحات گذشته دیدیم که به موجب نامه‌ای که از سوی حکومت نصیری سوریه صادر گشت، نصیری‌های شمال لبنان شیعه شدند و برای آنها یک مفتی جعفری مذهب تعیین گشت. هنگامی که پدر حافظ اسد مُرد او موسی صدر را فراخواند و صدر نیز - در حالی که مشغول جنگ و نزاع در لبنان بود - دعوتش را پذیرفت و [ضمن تشییع جنازه‌ی او] عباراتی را که شیعیان

به مردگان خود تلقین می‌کنند، بیان نمود. همچنین او به عنوان سرپرست مورد اعتماد و امین و معاون هر مسئول سوری بود که به خاطر میانجی‌گیری در درگیری بین مسلمانان و فلسطینی‌ها در یک طرف و موآرنه در طرف دیگر وارد لبنان می‌شد.

اما در این میان مسلمانان اهل سنت در کجا قرار داشتند؟ در سازمان آزادی‌بخش یا ارتش لبنان و یا جماعت اسلامی و... آنها هیچ سری را از یاران شیعه‌ی خود پنهان نمی‌داشتند، بلکه با آنان بدون هیچ دلیل و زمینه‌ای همکاری می‌کردند.

بعد از کشتاری که موآرنه در کرنیتینا مرتکب شدند، مسلمانان لبنان سرزنده و بیدار شدند و نیروهای مردمی توانستند مناطق شاتوره، زحله، زغرتا، الدامور و السعديات را تصرف کنند و بیشتر لبنان سقوط کرده و به دست آنها افتاد. صلیبی‌ها در وسط خانه‌ی خود محاصره شده و اگر ورود لشکر صاعقه‌ی نصیری‌ها و فرار سلیمان فرنجی از قصرش نبود توپخانه‌های ارتش لبنان کاخ بعدا را بمباران کرده بودند. و مشخص شد که لبنان از سوی نیروهای مردمی مستحکم خواهد شد.

در این مدت روزنامه‌های لبنانی گفتگویی را با عبدالحلیم خدام، وزیر امور خارجه‌ی سوریه، منتشر ساختند که در آن گفته بود: لبنان به طور رسمی از آمریکا خواسته است که همانند سال ۱۹۵۸ وارد لبنان شود که آمریکا آن را نپذیرفته و اسرائیل نیز آن را رد کرده است. سخن خدام درست است و در بیان‌های رسمی صادر شده از آمریکا و نیز شخصیت‌های لبنانی انعکاس یافت.

هنگام ورود ارتش نصیری به لبنان، موسی صدر چهره‌ی خود را از یک فرد اسلامی و میهن‌پرست به یک شخص باطنی و استعمارگر تغییر داد و نقش زیر را بازی کرد.

به ابراهیم شاهین، افسر ارتش لبنان امر کرد که از ارتش جدا شود و در مقامات بلند پایه‌ی ارتش لبنان، افرادی را قرار داد که طرفدار سوریه بودند، فرماندهی شمال لبنان، احمد المعماری، از ارتش جدا شده و به ارتش نصیری سوریه پیوست. ارتش لبنان که بزرگترین تهدید نیروهای موآرنه بودند، از هم پاشید، چرا که توقع اینکه خطر از داخلش از سوی قاسم شاهین و... به آن نفوذ کند را نداشت. صدر نیز به جنبش امل دستور داد که از نیروهای لبنانی پاکسازی شده و بیشتر عناصر آن به لشکر جنگ پیوستند.

صدر شروع به تهاجم به سازمان آزادی‌بخش کرد. خبرگزاری‌های فرانسه در تاریخ ۱۹۷۶/۸/۱۲، اتهام صدر به این جنبش را، مبنی بر فعالیت این جنبش در دل حکومت

عربی لبنان، نقل نمودند و صدر خواستار مقابله با خطر فلسطینی‌ها شد و بعضی از روزنامه‌های لبنانی تصریح او به این مطلب را بیان نمودند.

ضربه‌ی موسی صدر به فلسطینی‌ها جداً دردناک بود و باعث شد که سفیر لبنان در قاهره به صراحت مخالفت خود را با توطئه‌ی صدر علیه ملت فلسطین و مشورت و همکاری او با موآرنه و حکومت سوریه بیان دارد.

هیچ درگیری‌ای نبود که ارتش لبنان و نیروهای لبنانی - فلسطینی وارد آن شوند و اسرارشان در برابر شیعیان برملا نباشد. مثلاً در درگیری نزدیک بعلبک و هرمل سلیمان یحقوقی مفتی جعفری مذهب آنجا با ارتش نصیری ارتباط برقرار کرد و به استقبالش رفت و سرانجام ارتش نصیری فاتحانه و بر روی پیکر مسلمین وارد بعلبک شد.

صدر به این اندازه نیز اکتفا نکرد، بلکه به رهبران جنبش امل اشاره کرد که در مقابل موآرنه در حی‌النبعه و الشیاح مقاومت نکنند و این یعنی اینکه او مناطق شیعی در بیروت را تسلیم موآرنه کرد و آنها را در کشتن و به اسارت گرفتن آزاد گذاشت. در حالی که او کسی بود که می‌گفت: اسلحه زینت مرد است، ما مرد انتقامیم و نیز اینکه خون‌خواهی آنها در خاک کربلا به دست فراموشی سپرده نشده است. پس کجاست این اسلحه؟ و انتقام و تهدیداتی که می‌کرد؟ و اگر هنگامی که قتل و ویرانی ساکنان حی‌النبعه و شیاح را مشاهده می‌کند، از سلاح خود استفاده نمی‌کند، پس چه زمانی این کار را خواهد کرد؟!.

صدر تحت حمایت شمشیر نیروهای اشغالگر به راحتی، به عنوان مزدور و جاسوس حکومت سوریه و همکار عبدالحلیم خدام وزیر امور خارجه‌ی سوریه، این سو و آن سو می‌کرد. هنگامی که خدام از بزرگان مسلمانان خواست که به پیمانی جهت به کرسی نشاندن یک رئیس جمهور مارونی دست یابند، تمامی بزرگان مسلمانان آن را رد کردند، به جز موسی صدر که با آن موافقت کرد.

در تاریخ ۱۹۷۶/۸/۵ خبرگزاری فرانسه گزارش داد که صدر درصدد تشکیل نشستی با اسقف‌های ارتودکس و کاتولیک روم و کاتولیک‌های موآرنه و تعدادی از بزرگان بقاع در پایگاه هوایی ریاق است که هدف از آن تشکیل حکومتی محلی در منطقه‌ای است که در آن سوری‌ها و نصیری‌ها تسلط دارند.

مسلمانان لبنان - منظور ما از مسلمانان، نیروهای مشترک فلسطینی و لبنانی و سایر منتسبین به اسلام می‌باشد، صرف نظر از اینکه عملاً آنها مسلمان باشند یا نه - از

قبائل گوناگون به حقیقت نقش صدر پی بردند و تلاش کردند که او را کشته و خانه‌اش را در بعلبک ویران سازند، اما او از مرگ جان سالم به در برد و زمین با وسعت خود، بر او تنگ شد.

او به دمشق گریخت و در حی‌الروضه تحت حفاظت برادران نصیری‌اش ساکن شد و جانشینش محمد یعقوب نماینده‌ی او در کنفرانس‌ها و نشست‌ها در لبنان شد. خود صدر شروع به انجام نقش جدیدی بعد از اشغال لبنان توسط سوریه کرد. به همین علت دیدارهایی را با بیشتر کشورهای عربی ترتیب داد که در ظاهر برای حل مشکل لبنان بود، اما در حقیقت گرفتن کمک و مساعدات برای توزیع بین محرومین بود!! توافقات [و عملکرد] متناقض صدر، خشم قذافی حاکم لیبی را برانگیخت و او را هنگام دیدارش از طرابلس بازداشت و به همراه دو همراهش پنهان نمود. گفته شده است که صدر از قذافی بیش از بیست میلیون دلار پول گرفته است.

توطئه‌ای که در پشت آن دشمنان اسلام در سرزمین لبنان آغاز کرده‌اند، تنها محدود به لبنان نمی‌شود بلکه شعله‌های آن، اگر عنایت خداوند وجود نداشته باشد تمام جهان اسلام را فرا خواهد گرفت.

حاشیه‌های توطئه

۱- صدر و پیروانش

این جاسوس ایرانی که شاه ایران او را به لبنان فرستاده بود، موازنه به او هویت لبنانی داده بود. همچنین به او اختیارات زیادی داده شده بود که بزرگان شیعه [در لبنان] همچون صبری حماده، کامل اسعد و عادل عسیران خواب آن را نیز نمی‌دیدند. کافی بود که یک شهروند لبنانی، نامه‌ای را از طرف موسی صدر با خود داشته باشد تا بزرگترین مشکلش نزد حکومت حل شود.

تنها در طی چند سال صدر شیعه را از اهل سنت جدا نمود و حرکت محرومین و جنبش امل را تشکیل داد و از طرف دیگر شیعیان را با نصیری‌ها متحد ساخت. سرانجام ارتش نصیری را قادر به اشغال لبنان ساخت و فلسطینی‌ها و سازمان آزادی بخش را بعد از اینکه بند خاصی را در اساس‌نامه‌ی حرکت محرومین برای آنها در نظر گرفته بود، از آن خارج نمود و آنها را متهم کرد که در ارتش عربی لبنان تأمر و

دخالت می‌کنند، انگار که او حامی مصالح این ارتش است و خواستار اخراج فلسطینی‌ها از جنوب لبنان و تعدیل توافقنامه‌ی قاهره شد و بدون هیچ خجالتی گفت: «ما در جنگ با اسرائیل نیستیم و به عملیات استشهادهای در جنوب نیازی نداریم». نوشته صادره از روزنامه فرانسه ۱۹۷۸/۶/۲۶).

۲- نصیری‌ها

آنها در اوایل دهه‌ی شصت برای بدست گرفتن حکومت سوریه و در واقع به دست آوردن پلی که آنها را به اهداف معلوم برساند، برنامه‌ریزی کردند. رهبر آنها حافظ اسد بود که سقوط قنیطره را در سال ۱۹۶۷ اعلام نمود و سربازان سوری همچنان در مرزهای فلسطین اشغالی مرزبانی می‌کردند و تمام دنیا شاهد بودند که سقوط قنیطره توطئه‌ای هولناک بود که خیانت‌های زیادی را به دنبال داشت.

بعد از این سقوط، همکاری‌های بین نصیری‌ها که بر سوریه حکومت می‌کردند و حاکمان نظام صهیونیستی برپا شد، که بعضی از این همکاری‌ها سری بود و بعداً کشف شد و بعضی نیز از طریق آمریکا و دیگران آشکار و علنی شد.

نظام نصیری - صهیونی سوریه از کسینجر وزیر سابق امور خارجه‌ی ایالات متحده‌ی آمریکا استقبال نموده و با آنها پیمان‌ها و توافقات گام به گامی را برای همکاری با اسرائیل منعقد ساخت. ایالات متحده نیز وام‌های سخاوتمندانه‌ای به حکومت حافظ اسد پرداخت کرد. در اینجا آنچه را که روزنامه‌ی فرانسه در ۱۹۷۶/۹/۲۹ بیان داشت می‌آوریم: «امروز شمعون پرز - وزیر جنگ وقت - تصریح نمود که هدف یهود برای مشکل لبنان، همان هدف دمشق است و لازم است که سازمان آزادی‌بخش فلسطین را از تسلط بر لبنان باز داریم».

ارتش نصیری برای اجرای توطئه و برنامه‌ی جهانی که سردمداران شرق و غرب بر آن اتفاق کرده بودند، وارد خاک لبنان شد. هنگامی که حافظ اسد تصمیم خود را برای ورود به لبنان گرفت، نخست‌وزیر شوروی در دمشق بود و در دیدارهای خود با اسد اعلام می‌داشت که شوروی در قبال مسئله‌ی لبنان همراه سوریه است و اتحاد جماهیر شوروی موافق با وارد شدن ارتش نصیری به خاک لبنان است. وزارت امور خارجه‌ی آمریکا نیز تأیید خود را برای ورود ارتش سوریه به خاک لبنان اعلام داشت و از آن به عنوان گامی از عملیات بازسازی توصیف نمود. در تاریخ ۱۹۷۶/۶/۲ روزنامه‌ی تایمز اینگونه نوشت:

«ورود حکومت سوریه به خاک لبنان با تحسین [و تشویق] بی‌چون و چرای جناح راست مسیحی و موافقت بی‌سر و صدای ایالات متحده و اسرائیل مواجه بود».

اسحاق رابین نخست‌وزیر سابق صهیونیست‌ها در سخنان صریحی که رادیو اسرائیل آن را پخش کرد، گفت: «اسرائیل هیچ سببی را برای منع ارتش سوریه در رفتن به عمق خاک لبنان نمی‌بیند. چرا که این نیروها، فلسطینی‌ها را هدف حمله قرار داده و هرگونه دخالت ما در این زمینه به معنی کمک به فلسطینی‌هاست، ما نباید نسبت به کشتار فلسطینی‌ها توسط نیروهای سوریه نگران شویم، چرا که آنها کاری را انجام می‌دهند، که برای ما نتایج مثبتی دربر دارد».

۳- موارنه

[گروهی مسیحی که] از قدیم برای استقلال یافتن در لبنان تلاش می‌کردند و همکاری‌های خود را با ایالات متحده‌ی آمریکا، اسرائیل و دولت‌های غربی انکار نمی‌کنند. در اسرائیل و آلمان غربی و فرانسه آموزش اسلحه دیده‌اند و از سوی این دولت و آمریکا، محموله‌های اسلحه و کمک‌های مادی به آنها می‌رسیده است.

موارنه در زمان حکومت اسد و قبل از آن با بزرگان نصیری روابط مستحکمی داشته‌اند و روابط مثال‌زدنی و تاریخی بین آن دو برقرار بوده است. به همین ترتیب آنها کمک‌های زیادی به موسی‌صدر کردند و او را در مقام یک رئیس و بزرگ لبنانی چه قبل از جنگ و چه در حین آن قرار دادند.

هنگامی که مردم از خیانت صدر در منطقه النبعه متعجب و شگفت زده شدند که به چه علت آن را بدون هیچ‌گونه مقاومتی تسلیم موارنه کرد، محمدیعقوب از سوی مجلس اسلامی اعلای شیعه آمد تا به گونه‌ای که احساس نشود این توطئه را حل و فصل کند. روزنامه‌ی فرانسه بیان کرد که سلیمان فرنجی قرار اعطای بیست میلیون لیره‌ی لبنانی را به مجلس اعلای شیعه در مقابل ضررهای رسیده به حی‌النبعه و شیاح صادر کرده است و این مسئله در دیداری که فرنجی با فرستاده مجلس اعلای شیعه و در حضور ابراهیم هویجی - از مقامات سوریه - داشت، رخ داده است.

مسئول شیعی اضافه می‌کند: «فرنجی و رئیس جمهور منتخب الیاس سرکیس بر این امر متفق بودند و این قضیه در اوایل اکتبر سال ۱۹۷۶ رخ داد.»

بنابراین نصیری‌ها و نصارای موارنه و شیعه و دولت‌های بزرگ و اسرائیل در یک طرف جنگ لبنان بودند و مسلمانان اهل سنت لبنانی و فلسطینی در طرف دیگر و طرف مغلوب جنگ بودند.

موسی صدر به خاطر همین هدف به لبنان آمد و به خاطر این توطئه و مسائل دیگر، نصیری‌ها با شیعیان متحد شدند!!

نکته‌ای که باید بیان شود

اگر رهبران مسلمان در لبنان - منظورمان رؤسای سازمان آزادی‌بخش فلسطین و نیروهای مردمی لبنان است - حقیقتاً اسلامی بودند، بارها از صدر و حافظ‌اسد فریب نمی‌خوردند. چرا که مؤمن از یک سوراخ دوبار گزیده نمی‌شود. اما این رهبران بارها و بارها فریب خوردند.

در داخل سوریه نصیری‌ها شرکای خود را در انقلاب هشتم آذار سال ۱۹۶۳ فریب دادند و تعداد زیادی از فلسطینی‌ها را به خاطر اینکه ناصری^۱ بودند، اعدام کردند. این در حالی بود که اگر ناصری‌ها نبودند، بعضی‌ها در هشتم آذار پیروز نمی‌شدند.

بعد از کنار زدن ناصری‌ها و یگانه‌سازی حزب بعث در حکومت سوریه، نصیری‌ها به مؤسس حزب بعث و فیلسوف و متفکر آن، می‌شال عفلق، خیانت کردند و او را به رجعیت و مزدور بودن متهم ساختند و فرد دوم حزب، یعنی صلاح بیکار را به عنوان رئیس برگزیدند. بعد از اینکه حافظ رئیس جمهور سوریه نقش خود را در طرد و بیرون کردن عفلق و بیکار ایفا نمود و امور به حالت عادی خود بازگشت، به او نیز خیانت کردند. ابتدا می‌خواستند که او را بکشند، اما نهایتاً او را یک مدت بازداشت کرده و سپس از سوریه اخراج کردند.

بعد از عفلق سراغ منیف رزار آمدند، چرا که او از شخصیت‌های قدیمی حزب بود و هنگامی که دوره‌ی او نیز به سر آمد به او نیز خیانت کردند و او هم از همان جا که آمده بود (به اردن) گریخت.

سپس دکتر نورالدین آتاسی را به عنوان رئیس جمهور سوریه گماشتند و زعین را نخست‌وزیر کردند. آنها نیز بعد از به دوش کشیدن خیانت جنگ ۱۹۶۷، از مکر و

۱- این حادثه در ۱۹۶۳/۷/۱۸ رخ داد.

خیانت در امان نماندند و ناجی جمیل نیز پس از تحمل و به دوش کشیدن بار جنگ لبنان به سرنوشت آنها دچار شد.

در تمام این مدت، حافظ اسد همواره امور را از پشت پرده جلو می‌برد و پیوسته از چهره‌هایی که اسلامی به حساب می‌آمدند برای تحمل ضرر و زیان استفاده کرده و برای خود و طائفه‌اش سود و غنیمت می‌اندوخت.

اما در بلاد عربی، جمال عبدالناصر اولین کسی بود که مورد خیانت نصیری‌ها قرار گرفت، به تدریج او را فریب داده و جنگ ۱۹۶۷ را بر او تحمیل کردند، سپس به او نسبت خیانت دادند. بعد از او نوبت انور سادات بود. در ابتدا در هر مسئله‌ای با او موافق بودند، اما بعداً به او زخم زبان می‌زدند و هنگامی که فضای مناسب ایجاد شد، دست به همان کاری زدند که او انجام می‌داد.

سپس به کمال جنبلاط خیانت کرده و او را کشتند. همچنین سازمان آزادی‌بخش فلسطین و برادران حاکم خود در عراق را از این خیانت‌ها بی‌نصیب نگذاشتند.

اما [خیانت‌های آنان] نسبت به خاک و سرزمین این‌گونه بود که جولان را در سال ۱۹۶۷ به اسرائیل تسلیم کردند سپس اراضی دیگری را در جنگ ۱۹۷۳ به اسرائیل تقدیم کردند. بعد از آن در صدد همکاری با اسرائیل، از طریق کیسنجر یهودی برآمدند و روابط مستحکمی را با آمریکا برقرار نمودند و از آمریکا پول و وام‌های زیادی دریافت کردند. آنها همچنین با موارنه، علیه مسلمانان در لبنان همکاری کردند.

از سوی دیگر، صدر و پیروانش، به همکاری با حاکمان سوریه و دشنام‌گویی و تندخویی صریح علیه فلسطینی‌ها، اکتفا نمودند و بزرگان شیعه خواستار توقف عملیات استشهادی در جنوب لبنان شدند و در واقع به اخراج فلسطینی‌ها اشاره می‌کردند و به همین علت درگیری‌های مسلحانه‌ای بین شیعیان و فلسطینی‌ها رخ داد. شیعیان ضربات گسترده‌ای به صیدا زدند و خواستار اخراج گروه‌های مسلح از جنوب شدند. صدر اولین کسی بود که خواستار تمرکز یافتن و مستقر شدن نیروهای اضطراری دولتی (چند ملیتی) در جنوب شد و این‌گونه می‌اندیشید که لبنان در صلح با اسرائیل است و فلسطینی‌ها نباید این آتش‌بس را نقض کنند و هنگامی که نیروهای اضطراری چند ملیتی وارد شدند، صدر توانست که نسبت زیادی از این قوات را به نیروهای ایرانی اختصاص دهد.

بیشتر بزرگان شیعه در جنوب، با یهود در مورد فلسطین همکاری می‌کردند و نیز با سعد حداد و هنگامی که حکومت لبنان دستور فرستادن ارتش به جنوب را صادر کرد، موضوع همکاری بین موارنه با یهود پخش شد و بیار جمیل رهبر کتائب گفت: «شیعیان قبل از موارنه با یهود همکاری داشتند».

سعد حداد نیز بیان کرد که: اعیان و بزرگان شیعه در مناطق مرزی این دولت را [یهود] تأیید می‌کنند و سازمان آزادی‌بخش فلسطین به همکاری شیعیان با یهود در جنوب اشاره داشت.

به همین خاطر مجلس اعلاى شیعه جلسه‌ای را تشکیل داد و بیانیه‌ای را صادر کرد که در آن شیعیان به همکاری با ارتش دولتی لبنان در انجام وظایفشان، فرا خوانده می‌شدند و سخن سعد حداد را که گفته بود اعیان شیعه در جنوب با یهود همکاری می‌کنند، تکذیب کرد و بیان کردند که آنها تنها از ترس عملیات جنگی و شکست خوردن مجبور به سکوت بودند. (بیروت - خبرگزاری‌ها ۱۹۷۹/۴/۲۰)

به بی‌اساس و بی‌ارزش بودن تکذیبشان در این عبارت نگاه کنید: اعیان شیعه تنها از ترس عملیات جنگی مجبوره سکوت بودند. آیا باعث تأسف نیست که بعد از این رویدادها، پیروان سازمان آزادی‌بخش فلسطین دیدگاه رهبرانیشان در تجدید روابط با نظام نصیری سوریه را قبول می‌کنند؟! [نه تنها این‌گونه است] بلکه آنها ابوسلیمان - حافظ اسد - را در سرودهایشان توصیف می‌کنند!!

آیا ملتی را مانند ملت ما دیده‌اید که به جلادان خود نزدیک شده و برای زندگی قاتلانش آواز خوانی و ترانه‌خوانی کند^۱؟

موسی صدر و انقلاب خمینی

هرگاه با بعضی از متفکرین شیعه ملاقات می‌کردیم و نقشه‌های شک‌برانگیز موسی صدر را بیان می‌نمودیم و برای آنها قضیه را روشن می‌ساختیم، از مشارکت آنها با ما در

۱- از جمله رهبران شیعه که صریحاً یا بطور ضمنی ضد فلسطینیان صحبت کردند، عبارت بودند از: موسی صدر، کامل اسعد، عادل عسیران، کاظم خلیل و حسین حسینی. تصریحات آنان در روزنامه‌های لبنانی چاپ شده است. روزنامه‌هایی همچون النهار العربی و الولی در تاریخ ۱۹۷۸/۲/۴، خبرگزاریها در تاریخ ۱۹۷۹/۴/۲۰ و الدستور صادره از فرانسه در گفتگویی که با صدر انجام داد، در تاریخ ۱۹۷۸/۶/۲۶.

حمله به صدر متعجب و حیران می‌شدیم و آنها بیان می‌کردند که موسی صدر رهبر شیعه نیست، بلکه خمینی به تنهایی این رهبری را به عهده دارد (و این سخن آنها قبل از انتشار اسم خمینی در بین عامه‌ی مردم بود).

انقلاب خمینی چنان دستاوردهای متناقضی با سخنان خود آنها داشت که باورمان عمیق‌تر و راسخ‌تر شد که کاسه‌ای زیر نیم‌کاسه است.

خمینی و صدر به سیدهایی منتسب می‌شوند که در طول تاریخ طائفه‌ی شیعه، از اهل بیت پیغمبر ﷺ سرچشمه می‌گیرند - چه وقت و در چه زمانی اهل بیت رسول الله ﷺ از فارس بوده‌اند؟ کم نبوده‌اند مردمانی که به دروغ و با زور خود را منتسب به اهل بیت کرده‌اند و در گوشه و کنار تاریخ اسلامی به آنها ظلم و ستم روا داشته‌اند!.

این‌ها در وجوه دیگر نیز با یکدیگر قرابت و فامیلی دارند. احمد پسر خمینی با دختر خواهر موسی صدر ازدواج کرده و مرتضی طباطبایی پسر دختر صدر نیز با نوه‌ی خمینی ازدواج کرده است. خود صدر نیز - همان‌گونه که می‌گویند - شاگرد خمینی در قم بوده است.

معاون وقت نخست‌وزیر ایران، دکتر صادق طباطبایی، - پسرخواهر صدر - است و با او مدت زیادی را در لبنان زیسته است. موسی صدر نیز او را به آلمان فرستاد تا در رشته‌ی شیمی تحصیل کرده و به مدرک دکتری رسید. علاوه بر آن او علاقه‌ی زیادی به نوای موسیقی داشت.

دکتر صادق طباطبایی یکی از کاندیداهای انتخابات ریاست جمهوری و همچنین یکی از اعضای مجلس بوده است.

صدر روابط مستحکمی با مهندس مهدی بازرگان و دکتر ابراهیم یزدی و صادق قطب‌زاده داشت و هنگام اقامت آنها در لبنان در سال ۱۹۷۴ میلادی، موسی صدر تمام کمک و مساعدت‌های مورد نیاز را به آنها کرد.^۱

دکتر مصطفی چمران، وزیر دفاع ایران، از بزرگترین یاران موسی صدر بود. او مدیر مدرسه‌ای در صور بود که صدر آن مدرسه را تأسیس کرده بود و متولی و سرپرست نظارت بر شاخه‌ی نظامی جنبش امل، قبل از گیرودارهای انقلاب ایران بود.^۱

۱- مجله الحوادث، شماره‌ی ۱۱۶۴ تاریخ ۱۹۷۹/۲/۲۳ در دیدار وی با حسین حسینی دبیرکل جنبش امل.

وزیر دفاع ایران در لبنان مصطفی شمران و در ایران مصطفی چمران خوانده می شد. نقشه‌ی شیعیان وطن نمی‌شناسد، او یک سال رئیسی لبنانی بود و سال دیگر یک مقام ایرانی و قبل از اینکه به لبنان بیاید، زبان عربی را به خوبی فراگرفت تا نقشی را که برای آن در نظر گرفته شده بود، با مهارت و توانایی و زیرکی بازی کند. فعّالان اسلامی از خواب و جهل عمیق بیدار می‌شوند؟!.

موسی صدر همچنین روابط مستحکمی با آیت‌الله شریعتمداری داشت. رضا صدر از آیات بزرگ و سرشناس در ایران، برادر بزرگ او بود.

خمینی به محض دریافت خبر ربودن موسی صدر نامه‌ای به یاسر عرفات نوشت و از او خواست که مشکل را حل کند همچنین او نامه‌ای به حافظ اسد - رئیس جمهور نصیری سوریه - در خلال کنگره‌ی پایداری نوشت و در یک سخنرانی تلویزیونی از طریق شبکه‌ی سی.بی.اس آمریکا، که دو روز قبل از آمدنش از پاریس به تهران صورت گرفت، بیان داشت: از مسئولین لیبی به خاطر قضیه‌ی امام صدر دعوت کرده‌ام، اما تا الآن هیچگونه جوابی نگرفته‌ام و برنامه‌ی لازم [برای این امر] را اتخاذ خواهیم کرد.

خمینی، صادق قطب‌زاده را برای گفتگو در مورد مشکل به وجود آمده درباره‌ی صدر به لیبی فرستاد. همچنین با حافظ اسد در این باره گفتگو کرد. قطب‌زاده شروع به تحریک دانشجویان ایرانی در اروپا و آمریکا کرد تا نامه‌ای به قذافی بنویسند و قضیه را از نظر اطلاع‌رسانی بطور همه‌جانبه، پخش و منتشر سازند. (الوطن العربی، شماره‌ی ۱۱۰). همه‌ی این فعالیت‌ها در حالی بود که خمینی هنوز در فرانسه بود.

تمامی علمای شیعه بر مخفی کردن صدر حتم و یقین داشتند و به بیشتر رؤسا و حکام عرب نامه نوشتند. از جمله کسانی که در کنگره‌ی پایداری به حافظ اسد نامه نوشتند: آیت‌الله خمینی، آیت‌الله شریعتمداری، آیت‌الله گلپایگانی، آیت‌الله نجفی و آیت‌الله حاج آقا حسن قمی از کرج و آیت‌الله رضا صدر بودند.

این معلومات در دیدار با سیدعلی حجتی کرمانی همسر دختر رضا صدر همزمان با حوادث بعد از تبعید و اخراج شاه از ایران صورت گرفت.

مهدی بازرگان، نخست‌وزیر وقت ایران، نیز در دیدار عده‌ای از لبنانی‌ها که به پایتخت ایران آمده بودند، گفت که اولین کار مهم دستگاه امور خارجه‌ی دولتش، تلاش برای آزاد کردن موسی‌صدر خواهد بود.^۱

دکتر صادق طباطبایی، معاون نخست‌وزیر و سخنگوی رسمی حکومت ایران، این‌گونه موضع ایران را نسبت به قضیه‌ی صدر بیان می‌دارد:

«ما در ابتدا به دنبال کشف معمای ربودن و حل قضیه هستیم و این امر راه حل‌های دیپلماتیک و غیردیپلماتیک دارد و ما هر راهی که ما را به هدفمان برساند، اتخاذ خواهیم کرد، مهم اینجاست که ما مطمئنیم که امام موسی صدر تاکنون از لیبی خارج نشده است و تمامی شایعات گفته شده هدفی جز پیچیده ساختن قضیه ندارد. موضوع امام صدر، همان‌گونه که امام خمینی گفت، تجاوزی آشکار نسبت به حقوق اسلامی است و عموماً از اخفای او کسی جز قدرت‌های امپریالیستی و صهیونیستی بهره نمی‌برد، تا اتحادی ضد کسانی که آزادی و حرمت اسلامی را هتک می‌کنند، شکل نگیرد».^۲

طباطبایی امپریالیست آمریکا و صهیونیست‌ها را زیاد ذکر می‌کند، چرا که به لبنان و هم‌پیمانان فلسطینی لبنانی‌ها اشاره دارد و این موضوع مقتضی تکرار این عبارات است. خمینی - رهبر انقلاب ایران - نیز استقبال از معمر قذافی و هرگونه برقراری روابط دیپلماتیک با لیبی را تا حل مشکل ربودن موسی‌صدر، رد کرد.

این بود دیدگاه انقلاب ایران نسبت به موسی‌صدر؛ پس او خویشاوند نزدیک خمینی و دوست شریعتمداری و نزدیک تمامی آیات و رفیق بازرگان و قطب‌زاده و... است. نمایندگان او نیز در حکومت و مجلس ایران دو کاندیدای ریاست جمهوری یعنی مصطفی چمران و صادق طباطبایی بوده‌اند.

اما در لبنان، به رغم تمام این اتفاقات روی داده، صدر، رهبر و بزرگ بی‌رقیب شیعه بود و همچنان ریاست مجلس اعلای شیعه را بر عهده داشت و به خاطر او شیعیان لبنان در تظاهراتی از بقاع تا دمشق - در خلال کنگره‌ی پایداری - با رؤسای عرب، از جمله قذافی به مقابله برخاستند و در خیابان‌های دمشق مصیبت‌زده یک‌صدا اسم

۱- مجله‌ی الحوادث: شماره‌ی ۱۱۶۳، تاریخ ۱۶/۲/۱۹۷۹.

۲- النهار العربی و الدولی، تاریخ ۱۴-۸/۱۰/۱۹۷۹.

صدر را فریاد می‌زدند و هرگاه صدر از غیبتش ظاهر شود، شیعیان از او به عنوان امام منتظر یاد خواهند کرد و شهرت او بیش از شهرت استادش، خمینی می‌شود.^۱

نصیری‌ها و انقلاب خمینی

دکتر صادق طباطبایی معاون نخست‌وزیر، در سخنانی خطاب به روزنامه‌ی حکومتی تشرین [سوریه] گفت: حکومت سوریه به رهبری حافظ اسد هر نوع کمکی را به انقلاب ایران تقدیم داشت و این کمک‌ها بزرگترین تأثیر را در پیروزی انقلاب ایران بر حکومت شاه داشت.^۲

طباطبایی به رابطه‌ی حکومت نصیری سوریه با خمینی و انقلابش اعتراف کرد و اقرار نمود که کمک‌های سوریه بزرگترین تأثیر را در پیروزی انقلاب بر حکومت شاه داشت، اما از شکل و نحوه‌ی این کمک‌ها بحثی نکرد.

آیا حکومت نصیری ایرانیان را همانند فعالیت‌های انجام شده از سوی سازمان آزادی‌بخش تعلیم و آموزش می‌داده است؟ یا اینکه کمک‌های او، کمک‌هایی مادی بوده و به فراری‌ها مآوی و پناه می‌داده است؟ یا اینکه نقش مهمی را در ارتباط دادن شیعیان لبنان و سوریه با شیعیان ایران ایفا کرده است؟ و یا اینکه به بعضی از آنها جواز سفر می‌داده است، همان‌گونه که به صادق قطب‌زاده داده بود؟!.

به خاطر به دست آوردن اطلاعات بیشتر از روابط حکومت نصیری با انقلاب خمینی، ناچاراً باید به دوره‌ای زمانی که در آن، خمینی از عراق خارج شد، برگردیم و مسیر انقلاب تا به امروز را بازخوانی کنیم:

- در اول مارس سال ۱۹۷۹ خبرنگار خبرگزاری هدف، فهمی هویدا، گفتگویی را با خمینی صورت داد، که در آن از رهبر انقلاب در مورد مشکلش با حکومت کویت و اینکه چرا از او استقبال نکردند سؤال شد. او نیز این‌گونه جواب داد که او در نظر دارد ۲ یا ۳ روز در کویت مانده و سپس برای اقامت دائم به سوریه برود.

۱- نشانه‌هایی وجود دارد که نشان می‌دهد اختلافات ایران و لیبی حل خواهد شد. و این مشکل تنها در صورتی حل خواهد شد که لیبی بهایی را بپردازد که گویی صدر را آزاد کرده و یا این که دست علمای شیعه را در دعوت قومش در لیبی باز بگذارد. والله اعلم

۲- خبرگزاری‌های ۱۹/۹/۱۹۷۹.

خمینی نگفت که چرا رفتن او به سوریه لغو شد و او نهایتاً به فرانسه رفت، شاید راز و سِرّی وجود داشته که کشف آن به مصلحت نبوده است. اما سؤالی که الزاماً مطرح می‌شود، این است که چرا او سوریه را در بین این همه سرزمین انتخاب کرد، در حالی که او جاهای دیگر در دولت‌های دیگر داشت؟!.

- در تاریخ ۱۹۷۹/۱/۲۷ روزنامه‌ی کویتی القبس، خبر زیر را درج نمود: «در طی دو روز آینده، ممکن است خمینی در راه بازگشتش به ایران به فرودگاه دمشق رفته و با حافظ اسد برای بررسی انعکاس اوضاع جدید ایران در منطقه، جلسه‌ای تشکیل دهد».

اما در تهران شرایطی ایجاد شد که لازم بود، خمینی مستقیماً (بدون اینکه به فرودگاه دمشق رود) به تهران بیاید.

- بعد از رفتن بختیار و تشکیل دولت بازرگان، حافظ اسد اولین کسی بود که به خمینی تبریک گفت و انقلاب اسلامی را در نامه‌ای که به رهبر انقلاب نوشت، ستود. دیدگاه اخیر سوریه نسبت به انقلاب خمینی، از اسباب قطع روابط و گفتگوهای عراق و سوریه بود.

اسد به تأیید انقلاب بسنده نکرد و تسهیلاتی فراهم کرد که کسانی که می‌خواهند انقلاب را تبریک بگویند، به تهران بروند بنابراین این حکومت سوریه بود که هواپیمایی را برای رفتن یاسر عرفات و هیئت همراهش به تهران فراهم کرد.

روزنامه‌ی بریتانیایی گاردین در این باره این مطلب را نوشت:

«چه بسا فراهم کردن امکان رفتن عرفات به ایران از سوی سوریه‌های مشتاق به برقراری روابط با حکومت جدید ایران در بالاترین سطح خود، تصادفی نباشد و این کار جزئی از بازی نزدیکی دو طرف مخالف هم باشد، که حافظ اسد انجام آن را به عهده گرفته است. و این در واقع تعریف و تمجید از کسی بود که متحدان احتمالی او یعنی عراقی‌ها را می‌ترسانید».

بیان و تفسیر گاردین از این موضوع برای ما مهم نیست و تنها نکته‌ی مهم اینجاست که اقدام حکومت سوریه در اختصاص دادن هواپیما به عرفات، آشفتگی و سراسیمگی این روزنامه‌ی غربی را در پی داشت.

در آخر ماه ینایر که کابوچی از مقامات روحانی مسیحیت برای تبریک به خمینی به تهران آمد، هواپیمای او از فرودگاه دمشق برخاست و قبل از آمدنش به ایران

حافظ اسد برای او ضیافتی تدارک دید که در آن نخست‌وزیر حضور داشت و همکاری بین حکومت سوریه و کتائب را به جریان در آوردند.

نشریه‌ی «شهید» که زبان گویای انقلاب ایران قبل از پیروزی انقلاب بود، به تعداد فراوانی در آمریکا و اروپا، مخصوصاً دانشجویان ایرانی و عرب توزیع می‌شد و امروزه در قالب هفته‌نامه‌ای که حامی خمینی است، منتشر می‌شود. تعداد زیادی از نشریه‌ی شهید، در دست ماست. بارزترین آنها شماره‌ی ۱۱ تاریخ ۱۹۷۸/۱۱/۲۰، ۱۹۷۸/۱۱/۶، و ۱۹۷۸/۱۰/۱۰، شماره‌ی ۱۲ مورخ ۱۹۷۸/۱۲/۱۲، و شماره‌ی ۱۳ مورخ ۱۹۷۹/۱/۱۲ (جنبش آزادی اسلامی در ایران) است.

در این شماره‌ها، نشریه‌ی شهید، حکومت‌های جهان اسلام را به جز حکومت سوریه، مورد تهاجم قرار داده است. برای مثال حکومت‌های پادشاهی همچون دولت‌های خلیج، شبه‌جزیره‌ی عربستان، اردن، مغرب و عمان و همچنین حکومت‌های انقلابی و دمکراتیک (جمهوری) مانند: مصر، عراق، پاکستان، افغانستان و لبنان.

این تهاجمات نسبت به حکومت عراق شدیدتر بود و تنها شامل حکومت بعثی عراق نمی‌شد، بلکه به حکومت‌های قبلی عراق نیز می‌رسید. به عنوان مثال گوشه‌ای از نوشته‌های این نشریه را در اینجا می‌آوریم:

«این جنبش - تشکیلات و حرکت شیعه در عراق - بود که با قحطسالی در زمان عبدالکریم قاسم، مقابله کرد و نیز در مقابل خشونت‌های عبدالسلام و خرابی اوضاع در زمان عبدالرحمن عارف ایستادگی کرد و الان نیز آنها هستند که در برابر عملا و نوکران بریتانیا، صدام و نوچه‌های خائنین، مقاومت می‌کنند. این حرکتی است که ملت عراق را در مسیر آزادی، عدالت، پیشرفت و ترقی قرار داده است و مردم عراق حول این حرکت جمع شده‌اند و یادن خداوند پیروز خواهند شد»^۱.

هجوم آنها بر حکومت‌های حاکم بر جهان اسلام، حتی اگر نام حکومت را ببرند، برای ما شگفت‌آور نیست، منتها نکته‌ی غریب و مسئله‌ی عجیب عدم‌تعرض و هجوم به حکومت سوریه است.

۱- اول محرم سال ۱۳۹۹. در محاضره‌ای که در حسینیه‌ی الزهراء توسط استاد مهدی الحسینی و تحت عنوان "امام حسین... انقلاب فردا" صورت گرفت.

شگفتی بیشتر ما از هجوم آنها به حکومت بعثی عراق و سکوت آنها در برابر حکومت بعثی سوریه از اینجا سرچشمه می‌گیرد که مبادی حزب (حزب بعث) و شعارها و اهداف آنها یکی است. اختلافات بین آنها نیز، اختلافات شخصی است و هریک از دو طرف، دیگری را به خیانت به مبادی حزب متهم می‌سازد، علاوه بر آن، در این حزب بعث حافظ اسد بود که در رادیو دمشق این‌گونه جار می‌زد:

«ایمان آوردم به (حزب) بعث، به عنوان ربی که بی‌شریک است. و به عرب بودن، به عنوان دینی که هم‌تا ندارد».

این حزب بعث حافظ اسد بود که خداوند ﷻ را در موزه قرار می‌دهد و خداوند، پاک و منزّه و بالاتر از آن است که آنها به او کفر بورزند. این حزب بعث حافظ اسد بود که دانشگاه سلطان شهر حماة و مسجد اموی در شهر دمشق را از بین برد و مسلمانان نمازگزار در این دو مسجد را غافلگیر ساخت. این حزب بعث حافظ اسد بود که ابلاغیه سقوط قنیطره را پخش کرد و خود اسد، هنگامی که وزیر دفاع بود، این بیانیه را قرائت کرد.

این حزب بعث حافظ اسد بود که با یهود همکاری کرد و روابط با ایالات متحدهی آمریکا را اعاده کرده و با موارنه‌ی لبنان هم‌پیمان شد. این حزب بعث بود که بذر ذریلت و پستی را کاشت و فساد و بی‌بندوباری و رشوه‌خواری را در سمت‌وسوی سرزمین شام نشر و اشاعه داد. و این حزب بعث حافظ اسد بود که در فشار بر داعیان به‌سوی خداوند ﷻ نهایت توان خود را به کار بست و با طرد و راندن جوانان مؤمن هرساله تعدادی از آنان را بالای چوبه‌ی دار برد و رزق و روزی‌شان را تنگ نمود و آنها را در زندان‌ها و ساختمان‌ها [ی حکومتی] که از نظر کمی و کیفی از [دستگاه اطلاعاتی] ساواک شاه برتر بود، شکنجه می‌نمود.

چگونه انقلابی را بپذیریم که گمان می‌کند اسلامی است (انقلاب ایران) و با شعار لا اله الا الله و محمد رسول الله ندای جنگ با کفر و الحاد را سر می‌دهد، سپس بالاترین روابط را با حزب بعث حاکم بر سوریه برقرار می‌سازد و به تمام حکومت‌های جهان عرب و اسلام می‌تازد و سوریه را از آن مستثنی می‌کند؟!.

برای انقلابیون پیرو خمینی عقیده‌ی دینی نظام حاکم در دمشق و اینکه آیا آن حکومت، حکومتی بی‌دین و کافر است یا حکومتی است اسلامی و مؤمن، اصلاً مهم نیست؟!.

برای آنها فقط این مهم است که حکومت سوریه پیرو و طرفدار فرومایگان حاکم در تهران بوده و حکومتی با عقاید مجوسی یا حکومتی آماده برای همکاری با شیعیان برای اجرای نقشه‌های باطنی‌ها در جهان اسلام باشد.

- مقامات ایرانی و سوری، دیدارهای صمیمانه‌ای با یکدیگر داشته‌اند. در سال ۱۹۷۹/۴/۱۵، احمد اسکندر، وزیر اطلاع‌رسانی به تهران آمد و نامه‌ی حافظ اسد را در قم به خمینی تسلیم کرد و بر حمایت کشورش از انقلاب ایران تأکید کرد و جواب خمینی به حافظ اسد را نیز که در آن از او برای دیدار از ایران دعوت شده بود، برای او برد. بعضی از روزنامه‌ها نیز گزارش دادند که دیدارهایی در پشت درهای بسته بین خمینی و احمد اسکندر صورت گرفته است.

فرض بر این بود که حامل نامه‌ی اسد برای خمینی عبدالحلیم خدام وزیر امور خارجه‌ی سوریه، باشد، اما احمد اسکندر نصیری که جایگاه رفیعی در هیئت رهبری طائفه‌اش دارد، افتخار بردن نامه را به او نداد.

این دیدارهای دو طرفه به صورت متوالی ادامه داشت. عبدالحلیم خدام در اواخر ماه رمضان به ایران آمد و ضمن دیدار با خمینی نامه‌ی اسد را به او، تحویل داد. رهبر انقلاب نیز در سخنانی تشکر خود را از حکومت نصیری ابراز داشته و ضمن آرزوی موفقیت و پیروزی برای حافظ اسد، حکومتش را تمجید کرد.

بعد از اتمام کنفرانس دولت‌های بی‌طرف، دکتر ابراهیم یزدی وزیر امور خارجه‌ی وقت ایران برای دیداری از سوریه، به آنجا رفت و جلسه‌ای خصوصی با رئیس حکومت نصیری سوریه تشکیل داد که عبدالحلیم خدام، نیز در آن حضور نداشت و دستگاه‌های رسانه‌ای سوریه نیز نگفتند که در این جلسه چه مباحثی مطرح شده است. این دیدار در نیمه ماه نهم سال ۱۹۷۹ میلادی روی داد.

در این مدت آیت‌الله خلخالی رئیس دادگاه‌های ایران، حسین خمینی نوه‌ی رهبر ایران، دکتر صادق طباطبایی معاون نخست‌وزیر و سخنگوی رسمی حکومت، از سوریه دیدار کردند.

همچنین قرار بود که حافظ اسد به دیدار خمینی در قم برود، اما این دیدار بارها به دلایل سیاسی به تعویق افتاد که مهمترین آن، تیرگی روابط بین ایران و عراق بود، در حالی که گفتگوهای وحدت بین سوریه و عراق در جریان بود. از دلایل دیگر، تیرگی روابط

ایران با دولت‌های خلیج بود که سفر اسد در این شرایط را با مشکلاتی برای او روبرو می‌ساخت.

همه حقیقت روابط بین ایران و حکومت نصیری را می‌دانند. چرا که این روابط بعد از اینکه سِرّی و مخفیانه بود، به روابطی آشکار تبدیل شده بود. جای تأسف اینجاست که بسیاری از اسلام‌گراها، این حقیقت را انکار می‌کنند و این انکار، آنها را به نهایت غفلت و سطحی‌نگری رسانده است. کسانی که قرار بوده است اوضاع سوریه را علیه حکومت بشورانند، همچنان روابط مستحکمی با خمینی و انقلابش دارند و پیوسته - مخصوصاً در روزنامه‌ها و در نشریه‌هایشان - می‌گویند: رهبر انقلاب ایران، امام خمینی، طائفه‌ی نصیری را کافر می‌داند. و هر نوع همکاری بین انقلاب ایران با حکومت سوریه را انکار می‌کند!!

امت و جماعتی که این‌ها رهبری و سرپرستی آن را به عهده دارند، رستگار و پیروز نخواهد شد، چرا که فرق بین دوست و دشمن را نمی‌شناسند و اسرار خود را با دشمن‌ترین دشمنانشان در میان می‌گذارند... جای بسی تعجب است! آیا اینان تأیید [و تمجید] خمینی از حکومت سوریه و ستایش او از اسد بعد از مرتکب شدن او و حکومتش به ذبح [و کشتار] اسلام‌گراها را نمی‌بینند؟! آیا نمی‌بینند که خمینی چگونه آنها را در رنج‌هایشان تنها گذاشت؟ [اصلاً] خمینی برای آنها چه کرد؟ آیا اگر قطع روابط از راه حل‌های مفید و سودمند باشد، خمینی حکومت نصیری را به قطع روابط، در صورت فشار بر اسلام‌گراها تهدید کرد؟!

کاری که خمینی انجام داد، این بود که اقدام حافظ اسد و طائفه‌اش را علیه اسلام‌گراها تأیید کرد، مشخص است که او ابعاد فکری اسلام‌گراها را می‌دانست و مطمئن بود که آنها او (خمینی) را تأیید می‌کنند و یا آنها اهتمامی برای گرفتن هرگونه موضعی علیه او ندارند!!

- در تاریخ ۱۳۹۹/۸/۱۰ دکتر حسن ترابی به ایران آمد. در ادامه، گزارش خبرگزاری‌های ایرانی را بیان کرده و نهایتاً به کلام آشکاری که او بعد از بازگشتش تصریح کرد، استناد می‌کنیم. به گزارش خبرگزاری‌های ایران؛ امام خمینی گفت: انقلاب ایران به طور ایجابی بر دولت‌های اسلامی تأثیر گذاشته است.

و اضافه نمود که قرار است، ایران مبادی اسلامی را در کشور به اجرا درآورد و در ابتدا بانک اسلامی بدون بهره ایجاد می‌کند. خبرگزاری ایرانی بانا بیان نمود که این

توضیحات را خمینی در خلال دیدارش با هیئت سودانی به ریاست دکتر حسن‌الترابی معاون دبیر کل اتحادیه‌ی اطلاع‌رسانی مشترک و امور خارجه بیان نموده است که برای تسلیم نامه‌ی رئیس جمهور جعفر نمیری به امام خمینی به ایران آمده است.

این خبرگزاری همچنین بیان نمود که خمینی به زبان عربی از موضع حکومت و ملت سودان تقدیر کرد و به زبان عربی از آرزویش برای اینکه دولت‌های اسلامی برای رسیدن به وحدت، نزاع‌ها را کنار بگذارند، سخن گفت.

بنابراین دکتر حسن‌الترابی به عنوان معاون دبیر کل اتحادیه‌ی اطلاع‌رسانی مشترک و امور خارجه به ایران آمد و با خمینی دیدار کرد و فرستاده‌ای از سوی رئیس جمهور سودان، جعفر نمیری، بود. او همچنین به تعدادی از کشورهای عربی بعد از دیدار از ایران رفت تا برای مسئولین آنها زوایای موضع جعفر نمیری در قبال اجلاس کمپ دیوید را تشریح کند. ظاهراً ترابی فراموش کرده بود که تا روز قبل از آن، او و جماعتش نمیری را طاغوتی مجرم می‌خواندند که خون داعیان به سوی خداوند عَلَّی را به امر آمریکا می‌ریزد و همواره به آمریکا وفادار بوده و همچنین بر مشورت و نظرخواهی از آنان و التزام و پایبندی نسبت به او امرشان، دریغ نورزیده است.

بعد از این گذری که ناچاراً در اینجا زدیم، به نتایج دیدار دکتر حسن‌الترابی از ایران برمی‌گردیم. دکتر ترابی به تعدادی از افراد مورد اعتماد گفته بود که دکتر ابراهیم یزدی وزیر امور خارجه‌ی ایران به او گفته است: «نصیری‌ها را مورد حمله قرار ندهید، چرا که آنها مسلمانانی پاک هستند، اما حزب بعث در سوریه را مورد تهاجم قرار دهید».

عجیب اینجاست که دفاع یزدی از نصیری‌ها تغییری در تأییدات ترابی نسبت به انقلاب ایران نداشت. [معلوم است که] برای او تفاوتی بین شیعه و سنی وجود ندارد.

ما سخنی را که دکتر حسن‌الترابی از وزیر خارجه‌ی ایران شنید، از مصادر شیعی زیادی شنیده‌ایم. به آنها می‌گوئیم: امامان شما از قدیم نصیری‌ها را کافر می‌دانستند. در منابع خود شما آمده است که امام حسن عسگری به یکی از موالی (پیروان) خود این‌گونه نوشت:

«من در نزد خدا برائت می‌جویم از ابن نصیرفهری و ابن بابا قمی (باب). من تو و تمامی پیروانم را از آنها برحذر می‌دارم و به تو می‌گویم که من آن دو را لعنت می‌کنم. پس لعنت خدا بر آنان باد که فتنه‌گرانه و مودیانه عمل کردند. خداوند اذیت شان کند»^۱.

آنها گفتند که ما آنچه را که امام حسن عسگری در مورد نصیریه گفته است قبول داریم، اما طائفه‌ای که ساکن منطقه‌ی لاذیقه هستند، شیعه‌ی علوی، جعفری و امامی هستند و نصیری نیستند.

کسانی که به دروغ گفتن عادت کرده‌اند، برایشان اختراع اکاذیب و به توهم انداختن مردم کار مشکلی نیست. نصیری‌های سوریه هیچ وقت جعفری امامی نبوده‌اند و در عقیده‌ای که محمد بن نصیر سر می‌داد، تبدیل و تغییری ایجاد نکردند. [مثل این عقیده که:] ابن نصیر نبی و علی اله و معبود است و به تناسخ [ارواح] و مباح بودن [ازدواج] با محارم ایمان داشتند.

اهالی شام فرقه‌ی نصیریه و نصیری‌ها را بهتر از ساکنان تهران و شیراز و قم می‌شناسند. خداوند ﷻ باطل و پیروانش را رسوا خواهد ساخت.

فصل چهارم:

نقشه‌های آنها در جهان اسلام

در فصل‌های گذشته از نقشه‌ها و برنامه‌های رافضه برای مردم شبه جزیره‌ی عرب، عراق، سوریه و لبنان صحبت کردیم. اما توطئه‌های آنها به این دولت‌ها محدود نمی‌شود. این توطئه‌ها زمانی صورت می‌پذیرد که آنها نسبتی [از جمعیت] را، هرچند نسبت کمی باشد، به خود اختصاص داده باشند. آنها از دشمنان الله ﷺ بر ضد مسلمانان اهل سنت کمک می‌گیرند و به دنبال برپایی کودتا و ایجاد انقلاب (در این کشورها) هستند. کشورهایی نیز که شیعه در آن کشور یافت نمی‌شود، از مکر و حیله‌های آنها در امان نیستند. بنابراین آنها را می‌بینی که به اسم تقارب با اهل سنت بذره‌های سمی خود را می‌کارند و نکوهش‌های بعضی از مؤلفین را هم با پول ناچیزی می‌خرند و در این نوع کشورها از نقاب تقیه، به کثرت استفاده می‌کنند.

در بعضی از این کشورها از نفوذ حاکمی نظامی که مسئول جنگ با اهل سنت و انتشار افکار ویران‌کننده است و در عین حال شعارهایی پر زرق و برق ارائه می‌دهد، بهره می‌برند.

در ادامه از کشورهای نوع اول، مصر و از کشورهای نوع دوم، لیبی و الجزایر را بیان خواهیم کرد. همچنین در مورد نقشه‌های آنها در افغانستان، یمن و پاکستان صحبت خواهیم کرد.

۱- پاکستان

کاظم شریعتمداری - فرد دوم در ایران - گمان می‌کند که نسبت شیعه در پاکستان ۳۵٪ است، اما وجود فعالی ندارند.

در ۱۹۷۹/۵/۱ روزنامه‌ی خبر کویت خبر زیر را درج نمود:

«رهبر شیعی مجلس اسلامی پاکستان - جعفر حسین - که رئیس جمهور ضیاءالحق آن مجلس را برای وضع کردن قوانین اسلامی برپا داشته است و ۲۱ عضو مجلس یعنی اکثریت قریب به اتفاق آن اهل سنت هستند، استعفا کرد. او در مورد علل

این استعفا در کنفرانس روزنامه‌نگاران این‌گونه دلیل آورده است که پیروان مذهب شیعه، تطبیق قوانین و حدود اسلامی مانند قطع دست دزد و سنگباران زناکار را نمی‌پذیرند و خواستار وضع قوانینی مخصوص برای مسلمانان شیعه هستند.»

همچنین او اعلام داشت که بزرگان شیعه در پاکستان، امروز برای بحث و بررسی در مورد راه‌های تضمین‌کننده‌ی رسیدن به مطالباتشان جلسه‌ای خواهند داشت و شیعیان در پاکستان حدود ۳۰٪ از مجموع ساکنان این کشور را تشکیل می‌دهند که تعدادشان به بیش از ۷۰ میلیون نفر می‌رسد.^۱

شایان ذکر است که مصدر و مرجع تعیین تعداد شیعیان و نسبت آنها به کل جمعیت که در این خبر از پاکستان آمد، همین رهبر شیعی بود که آن را در کنگره‌اش بیان داشته است.

مسلمانان اهل سنت در پاکستان گمان می‌کنند که شیعیان برادران آنها هستند و انقلاب خمینی را نیز تأیید می‌کنند. اما شیعیان پاکستان رافضی بوده و هر نوع وحدت صفوف را انکار می‌کنند. رهبر شیعی مذکور نیز برای درخواست رد قوانین اسلامی این‌گونه بهانه آورد که شیعیان قطع دست دزد و سنگباران زناکار را نمی‌پذیرند. بنابراین او به دنبال چه چیزی است، در حالی که حکمی ثابت در شرع اسلامی را که مسلمانان بر آن اجماع کرده‌اند، رد می‌کند؟!!

- روزنامه‌ها از خبرگزاری‌های ایرانی نقل نمودند که: «خمینی طی تماسی با ژنرال ضیاءالحق، از وی خواسته است که حکم اعدام بی‌نظیر بوتو را اجرا نکند». ۱۹۷۹/۲/۲۰ و این دلیلی ندارد، جز اینکه بوتو فردی شیعی مذهب بوده است و جرائم شیعیان نزد خمینی بخشوده شده است.

۲- مصر

الحمدلله شیعه‌ای در مصر وجود ندارد. اما از سوی شیعیان ایران تلاش‌هایی برای بازگرداندن مصر به زیر سلطه و استعمار نوادگان عبیدی‌ها - همان‌گونه که قبلاً این‌گونه بوده است - صورت می‌پذیرد!!

بنابراین شیعیان در مصر به دنبال تقریب بین مذاهب هستند - تقریب مذاهب راهی است که شیعیان برای سرپوش گذاشتن بر نشر مذهبشان اختراع کرده‌اند - و

۱- السیاسة ۱۹۷۸/۶/۲۶ در دیداری با وی.

نویسندگانی را در قاهره اجیر کرده‌اند که کُتبی در مورد حمله و هتک حرمت به صحابه و حمله به بنی‌امیه و اشاعه‌ی خرافات منتشر می‌سازند و از جایگاه حسین و زینب علیهم‌السلام بهره می‌برند و جای تأسف است که بعضی از آنها با خانواده‌های مصری ازدواج کرده و آنها نیز شیعه شده‌اند. در ادامه گفتگوی روزنامه‌ی خبری قاهره با رئیس دارالتقریب، امام محمدتقی قمی در تاریخ ۱۹۷۷/۲/۴ را نقل می‌کنیم.

قمی (که فردی است با هویت ایرانی) تصریح می‌کند که او دعوتش را از سال ۱۹۳۷ آغاز کرده و دعوتش به بار نشست است. او معلومات زیر را به عنوان دلیلی بر موفقیت دعوتش ذکر نمود:

- ۱- وزارت اوقاف مصر، کتب امامان شیعه را چاپ و منتشر می‌سازد.
- ۲- دانشگاه الأزهر تدریس پایاپای فقه شیعی را مقرر کرده است.
- ۳- ذ وزارت عدالت مصر از آرای فقهای شیعه در قوانین خانواده و روابط شخصی استفاده می‌کند.

همچنین بیان نمود که دارالتقریب در قاهره، الآن به صورت فعال کار خود را انجام می‌دهد و تعدادی از اساتید الأزهر همواره به دنبال انجام سلسله مباحث، کتب و درس‌هایی در زمینه‌ی اهداف دارالتقریب هستند از جمله:

- فقه جامع: که آرای علمای فقه در دو مذهب اهل سنت و شیعه را گردآوری کرده که عبدالعزیز عیسی معاون دانشگاه الأزهر نیز مُشرف بر این کار بوده است.
- تفسیر مجمع البیان: از کتب مهم شیعه.
- کتاب الجواهر و المسالک: از کتب شیعه.

۳- یمن شمالی

شیعیان ایران از قدیم به دنبال سوءاستفاده از زیدیه در یمن شمالی با هدف استوار ساختن ستون برنامه‌هایشان در آنجا بوده‌اند. به رغم اینکه زیدی‌ها به اهل سنت نزدیک بوده و الحمدلله اصول [عقیدتی] آنها به طور کلی با اصول [عقیدتی] شیعه متفاوت است. هنگامی که اختلاف بین عبدالله بن احمر رئیس قبایل حاشد با رئیس جمهور سابق یمن، ابراهیم حمدی، بالا گرفت، رئیس [قبایل] معارض [با حکومت] نسبت به وجود ایرانی‌ها در ارتش هشدار داد و گفت که هدف از حضور ایرانی‌ها حمله به سعودی و

بهم زدن وحدت آن کشور است. (القبس: ۱۹۷۶/۱/۱۲) او به جای کلمه‌ی شیعی کلمه‌ی ایرانی را بکار برده است.

۴- ترکیه

نصیری‌ها در ترکیه، علی‌رغم تعداد قلیل‌شان فعال شده و به همکاری با کمونیست‌ها و بی‌دین‌ها علیه مسلمانان اهل سنت در شهر کهرمان پرداختند. که در درگیری‌های رخ داده بین آنها بیش از ۱۰۰ نفر کشته شدند و خیرگزاری‌ها گزارش دادند که این درگیری‌ها بین شیعه و سنی بوده است و نگفتند بین نصیری‌ها و اهل سنت. مسلمانان اهل سنت در جهان با این خبر به سردی و عدم اهتمام برخورد کردند، در حالی که شیعیان در هر گوشه‌ای حکومت ترکیه را از تجاوز بر اقلیت شیعه برحذر می‌داشتند.. از جمله کسانی که با وصف کردن آنها به قربانی‌های بی‌گناه گریه و زاری به راه انداخته بود، حسین حسینی دبیرکل جنبش امل و عضو مجلس اسلامی اعلای شیعه (در لبنان) بود. (حوادث شماره‌ی ۱۱۶۴، ۱۹۷۹/۲/۲۳). تاریخ وقوع درگیری‌ها ۱۹۷۸/۱۲/۲۰ بود.

۵- افغانستان

نسبت جمعیت شیعیان به کل جمعیت در افغانستان به ۱۰٪ می‌رسد و ایران مصدر قدرت شیعه در افغانستان است. مسلمانان اهل سنت در افغانستان بیان می‌دارند که کینه و دشمنی موجود در قلب شیعیان نسبت به اهل سنت به حدی است که آنها بعضی از سنی‌ها را، هنگامی که در درگیری‌های دوره‌های گذشته بر آنها پیروز می‌شدند [به اسارت می‌گرفتند و] سلاخی می‌کردند.

موضع انقلابیون خمینی در برابر انقلاب افغانستان

آنها برای شیعه در افغانستان برنامه‌ریزی کرده و به آنها مال و اسلحه دادند و مکتبه‌هایی برای آنان در دولت ایران برپا کردند. خمینی نیز برای آنها به قتال و جهاد دفاعی، فتوی داد، چرا که جهاد به طور کلی نزد شیعه جایز نیست، مگر با وجود امام غائب.

در همان وقت، حاکمان انقلاب ایران، هیچ مال و سلاحی را در اختیار انقلابیون سنی (در افغانستان) قرار نمی‌دادند، در حالی که آنها بارها با حاکمان تهران در دیدار و رفت و آمد بودند و بارها [در این زمینه] از آنها خواستار کمک می‌شدند.

بعد از ورود اتحاد جماهیر شوروی به خاک افغانستان و آفریدن جنایت‌ها و کشتارگاه‌های بی‌شمار، خمینی در این مورد موضعی سلبی اتخاذ کرد، مثل اینکه بگوید هیچ احتیاجی [به اتخاذ موضعی دیگر] ندارد.

حتی رهبر انقلاب ایران، از طریق سفیر اتحاد جماهیر شوروی در تهران، روابط مستمری با آنها داشت و دبیرکل حزب توده پیوسته و در هر مناسبتی اعلام می‌داشت که حزبش خمینی را تأیید کرده و با آزادی کامل در زیر سایه انقلاب خمینی به فعالیت می‌پردازد.

اما آنچه که ما می‌پنداشتیم این بود که ماه عسل بین شوروی و ایران چندان به طول نینجامید. چرا که خمینی خود را مجبور می‌دانست که در مورد قضیه‌ی افغانستان دخالت کند. حال یا به خاطر شیعیان افغانستان و یا دفاع از سرزمینش که شوروی تلاش می‌کرد، وارد آن شود.

ابراهیم وزیر در ایران

ابراهیم بن علی وزیر به ایران آمد و با خمینی و رهبران انقلاب گفتگو کرد و تأیید و حمایت مردم یمن شمالی از انقلاب ایران را به آنها گزارش نمود. او در سخنانی که در مجله‌ی شهید آمد، گفت:

«خانواده‌ی حمیدالدین، امامت [و حکومت کردن] را به پادشاهی موروثی تبدیل کرده‌اند، در حالی که امامت - بر حسب اعتقاد مردم یمن که بیشترشان زیدی مذهب هستند - با انتخاب منعقد می‌شود و این انتخاب در ضمن ۱۴ شرط قرار دارد که از جمله‌ی آنها این است که فرد انتخاب شده برای امامت باید به درجه‌ی اجتهاد رسیده و به اصطلاح ایرانی‌ها به مقام آیت‌الله در علم رسیده باشد.

وزیر همچنین در حمله به عراق که از بعثی‌ها در یمن حمایت می‌کند، کوتاهی نکرد. سخن او درست بود، اما او این هجوم را زمانی انجام داد که می‌دانست روابط ایران و عراق تیره شده است. در همین حال زد و خوردهای حزبی در یمن زیاد بود و هریک از حزب‌ها را دولتی از دولت‌های عربی حمایت می‌کرد.

وزیر همچنین از سوء عاقبت و بدی اوضاع عرب سخن راند و گفت: «امت عربی همان گونه که امام علی آن را وصف کرد در جنگ‌های افروخته بین بت‌های منصوب زندگی می‌کند. فرزندان‌شان را از ترس فقر و دخترانشان را به خاطر عیب و عار می‌کشند. لباسشان فتنه و طعامشان گندیده است...» (مجله‌ی ایرانی شهید، شماره‌ی ۲۲)

سپس بدون اشاره به هرگونه مرجع و منبعی، کلام ربعی به رستم را نقل می‌کند. انگار که دنباله‌ی سخن علی بن ابی طالب علیه السلام است. ابراهیم بن علی وزیر از کسانی است که جزء حرکت اسلامی اهل سنت محسوب می‌شود. او از بزرگان و رهبران مذهب زیدی است. اگرچه این رهبری، یک رهبری سیاسی است نه یک رهبری علمی.

مذهب زیدی قرابت زیادی با مذهب اهل سنت دارد. شتم و دشنام دادن به صحابه و اسائهی ادب نسبت به آنها از عقاید آنها نیست. همچنین زیدی‌ها، ائمه‌ی آل بیت را معصوم نمی‌دانند.. با همه‌ی این توضیحات، ابراهیم وزیر از دیدگاه مذهبی، اعتقاد دارد که امام حاکم باید از نظر علمی، آیت‌الله باشد. آیا می‌بینی که چه کسی بر تفرقه و اختلاف حریص است؟ اهل سنت و جماعت یا رافضه؟

اگر یک مسلمان سنی درباره‌ی حکم و حاکم بحث کند، باید ادله را از کتاب و سنت بیاورد و بعد بگوید که کل عقیده‌ی مسلمین در این مورد این گونه است.. اما این تندروی و افراط وزیر که زیدی مذهب بوده نه جعفری اثنی عشری، به خاطر چه روی می‌دهد؟! هنگامی که وزیر از واقع امت عربی بحث می‌کند، استدلال به کلامی از علی بن ابی طالب علیه السلام می‌کند، که مربوط به وضع عرب قبل از اسلام است و این سخن ادله‌ای از قرآن کریم و احادیث رسول الله صلی الله علیه و آله دارد پس چرا او تنها بر سخن علی بن ابی طالب علیه السلام بدون عودت و ارجاع آن به کتاب و سنت بسنده می‌کند؟

آیا وزیر، به عنوان یک سیاست می‌خواهد انقلابیون خمینی را راضی کند یا این‌ها دیدگاه و عقیده‌ی اوست؟ و آیا تنازل جدیدی از سوی حاکمان [دینی] قم به خاطر این عقیده‌ی دینی او و اجدادش که از چند صد سال پیش داشته‌اند، رخ خواهد داد؟!.

قراردادی مشکوک و گمان برانگیز

بعد از پیروزی انقلاب خمینی، همگرایی مشکوکی بین ایران از یک سو و هریک از طرف‌های سوریه، الجزایر، لیبی و سازمان آزادی‌بخش فلسطین از سوی دیگر بروز نمود. این پیمان جدید، سؤال‌هایی را مطرح می‌کند از جمله:

- چه کسی این دولت‌ها، مخصوصاً دولت مغرب را با ایران پیوند می‌دهد؟!.
- کشور علمانی و بی‌دین الجزایر محارب با اسلام و مسلمین است، [از سوی دیگر] ایران می‌گوید که اسلامی است، حال چگونه اسلامیت خمینی را با علمانیت و بی‌دینی جمع کنیم؟!.
- چگونه دولت‌های عربی در بین خود در مورد این پیمان با یکدیگر در اختلافند، اما از سوی دیگر با ایران خمینی متفق هستند؟!.
- اگر انقلاب، محور مشترک این دولتهاست، پس عراق، سودان و یمن جنوبی در کجای این قرارداد قرار دارند؟!.

روزنامه‌های عربی که این موضوع را مورد نظر قرار دادند، گفتند که الجزایر در طرف ایران و سوریه قرار گرفته، چرا که عراق در طرف مغرب موضع گرفته است. لیبی نیز به خاطر به دست آوردن رفتار خوب خمینی و رهایی از مشکل صدر، خود را وارد این قضا یا کرده است.

گفته‌ی روزنامه‌های عربی قانع‌کننده نیست، چون عراق به خاطر مغرب بر ضد الجزایر موضع‌گیری نمی‌کند و اگر عراق تمایلی به سوی مغرب پیدا کند، الجزایر قادر خواهد بود موضوع را با گفتگو حل کند و در نهایت الجزایر سوسیالیست، از مغرب پادشاهی به عراق نزدیک‌تر خواهد بود.

اما در مورد لیبی درست است که قضیه‌ی صدر باعث نگرانی قذافی شده است، اما همکاری او با جماعت خمینی و پیوند دادن آنها با یکدیگر قبل از درگیر شدن او در قضیه‌ی صدر بود. بلکه این رفتاری نتیجه‌ی مجموعه‌ای از اشتباهات در تعامل آنها با یکدیگر بود. از جمله این تصور که صدر با توافقاتی که با قذافی کرده است، دیگر اسیر نمی‌شود. شایان ذکر است که انقلابیون خمینی در لیبی آموزش می‌دیدند و کمک‌های مادی و غیرمادی از حکومت قذافی دریافت می‌کردند و این مسئله که صادق قطب‌زاده مسئول ارتباط دادن یاران خمینی با قذافی بود، چیز مخفی و پوشیده‌ای نیست.

شاه ایران این حقیقت را بارها در زمان حکومتش اعلام کرد. همان‌گونه که مراکز اطلاعاتی غربی از روابط قطب‌زاده با قذافی بحث می‌کردند. منبع این خبر ما در مورد صادق قطب‌زاده و ذکر حقیقت مذکور، کلاً ابراهیم یزدی وزیر امور خارجه‌ی ایران بود که گفته بود: لیبی بعضی از انقلابیون ما را آموزش می‌دهد.^۱

به این علت و علل دیگر، این نظر را که حمایت لیبی از انقلاب خمینی به خاطر رهایی از گرفتاری و مشکل صدر است، رد می‌کنیم... بعد از این مطالب نوبت می‌رسد به بررسی پیوندی که ایران را با این دولت‌ها ارتباط می‌دهد.

۶- سوریه

در فصلی جداگانه اسرار نزدیکی سوریه‌ی نصیری با رافضه را به شکلی کلی و روابط آنها با ایران را به طور خاص بررسی کردیم. بنابراین رهبر انقلاب، خمینی، نصیری‌ها را جزئی از شیعه می‌داند و در نتیجه آمال و آلام و اهداف و اعتقاداتشان در هردو کشور یکی است و هیچ جای شگفتی ندارد که سوریه‌ی نصیری همراه با شیعیان لبنان و انقلابیون خمینی ضد عراق و [منطقه‌ی] خلیج موضع‌گیری کنند.

سازمان آزادی‌بخش فلسطین

اسبابی وجود دارد که رهبران سازمان آزادی‌بخش را به همکاری با رهبران انقلاب ایران واداشته است. از جمله؛ اختلاف آنها با عراق و هم‌پیمان شدن آنها با ایران از یک سو و با سوریه از سوی دیگر، باعث می‌شد که عراقی‌ها که با بعضی از شاخه‌های سازمان بر ضد فتح هم‌پیمان شده بودند، دچار سختی شده و در تنگنا قرار بگیرند.

همچنین علت دیگر تلاش سازمان آزادی‌بخش برای این است که مشکلاتش را به گردن حکام خلیج انداخته و آنها را برای گرفتن پول و مساعدت تحت فشار قرار دهد. تا اینکه منطقه‌ی خلیج به طور عام وارد کننده‌ی احتیاجات فلسطینی‌ها شود و حکام خلیج موضعی نگیرند که سازمان در لبنان نسبت به آن راضی نباشند و در این صورت اهل خلیج به صورت دائم به سازمان آزادی‌بخش برای میانجی‌گری بین آنها و ایران نیازمند خواهند بود.

۱- نگاه کنید به مجله‌ی ایرانی شهید شماره‌ی ۲۶، مورخه‌ی ۱۳۹۹/۱۱/۴.

در سطح دنیا نیز، جنبش از پیمان‌ش با ایران به عنوان ابزار فشاری بر ایالات متحده‌ی آمریکا و دولت‌های غربی و اروپایی و اسرائیل استفاده می‌کند، تا اینکه این دولت‌ها آنها را به رسمیت شناخته و در محقق‌ساختن دولت فلسطینی درکناره‌ی رودخانه‌ی غربی و منطقه‌ی غزه یا گوشه‌ای از این خاک، یاریشان کنند. به همین خاطر، هیئت فرستاده شده‌ی سازمان آزادی‌بخش فلسطین، اولین هیئت در دنیا بود که بعد از پیروزی انقلاب به تهران آمد. یاسر عرفات در رأس این هیئت بود. او به راحتی با خمینی معانقه و روبوسی می‌کرد و علاقه‌ی زیادی به او داشت و خمینی را این‌گونه مورد خطاب قرار داد:

«به راستی که انقلاب ایران تنها، حکومتی برای مردم ایران نیست.. انقلاب ما نیز هست. بنابراین ما امام خمینی را به عنوان انقلاب‌گر و اولین مرشد خود می‌دانیم که در زیر سایه‌ی او نه تنها ایران، بلکه اماکن مقدس و مسجدالاقصی در قدس نیز قرار می‌گیرد»^۱.

همچنین همکاری با سازمان آزادی‌بخش اهداف دیگری نزد رهبران انقلاب ایران داشت که مهمترین آنها عبارت بود از:

استفاده‌ی فراوان پیروان خمینی از سازمان، قبل از سقوط شاه. بدین صورت که سازمان به آنها آموزش اسلحه و جنگ می‌داد و به آنها کمک‌های مالی و کامیون‌های اسلحه تقدیم می‌داشت. بعد از سقوط شاه نیز پیروان خمینی دانستند که بهترین شعاری که باید برای خزیدن به‌سوی کشورهای عربی به آن پناه برد، ندای آزادی قدس و فلسطین را سر دادن است ...

حاکمان قم و تهران نمی‌توانستند حقیقت طمع‌های خود را برای مردم آشکار سازند و بگویند: ما می‌خواهیم حکومت نصیری را در سوریه یا برجا سازیم و در نظر داریم با از بین بردن صدام حسین، عراق را به دست شیعیان داده و خلیج و شبه‌جزیره‌ی عربستان را به قرامطه [شعبه‌ای از شیعیان اسماعیلیه] و حکومت عبیدی [از شیعیان بوده‌اند] را به جای مصر برگردانیم.

شیعه نمی‌تواند، اسم کارها را با توجه به مسمی و محتوای آن امور برگزیند. در نتیجه می‌گویند که ما می‌خواهیم قدس و فلسطین را آزاد ساخته تا امر و حکومت آن به دست محرومین امت - در واقع یعنی شیعیان از نظر خودشان - بیفتد. بزرگان قم، سازمان آزادی‌بخش را تحریک می‌کنند، همان‌گونه که قبلاً کسری، مناذره [خانواده‌ی منذر که پادشاهان حیره در عراق بودند] را تحریک می‌کردند و عکس این امکان ندارد که به وقوع بپیوندند. رهبران سازمان تلاش داشتند تا از قضیه‌ی دیپلمات‌های به گروگان گرفته شده در سفارت آمریکا استفاده کرده و بین کارتر و خمینی میانجی‌گری کنند. اما درها برای انجام این کار با شدت و تندی به روی آنها بسته شد. انقلابیون خمینی می‌دانند که هیچ طاغوت عربی وجود ندارد، مگر اینکه از قضیه فلسطین و فلسطینی‌ها سوءاستفاده می‌کند و رهبران سازمان آزادی‌بخش فلسطین از سوءاستفاده‌ی بعضی‌ها و کمونیست‌ها و ناصری‌ها از این قضیه درس عبرت نگرفته‌اند. این سازمان آماده است تا با حکام جدید تهران تا نهایت مسیر، همگام باشد، اگرچه [یاران خمینی] برای آنها خاطره‌ی تپه‌ی زعتر، پل پاشا و کشتارهای صیدا و بقاع را دوباره تکرار کنند. نمی‌دانیم که این جغد - عرفات - تا کی برای فلسطینی‌ها غارگار می‌کند و آنها را به هلاکت می‌کشاند؟!.

۷- لیبی

بیشتر کسانی که حوادث سیاسی منطقه را دنبال می‌کنند، معتقدند که روابط ایران و لیبی، بعد از به حکومت رسیدن خمینی دچار دگرگونی شده است. چرا که ایران، لبنان و سایر کشورها قذافی را متهم می‌کنند که صدر را در نقطه‌ای از صحرای لیبی زندانی و یا او و همراهانش را کشته است.

قذافی عملاً تلاش نمود که برای تبریک [به خاطر انقلاب] به تهران بیاید، اما نه تنها به او اجازه داده نشد، بلکه بعضی از ایرانی‌ها نیز می‌خواستند به صورت داوطلبانه برای برپایی تظاهرات و جستجوی صدر به طرابلس بروند، اما حکومت ایران، آنها را از این کار بازداشت. حوادث مشابهی نیز در لبنان روی داد و سپس اوضاع آرام شد.

مشخص شد که تلاش‌هایی در پشت‌پرده وجود داشت که صادق مهدی بعضی از آنها را در گفتگوهایش با روزنامه‌ها (نگاه کنید به المستقبل شماره‌ی ۱۵۱ تاریخ ۱۹۸۰/۱۲/۱۲) آشکار نمود. همچنین بعضی رازها نیز آشکار نشد، مانند رابطه‌ی

قذافی با بعضی از رهبران انقلاب ایران، اما علائمی دال بر این روابط وجود داشت. انقلابیون خمینی همگی در مورد قضیه‌ی صدر یک دیدگاه مشترک نداشتند.

در نتیجه‌ی تمامی این علل و اسباب، عبدالسلام جلود (نخست‌وزیر لیبی) برای دیداری به ایران آمد، که دوازده روز به طول انجامید. به همراه نخست‌وزیر لیبی ۵۵ مسئول لیبیایی هم آمدند. در جلسه‌ای پشت درهای بسته بین هیئت لیبیایی و اعضای اصلی حزب جمهوری اسلامی - حزب خمینی - جلود سخنانی بیان داشت که بیش از یک ساعت طول کشید. از جمله‌ی سخنان او این بود: «... ما برای این اینجا آمده‌ایم تا دو انقلاب را در پیمان و قراردادی استراژیک و حقیقی قرار دهیم تا اسلام نقش تمدن‌ساز خود را شروع کند».

او همچنین بحث قومیت عربی را رد کرد و گفت: «هنگامی که انقلاب ما برپا شد، گفتیم که، آن انقلابی اسلامی است. بعضی از اعراب ما را مورد سرزنش قرار داده و گفتند باید بگویید انقلاب قومی!! اما ما آن را نپذیرفتیم، چرا که انقلاب ما اسلامی بود».

سپس به روابط خوبشان با تشیع در لبنان اشاره کرد و گفت کشورش به خاطر کمک کردن آنها، توتون و تنباکو و زیتون در جنوب لبنان را از آنها خریداری می‌کند.. سپس گفت:

«ما گفته‌ایم که مسلمانان شیعه و سنی قدرت واحدی شوند برضد بعضی از مسیحی‌ها در لبنان، چرا که صهیونیست‌ها و دولت‌مردان دنیا و آمریکا و مسیحی‌ها می‌خواهند ضمن محو کردن انقلاب فلسطینی‌ها آنها را از سلاح دور سازند.» او همچنین گفت: «ما توتون و زیتون را در جنوب لبنان خریداری می‌کردیم تا ساکنان آنجا را بر پایداری کمک کنیم».

سپس جلود، پرده از راز مهمی برداشت و گفت:

«شما [ای انقلابیون ایران] پیروز شدید، چون شهادت را از علی و حسین به ارث برده‌اید و این راز قوت شماست. ما در جاهیریه تحت تأثیر دولت فاطمیه می‌باشیم. اگرچه شیعه نیستیم، اما نزدیک‌ترین مردمان به آنهایم و مذهب تشیع نسبت به سایر مذاهب مترقی‌تر و پیشرفته‌تر است».

روزنامه‌ی الوطن بعضی از اسرار این جلسه‌ی خصوصی را گزارش نمود و شاید این روزنامه، تنها روزنامه‌ی عربی بود که در این جلسه حضور داشت. برای اطلاع بیشتر مراجعه کنید به شماره‌ی صادر شده‌ی این روزنامه در تاریخ اول ماه ژولای سال ۱۹۷۹.

نکته‌ی مهم در سخن جلود این بود که او کلامی را گفت که انقلابیون طرابلس در دستگاه‌های اطلاع‌رسانی و صحبت‌های خود در جلسات علنی و عمومی به آن اعتراف و اذعان نکرده بودند. مثل این قسمت از سخن او که گفت: «صهیونیست‌ها، دولت‌مردان دنیا، آمریکا و مسیحی‌ها می‌خواهند ضمن از بین بردن انقلاب فلسطین، آنها را از سلاح به دور سازند.» در عین حال قذافی با پاپ و نصاری دیدارها و همکاری‌ها و دعوت‌هایی به سوی تقارب با یکدیگر داشته‌اند.

نکته‌ی مورد نظر بعدی و در واقع مهم‌تر، اعتراف جلود به این نکته است که حکومتش تحت تأثیر دولت فاطمیه است و او ایمان دارد که مذهب تشیع متریقی‌تر از سایر مذاهب بوده و سبب پیروزی انقلابیون خمینی این است که آنها شهادت را از علی و حسین به ارث برده‌اند!!

اما امام سیوطی در مورد دولت عبیدیه که جلود از آن به عنوان دولت فاطمی یاد می‌کند، این‌گونه می‌گوید: «دولت خبیث [و پلید] عبیدی».

امام ذهبی رحمته در مورد حکام این دولت این‌گونه می‌گوید: «آنها چهارده نفر متخلف بودند نه خلیفه».

نگاه کنید به تاریخ خلفای امام سیوطی ص ۵۲۴، همچنین مسلمانان از جمله سلف صالح امت بر اینکه دولت باطنی عبیدی کافر بوده است، اجماع کرده‌اند.

- [به راستی] چرا معمر قذافی سنت رسول الله ﷺ را انکار می‌کند و می‌گوید که جایز نیست، مسلمانان از رسول الله ﷺ حدیثی بگویند، چرا که صلوات بر ایشان، به معنای عبادت و تعظیم ایشان است، در حالی که ایشان بشر و انسان بوده‌اند!!!

- سؤال دیگر ما از او این است که چرا قذافی هنگامی که روزنامه‌ای ایتالیایی او را به نام نبی صحرا توصیف کرد، این وصف را قبول کرد؟ و هنگامی که از او سؤال کرد که آیا او چوپان گوسفند بوده است، در جواب گفت: بله، چرا که هیچ پیامبری نبوده، مگر اینکه چوپان گوسفند بوده است!!

[به عینه] دانستیم که قذافی در مسیر حکومت عبیدی حرکت می‌کند. حاکم عبیدی [حکم به] قرآن را ملغی نمود و برای مردم مصحفی به نام «مصحف منفرد» وضع نمود. قذافی نیز سنت را ملغی ساخت و برای کتابش با عنوان «کتاب سبز» مکان و جایگاهی قرار داد که نزد پیروانش از قرآن کریم با اهمیت‌تر است.

از کسی که سنت رسول الله ﷺ را انکار می‌کند و بر خطبای مساجد و دستگاه‌های اطلاع‌رسانی خود، فرض می‌کند که به آن استدلال نکنند، بعید نیست که قرآن کریم را نیز انکار نماید.

بعد از ثابت شدن کفر قذافی و حکومتش، از او بعید نبوده است که داعیان اسلام را بازداشت و واعظان و خطیب‌ها را تحت فشار قرار دهد. بلکه از او بعید نیست که بی‌مه‌بابا سخن از وطن‌پرستی سردهد.

هنگامی که دولت‌های عربی، قول دادند که در نتیجه‌ی جنگ ۱۹۷۳، نفت خود را به غرب صادر نکنند، قذافی به این قول عمل نکرد.

همچنین از او بعید نیست که ایالات متحده‌ی آمریکا و مصالح آن کشور در کشورهای عربی را مورد حمله [ی سناریویی] قرار داده و در دستگاه اطلاع‌رسانی‌اش آن را اعلام نماید، اما در پشت پرده، محکم‌ترین روابط را با آنها برقرار نماید.

نکته‌ی جدید در تصریحات جلود این است که او ابعاد دینی و اعتقادی حکومتش را برای ما بیان و روشن نمود. اینکه آنها متأثر از عبیدی‌ها هستند و تشیع را به خاطر مترقی بودن، برتر از سایر مذاهب می‌دانند.

کسی نمی‌تواند از جلود و حکومتش دفاع نموده و بگوید که او می‌خواسته با انقلابیون خمینی مدهنه و سازش نماید، یا اینکه تصریحات او، فقط خطا و اشتباهی بوده که از او سر زده است... اینگونه دفاع‌ها، بعد از اینکه او هویت حکومتش را کشف نمود، تأویلی غیر قابل قبول است.

قطعاً، این موضوع سبب شد که حکومت تهران خواستار برقراری روابط بین دو کشور ایران و لیبی، در سطح سفیر شود. این تصمیم بعد از دیدار جلود و بعد از اینکه چند دیدار خصوصی با خمینی و ارکان حکومتش داشت، گرفته شد.

بار دیگر می‌گوییم که نمی‌دانیم، بعد از این قذافی مسلمانان لیبی را، چگونه غافلگیر خواهد کرد زیرا وقتی او سنت رسول الله ﷺ را انکار می‌نماید، در نظر پیروان خمینی، وجهه‌ای نزدیک‌تر به آنان پیدا می‌کند.

همچنین وقتی که از زبان رئیس حکومتش می‌گوید که متأثر از فاطمی‌ها هستیم و شیعه به ما از اهل سنت نزدیک‌تر است و داعیان و سخنرانان مسلمان را تحت فشار قرار می‌دهد، در برابر هر دسته و مذهبی دری از ترس و وحشت می‌گشاید [باعث می‌شود که آینده‌ی مسلمانان در لیبی برای ما بیشتر نامعلوم باشد].

آیا قذافی فردا، قرآن را انکار می‌کند؟ یا اعلام می‌کند که به [مذهب] عبیدی شیعی دعوت می‌کند و از آیات و مراجع ایران استقبال می‌کند تا صحرای لیبی را آلوده کنند. صحرای لیبی که خاستگاه دعوت سنوسی بوده است.^۱

آیا ممکن است قذافی راهی را برای حل مشکل صدر، ارائه دهد؟ آیا به تمام یارانش دیه می‌دهد؟ یا اینکه صدر را به روشی که طاغوت‌ها آن را اجرا می‌کنند، ظاهر و آشکار می‌سازد؟ کسی نمی‌تواند پیش‌بینی کند که چه اتفاقی از داخل این همکاری بین دولت‌ها و این پیمان‌ها و قراردادهای جدید، رخ خواهد داد.

۸- الجزایر

روابط «هواری بومدین» با رئیس جمهور نصیری سوریه، حافظ اسد، قوی بوده است. بعد از هلاکت بومدین روابط اسد با بن جدید رئیس جمهور جدید الجزایر نیز، روابطی مستحکم بوده است.

از نشانه‌های استحکام روابط بین دو کشور دیدارها و رفت و آمدهای مکرر بین [سران] دو کشور است. تعداد زیادی از روزنامه‌های عربی و دنیا از تعدد دیدارهای حافظ اسد از الجزایر، ابراز شگفتی می‌کردند.

بعضی از این روزنامه‌ها وجود هرگونه پیمانی را در پشت این دیدارها تأیید نکردند و هنگامی که حافظ اسد به خاطر دو ماه مریضی و یا جراحی به فرانسه رفت، بعضی از این روزنامه‌ها بیان داشتند که دیدارهای حافظ اسد از الجزایر با توریه [رو نکردن هدف اصلی خود] همراه بوده است و به همین خاطر به صورت سری [و با بهانه‌ی مداوا] به فرانسه رفته است تا از اخبار الجزایر آگاه‌تر شود. [می‌دانیم که الجزایر مستعمره‌ی فرانسه بوده است].

هنگامی که انقلابیون خمینی به منصب حکومت رسیدند، رئیس جمهور الجزایر، سریعاً آنها را به رسمیت شناخت و از طریق چند دیدار، پیمان‌های دوستی بین آن دو کشور شکل گرفت و الجزایر در قضایای شاخ تونس و گروگان‌گیری کارکنان سفارت آمریکا در تهران توسط دانشجویان، طرف ایران را گرفت.

۱- هم اکنون جرم و جنایت قذافی به قرآن کریم نیز رسیده است و پیشنهاد تعدیل آیات قرآن را داده است.

مهندس بازرگان نخست‌وزیر و دکتر ابراهیم یزدی وزیر امور خارجه‌ی ایران، در مراسم جشن برگزار شده در الجزایر به مناسبت بیست و پنجمین سالروز انقلاب الجزایر، حاضر شدند. همچنین، آمریکا نیز در این جشن حضور یافت و دکتر برژینسکی مشاور کارتر رئیس جمهور آمریکا، را به نمایندگی از آن کشور فرستاد. از کشورهای عربی نیز، حافظ اسد، معمر قذافی، یاسر عرفات و... حضور داشتند.

به راستی آیا حضور ایران و ایالت متحده‌ی آمریکا با هم در آنجا به صورت تصادفی و بدون هیچ‌گونه برنامه و نقشه‌ی قبلی بوده است؟!.

حضور تصادفی [و بدون برنامه‌ریزی حُضار] در مراسم عروسی عشایر و بدوی‌ها اتفاق می‌افتد، اما در مراسمی در سطح دولت‌ها این مسأله وارد نیست.

در الجزایر دیدارهایی بین سران انقلاب ایران و سران یکی از کشورهای که مردم کشورش را بیش از ربع قرن به ذللی و استعمار کشاند، روی داد و درست نیست که گفته شود، خمینی از این دیدارها خبر نداشته است. چرا که بازرگان عضو فعال [و برجسته‌ی] شورای رهبری انقلاب ایران [شورای انقلاب] بود و این مجلس از هیئت وزیران نیز مهم‌تر بود.

به همین شکل، دیدارهایی بین انقلابیون عرب، حافظ اسد و همراهانش با برژینسکی صورت پذیرفت. ما در صدد نیستیم که صحبت از اکاذیبی بکنیم که انقلابیون عرب از آن بحث می‌کنند، کسانی که انقلاب‌هایشان و یارانشان را در واشنگتن و نیویورک پرورش داده‌اند و با صراحت می‌گویم پلی را که بین رئیس‌جمهور الجزایر و انقلاب ایران و نظام نصیری سوریه، ارتباط برقرار می‌کند، نمی‌دانیم!.

و چون حقیقت این ارتباط را نمی‌دانیم، آن را به [گذر] زمان می‌سپاریم تا آن چیزهایی را که ما نتوانستیم کشف نماییم روشن کند. اما می‌توانیم بعضی نشانه‌ها و آثار را بررسی کنیم.

از جمله‌ی این نشانه‌ها این است که الحمدلله در شمال آفریقا شیعه‌ای وجود ندارد و متأسفانه رهبری شیعه در قم، مشهد، نجف و کربلا تلاش پرستایی برای برپایی ستون‌های تشیع در آنجا انجام می‌دهند. از جمله‌ی این تلاش‌ها، انجام کارهایی در مصر تحت شعار تقریب مذاهب است.

خطرناک‌ترین سنگرهایی که دشمنان اسلام از آنجا وارد می‌شوند، [به دست گرفتن] کنترل ارتش در کشورهای اسلامی است. کمال آتاتورک، همان فرماندهی نظامی که

توانست مسلمانان را در حین انجام حقه‌هایش و یا حقه‌های یونانی‌اش، غافل سازد، فراموش نکرده‌ایم و بعد از اینکه کار او در ترکیه تمام شد، خلافت اسلامی لغو گردید و احکام شریعت اسلام کنار زده شد و الحاد و علمانیت و بی‌دینی را بر مسلمانان فرض نمود. بعد از گذشت ایام ثابت گردید که او یک یهودی کینه‌توز از [طائفه] یهودیان دونه بوده است!!

ما نمی‌دانیم که بن جدید رئیس جمهور الجزایر و معمر قذافی رئیس جمهور لیبی از بقایای عبیدی‌ها یا از فرزندان عبید قذاح که در زمان بنی‌عباس، پادشاه مصر و مغرب بودند، می‌باشند یا نه و یا اینکه بقایای یهودیانی هستند که همچنان در مغرب نفوذ دارند. نمی‌خواهیم که در شکل‌دهی این احتمالات، سخن را طولانی سازیم و بسنده می‌کنیم به یکی از آنها قذافی - که از زبان سفیر و فرستاده‌اش بیان می‌دارد که آنها از عبیدی‌ها متأثرند و اینکه شیعه به آنها از اهل سنت نزدیک‌ترند.

بعضی از کشورهای عربی نسبت به این قرارداد جدید حساس شدند. نگرانی کشورهای سعودی، کویت، عراق، قطر، امارات متحده‌ی عربی و بحرین در روزنامه‌های دولتی این کشورها مانند روزنامه‌ی الحوادث، الوطن العربی و السیاسه الکویتیه منعکس شد.

[به تدریج] یک پیمان جدید عربی شکل می‌گرفت. که این جبهه متشکل بود از: سوریه، لیبی، سازمان آزادی‌بخش فلسطین و یمن جنوبی. دولت یمن جنوبی براساس بعضی از پیوندها با دولت ایران در ارتباط بود، تا اینکه این روابط به خاطر شوروی پایان یافت و این دولت نیز به آسانی از این جبهه عقب‌نشینی کرد.

در بحثی که در مورد شمال آفریقا داریم، باید اشاره‌ای به روابطی که رئیس سودانی، صادق مهدی را با رهبر انقلاب ایران مرتبط می‌ساخت، داشته باشیم. در بحث «ایران به کدام سو می‌رود؟» گفتیم که صادق مهدی واسطه‌ی بین کارتر و خمینی در زمان اقامتش در فرانسه بود. او بعد از سقوط شاه از ایران دیدار کرد و بارها با مسئولین ایرانی در آنجا ملاقات کرد. او همچنین در گفتگویی که با مجله‌ی المستقبل^۱ داشت اعتراف کرد که او واسطه‌ی بین واشنگتن و تهران بوده است. او در گفتگوی دیگری که در مجله‌ی تایمز بریتانیا (ترجمه ۱۹۸۰/۱/۱۰) داشت، بیان کرد که تنها اختلافش با خمینی در مسئله‌ی ولایت فقیه است و این اختلاف یک اختلاف

بسیط و گسترده [در مذهب تشیع] است چرا که در این مذهب اتفاقی بر سر مسئله‌ی ولایت فقیه وجود ندارد. [به عنوان مثال] شریعتمداری به ولایت فقیه اعتقاد نداشت.

مشخص شد که صادق مهدی در سودان نقشه‌ای را اجرا خواهد کرد. آنچه که ما از آن نگرانیم این است که اهل تشیع از غفلت داعیان مسلمان و نیز ارتباط‌های سیاسی بین آنها و صادق مهدی و اعتقادات خود مهدی که یارانش در سودان به آن ایمان دارند، استفاده کرده و مجال و فرصتی را برای انتشار عقاید [فاسدشان] در سودان بیابند.

چند روز بعد از نوشتن بخش «پیمان و قرار مشکوک» [همین بخش] از خبر زیر مطلع و آگاه شدیم: روزنامه‌ی «الوطن الکویتیه» گزارش داد که توافقی بین جمهوری لیبی و انقلاب ایران بر سر گشودن دور جدیدی از روابط فیما بین صورت گرفت. که این توافق فراتر از مسائل معلق بین دو کشور، خصوصاً حادثه‌ی اختفای موسی صدر، می‌باشد. این آغاز روابط در سطحی رسمی، سبب تبادل سفیر در پایتخت دو کشور و در سطح گروه‌های مردمی نیز در توسعه‌ی گفتگوهای دو طرفه منعکس خواهد شد.

در همین زمینه، توافقی صورت گرفت که بر طبق آن، زمینه‌ی دیدار سه هزار جوان ایرانی از جمهوری لیبی در بهار و تابستان و در مقابل دیدار سه هزار جوان لیبیایی از جمهوری اسلامی ایران فراهم شد.

الوطن همچنین بیان نمود که این توافق فکر و تلاشی از سوی لیبی بوده است که عبدالسلام جلود، مرد شماره‌ی دو در حکومت لیبی به همراه دکتر علی شمس اردکانی، سفیر ایران در کویت که از جمهوری لیبی، در هفته‌ی گذشته دیدار کرده بود، مطرح کرده است.

بعد از بررسی این موضوع، تصمیم بر این شد که مقدمات تبادل جوانان دو کشور فراهم شود تا این سبب استحکام و برقراری پیوندهای مستحکم بین دو ملت گردد. همچنین مقرر شد که دکتر علی شمس در هفته‌ی آینده به تهران برود تا طرح نهایی برای مستحکم ساختن روابط بین دو کشور را وضع نماید و نتایج دیدارهایش را به دولت‌های خلیج عرضه کند. که اخیراً این کار شروع شده است.^۱

بنابراین روابطی بین ایران و لیبی برقرار است. هنگامی که گروه‌های شیعه [از ایران] وارد طرابلس می‌شوند، افکاری دارند که عقل نوجوانان در لیبی را به لرزه در

می‌آورد. اما جوانانی که قذافی [به ایران] می‌فرستد، [تفکراتی] جز کتاب سبز (نوشته‌ی قذافی) و خطبه‌های قذافی را که احادیث نبوی را انکار می‌کند، ندارند.

در ۱۹۸۰/۲/۵، خبرگزاری‌ها، خبر زیر را درج نمودند: «قذافی در سخنانی که خبرگزاری‌های لیبی قسمتی از آن را بیان نمودند گفت: روابط نزدیکی بین او و خمینی برقرار است، اما او نوع این نزدیکی [و معنای آن] را ذکر ننمود. این خبرگزاری همچنین این قول او را که در خلال جلسه‌ی گروه‌های انقلابی در طرابلس در شب گذشته گفته بود بیان کرد و آن اینکه او بعد از اینکه رئیس جمهور منتخب ایران - ابوالحسن بنی صدر - به کرسی ریاست جمهوری ایران بنشینند، از ایران دیدار خواهد کرد».

قذافی گفت که او منتظر دیداری طولانی با امام خمینی - کسی که علاقه‌ی روحی و نزدیکی خاصی با او دارد - است.

او همچنین اضافه کرد که وزیر خارجه‌ی ایران، سید صادق قطب‌زاده - را به خوبی می‌شناسد، چرا که او حلقه‌ی اتصال بین او و خمینی در زمان اقامتش در پاریس بوده است و لیبی از یک سال قبل از سقوط شاه کمک‌های مالی و معنوی خود را به انقلاب اسلامی گسیل داشته است.

شایان ذکر است که چند روز قبل ابوالحسن بنی‌صدر در سخنانی کشورهای عربی را مورد حمله‌ی صحبت‌های خود قرار داد، اما لیبی از معدود کشورهایی بود که آن را استثنا کرده و بلکه آن را مدح و ستایش نیز نمود.

فصل پنجم:

اوضاع نابسامان داخلی و فرار مغزها

اوضاع نابسامان داخلی و فرار مغزها

روزنامه‌های ایرانی اخبار فرار مغزها از ایران را منتشر ساختند و اینکه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی مسئول فرار استعدادهای علمی به خارج از ایران هستند. دو روزنامه‌ی اطلاعات و کیهان توضیح دادند که عده‌ی زیادی از پزشکان، دانشمندان، دندان‌پزشکان و اساتید دانشگاه، تهران را ترک کرده‌اند و اضافه نمود که بعضی از وزرا و دولت مردان و بعضی از رهبران دینی، پیوسته از صدمات وارده بعد از انقلاب به کشور، در اثر خارج شدن مغزها و استعدادهای هشدار می‌دهند. از چند هفته‌ی قبل گزارش‌های روزنامه‌ها، بر بالا گرفتن خروج افراد از کشور و تأثیرات آن بر وضع مملکت متمرکز شده است. روزنامه‌ها این افزایش مهاجرت‌ها را در نتیجه‌ی عملیات تحقیق و بازرجویی و پاکسازی کسانی که متهم به همکاری با حکومت شاه بوده‌اند، می‌دانند.

روزنامه‌ی اطلاعات گفت: از ۱۴۰۰۰ پزشک، ۵۰۰۰ نفر آنان بعد از انقلاب از کشور خارج شده‌اند. روزنامه‌ی کیهان که از طرفداران خمینی است می‌گوید: گروه‌های پاک‌سازی می‌دانند که حدود ۲۰۰ دندانپزشک که بعضی از آنها استاد دانشگاه می‌باشند، طی چند ماه گذشته ایران را ترک کرده‌اند. همچنین اضافه کرد که این رقم معادل ۱۰٪ دندانپزشکان در ایران است.

این روزنامه همچنین در این زمینه سؤالی را مطرح کرد که [چگونه این اتفاقات در حالی روی می‌دهد که] دسته‌های پاک‌سازی می‌دانند که دانشمندان به تدریج کشور را ترک می‌کنند و اساتید دانشگاه نیز که در سطوح بالای علمی قرار دارند، به کشورهای استعمارگر هجرت می‌کنند تا در آنجا تدریس کنند.^۱

«نید تیمکو» در روزنامه‌ی «کریستین ساینس مانیاتور» می‌گوید:

«چپ‌گراها توانسته‌اند در بین صفوف کارکنان ایرانی موفقیت‌هایی داشته باشند که این به مثابه یک بمب ساعتی است که دستگاه حکومت را تهدید می‌کند.»
از تحولات اخیر نتایج زیر حاصل گشته است:

نسبت بیکاری و تورم به حدود ۲۰ تا ۵۰ درصد رسیده است. همچنین قیمت گوشت تقریباً بالا رفته است. فعالیت‌های سیاسی در اوج است، اما تولید محصول در سطح پایین قرار دارد. حکومت جدید حقوق‌ها را زیاد کرده و حتی در بیشتر حالات بیش از دو برابر کرده است و به کارمندان میزانی از سودها [و پول‌های زیادی] را اختصاص داده است، اما عده‌ای از دیپلمات‌ها که تعدادشان نیز کم نیست می‌گویند، شعار خمینی مبنی بر دشمنی با امپریالیسم به خاطر مصالح چپ‌گراها پایان پذیرفته است. در یک کارخانه که یکی از افراد اهل چکسلواکی صاحب آن است، از ورود افراد روحانی جلوگیری به عمل آمده است. این چیزی که نقل شد، خلاصه‌ای از مقاله بود.^۱

انقلاب و اوضاع داخلی

روزنامه‌ی دیراشپیگل آلمان غربی یک بررسی از اوضاع داخلی ایران صورت داد که از اهمیت خاصی برخوردار است. چون بیشتر روزنامه‌ها که از ایران سخن می‌گویند، معلومات خود را از این بررسی، می‌گیرند. بنابراین خلاصه‌ای از این بررسی را در اینجا می‌آوریم:

«سر و صدای موسیقی (آمریکایی) راک، بار دیگر شنیده می‌شود. بانک‌ها در تنفیذ دستور خمینی، مبنی بر پرهیز از استفاده از دلار سرباز می‌زنند. در هتل‌های بزرگ معامله با دلار آمریکا صورت می‌پذیرد.

یکی از افراد هلندی، فرانک سوئیس و فولدن هلند به همراه داشت، به دنبال این بود که آنها را به تومان بدون پشتوانه تبدیل کند، اما فقط دلار مورد درخواست همه است، حتی در شعبه‌ی بانک فرودگاه تهران.

هنگامی که به ایران، بعد از گذشت یک سال از انقلاب، نظری می‌افکنیم، متوجه می‌شویم که با وضع بد اقتصادی روبرو است و سطح معیشت به شدت پایین آمده است. مواد غذایی نایاب شده و بر تعداد بیکاران افزوده شده است. همچنین از هم‌گسیختگی اوضاع سیاسی و پیچ و تاب‌های شدید آن، خطر بزرگی برای دولت به شمار می‌رود.

مهدی بازرگان در زمان نخست‌وزیری‌اش، دستور ساخت پنج میلیون خانه را در تمام شهرهای ایران برای حل مشکل مسکن، که طبقات فقیر مردم با آن روبرو هستند، داد. اما با کمال تأسف، اعتبارات دولت کافی نبود و دستیابی به مصالح ساختمانی از جمله سیمان، آهن و آجر بسیار دشوار بود.

تعداد کمی در ایران خبر دارند که خمینی یک شبکه‌ی انقلابی متشکل از طرفدارانش در عراق تشکیل داده است و این شبکه به تأیید حکومت حزب بعث عراق در بغداد رسیده است و به بیشتر نقاط ایران دستیابی دارند. یاران خمینی [قبل از این] در تمام نقاط ایران می‌گشتند و همچنان اموال و وسایل لازم برای انقلاب را توزیع می‌کردند و مردم را برای آن آماده می‌ساختند. آنها همچنین به فقرا در ساختن خانه و خرید وسایل برای زوج‌های جوان کمک می‌کردند. اما امروز یاران خمینی [حتی] نمی‌توانند به دانشجویان و خانواده‌های محتاج کمک کنند.

تولید کارخانجات به نصف رسیده و همچنان این سیر نزولی ادامه دارد. کارخانجات تولید کفش، چرم برای تولید ندارند و تولید کارخانه‌های خودرو نیز به دلیل نداشتن قطعه از ۱۰۰ هزار خودرو به ۵۰ هزار کاهش یافته است.

تاجران از نبود خرید و فروش و کمی سود گله‌مند هستند. خیابان‌ها نیز پر شده است از جوانان بیکاری که رغبتی به رویارویی با خانواده‌هایشان در خانه ندارند. در کل اوضاع مانند وضع برلین در سال ۱۹۲۹ و بیروت در سال ۱۹۷۶ شده است.

ایستگاه‌های قطار در اثر رکودی که در تهران وجود دارد مأوی و پناهگاه آوارگان شده است. امروز در ایران ۳/۸ میلیون نفر بیکار داریم، در حالی که در زمان پهلوی بچه‌های کوچک نیز که لباس‌های کهنه بر تن داشتند وسایل آمریکایی می‌فروختند.

همواره نیمی از بازارهای تجاری از ترس سرقت و حمله‌ی جوانان بیکار و یا به علت اینکه صاحبان آن موقتاً از ایران خارج شده‌اند بسته است و کسانی نیز که در بازارها باقی مانده‌اند، با سیل عظیمی از کارجویانی روبرو هستند که حقوق و دستمزد خیلی کمی می‌خواهند.

در چنین فضایی، رشد سریع نسبت جرم و جنایت بعید نیست. در روز روشن منازل و مغازه‌ها غارت می‌شود. به عنوان مثال یکی از جایگاه‌های بنزین در یک روز، دو بار مورد سرقت قرار گرفت.

کسانی که مورد سرقت قرار گرفته‌اند، می‌گویند که همگی دزدان مسلح به انواع گوناگون سلاح بودند و آن قدر که به دزدیدن مواد غذایی که قیمت آنها ۳۰٪ افزایش داشت، حریص بودند، تلاشی برای سرقت اموال دیگر نداشتند.

کالاهای اساسی مانند برنج و شکر نایاب شده و هر اتفاقی [که مؤثر بر بازار آنها باشد]، تأثیر وحشتناکی در پی خواهد داشت. حتی اگر آمریکا در اثر توافق با ایران محاصره بر ایران را لغو کند، تأمین مواد غذایی با مشکلات زیادی روبروست. چرا که دولت احتیاجات لازم را وارد نکرده و انبارهای موجود نیز کفایت نمی‌کند. علاوه بر این یک چهارم زمین‌های کشاورزی، به دنبال اتفاقات سیاسی کشت نشده است. بنابراین، ایران با مشکلی بزرگ در محصولات کشاورزی سال آینده روبرو خواهد شد که عواقب وخیمی در پی خواهد داشت.

امروز در ایران گروه و صنف جدیدی دیده می‌شود و آنها جوانانی هستند که مسلح به رگبارهای آمریکایی و آلمانی می‌باشند و از نظر تعداد با نیروهای پلیس برابری می‌کنند. آنها عزم خود را جمع کرده و بر خیابان‌ها مسلط گشته‌اند. همچنین در کارهای دیگر نیز دخالت می‌کنند. هریک از آنها درخواست حقوق ماهیانه‌ای معادل دو هزار مارک را دارد. در حالی که این حقوق در حال حاضر به بالاترین درجات پرداخت می‌شود. در پایان سال گذشته، تعداد آنها، تنها در تهران به ده هزار فرد مسلح رسید. در خیابان‌های پایتخت نموده‌های منفی زیادی دیده می‌شود.

بنابراین، از هم‌پاشیدگی اداری، بیکاری و تورم مالی روز افزون و کمبود مواد غذایی، مشکلاتی است که در برابر حکومت جدید وجود دارد. حکومتی که تاکنون نتوانسته است بر رویکرد نسل نویی که با موسیقی غربی و سینما و رقاصی و ترانه‌خوانی خو گرفته است، تأثیر بگذارد. بنابراین فیلم فرانسوی «حالت حصار» بیشترین اکران را در سینمای تهران داشت. چرا که از دانش آموزان و دانشجویان دختر مدارس و دانشگاه‌ها می‌خواست که چادر سیاه خود را که به منظور ابراز احساس نسبت به انقلاب به سر کرده‌اند، درآورند و به همان لباس‌های اروپایی و جولان دادن در بازارها باز گردند».

این روزنامه اضافه می‌کند: تاجران و بازاریانی که سنگینی بار مصارف حرکت خمینی را به دوش می‌کشند و تعدادشان در تهران به ۹ هزار نفر می‌رسد، کمک‌ها و

مساعده‌های خود را متوقف کرده‌اند. چون حکومت جدید، آنچه را که آنها می‌خواستند، محقق نساخته است.^۱

روزنامه‌های ایرانی در مورد فرار مغزها و توانایی‌ها و پتانسیل‌های علمی از کشور خبر دادند و سبب این رفتن را افزایش عملیات بازجویی و تفتیش عنوان کردند. اگر دانشمندان می‌توانستند آزادی‌های خود را داشته باشند، سرزمینشان را ترک نمی‌کردند. روزنامه‌ها همچنین اوضاع نابسامان و ورشکستگی اقتصادی را بیان کردند و اینکه تعداد بیکاران رو به افزایش است و نسبت جرم و جنایت و راهزنی سیر صعودی داشته است. دستگاه‌های حکومتی و پادگان‌های پاسداران انقلاب، مملو شده است از دزدان و تبه‌کاران... به همین علت تعداد زیادی از مغازه‌داران مجبور به تعطیلی مغازه‌ی خود از ترس سرقت شده‌اند.

چگونه می‌شود در کشوری زندگی کرد که یک سوم پزشکان آن به خاطر صدمات ناشی از انقلاب از کشور خارج شده‌اند؟

آیا بهتر نیست که خمینی و انقلابیونش به جای تأمر و دستور دادن به کشورهای خلیج و عراق و سوریه و تعداد زیادی از کشورهای جهان اسلام به بررسی این فضای بد موجود در کشور خود بپردازند؟

آیا این است انقلاب اسلامی‌ای که می‌خواهیم به مردم، به عنوان جانشین اوضاع فاسد کنونی در جهان اسلام، ارائه دهیم؟ با وجود اینکه انقلابیون خمینی، در حالی تظاهر به دعوت به اسلام می‌کنند، که قصد دارند، چهره‌ی بد و زشتی از اسلام ارائه داده و نسبت به آن اسائهی ادب کنند؟!.

انحطاط اخلاقی؛ قبل و بعد از انقلاب

مجله‌ی اطلاعات گزارش داد که وسایل استفاده از مواد مخدر در ایران جزئی از عادات و رسوم جامعه شده است. توزیع مواد مخدر در مهمانی‌های درباریان و بازرگانان و ساکنان شمال تهران صورت می‌پذیرد.

در بیشتر ساختمان‌های جدید در تهران، اتاقی مخصوص برای استعمال دخانیات افیونی یافت می‌شود. در این صورت، پایه‌ها و خشت‌های اخلاقی در جامعه‌ی ایران، از بین رفته است.

۱- ترجمه‌ی بررسی در روزنامه‌های عربی ۱۶/۱/۱۹۸۰.

وجود مخدرات در ایران، از بزرگترین مشکلات حکومت به شمار می‌آید، چرا که به شکل عجیبی جوانان را می‌بلعد و اگر این مشکل حل نشود، به زودی تبدیل به بحران اجتماعی فراگیر و نابودکننده‌ای می‌شود که کیان جامعه‌ی ایران را تهدید می‌کند. در گزارش سرشماری که وزارت بهداشت ایران در سال ۱۹۷۸ به سازمان ملل ارائه داد، آمده است:

«از قاچاقچیان در ده منطقه از ایران مقادیر ۲۷۵۴ کیلوگرم تریاک، ۴۷۶۹۶ کیلوگرم هروئین و ۴۹۶۳۴۵ کیلوگرم حشیش به دست آمده است. این در حالی است که کشفیات به دست آمده از تهران بدین‌گونه است: ۳۰ کیلوگرم تریاک، ۲۷۱۷۸ کیلوگرم هروئین و ۲۸۰۰۲۴۵ کیلوگرم حشیش.

طبق سرشماری صورت گرفته در ایران، در سال ۱۹۷۰ زمین‌های اختصاص یافته به کشت تریاک، ۱۲ هزار هکتار و در سال ۱۹۷۵، ۱۷ هزار و در سال ۱۹۷۶ به ۲۲ هزار هکتار رسیده است.

سرشماری‌های زیادی نشان می‌دهد که زندان‌های ایران، پر است از قاچاقچیان و با این حال، تعداد قاچاقچیان و معتادان در سال‌های اخیر رو به افزایش بوده است. در ۸ ماه از سال ۱۹۷۶ تعداد ۱۲ هزار نفر قاچاقچی در ایران تحت تعقیب بوده‌اند. تعداد معتادان نیز طبق سرشماری‌های غیررسمی به یک میلیون نفر رسید. اما سرشماری وزارت بهداشت ایران تعداد معتادان را ما بین ۶۰۰ تا ۷۰۰ هزار نفر اعلام کرد. همچنین تعداد معتادانی که با خود برگه‌ی جواز استعمال مواد مخدر را داشتند، ۱۶۴ هزار نفر اعلام نمود»^۱.

با پیروزی انقلاب خمینی، خرید و فروش مشروبات منع شد. منع خرید و فروش مخدرات نیز تجدید شد، چرا که منع مخدرات در اواخر زمان شاه نیز، جریان داشت. اگر چه، دستی که قانون منع را صادر کرده بود، شبکه‌های [پنهانی] زیادی را در ترویج و تجارت مواد مخدر، اداره می‌کرد.

بعد از هشت ماه از انقلاب، خبر زیر منتشر شد:

۱- الوطن به نقل از مجله‌ی ایرانی اطلاعات در مورخ ۱۹۷۹/۹/۳۰ و نیز ۱۹۷۹/۱۰/۸.

«منابع پلیس اسکاتلندیارد انگلیس فاش کردند که هروئین ایرانی به وفور در لندن، در جاهایی مانند ساندویچی‌ها و... یافت می‌شود. همچنین آنها بیان کردند که ۵۸٪ هروئین از ایران به سوی جزایر بریتانیا روانه می‌شود».

معلومات زیادی در دست پلیس بین‌الملل وجود دارد که نشان می‌دهد، مافیای مواد مخدر از هرج و مرج سیاسی در ایران سوءاستفاده کرده و مراکزی برای تبدیل تریاک به هروئین در ایران برپا نموده است. همچنین این مافیا با به خدمت گرفتن مسافران ایرانی که قصد سفر به پایتخت‌های اروپایی را دارند، مقادیر زیادی هروئین از طریق آنان به این کشورها می‌فرستند.

اعتقاد بر این است که ایران جایگاه دوم در جهان از نظر اعتیاد به هروئین، بعد از ایالات متحده‌ی آمریکا را داراست و سن ۷۵٪ از معتادان ما بین ۱۵ تا ۳۰ سال است.^۱

توضیح:

در ۱۹۷۹/۱۰/۱۸ یعنی هشت ماه پس از عمر انقلاب گزارش‌های پلیس بین‌الملل بیان می‌کند که هرج و مرج سیاسی در ایران به افزایش صادرات مواد مخدر از ایران به اروپا، کمک کرده است.

گزارش پلیس اسکاتلندیارد نیز حاکی است، ۵۸٪ هروئینی که به انگلیس قاچاق می‌شود، از ایران می‌آید. نیروهای امنیتی یکی از کشورهای عربی هم، نوعی از مواد مخدر معروف به «المهربون» با نام «خمینی» را کشف و ضبط کردند. در صورت بحث از انحطاط اخلاقی در ایران، یاران خمینی این‌گونه جواب ما را می‌دهند که:

«این آثار به جای مانده از زمان شاه فاسد است که به ما رسیده است و ما به زمان زیادی برای اصلاح آنچه که این طاغوت، فاسد کرده است، نیاز داریم».

ما هم می‌گوییم: درست است که شاه سببی در انحطاط اخلاقی بود، اما اسباب دیگری نیز وجود داشت که عبارت بودند از:

۱- دخانیات

بیشتر آیات و مراجع دخانیات استعمال می‌کنند و از استعمال آن در مساجد و حسینیه‌ها و مراسم عمومی ابایی ندارند و مردم را بر زراعت دخانیات و اینکه مباح است، تشویق می‌کنند، که در نتیجه این باعث مباح شمردن چیزهای دیگر می‌شود.

۲- مُتَعِه [صیغه]

که این خود از اموری است که اهل تشیع به آن دعوت می‌کند و این‌گونه ازدواجی برای هر انسانی این امکان را مباح می‌سازد که با هر زنی غیر از همسرش در یک مدت زمانی [معین] به سر ببرد و سپس او را رها سازد و با زن دیگری صیغه کرده و آن زن هم صیغه‌ی مرد دیگری شود.

متعّه در دین ما حرام است و انتشار آن در ایران به شایع شدن زنا و فسق و فجور کمک می‌کند. عده‌ی زیادی از علما و تجار که از ایران دیدن کرده‌اند از ظهور این گناهان در آنجا سخن می‌گویند و نیز اینکه چگونه بیشتر هتل‌ها و منازل به مکان‌هایی برای خیانت و فسق و فجور تبدیل شده است.

در بعضی از سرشماری‌ها آمده است که تعداد مکان‌هایی که دختران و پسران جوان برای برگزاری پارتی (و کشیدن حشیش) به آنجا می‌روند، واقعاً زیاد است. همچنین تعداد این جوانان به بیش از سه میلیون نفر می‌رسد و تعداد حاملین این مواد مخدر یک میلیون نفر برآورد شده است که حکومت شاه بدون هیچ‌گونه بخششی تعدادی از آنان را در سال ۱۹۷۱ اعدام کرد.

۳- تقیه و دروغ

مراجع دینی رافضه؛ جوانان و طلاب را بر کذب و دروغ بار می‌آورند و هرگاه دروغ در مردمانی شایع گشت، آن مردم اخلاق خود را از دست داده و ارزشش از بین می‌رود. این‌ها اسباب انحطاط اخلاقی در ایران هستند. از سوی رهبری انقلاب، دستوری مبنی بر منع مواد مخدر و مشروبات الکلی صادر گشت. اما این دستور هیچ کاری از پیش نبرد، چرا که مهم، جلوگیری از اسباب و عللی است که باعث استفاده از مخدرات می‌شود. بار دیگر این سؤال را مطرح می‌کنیم: اگر خمینی و پیروانش، در عمل، اسلام را می‌خواهند و به دنبال رضایت خداوند عز و جل هستند، پس آیا بر آنها اصلاح این انحطاط اخلاقی واجب است یا تأمر و دستور دادن به مسلمانان خلیج، عراق و سوریه؟!.

اوضاع مسلمانان [اهل سنت] در ایران

اوضاع مسلمین [اهل سنت] در ایران، ما را به یاد وضع مسلمانان در اتحاد جماهیر شوروی، فیلیپین و اتیوپی می‌اندازد. اگر بخواهیم در این مورد بحث کنیم، سؤال‌های زیر را باید جواب دهیم:

- نسبت مسلمانان اهل سنت در ایران، چه میزان است؟؟
 - تعداد دانشجویان آنها در الأزهر و یا دانشگاه اسلامی چقدر است؟؟
 - آیا در فعالیت‌های اسلامی با برادران مسلمان خود در جهان اسلام، مشارکت دارند؟؟
 - نسبت آنها در مناصب حکومت و مجالس کشور چه مقدار است؟؟
- هیچ بررسی مدون و تدوین شده‌ای در مورد نسبت مسلمانان اهل سنت در ایران وجود ندارد و مشخص است که بیشتر کسانی که در مورد ایران مطالب می‌نویسند، متأثر از معلومات و بررسی‌هایی هستند که روافض متعصب انجام داده‌اند. در کتابی که دارالمعارف مصر منتشر ساخته، مؤلف آن می‌گوید: نسبت مسلمانان اهل سنت در ایران، به ۴۰٪ کل جمعیت در سال ۱۹۶۶ می‌رسد.

در کتاب منتشر شده از انتشارات النهار که نویسنده‌ی آن فردی رافضی به نام حسن امین می‌باشد، آمده است که این نسبت ۸٪ می‌باشد. مشخص است که دکتر محمد عبدالغنی سعودی متأثر از گفته‌ی حسن امین بوده و نسبت مسلمانان اهل سنت ایران را ۸٪ معرفی کرده است.

این نسبت‌هایی که این نویسندگان ذکر کرده‌اند نشانه‌ی دروغ‌گویی بعضی از آنها و جهل و نادانی بعضی دیگر نسبت به این مسأله است. ما با اعتماد بر بررسی‌هایی مانند بررسی‌ای که دکتر موسی موسوی در کتابش با عنوان «ایران در ربع قرن» و نیز کتاب «ایران دیکتاتوری و تحول و دگرگونی» از نویسنده‌ی بریتانیایی (فریدها لیوای) که به صورت اختصاصی در مورد خلیج و قضایای آفریقا نوشته است و نیز اعتماد بر بررسی‌ای که لوموند فرانسه در ۱۹۷۹/۲/۱۹ صورت داده و همچنین معلوماتی که خودمان از دوستانی که در این امور اطلاع دارند، یک بررسی خلاصه‌وار از احوال و اوضاع مسلمانان (در ایران) انجام می‌دهیم:

۱- مسلمانان عرب

از اوضاع آنها هنگام بحث از توطئه‌های رافضه نسبت به خلیج، سخن گفتیم. تعداد آنها به حدود سه میلیون نفر می‌رسد که بیشترشان اهل سنت می‌باشند. آنها از مناصب مهم [در حکومت] محروم هستند و اوضاع بد اقتصادی‌شان به آنها اجازه نمی‌دهد که فرزندان‌شان آموزش دیده بار بیایند و بیشتر فرزندان‌شان در دولت‌های خلیج به کارگری، مستخدمی و کارهایی از این دست مشغولند.

در سال ۱۹۵۸ سازمانی به نام «جبهه‌ی آزادی بخش اهواز» برای آنها ظهور کرد که حملات زیادی نسبت به حکومت شاه در اواسط دهه‌ی شصت صورت داد، اما فعالیتش در سال ۱۹۷۵ و در پی اختلافات ایران و عراق متوقف شد.

۲- مسلمانان کُرد

رهبر معنوی آنان، شیخ حسینی می‌گوید که تعداد کردها (در ایران) ۳/۵ میلیون نفر است (در گفتگویی که در تاریخ ۱۹۷۹/۸/۶ با رویترز انجام داد) بیشتر آنها مسلمانان اهل تسنن هستند، اما رافضه توانسته است مذهب خود را بین آنها نیز اشاعه دهد و نسبت کمی از آنان را شیعه کند. کردها در اقلیم کردستان و لرستان و کرمانشاه، یعنی در غرب ایران ساکنند. منطقه‌ی آنها از مناطق رها شده و متروک (از سوی حکومت) و به شدت محروم و تحت مضمیقه است. به گونه‌ای که اصلاحات فرهنگی و سیاسی اصلاً وارد این منطقه نشده است. البته جز کرمانشاه که بین بغداد و تهران واقع شده است.

کردها از هرگونه مشارکت و داشتن سهمی در حکومت محروم هستند. پس از گذشت سال‌ها، حتی یک نفر از آنان به عنوان وزیر و یا سفیر انتخاب نشده است. آنها ۴ نماینده در مجلس دارند، درحالی‌که طبق قانون برای هر ۲۰۰ هزار نفر یک نماینده باید انتخاب شود. کردها بارها دست به قیام زده‌اند، اما دولت با خشونت و سرکوب با آنها مقابله کرده است. آنها در فقر و تنگنای شدیدی به سر می‌برند.

کردها در سال ۱۹۶۵ حزب کردی دموکرات را تأسیس کردند و در سال ۱۹۶۵ یک رویکرد انقلابی در حزب نمود یافت و این رویکرد سبب درگیری‌هایی با حکومت شاه در سال ۱۹۶۷ گردید که ۱۸ ماه ادامه داشت.

۳- بلوچ‌ها

تعداد آنها حدود یک میلیون نفر است و اغلب قریب به اتفاقشان اهل سنت هستند. آنها در شرق و جنوب شرقی ایران ساکنند و به دامپروری مشغولند. فقیرترین قوم [در ایران] هستند و درآمد سالیانه‌ی آنها کمتر از مقدار میانگین است و از شدت فقرشان گیاهان خشک و هسته‌ی خرما می‌خورند. بعضی از آنها با پای برهنه راه می‌روند و جز گرد و غباری که بر آن می‌نشینند، پوششی برای آن نمی‌یابند. آنها به شکل قبیله‌ای زندگی می‌کنند. آنها متصف به شجاعت هستند و مقاومت مسلحانه را از اجدادشان در ایران و پاکستان به ارث برده‌اند.

۴- ترک‌ها

آنها در مناطق شمال غربی در آذربایجان و نیز اطراف شمال شرقی ایران در استان خراسان زندگی می‌کنند. تعدادشان به ۶ میلیون نفر می‌رسد و عده‌ای از آنها اهل سنت هستند. [اما تعداد زیادی از آنها بر اثر نقشه‌ی روافض در سال‌های متمادی شیعه شده‌اند] اهالی این منطقه به زبان ترکی سخن می‌گویند و بارزترین شهرشان در این منطقه تبریز می‌باشد. بارزترین جنبش‌ها در آذربایجان «گروه دموکراتیک آذربایجان» می‌باشد که این گروه در سال ۱۹۶۰ با حزب توده ادغام شد.

۵- ترکمن‌ها

تعدادشان در حدود یک میلیون نفر است که بیشترشان اهل تسنن هستند و در شمال شرق ایران ساکن بوده و مشاغل آنها کشاورزی و دامداری است. در ایران همچنین اقلیت‌هایی از ادیان نصاری [مسیحیت]، یهود، زرتشت و بهایی‌ها وجود دارد که نسبت آنها حدوداً ۲٪ کل جمعیت کشور است. روزنامه‌ی «هرالد تریبون» در تاریخ ۱۹۷۹/۲/۲۰ نوشت که نسبت فارس‌ها در ایران ۵۰٪ کل جمعیت است و طبق سرشماری سال ۱۹۷۰ نسبت شیعه ۶۲٪ و نسبت اهل سنت ۳۶٪ بوده است و این نسبت مطابق همان سرشماری است که مجله‌ی المستقبل در شماره‌ی ۱۲۳ به تاریخ ۱۹۷۹/۶/۳۰ منتشر کرده است. شایان ذکر است که نسبت جمعیتی مسلمانان اهل سنت در زمان صفویه یعنی حدوداً سه قرن پیش، بیش از ۶۵٪ کل جمعیت ایران بود. اما به طور مستمر [از آن

موقع] نزول یافته تا اینکه به ۳۶٪ رسیده است و این نزول ادامه خواهد یافت، چرا که این، هدفی از اهداف حمله‌ی روافض است.

اوضاع مسلمانان بعد از انقلاب

مسلمانان این‌گونه گمان می‌کردند که با از بین رفتن دوران ظلم و طغیان، به حقوق شهروندی خود می‌رسند و چرا این‌گونه نباشد، در حالی که این انقلاب ندای اسلام و اینکه اسلام دین حق و عدالت است را سر می‌دهد.

مسلمانان به حقیقت این انقلاب پی‌بردند و با دانستن اینکه این انقلاب، تنها یک انقلاب شیعی و مجوسی است ناگهان یگه خوردند. در اهواز نتایج انتخابات نشان می‌داد که مسلمانان اهل تسنن حتی یک نماینده در مجلس خبرگان ندارند. در منطقه‌ی آذربایجان هنگامی که حکومت دانست افراد شیعه در آنجا رأی نیاورده‌اند، نتایج انتخابات را اعلام نکرد و به دنبال آن با برگزاری مجدد انتخابات، حکومت طرفداران و جریان موردنظر خود را تحمیل کرد.

اما در کردستان دو نفر از پیروان خمینی، در حالی که کرد نبودند، از سوی حکومت تحمیل شدند و ثابت شد که انقلاب خمینی، اولاً فارسی و دوماً شیعی است.

به شیعی بودن آن می‌توان از آنچه که در کتب خمینی و صحبت‌های صریحی که در این زمینه دارد و نیز از ترکیب مجلس انقلاب، هیئت وزیران و فرماندهان ارتش و قانون پی برد. که بعضی از فقرات آن (قانون) را درباب دوم همین کتاب، فصل (خمینی بین تندروی و اعتدال) آوردیم. و برای فارسی بودن این انقلاب دلایل زیر را مطرح می‌کنیم.

دلایل فارسی بودن انقلاب ایران

عید نوروز

خمینی صحبت‌هایی را به مناسبت عید نوروز ایران، ایراد کرد که رادیو تهران در ۱۹۷۹/۳/۲۰، آن را پخش کرد. در این صحبت‌ها وی به دفاع از حکومت و تشویق مردم برای حمایت ارتش پرداخت و گفت: «ما به ارتشی نیاز داریم که مورد حمایت و تأیید ملت باشد و افراد ارتش را از خدمت کردن برای طاغوت برحذر داشت.»

عید اول سال ایرانی‌ها، یا همان نوروز، عیدی جاهلی و مجوسی است که اسلام آن را باطل کرده است. طرفداران خمینی محمدرضا شاه پهلوی را به این خاطر مورد

هجوم قرار می‌دادند که او در راه احیای آداب و رسوم مجوسی است. آدابی که اسلام آنها را باطل کرده است. پس چگونه خمینی تعالیم اسلام را فراموش کرد و به همان سوراخی که شاه داخل آن شده بود، بازگشت؟

خلیج فارس

از خمینی نقل شده است که وی در ابتدای حکومتش به یاسر عرفات گفت: خلیج اسلامی است، نه عربی و نه فارسی. دنیای عرب از این تصریح خمینی شادمان شد، اما این کلام اگر هم ثابت شود که خمینی آن را بیان داشته، فریب و دروغی بیش نیست. دکتر سنجابی وزیر امور خارجه‌ی ایران در ابتدای وزارتش در گفتگویی با روزنامه‌ی لوموند فرانسه، اظهار داشت که مسأله‌ی عقب‌نشینی نیروهای ایران از جزایر سه‌گانه‌ی ابوموسی، تنب کوچک و تنب بزرگ که در ورودی تنگه‌ی هرمز قرار دارد، وارد نیست. همچنین از وی نقل شد که این جزایر، ایرانی است.

از سید انتظام، معاون نخست‌وزیر ایران در امور اداری و نیز سخنگوی رسمی حکومت، از تغییر اسم خلیج فارس سؤال شد که جواب داد، مردم ایران هرگز با تغییر نام خلیج فارس موافق نیستند.^۱

رهبر اهل تشیع باید فردی ایرانی باشد

تهران - ا.ف.ب. .. احمد خمینی فرزند آیت‌الله خمینی، طی نامه‌ای سرگشاده به آیت‌الله حسین منتظری رئیس جمعیت التأسیسیه مسئله‌ی هویت فرماندهی کل قوا را آن طور که پدرش به عنوان رهبر انقلاب ایران در نظر دارد، مطرح کرد. پسر آیت‌الله خمینی در نامه‌اش به تناقضی که در دادن مناصب بزرگ و مخصوصاً فرماندهی نیروهای مسلح ایران در قانون وجود دارد اشاره کرد و اینکه در قانون مشخص نشده است که صاحب این مناصب باید هویت ایرانی داشته باشند.

وی در ضمن سخنانش در مورد مشکل جانشینی پدرش، سؤال زیر را مطرح کرد:
 «آیا می‌شود رهبر عراقی باشد، مانند آیت‌الله حکیم که رهبر طائفه‌ی شیعه [در عراق] است بیاید و تا زمان وفاتش رهبر اهل تشیع باشد؟ و یا اینکه پاکستانی و یا کویتی باشد؟»

۱- کنفرانس خبری ۱۹۷۹/۳/۱۱ که از روزنامه‌های عربی در ۳/۱۲ نقل شد.

او همچنین به این مسئله اشاره کرد که جمعیت التأسیسیه متعهد شده که فرماندهی کل نیروهای مسلح باید ایرانی باشد و اضافه کرد:

«در حال شعله‌ور شدن آتش جنگ بین ایران و عراق، فرمانده کلی که هویت عراقی دارد، چه باید بکند، آیا بر سرزمین خود اعلام جنگ نماید؟ و یا بر عکس و در این صورت ما چه باید بکنیم»؟

و نهایتاً سخن خود را اینگونه به پایان رساند: «بنابراین اینکه شما می‌گویید اسلام مرزها را نمی‌شناسد، صرفاً یک شوخی و مزاح کردن است»^۱.

بله! ای کسرای خمینی، اسلامی که خداوند ﷻ ما را به آن مشرف کرده، حدود و مرزها را نمی‌شناسد و این سخن ما حقیقت بوده و شوخی و مزاح نیست. اما این مجوسیت شماسست که چیزی جز مرزها و طائفه‌گرایی و قوم‌گرایی را نمی‌شناسد.

چرا جلال‌الدین فارسی از کاندیداتوری انصراف داد؟

تهران، بوداپست - ا.ف.ب: رادیو ایران گزارش داد ۲۰ که حزب جمهوری اسلامی - که مهمترین تشکل سیاسی در ایران می‌باشد - تصمیم به عدم ارائه‌ی کاندیدا در انتخابات آتی ریاست جمهوری در روز ۱۹۸۰/۱۱/۲۵ گرفته است و این حزب - که سیاستش به صورت مطلق از سوی امام خمینی گرفته می‌شود - جلال‌الدین فارسی را برای انتخابات کاندید کرده بود .. اما وی که پدر و مادری افغانی داشت، به خاطر نداشتن شروط کامل بر طبق قانون که عبارت بود از ایرانی‌ال‌اصل بودن کاندید، مجبور به انصراف از کاندیداتوری انتخابات ریاست جمهوری گردید.

جلال‌الدین فارسی از غلات [افراطیون] رافضه بود که مورد تقدیر و احترام خمینی قرار داشت. وی همچنین مورد حمایت حزب جمهوری اسلامی بود که قویترین حزب در ایران بوده است. او همچنین از مبارزان علیه شاه بود. بالاتر از همه اینکه خود او یک فرد ایرانی بود، اما صرفاً به خاطر اینکه ایرانی‌ال‌اصل نبود، مجبور به انصراف از کاندیداتوری شد.

به راستی انصار، رهبری قریش را پذیرفتند، در حالی که آنها (قریش) اصلاً اهل مدینه نبودند و مسئله‌ی عرق و هویت در اسلام، مسئله‌ای جاهلی است و تاریخ

۱- خبرگزاری فرانس پرس در تاریخ ۱۹/۱۱/۱۹۸۰.

اسلامی در زمان خیرالقرن (سه قرن طلایی اسلام) شاهد این گونه مسائلی که بزرگان قم آن را مطرح می‌کنند، نبوده است.

رهبران و سرکردگان تقلبی

پیروان خمینی از سال‌ها قبل، نقشه‌ای ترسناک کشیده بودند. آنها به خطر غیر فارس‌ها برای قیام علیه حکومت خود واقف بودند. به همین خاطر، آنها برای این برنامه‌ریزی می‌کردند که هیچ نوع حرکتی برای [دفاع از] مسلمانان اهل سنت در ایران بر پا نشود.

از مهمترین اقداماتی که در این زمینه انجام دادند، به دست آوردن حرکات حزبی در اهواز و کردستان ایران، از طریق قرار دادن یک رهبر شیعه برای آنان بود. [در واقع فرد جاسوس خود را به عنوان رهبر آن حرکات قرار دادند.]

در اهواز، سید عباس مه‌ری یکی از رهبران جبهه‌ی آزادی‌بخش اهواز بود که در سال ۱۹۶۴ تأسیس شد و مکتبه‌هایی در بیشتر کشورهای عربی داشت.

هدف جبهه این بود که اهواز را از سیطره‌ی فارس‌ها آزاد کرده و آن را به عنوان جزئی از کشورهای عربی به آنها باز گرداند. مه‌ری فردی فارس بود، نه عرب، پس چگونه اهوازی‌های غافل، رهبری او را پذیرفتند؟ به طور حتم ثابت شد که او از جماعت خمینی است و برای انضمام کویت به ایران تلاش می‌کرده است که حکومت کویت به همین خاطر او را اخراج کرد.

همچنین از جمله رهبران اهواز، امام طاهر خاقانی بود. اهالی اهواز فراموش کرده بودند که خاقانی، فردی شیعه مذهب است. مذهب امامی و جعفری در حقیقت سازمانی حزبی است که فرد منتسب به آن نمی‌تواند در آن واحد موالات [و دوستی و پیروی] برای دو جریان داشته باشد [بلکه باید تنها یک موالات و آن هم برای خود شیعیان داشته باشد] اما اگر موالاتی برای تفکر و حزبی دیگر داشت، این یک موالات ظاهری و صوری است که هدف آن شناخت اسرار و رازهای امور آنان است. اهالی اهواز [نهایتاً] از خواب عمیق خود بیدار شدند و اسرار خود را در برابر دشمنانشان در حالی که مکشوف بود، دیدند. در ادامه دو خبر که شخصیت خاقانی را کشف می‌کند، می‌آوریم.

خاقانی و دوستی (موالات) برای خمینی

امام طاهر خاقانی رهبر دینی اقلیت عرب در منطقه‌ی مملو از نفت خوزستان (اهواز) بیانیه‌ای صادر نمود که در آن پیروانش را به داشتن موالات و دوستی برای انقلاب اسلامی و نیز تبری جستن آنان از دشمنان انقلاب دعوت می‌کرد. او همچنین گفت که حکومت ایران دولتی دینی است نه حکومتی فرقه‌ای و به این نکته اشاره کرد که حمایت از خمینی باید در سر لوحه‌ی کار قرار گیرد (و به هیچ وجه، کسی اجازه ندارد که از یک وجب از خاک ایران چه در خوزستان، چه در هر جای دیگر سرزمین، چشم‌پوشی نماید). وی اضافه نمود که برای مدتی به خاطر انجام معالجات در قم خواهد ماند... او روز یکشنبه‌ی گذشته [نسبت به زمان تألیف کتاب] همراه بعضی از افراد خانواده‌اش از خرمشهر به آنجا رفته بود^۱.

خاقانی: اعلام جهاد را نمی‌پذیرم

از خاقانی در مورد موضعش در قبال اختلافات بین اهالی اهواز و حکومت سؤال شد که وی در جواب گفت: اعراب اهواز بارها از من خواسته‌اند که ضد حکومت اعلام جهاد نمایم، که من نپذیرفته‌ام. وی اضافه کرد، که او مسئولین را برای بستن مرکز فرهنگی عربی در خرمشهر راضی کرده است، چرا که این مرکز از حکومت ترسی ندارد و او نیز این مطالب را به گوش حکومت رسانده است. از وی همچنین در مورد آیت‌الله کرامی اهوازی که روابط خوبی با سرلشکر احمد مدنی داشت، سؤال شد که وی جواب داد که کرامی از یاران شاه بود و به او، مانند یک نبی می‌نگریست و او الآن همراه خمینی است، چرا که او فردی فرصت‌طلب است. (میدل ایست. ترجمه ۱۹۷۹/۹/۷)

شریعتمداری از حزبش برائت می‌جوید

آیت‌الله کاظم شریعتمداری نفر دوم در حکومت ایران و رهبر دینی آذربایجان، در بیانیه‌ای که روز شنبه ۱۹۸۰/۱/۵ از رادیو پخش شد، مردم را به آرامش و وحدت ملی فراخواند.

این رهبر دینی تأکید کرد که هر نوع اختلافی در کشور تنها برای استعمار سود داشته و برضد اسلام خواهد بود و تمام ایرانیان را برای اینکه در مواجهه با دشمن مشترک یعنی امپریالیست آمریکا، متحد شوند، دعوت نمود.

وی تأکید نمود که او هیچ ارتباطی با حزب مردمی خلق مسلمان، که اعضایش پیروی خود را از او اعلام کرده و در تبریز با پیروان خمینی درگیر شده‌اند، ندارد. وی همچنین گفت: «اگر این درگیری‌ها که به خودی خود فروکش کرده، دوباره شروع شود، من هرگز آن را تأیید نمی‌کنم».

حکومت تهران حزب مردمی خلق مسلمان را متهم ساخت که در قلب حکومت حاکم، تأمر و دخالت می‌کند و بیست نفر از افسران در پایگاه هوایی تبریز را بازداشت نمود و در دادگاهی با نام دادگاه انقلاب اسلامی که برای آنان ترتیب داد، آنها را متهم به تلاش برای براندازی حکومت کرد. دادگاه انقلاب اسلامی در تبریز، حکم اعدام برای ۱۱ نفر از این افراد انقلابی را صادر نمود.^۱

درست است که بین خمینی و شریعتمداری اختلافاتی بود، اما این اختلافات به اصول تشیع تجاوز نمی‌کرد و هرگاه خطری شیعه را تهدید کند، اختلافات آنها تا دفع خطر، فروکش می‌کند.

خمینی و قیام‌های داخلی

- تهران - کونا - خبرگزاری‌ها: آیت‌الله خمینی تهدید کرد که خود وی برای پایان دادن به غائله‌ی کردستان، و از بین بردن دشمن در صورتی که هرگونه کوتاهی و تقصیری از سوی ارتش روی دهد، در سریعترین وقت ممکن به آنجا خواهد رفت. هنگامی که طالقانی و هاشم صباغیان وزیر کشور وقت و فرماندهی ارتش [به خمینی] گفتند که کردها فرصتی را برای مطرح ساختن و مباحثه و گفتگو برای مطالباتشان را می‌خواهند، خمینی اینگونه جواب داد:

۱- تهران - خبرگزاری فرانس پرس ۱۹۸۰/۱/۲۰.

«آنها شما را فریب می‌دهند... این مردم به شما دروغ می‌گویند. آنها فرصت جدیدی را می‌خواهند که آمادگی نظامی خود را افزایش دهند». ۱۹۷۹/۹/۱

- خمینی حزب دموکرات کردستان و جنبش انقلابیون فدائیان خلق [مجاهدین خلق] را که نقش بارزی در پیروزی انقلاب داشتند به فساد و این‌که آنها مزدور و جاسوس بیگانگان و آمریکا می‌باشند، متهم ساخت.

وی در اشاره‌ای که به کشتار در کردستان ایران داشت، گفت که سید عبدالرحمن قاسم‌لو رهبر حزب دموکرات کردستان و شیخ عزالدین حسینی رهبر معنوی کردستان فاسد بوده و مسئول قتل و کشتار در منطقه می‌باشند.

آیت‌الله خمینی متمرّدین [و کسانی که از اطاعت وی سرپیچی می‌کردند] را کافر می‌دانست و برخورد تند و بی‌رحمانه با آنان را لازم می‌دید.^۱

خمینی اعتقاد دارد که کردها کافرند و با شدت و بی‌رحمی باید با آنها برخورد کرد و تهدید می‌کند که شخصاً روانه‌ی جنگ با آنها شده و دادن مهلت به آنان را نمی‌پذیرد. از سوی دیگر این ارتشی که خمینی آن را به ضعف متهم می‌کند در کردستان و اهواز فجایع زیاد و هولناکی به بار آورد.

روزنامه‌ی میدل ایست به نقل از شیخ محمد طاهر خاقانی رهبر شیعه مذهب در منطقه‌ی خوزستان، در دیداری که با او داشت نقل می‌کند که:

فرمانده دریادار احمد مدنی به من گفت: «اعراب، فتنه‌انگیزی می‌کنند و آنها را به حمله‌ای سخت تهدید کرد و گفت: اگر برای محقق ساختن خواسته‌هایشان پافشاری کنند، خونشان را مثل آب می‌نوشم». (القبس کویت ۱۹۷۹/۹/۷ از میدل اسیت).

از اخلاق رئیس دادگاه اسلامی

دشمنان اسلام به خوبی اخلاق قاضی‌ها در تاریخ اسلامی ما را می‌دانند. قُضات این امت شگفت‌انگیزترین نمونه‌ها را در زمینه صدق و تقوی و اخلاص پدید آوردند. یک فرد ذمی یهودی و یا نصاری با امیرالمؤمنین تخاصم و دشمنی می‌کرد و در عین حال [با مراجعه به دادگاه] قاضی در فراخواندن آنها و نظر کردن به آنها فرقی بین آن دو قائل نمی‌شد و چه‌بسا خود قاضی به زندان و... می‌رفت تا از این وظیفه‌ای که به او

سپرده شده بود نجات یابد، چرا که می‌ترسید مبادا به گونه‌ای که خود وی احساس نکند، مرتکب گناه [و حق‌گشی] شود.

نمی‌خواهیم که در این مجال به بررسی اخلاص قضات در تاریخ پاک اسلامی بپردازیم. در این موضوع، کتبی را نوشته‌ام و دشمن قبل از دوست به عدالت قضات اسلام شهادت داده است. ما الآن در صدد هستیم که از دادگاه‌های انقلاب ایران که می‌خواهد با زور و ظلم و دشمنی، خود را به اسلام نسبت دهد، بحث کنیم.

مجله‌ی «باری ماتش» فرانسه گفت که عده‌ی زیادی از کسانی که آیت‌الله صادق خلخالی رئیس دادگاه‌های اسلامی در ایران آنها را در شهر سنندج محکوم به اعدام کرده است، زخمی بودند و آنها را در حالی که در حال جابجا شدن، بودند [برای اعدام] آوردند و سازمان مجاهدین خلق نیز بیان می‌کند که خلخالی برای فرزندی کوچک در کردستان، حکم اعدام را صادر کرده است.

خلخالی این اخبار منسوب به خود را در دیداری که با مجله‌ی ایرانی اطلاعات داشت، تکذیب کرد و برخی روزنامه‌های عربی اتفاقات کنفرانس خبری او در تاریخ ۱۶ اکتبر سال ۱۹۷۹ را نقل کردند

در تاریخ ۱۹۷۹/۸/۸ خبرگزاری رویترز این سخن صادق خلخالی را منعکس کرد: «من تیمی را برای ترور شاه که به همراه خانواده‌اش در مکزیک بودند، فرستادم و در مورد بختیار نیز گفتم: اگر برایم ممکن باشد، با دست خودم، دوباره شاپور بختیار را خفه می‌کنم».

آیت‌الله خلخالی اعلام کرد، فردی که حکم اعدام امیر عباس هویدا را اجرا نمود، مجبور شد که گلوله‌ی دوم را در سر هویدا خالی نماید، چون گلوله‌ی اول بر گردنش اصابت کرده بود. وی اضافه نمود که خود او شخصاً حکم اعدام را برای بیش از ۴۰۰ نفر، تنها در تهران صادر نموده است، به همین ترتیب او این حکم را برای تعدادی از افراد در اهواز صادر نموده که جنازه‌های آنها در شب از زندان منتقل شدند. وی در ادامه می‌گوید: بعضی شب‌ها جسد ۳۰ نفر و یا بیشتر به وسیله‌ی کامیون منتقل می‌شد».

به راستی آیا این فرد رئیس دادگاه اسلامی است و یا رئیس به دار آویختن؟؟؟
آیا دیده و یا شنیده‌اید که تنها یکی از قضات اسلام، آرزوی خفه کردن متهم با دستان خود را داشته باشد؟؟؟

«و الله في خلقه شؤن...»

خاتمه

این تنها گوشه‌ای از اوضاع مسلمانان اهل سنت در ایران، قبل و بعد از انقلاب است.

آنها در مشقت انواع فقر و تنگ‌دستی به سر می‌برند و حتی آزادی بیان وضعیت خود را ندارند. براستی ما برای آنها چه کرده‌ایم؟؟
جای بسی تأسف است که ما حتی یک مجله‌ی اسلامی که مشکلات آنها را بیان کند، نمی‌یابیم.

صاحبان این مجلات چه زبانی را از بازدید بلوچستان و آگاهی از اوضاع ساکنان آن متحمل می‌شوند؟

آیا این حق برادرانشان در اهواز، کردستان، بلوچستان و آذربایجان و مناطق ترکمان نیست که مآسی و مشکلات آنها را در صفحات این مجلات بسط داده و بر آن تمرکز نمایند؟

آیا بر رهبران جماعت‌های اسلامی واجب نیست که از این مناطق دیدار کرده و نظر ساکنان آن را جویا شوند؟؟

در دانشگاه‌های شیعی عنایت کم‌نظیری به امور شیعیان در خلیج، عراق، ایران، پاکستان و افغانستان می‌شود. پس چرا دانشگاه‌های اسلامی و الأزهر و مدارس شرعی درس‌رزمین‌های عربی، نسبت به فرزندان اهل سنت ایران، اهمال و سستی از خود نشان می‌دهند؟؟

چرا کنگره‌ها و همایش‌ها به خاطر نجات فرزندان مسلمین در ایران از چنگال مجوسیان و باطنی‌ها، برگزار نمی‌شود؟؟

شاید بیشتر رهبران جماعت‌های اسلامی، همانطور که عادت کرده‌اند، سریعاً جواب ما را این‌گونه بدهند که آیا از ما می‌خواهید که افراد قوم‌گرای عرب در اهواز و قوم‌گرای‌های کرد در کردستان و کمونیست‌ها و بی‌دین‌ها در آذربایجان را کمک کنیم؟؟
ما نیز در جواب می‌گوییم: آیا کوتاهی ما سببی برای این انحرافات نیست؟ قوم‌گراها و بی‌دین‌ها چگونه برای ورود به سرزمینی که علمایی دلیر و پهلوانان و قهرمانانی رزم‌آزموده و اهل نبرد برای ما [و امت اسلام] داشته، گوی سبقت را از ما ربوده‌اند؟؟

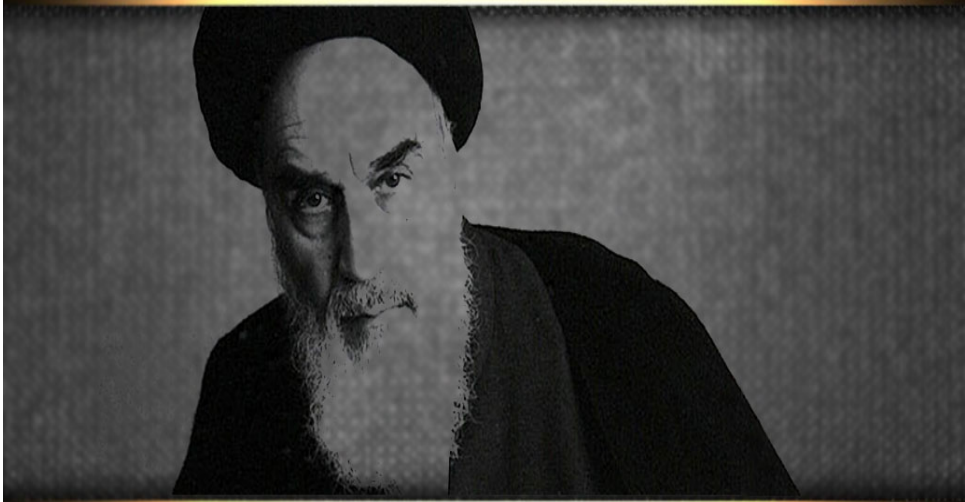
ای داعیانی که در هر گوشه و کناری از کره‌ی زمین هستید: برادرانتان در ایران نهایت احتیاج به کمک‌ها و مساعدت‌های شما دارند.

ای تاجران و صاحبان سرمایه: سرزمین‌های مسلمانان در ایران شما را برای برپایی مدارس و مساجد و حلقات علم، دعوت می‌کنند.

همانا زمین زیر پایمان به لرزه در می‌آید و همانا روزهایی سخت پیش روی ماست و خطری بزرگ ما را تهدید می‌کند و باید وحدت کلمه، اخلاص و نیت همکاری بر کار نیک و تقوی داشت و الله جل و علا نیز کسی که او را نصرت بخشد پیروز می‌گرداند.

«وإن الله لَقوی عزیز»

پایان



انقلاب خمینی که کمتر در نقشه رزمی کن مشترک داشت، سرکار آمد، انقلابی که ژنرال هوزر هنگلی که موفق شد ارتش را با انزوا بکشد و وادار به بی طرفی کند، کن را اجرا و عملی نمود.
این انقلاب آمد و بیشتر اسلام گراها را دچار فتنه کرد، چرا که کن کنان گمان می کردند که این، همان انقلاب زمان خلفه راشد بوده و خالد و هلال الدین را برای کنان باز خواهد گرداند.
جلاست اسلام در بزرگ نمودن شخصیت خمینی و خمینین انقلابش، منافعی نبودند. بطوریکه در برخی از این نشریه ها، خواننده نمی توانست قصه نویسنده ای بهیچ رافعی است یا منی. این جلاست در همان خود را به طور کامل برای هر کس که رافعی انتشار کن برای خواست باز نمود. کمترین چیزی که منتشر می نمودند، قصه های در دعوت به سویین خاک قف نصف و کرنا و رفتن به این مزارها و طواف دور کنیا و رکوع و صعود و تقظیم برای کنیا بود.

بیشتر جماعت های اسلام در تأیید انقلاب ایران، از یکدیگر سبقت می گرفتند. این جماعت ها که منتسب به اهل سنت بودند با یکدیگر اختلاف داشتند و بر روی یکدیگر بودند و بسیار مشکل بود که با هم مصد شوند، اما هرکلی کنیا بر ضرورت تأیید انقلاب ایران و همکاری و ارتباط با به اصطلاح قهرمان اسلام، خمینی، توافق داشتند.

وقتی انسان سطحی نگری و غفلت دعوتهای را از نزدیک می بیند و لیس می کند، حیرت زده می شود. و هنگامی نقشه های رافعی و تصدیقات کنان در باره های ضرورت انقلاب و آمادگی کنان برای نابود کردن عراق و سوریه و فلیج را می بیند، یاد و خاطره های خمینیان و فراموشی زنده می شود.

بخشی از مقدمه ای مؤلف